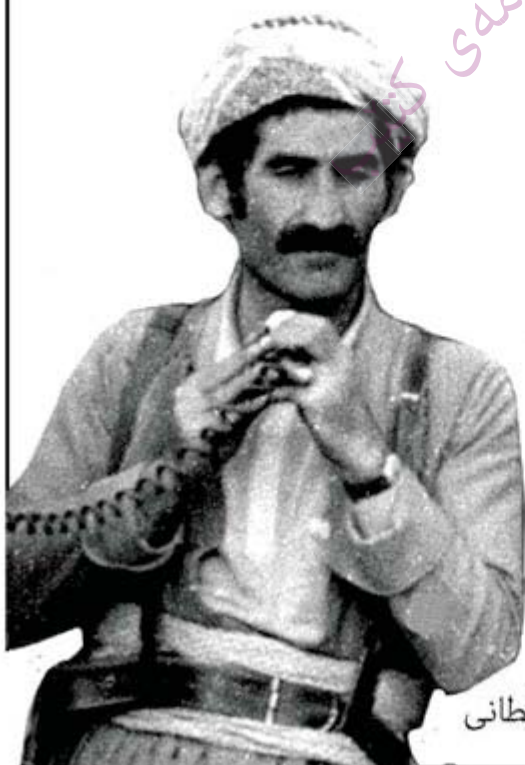


# کاک فواد مصطفی سلطانی

بیوگرافی

آرمانها

و چگونگی جانباختنش



تدوین و گردآوری:  
ملکه، رضا و حشمت مصطفی سلطانی

کاک فوآء مصطفی سلطانی

بیوگرافی، آرمانها و چگونگی جانباختنش

تدوین و گردآوری:

ملکه، رضا و حشمت مصطفی سلطانی

دیزاین: عطا ناصرسقزی

طرح روی جلد: سیوان سعیدیان

چاپ اول: آوریل ۲۰۱۷، فروردین ۱۳۹۶

چاپخانه: Print Group, Stettin, Polen

ISBN 978-91-981324-0-3

## فهرست مطالب

۷	مقدمه چاپ فارسی
۸	پروژه نوشتن این کتاب
۱۰	پیشگفتار
۲۰	بیوگرافی
۳۰	سفر بدون بازگشت
۳۵	• نقشه راهنمای منطقه
	• توضیحات شیخ عثمان خالدی:
۳۷	بازگ کردن چگونگی بازگشت از مریوان
	گفتگوهای انجام شده به ترتیب حروف الفبا
۴۵	• ابراهیم جلال
۵۶	• ابراهیم علیزاده
۶۹	• ابوبکر [بکر] حاج صفر
۸۳	• ایرج فرزاد
۱۱۶	• ساعد وطندوست
۱۵۳	• سالار عزیز
۱۶۳	• شعیب زکریایی
۱۹۱	• طاهر خالدی
۲۱۰	• عبدالله دارابی
۲۲۰	• عبدالله کهنه‌پوشی و مجید حسینی
۲۳۳	• عمر ایلخانی زاده
۲۵۱	• فاتح شیخ‌الاسلامی
۲۶۲	• محسن رحیمی
۲۷۲	• محمد شافعی

- ملا بختیار ..... ۲۸۰
- نوشیروان مصطفی ..... ۲۹۰
- یداله بیگلری ..... ۲۹۴
- یوسف اردلان ..... ۳۰۵
- سایر دوستان و رفقا ..... ۳۱۰
- نامه کاک فوآد به رفقای کمیته مرکزی کومه‌له ..... ۳۱۵
- سخنرانی کاک فوآد در مهاباد ..... ۳۱۷
- گفتار کاک فوآد در اردوگاه کانی میران - مریوان ..... ۳۸۷
- نتیجه‌گیری ..... ۳۸۵
- برخورد به خانواده ما: تراژدی، بی مهری و بی اعتنائی! ..... ۳۹۳
- سپاس و قدردانی ..... ۴۰۵
- گزارشی از مراسم سی‌امین سالگرد جانباختن کاک فواد ..... ۴۰۶
- عکس‌ها ..... ۴۱۱

## مقدمه برای چاپ فارسی

از همان زمانی که نسخه اولیه این کتاب به زبان کردی در زمستان سال ۱۳۹۲ چاپ و منتشر شد، ترجمه و نشر آن به زبان فارسی را نیز در مد نظر داشته‌ایم. این امر به‌ویژه بدانجهت برایمان حائز اهمیت بوده است که کاک فوآد بعنوان یکی از چهره‌های برجسته در جنبش چپ و سوسیالیستی ایران و در میان زندانیان سیاسی در سالهای منجر به انقلاب در ایران شناخته میشود. بعلاوه از آنجاییکه جایگاه فوآد مصطفی سلطانی و نقش وی در هدایت کومه‌له در محافل مختلف سیاسی ایران مورد توجه بوده است، لازم دانستیم روایتی هرچه نزدیکتر به واقعیت از زندگی، مبارزه و کار سیاسی و تشکیلاتی و همچنین چگونگی جانباختن وی را که در این کتاب ارائه شده است، به زبان فارسی نیز عرضه کنیم.

کتاب حاضر دقیقاً همان مطالب متن کردی کتاب است که به زبان فارسی ترجمه شده‌اند. بجز در دو مورد، نوشته‌های خودمان را خود ترجمه کرده‌ایم. گفتگوهای کتاب را تعدادی از دوستان گرامی ترجمه کرده‌اند. درعین حال ما تمامی ترجمه‌ها را ادیت کرده‌ایم و نهایتاً مسئولیت ترجمه فارسی همه بخشهای کتاب برعهده خود ما خواهد بود.

در ترجمه فارسی پیشوندهای اسامی را که در متن کردی و به سبب نقل قول مستقیم از گویندگان آن آمده است. از جمله کاک، رفیق، آقای و جناب - را حذف و صرفاً به آوردن نام و نام خانوادگی اشخاص اکتفا کرده‌ایم.

## پروژه نوشتن این کتاب

در طول سی و چهار سال گذشته پرسشی فکر و ذهن تمامی خانواده ما (مصطفی سلطانی) را به خود مشغول کرده است. آیا جانباختن کاک فواد تصادفی بود یا اینکه توطئه‌ای بود که از قبل توسط دست اندرکاران جمهوری اسلامی برنامه‌ریزی شده بود؟

در روند پیش بردن این کار ما دو هدف را تعقیب کرده‌ایم: اول برجسته کردن شخصیت و آرمان کاک فواد و همچنین نقش و عملکرد وی در سازماندهی کومه‌له و در جریان انقلاب؛ دوم چگونگی جانباختن وی.

ما همواره از خود میپرسیدیم چگونه رژیم که هنوز تثبیت نشده، هنوز نه پاسگاهی ایجاد کرده و نه توانسته است امنیت لازم برای بازگشایی پاسگاهها و تأمین رفت و آمد و انتقال نیروهایش بین شهرهای کردستان را برقرار کند، هنوز در شهرهای کردستان و بویژه در مریوان بدون به حرکت درآوردن تعداد زیادی سرباز و پاسدار مجهز به سلاحهای سنگین نمیتواند از این سو به آنسوی شهر تحرکی انجام دهد، در چنین شرایطی چگونه است که درست در زمان بازگشت کاک فواد به منطقه مریوان ابتدا با هلیکوپتر و سپس با ماشینهای ارتشی نه در یک منطقه استراتژیک و در عمق کردستان بلکه در چند روستای نزدیک شهر مریوان به جنب‌وجوش میافتند و درست در چند صد متری محلی که کاک فواد و همراهانش از آن عبور میکنند، اقدام به عملیات شناسایی و یورش نظامی میکنند؟!

اینرا هم باید در نظر داشت که دست‌اندرکاران رژیم در مریوان به دنبال اعدام کردن دو تن از برادرانمان، کاک حسین و کاک امین ممکنست براین باور بوده باشند که به حتمال زیاد فواد برای دیدار با خانواده و رفقاییش به منطقه و مشخصا به روستای محل اقامت والدینمان یعنی آلمانه برمیگردد.

در این کتاب با دقت در اظهار نظر و بازگویی این رویداد از زبان کسانی که خود با کاک فواد در آن سفر سرنوشت ساز همراه بوده‌اند و نیز گفتگو با دوستان، رفقا و افراد نزدیک به کاک فواد، تلاش شده است پاسخ درخوری برای پرسش اصلی خانواده ما بیابیم. ما براین باور هستیم که در این مهم موفق

بوده‌ایم و علیرغم سنگین بودن و بزرگی غم و اندوه از دست دادن پنج برادر و دیگر فاجعه‌های جانگدازی که بر خانواده‌ی ما رفته است، اینک می‌توانیم تا حدود زیادی مطمئن باشیم آن حداقل نتیجه‌ای را که این کتاب بدان رسیده، بسیار به حقیقت نزدیک است.

بر ما کاملاً روشن است هنوز پرسشهای فراوانی هستند که هیچگاه پاسخی نخواهند یافت. سئوالاتی هم باقی میمانند که جواب آنها را باید در آرشیو دستگاههای امنیتی و سرکوبگر جمهوری اسلامی ایران جستجو کرد و البته برملا شدن آنها به سقوط این رژیم موكول میشود.

این کتاب نه بدنبال برپا کردن دادگاه است و نه در پی آنست که شخصی، افراد و یا جریان سیاسی معینی را در معرض شک و تردید و یا در مقابل پاسخگویی قرار دهد. رفقا و همسفران کاک فواد، چه آنهایی که همراهش بودند و چه کسانی که در شهرهای بانه و مریوان در مورد حفظ امنیت وی بهنگام سفر و یا بطورکلی برای حفاظت از او تلاش کرده‌اند همگی برای ما قابل احترام هستند و شکی نیست که جانباختان کاک فواد از دید آنها هم زیان بزرگی بوده است. امیدواریم انتشار این کتاب که در واقع بازگویی بخشی از تاریخ مبارزاتی کومه‌له و روند چپ، سوسیالیستی و رادیکال کردستان میباشد، بتواند در راستای آرمانهای جنبش انقلابی کردستان بوده و برجسته کردن زندگی و مبارزات کاک فواد در واقع روشنایی بخشیدن بر قسمتی از تاریخی باشد که بسیاری از جنبه‌های آن پنهان مانده است. بر تمامی پژوهشگران، کنشگران و دست‌اندرکاران جنبش انقلابی کردستان است تا آستین همت بالا زده و اینک که خوشبختانه در سلامتی بسربرده و فعال میباشند، این وظیفه تاریخی را به انجام رسانده و صفحات این گذشته‌ی مآل‌آمال از تجربه، فداکاری و رویداد را روشنایی ببخشند.

## پیشگفتار

### خواننده گرامی!

هدف این کتاب عبارتست از برجسته کردن زندگی کاک فواد مصطفی سلطانی و همچنین توضیح بخشی از تاریخ مبارزاتی مردم کردستان ایران که شامل سه محور میشود:

اولا شخصیت و نقش کاک فواد به مثابه کسی که همواره در حال شرکت کردن و درگیر شدن در جنبشهای کارگری، دهقانی و توده‌های زحمتکش در تمام بخشهای کردستان بود. جای پای وی را در همه عرصه‌های گوناگون از جمله در میان کنشگران سیاسی، زندان، چپ ایران، در جنبش مردم مریوان، جنبشهای توده‌ای و انقلابی در کردستان ایران، در میان جنبش مردم بخشهای دیگر کردستان، در درون جنبش سوسیالیستی و کمونیستی کردستان و ایران میتوان پی گرفت.

ابراهیم علیزاده میگوید: «به باور من، بدون کاک فواد نمیتوان اطمینان داد که کنگره اول به شکل متحد کار خود را به پایان برساند. به گمان من بیشترین احتمال این بود که هرکسی به سویی برود و متفرق شویم.» (گفتگو با تلویزیون کومه‌له به مناسبت سی‌امین سالیاد جانباختن کاک فواد). جالب اینست که در این کنگره بنا به گفته همه کسانی که در این کتاب جدا از هم اظهار نظر کرده‌اند - هنگامیکه کاک فواد جلسه را بدین منظور ترک میکند تا فکرهايش را بکند و تصمیم بگیرد آیا حاضر است که با این جمع از رفقاییش کار سیاسی و تشکیلاتی را ادامه دهد و یا اقدام به ایجاد تشکیلات دیگری بکند، نام هیچ فرد دیگری در میان نیست که پس از بیرون رفتن او از جلسه برخیزد و بگوید بسیار خوب حال که فواد نمیخواهد اینکار را بکند، ما خود دست به کار میشویم! به نظر میرسد که یا فواد اقدام به اینکار میکند و تشکیلاتی ایجاد میشود و یا اینکه همه چیز از هم میپاشد.

ثانیا، چگونگی جانباختن کاک فواد؛ بازگویی دقیق سفر وی از بانه به سوی مریوان، بازگشت وی، درگیر شدن و جانباختن وی و طهمورث اکبری. چرا این سفر را انجام داد؟ به چه منظوری آنجا رفت؟ چه کسانی با وی رفتند و کدامها بودند آنانی که در بازگشتن همراهش بودند؟ آیا کشته شدن وی طرحی از پیش



برنامه‌ریزی شده از جانب جمهوری اسلامی و مرتجعین منطقه بود یا اینکه بطور اتفاقی در زمان نامناسب در منطقه‌ای بحرانی گیر افتادند؟

ثالثاً، در جریان این پژوهش و بررسی دو محور فوق، بر روی تاریخ کومه‌له و توضیح چند جنبه از افکار و نظرات و سیاستهای معینی خم می‌شویم؛ امری که در راستای آن توسط خود تشکیلات کومه‌له کار چندانی انجام نگرفته، بسیار کم کار شده و تنها از کنار آن رد شده‌اند.

کاک فواد هنگامیکه جانباخت تنها ۳۱ سال سن داشت. چهار سال از این عمر کوتاه نیز در زندانهای رژیم شاه و تحت شکنجه و آزار سپری شده بود. پس از آزاد شدن از زندان [پاییز ۱۳۵۷] و در طی یازده ماهی که در آزادی زیست، آنچنان افکارش مشغول انقلاب، سوسیالیسم، کارگر و زحمتکش و جنبش رهاییبخش کردستان بود که مجالی برای مصاحبت و همنشینی با مادر، پدر، خواهر و برادرانش باقی نمی‌ماند؛ عزیزانی که نتوانستند به اندازه کافی با وی همدم و همصحبت شوند.

فواد فرزند انقلاب و یکی از فعالین آن مبارزات بود. هم از این روست که فقدان فواد و شیوهی جانباختن وی میبایست نه فقط نزد خانواده‌اش بلکه پیش از همه در تشکیلات کومه‌له و نیز پیش انقلابیون و دیگر مبارزین سئوالهای زیادی برانگیزاند. تنها صدور یک اعلامیه و بازگرفتن بخشی از زندگی و مبارزات کاک فواد در سالگرد جانباختن وی کافی نیست.

کاک فواد براساس بینش، جهانی‌بینی و درک خود از دنیای پیرامون، جامعه طبقاتی و همچنین جنبشهای دورانه‌های مختلف در کردستان قدم به میدان مبارزه گذاشته بود. درعین حال ما خانواده مصطفی سلطانی حق داریم بدانیم چرا کاک فواد بدانگونه جانباخت. در نتیجه این رویداد هم جنبش کردستان از یک رهبر کاریزماتیک، اندیشمند و آگاه محروم شد و هم خانواده ما فرزند، برادر و یار عزیز و مسئولیت پذیر بزرگی را از دست داد.

آیا نمیشد جلو سفر رفتن وی به مریوان را گرفت؟ آیا نمیشد کاری کنند که کاک فواد آنهمه در معرض خطر قرار نگیرد و در مکانهایی نباشد که جانش به مخاطره بیفتد؟ آیا نمیشد علیرغم از جان گذشتگی و گاهی لجاجت خود وی، نگذارند بدون حفاظت کافی از جانب کومه‌له اقدام به چنان سفری بکنند؟ آیا هنگام بازگشتن از مریوان نمیشد حداقل با یک قرار تشکیلاتی ده نفر از وی

حفاظت کنند و نگذارند به آن صورت و تقریباً تنها برگردد؟ شیخ عثمان خالدی و طهمورث اکبری و ناصح خالدی بطور اتفاقی در این سفر وی را همراهی کردند و تنها ابراهیم جلال همراه وی بود. ابراهیم جلال هم به نظر نمیرسد برای حفاظت از کاک فواد وی را همراهی کرده باشد بلکه برای انجام کاری، پیشمرگان خود را در منطقه مریوان ترک کرده و خود به بانه برمیگردد! در حالیکه فواد که کنگره اول کومه‌له را سروسامان میدهد، در تمام جمعها و نشستها بعنوان مسئول اول کومه‌له ظاهر میشود، سیمای شناخته‌شده‌ای در درون جنبش چپ، رادیکال و سوسیالیستی ایران است، نه تنها احزاب کردستان ایران بلکه حتی دوستان اتحادیه میهنی کردستان و کومه‌له رنجدران [کردستان عراق] نیز وی را میشناسند و جایگاه وی را به خوبی میدانند، چنین شخصی چگونه تک و تنها در شرایطی بسیار سخت و پراز ابهام دست به چنین سفری بزند؟

ما همواره در شگفت بوده‌ایم که چرا تشکیلات کومه‌له - نه فقط درست پس از جانباختن کاک فواد بلکه سالهای بعد نیز هیچ قدم حتی کوچکی مشابه آنچه که ما در این کتاب ارائه داده‌ایم، برای آگاه کردن اعضای خود در این زمینه برنداشته است. بنا به گفته دوستانی که در این کتاب سخن میگویند نقش کاک فواد در بازسازی و گردهم‌آوردن تمایلات مختلف در ابتدای کار کومه‌له بسیار برجسته بوده است. اینان اظهار میکنند که اگر فواد نبود مشخص نبود که سرنوشت کنگره اول کومه‌له به کجا میانجامد.

یک واقعیت انکار ناپذیر است؛ کاک فواد علی‌رغم درک، تحلیل و دوراندیشی و با شناختی که از تشکیلات داشت، توجهی به نقش خود و حفاظت شخص خودش نکرد و در بسیاری موارد دچار اهمال شد. باوجود این با دقت در مورد امنیت رفقای خویش رفتار میکرد و در موارد مختلف اقدام به حفاظت آنان نمود و رفقایش را از بودن در شرایط سخت و مخاطره آمیز برحذر داشت. چندین مورد را میتوان ذکر کرد که دوستانی هم در این کتاب به درستی به آن اشاره میکنند.

هنگامیکه در زندان سنندج بود، علی‌رغم شکنجه و کتک زدنهای زیاد پلیس، از عثمان روشن‌توده جانانه دفاع میکند؛ در محل برگزاری کنگره اول کومه‌له در شهر نقده و سپس در سنندج در منزل ساعد وطندوست، وسواس و دقت زیادی در مورد نقشه امنیتی و حفاظت از شرکت کنندگان در کنگره به‌خرج داده و از

نزدیک راههای دررفت را بررسی کرده تا در صورت خطر رفقا بتوانند خود را نجات دهند؛ هنگامیکه شعیب زکریایی از زندان شاه آزاد شد، هم در برنامه‌ریزی استقبال باشکوه از وی در سنندج و هم حفاظت از منزل آنها ابتکار عمل در دست کاک فواد بود. یکی از شبها بدنبال پخش شایعه محاصره و حمله جاشها و پاسدارن به داخل شهر مریوان، از طاهر خالدی حفاظت کرده‌است؛ هنگام گفتگوی سران جمهوری اسلامی در جریان نوروز خونین سال ۱۳۵۸، فواد بعنوان محافظ صدیق کمانگر در آنجا بود. در جریان کوچ مردم شهر مریوان هنگامیکه ایرج فرزاد به آنجا میرود، کاک فواد وی را به گوشه‌ای میکشد و با اندکی عصبانیت به وی میگوید چرا به چنین محل خطرناکی آمده‌ای؟ تو باید در محل فعالیت خودت باشی و او را به سنندج برمیگرداند. زمانیکه ساعد وطندوست و همراهانش در پادگان مریوان دستگیر میشوند و همچنین هنگام دستگیری عبدالله مهتدی در پادگان سنندج، اصرار و پافشاری کاک فواد کمک مهمی بود در آزادکردن آنها. همچنین پافشاری و دغدغه وی برای رها کردن عمر ایلخانیزاده و محسن رحیمی از مهلکه جنگ نقده را میتوان به مثال آورد.

هنگامیکه در مریوان بود، رفیق جانباخته و مبارز کاک حسین پیرخضرائی به عنوان مسئول اول اتحادیه دهقانان مریوان، همیشه قاطعانه و بدون هیچ تردیدی افرادی را با اسلحه به همراه کاک فواد میفرستاد و اجازه نمیداد بدون داشتن محافظ جایی برود.

آیا آوردن این نمونه‌ها کافی نیستند تا در يك تشکیلات حداقل در سطح رهبری آن فکر حفاظت و مواظبت کردن از رفقا تبدیل به یک سنت بشود و بی‌توجهی به آن سطحی نرسد که ما شاهدش بودیم؟

بویژه هنگام بازگشت کاک فواد از مریوان به بانه دو نکته قابل توجه هستند؛

۱- این درست است هنگامیکه از روستای «هانه‌شیخان» و «وشکلان» مریوان بطرف بانه پای پیاده راه میافتد رفقای اصرار کرده‌اند همراهش بروند و از وی حفاظت کنند، اما عجیب اینست که هیچکس به این فکر نکرده است که مستقیماً بعنوان امری ضروری و با يك قرار تشکیلاتی از وی مواظبت کنند و چند پیشمرگه وی را همراهی کنند.

۲- در مقابل، جمهوری اسلامی به‌خوبی و از طریق رهبرانی مانند مصطفی چمران و دیگران برایشان مسلم شده بود که مهمترین بخش از رهبری و افکار

کومه‌له در وجود کاک فواد جمع شده‌است.

از همان زمان کوچ مردم مریوان آنها دارای نقشه بوده و گفته‌اند که این شخص خطر بزرگی برای آینده جمهوری اسلامی در کردستان به حساب می‌آید. این معلومات در سطح بالای ارتش و سپاه پاسداران موجود بود به اضافه تمام اطلاعات ساواک و کارکنانش که بخش بزرگی از آنها باقی مانده و در خدمت جمهوری اسلامی بودند؛ این شامل اطلاعات دقیق در مورد فواد هنگامیکه زندانی سیاسی بود در تهران و بعدها در زندان سنندج، اعتصاب غذای قهرمانانه ۲۴ روزه، نقش فواد در قطعنامه هشت ماده‌ای مهاباد، در تسخیر شهربانی مریوان، در مخالفت با مکتب قرآن و قیاده موقت و چندین مورد دیگر. هنگامیکه ابر تیره در آسمان ظاهر میشود، باید باران و طوفان را پیش بینی کرد. تمام آنها یکبارگی در سطح رهبری کومه‌له چه در کمیته مرکزی و چه در منطقه مریوان بودند، میبایست متوجه میشدند و میدانستند که کاک فواد برای دشمنان مردم کردستان و دشمنان کومه‌له هدف تعیین شده و مشخصی بود تا مورد حمله قرار گرفته و او را نشانه بگیرند.

با وجود همه اینها هیچکس نمیتواند کم تجربگی، بی توجهی و روحیه انقلابی و فداکارانه نه فقط کاک فواد بلکه بخش بزرگی از کادرهای کومه‌له را نادیده بگیرد. ما معتقدیم آنچه که اتفاق افتاد یک دسیسه‌ی برنامه‌ریزی شده بود؛ درعین حال نمیتوان عامل شانس برای جمهوری اسلامی و بدشانسی و فاجعه برای جنبش آزادیخواهانه خلق کرد، کومه‌له و خانواده مصطفی- سلطانی را از نظر دورداشت.

ما ظرف شش روز یعنی از سوم تا نهم شهریور سال ۱۳۵۸، سه برادر، سه رفیق و سه همفکر و همسنگر مبارزه سیاسی‌مان را از دست دادیم. حسین [پدری که نتوانست شاهد تولد دخترش «فرمیسک» باشد] و امین همراه با هفت مبارز دیگر اهل مریوان حسین و احمد پیرخضرائی، جلال نسیمی، دکتر بهمن اخضری، فایق عزیزی، علی داستانی و احمد قادرزاده در پادگان مریوان تیرباران شدند؛ کاک فواد در یک درگیری ناگهانی و بسیار مشکوک در نزدیکی روستای کانعمت در مسیر جاده مریوان به سقز و بانه جانباخت. جانباختن کاک فواد علاوه بر تأثیرات عاطفی و احساسی از دست دادن یک برادر بزرگ، موجب ایجاد يك خلاء روحی و فکری عمیق در درونمان شد. دشمنان ما خوب میدانستند که فواد

کیست و تا چه اندازه کارآمد و تواناست. هنگام کوچ مردم مریوان و مذاکرات با نمایندگان رژیم، آنها پی بردند که کاک فواد موتور محرکه این همه نیرو و انرژی توده‌ای بوده است که برعلیه سیاستهای شوم آنان و بویژه شکست دادن مصطفی چمران در مذاکرات بود. چمران یکی از مهره‌های مهم رژیم بود و در مدت هشت ماهی که در کردستان بود، به اقرار دست‌اندرکاران رژیم مشکلات آنزمان کردستان را از چشم فعالیت‌های چپ‌های کردستان میدید و نه چیزی دیگر. دکتر صادق زیباکلام در گفتگویی با روزنامه‌ی «عصر ایران» اینچنین میگوید: «چمران آمریکاییها را در مسئله کردستان خیلی دخیل نمیدانست و قضیه کردستان را بیشتر ناشی از تعارض مارکسیست‌ها با انقلاب میدانست. . چمران بشدت به مارکسیست‌ها بدبین و بی‌اعتماد بود و معتقد بود که مارکسیست‌ها هر وقت که فرصت پیدا کنند، از پشت با خنجر به مسلمانان ضربه خواهند زد.» (سایت عصر ایران، اول تیرماه ۱۳۹۱) بدینترتیب کاک فواد سدی برسر راه آنان بود و ازینرو برای از بین بردنش به تلاش افتادند و متأسفانه هم موفق شدند.

### چرا پس از سی و سه سال ما به فکر نوشتن و پخش چنین کتابی افتادیم؟

در طول این سی و چند سال ما همواره شیک نزدیک به یقین به توطئه جمهوری اسلامی داشته‌ایم. این سؤال همیشه فکر همه ما خانواده کاک فواد و بیشتر رفقا و دوستان وی را به خود مشغول داشته است که چگونه است در مدت یازده روز پس از فرمان یورش خمینی به کردستان و در حالیکه هنوز جمهوری اسلامی شهرهای کردستان را بطور کامل اشغال نکرده‌است، ناگهان اینچنین نیروی مجهزی مرکب از جاش و پاسدار در نزدیکی روستاهای بسطام و کانعمت سر در می‌آوردند که در آن کاک فواد و رفیق طهمورث اکبری طی نبردی قهرمانانه و نابرابر جان میبازند.

ما همواره و به شیوه‌های گوناگون این پرسش را با مسئولان کومه‌له درمیان گذاشته‌ایم که بی جواب مانده‌است. اما شوک ضربه‌های سنگین و خردکننده‌ای که یکی پس از دیگری - از دست دادن پنج برادر و دکتر جعفر شفیعی [همسر ملکه و پدر بیان] ما را در بهت فروبرده بود.

یورش وحشیانه جمهوری اسلامی ایران به کردستان و جنایات و خونریزی و خانه‌خرابی وارد شده به مردم از یکسو، و از سوی دیگر این برداشت و تحلیل ما

که تشکیلات کومه‌له همه چیز است و هر کاری را با غمخواری انجام میدهد و نیز سن کم و بی‌تجربگی خودمان این امکان را نمیداد که طور دیگری به مسائل و مشکلات بنگریم. وگرنه میشد همان زمان و در حد امکان ما خواهران و برادران کاک فواد برای یافتن پاسخ این سوالات به تحقیق پردازیم.

ابراهیم جلال که از بانه تا میوان و سپس از میوان به طرف بانه یکی از همسفران کاک فواد بوده است، سال ۲۰۱۱ کتابی تحت عنوان «دسته‌گلی از تاریخ کومه‌له» [کومه‌له رنجدران کردستان عراق] منتشر کرد. در این کتاب در مورد درگیریشان با نیروهای رژیم در آن سفر سخن میگوید و ایشان هم گمان میبرد که برای از بین بردن کاک فواد برنامه‌ریزی و توطئه جمهوری اسلامی در کار بوده است. خواندن این کتاب ما را بیشتر مصمم به پیگیری این مسئله کرد. ازینرو تصمیم گرفتیم: اولاً با تمام توان برای کسب اطلاعات در مورد سفر کاک فواد و چگونگی درگیر شدن و جانباختن وی تلاش کنیم. اگرهم جواب درست و کاملی برای سئوالمان نیافتیم، دستکم این کوشش ما در واقع انجام وظیفه‌ای خواهد بود که سالهاست فکر و ذهن ما را به خود مشغول کرده‌است. ما با اینکار رویدادی را بررسی میکنیم که تا همین امروز هم کومه‌له بطور رسمی و با اطمینان از اتفاقی بودن آن صحبت کرده و ماهم برعکس و تا حدود زیادی هم با منطق و بررسی و یقین آنرا زیر سئوال برده، کنجکاوی برانگیخته‌ایم و آنرا تبدیل به پرسشی برای خوانندگان این کتاب کرده‌ایم. ثانیاً، با آندسته از کادرهای آنزمان کومه‌له در کمیته مرکزی و یا در منطقه میوان و همچنین مسئولان کومه‌له رنجدران کردستان عراق و اتحادیه میهنی بدون در نظر گرفتن تفکر سیاسی و جایگاه تشکیلاتی کنونی این دوستان، دیدار و گفتگو انجام دهیم.

طی چند سال گذشته شمار با ارزش و قابل توجهی کتاب، گفتار و مقالات درباره کاک فواد منتشر شده و نیز در شبکه‌های اجتماعی و در چندین برنامه رادیو و تلویزیونی مورد بحث قرار گرفته‌است. تمامی این تلاشها با ارزش بوده و زحمات آنان شایان قدردانی است. درعین حال ما براین باور بودیم که خلائی همچنان باقی است و کتابی شایسته کاک فواد که بتواند به مثابه آینه‌ای تمام قد شخصیت چند وجهی و زندگی و مبارزه و چگونگی جانباختن ویرا برجسته کند، همچنان ضروری است.

## کار را چگونه آغاز کردیم؟

با این برداشت در آوریل سال ۲۰۱۲ دست به کار شدیم. ابتدا حشمت و ملکه [مصطفی سلطانی] برای دیدار با کادرهای آزمون هر چهار بخش کومه‌له و نیز اتحادیه میهنی و کومه‌له رنجدران کردستان عراق، به شهر سلیمانیه سفر کردند. اتحادیه میهنی کردستان میزبان ما بودند و با گشاده‌روی تمام و احساس مسئولیت ما را در انجام مأموریت‌مان یاری دادند که جا دارد از آنها سپاسگزاری کنیم.

بدین منظور با هر چهار جناح کومه‌له در شهر سلیمانیه و در محل ستاد مرکزی آنها دیدار کردیم. و دست آخر هم با گفتگوی مستقیم در کردستان و در سوئد و یا از طریق ایمیل و ارسال سئوالات برای تعدادی از رهبران و کادرهای آزمون کومه‌له، پاسخهایی دریافت کرده‌ایم. درعین حال تلاش کردیم با چند نفر دیگر از نزدیک ملاقات کنیم و یا پرسش‌هایمان را برایشان بفرستیم که متأسفانه به نتیجه نرسید؛ در این مورد در بخش ویژه‌ای تحت عنوان «بقیه رفقا» سخن گفته‌ایم. در همین بخش راجع به تماس‌های مکرر ما و موضعگیری عبدالله مهدی بطور جداگانه‌ای بحث کرده‌ایم. تعدادی از دوستان هم با جزئیات زیادی سئوالات را پاسخ داده بودند. اگرچه محتوای بحث‌های آنان بعنوان خاطرات و بازگویی تاریخ حائز اهمیت است، ما تنها آن بخش از صحبت‌هایشان را در این کتاب آورده‌ایم که مستقیماً با محتوای کتاب و اهداف ما مربوط میشود. در اینجا لازم است از تمامی رفقای که وقت خود را در اختیار ما گذاشته و با همکاری کرده‌اند، سپاسگزاری و قدردانی کنیم.

تمام گفتگوها از گفتاری به نوشتاری تبدیل شده‌اند. ما تلاش کرده‌ایم با امانت داری کامل محتوای صحبت‌ها را بازنویسی کنیم. سخنان را کوتاه کرده‌ایم اما آن بخش از گفتگو یا پاسخ سئوالات که انتخاب شده‌اند دقیقاً [و در متن اصلی به زبان کردی، عمدتاً بدون تغییر لهجه گوینده آن] درست همان چیزی است که این دوستان گفته و یا نوشته‌اند. ما با این دوستان وارد دیالوگ و بحث نشده‌ایم بلکه از آنها سئوال کرده‌ایم و هرکدام نظر و برداشت خود را بیان کرده است.

اینکار در چه حال و هوایی انجام گرفت؟

لازم به یادآوری است که بازگویی، بحث و به یادآوردن مطالبی که سی و چند سال از آن گذشته نشانه‌هایی از ابهام و مرور زمان و فراموشکاری از جمله

درمورد روز و ماه و سال رویدادها را باخود دارد. وانگهی انسانها سنشان بالا رفته است. واضح است که بازگویی خاطرات گذشته از شخصی به شخص دیگر متفاوت است؛ کسانی هستند که حافظه شفاف و خوبی دارند و افرادی هم هستند که رویدادها را بطور پراکنده به یاد میآورند. همچنین ممکن است کسی وقایع را آنچنان که بوده به خاطر نمیآورد. یا اینکه کسانی یک واقعه را دو جور بازگو کنند. ما هیچ دخالتی نکرده و ابراز نظر و دیدگاهها را آنچنان که هست آورده‌ایم. ارزیابی و داوری در مورد نقطه نظرات و دیدگاهها را بر عهده خوانندگان میگذاریم.

در میانه گفتگوها اشاره به نظرات و افکار کاک فواد شده و بنا به گفته اکثر این رفقا قبل از دستگیری و زندانی شدن وی در سال ۱۳۵۳، بیشتر مطالب نوشته شده و اطلاعیه‌های کومه‌له را کاک فواد نوشته و یا به نوعی در نگارش آن دخیل بوده‌است. از جمله جزوه «چرا پراکنده‌ایم و چگونه متحد شویم»، «توطئه جدید علیه خلق کرد»، «پیش بسوی اتحاد اصولی کمونیستها» [به نقل از کتاب سه سال با ابراهیم علیزاده، به زبان کردی، چاپ اول ۲۰۰۹، صفحه ۱۳۵]، جزوه درون تشکیلاتی تحت عنوان «سیاستها و رهنمودهای ما»، «خلق کرد در بوتله آزمایش» و چندین نوشته دیگر. تلاشهای فراوان ما برای پیدا کردن و باز پخش این نوشته‌ها بی نتیجه ماند. متأسفانه هیچ سرنخی پیدا نکردیم؛ حال یا اصلا موجود نیستند و یا ممکنست نزد کسی موجود باشد و نخواهد آنرا در اختیار ما بگذارد.

کاک فواد روز ۲۱ تیرماه ۱۳۵۸ در سالن «جمعیت راه رهایی زحمتکشان» مهاباد پیرامون تجربیات اتحادیه دهقانان مریوان، مهمترین بحث و جدلهای درون تشکیلات کومه‌له، اوضاع ایران و کردستان، مسئله اتحاد با تشکلهای دیگر در ایران، ایجاد حزب کمونیست ایران و یا کردستان و . . . سخنرانی مبسوطی ایراد کرد. ما این سخنرانی را [ که به زبان کردی ایراد شد ] چند سال قبل از روی کاستهایی که گذشت زمان بر کیفیت آن تأثیر گذاشته بود پیاده کردیم. این متن در دو کتاب جای گرفت؛ یکی در کتاب «کاک فواد رهبر، سیاستمدار و اندیشمند» که توسط برادر گرامی‌مان کاک رشاد مصطفی سلطانی به رشته تحریر درآمد و دیگری در کتاب رفیق احمد بهرامی تحت عنوان «طغیان علیه تاریخ کومه‌له». برای کتاب حاضر متن پیاده شده سخنان کاک فواد را مجدداً بازنویسی کرده‌ایم.



ما سخنرانی را بطور کامل از گفتاری به نوشتاری برگردانده‌ایم. چند بخش آنرا حذف کرده‌ایم زیرا که بعلت کیفیت بد نوار و صدا درک منظور اصلی کار آسانی نبود. ترجمه فارسی این سخنرانی از روی این متن بازبینی شده انجام گرفته‌است.

### پروژه نوشتن این کتاب چگونه انجام گرفت؟

در اینجا لازم است گفته شود که ما خواهر و برادران کاک فواد در اروپا وظیفه انجام این پروژه را برعهده گرفتیم و مسئولیت مادی و معنوی آن بر دوش ما بوده و هیچ شخص و یا جریانی در اینکار دخیل نبوده است. به همین منظور وظیفه فراهم کردن امور مربوط به این کتاب به شکل یک پروژه به‌پیش برده شد. اجرا کنندگان آن عبارتند از ملکه، رضا و حشمت مصطفی‌سلطانی. از همان آغاز دست به کارشدن با برادر گرامی احمد اسکندری تماس گرفتیم تا در اینراه یار و همراهمان باشد که خوشبختانه قبول کردند. از این مرحله به بعد کارها را بعنوان یک کار مشترک پیش برده‌ایم و همه با هم برای انجام امور مربوط به این پروژه و اقدامات انجام شده همکاری نزدیک و تنگاتنگ داشته‌ایم.

علیرغم کار و زندگی روزمره خودمان، علیرغم مشکلات و درگیر بودن با مسائل دنیای امروز و بالا رفتن سن برخی از ما به اینکار دست زده‌ایم. درعین حال و جدا از بخشهای تکنیکی و عملی اینکار، به لحاظ روحی و عاطفی قبول این مسئولیت برای ما بطور واقعی بسیار بسیار سنگین و دشوار بوده‌است. دوباره ورق زدن صفحات آکنده از درد و رنج تاریخچه خانواده و برگشتن به عمق جزئیات گاه‌ها برایمان بسیار نفس‌گیر بوده‌است. این درست است که سالهای زیادی از این فاجعه‌های جانگداز میگذرد، اما زخمهایمان هنوز التیام نیافته و همچنان درد آورانده. با وجود گذشت این همه سال جریحه‌ها همچنان بهبود نیافته باقی مانده‌اند. در این مدت بدون وقفه در کار و فعالیت بوده‌ایم. گزافه‌گویی نیست اگر بگوییم صدها ساعت کار و شب زنده‌داری کشیده‌ایم تا این پروژه به انجام برسد. صد البته ما انجام این امر را وظیفه بی‌چون و چرای خود دانسته‌ایم.

## بیوگرافی کاک فواد

۱۳۲۷ روز هفتم فروردین در روستای آلمانه در منطقه مریوان متولد شد. پدر وی محمدرشید مصطفی سلطانی و مادرش بهیه کهنه‌پوشی بودند.

۱۳۳۳ شروع آموزش ابتدایی در مدرسه قآنی در آلمانه که تا کلاس چهارم را در این مدرسه درس میخواند.

۱۳۳۷ به شهر سنندج رفته و در مدرسه چهارم آبان ثبت نام میکند. قبلا چند تن از برادرانش در سنندج تحصیل میکردند.

۱۳۳۹ وارد دبیرستان رازی سنندج میشود.

۱۳۴۲ در دبیرستان هدایت در رشته ریاضی ادامه تحصیل میدهد.

۱۳۴۵ موفق به اخذ دیپلم شده و سپس چند ماهی در اداره دخانیات شهر مریوان مشغول انجام کار میشود.

۱۳۴۶ در کنکور سراسری دانشگاهها شرکت میکند و در دوازده دانشگاه مختلف قبول میشود. تمایل خود فواد این بود که به دانشگاه نفت آبادان برود. در امتحان کتبی با نمره خوب قبول میشود ولی هنگام امتحان شفاهی از وی میپرسند: «اگر شما را نخست‌وزیر ایران کنند چکار میکنید؟» جواب میدهد که «نخستین اقدام من تأمین رفاه و آسایش برای مردم کردستان، بلوچستان و مناطق فقیرنشین تهران و دیگر شهرها خواهد بود.» به‌خاطر این نوع جواب دادن وی را قبول نمیکنند. پس از آن تصمیم گرفت به بخش مهندسی برق دانشگاه صنعتی آریامهر در تهران برود.

۱۳۴۸ کاک فواد همراه با رفقا فعالانه درحال آماده‌سازی فکری و عملی خود برای درپیش گرفتن خط مشی نوینی از مبارزه میشوند و سرانجام تشکیلات کومه‌له را در پاییز این سال پایه‌ریزی میکنند.

۱۳۵۰ از دانشگاه صنعتی آریامهر [شریف]، بعنوان مهندس برق، فارغ التحصیل میشود.

۱۳۵۱ در دوران سربازی، بعنوان افسر وظیفه در کارخانه برق مریوان مشغول به کار میشود. بدلیل ایستادگی در مقابل ساواک و فرماندار مریوان، وی را از منطقه دور میکنند.

۱۳۵۲ در شهر بروجرد لرستان بقیه دوران افسر وظیفه‌ای را طی میکند.  
 ۱۳۵۳ برای در تماس بودن با جوانان و دانش‌آموزان در هنرستان صنعتی سنندج شروع به تدریس میکند.  
 ۱۳۵۳ روز ۲۸ مهرماه توسط ساواک دستگیر و او را به زندان کمیته مشترک ساواک و شهربانی در تهران می‌برند؛ در دادگاه به چهار سال زندان محکوم میشود.  
 ۱۳۵۶ بدرخواست خودش وی را به زندان سنندج منتقل میکنند.

### سال ۱۳۵۷

در تیرماه به‌همراه دیگر زندانیان به مدت ۲۴ روز دست به اعتصاب غذا می‌زنند که کاک فواد هدایت آنرا برعهده دارد.  
 روز ششم مهرماه از زندان آزاد میشود. روز بعد از آن از سنندج به روستای آلمانه محل اقامت خانواده‌اش برمیگردد.  
 روز بیستم مهرماه در جمع بزرگ خانوادگی‌شان پیام مشترکی از طرف خانواده‌اش به این مضمون دریافت میکنند که «تو در طی این چهار سال زندان، رنج و اذیت و آزار زیادی کشیده‌ای، دیگر بیش از این فعالیت سیاسی نکن و در فکر زندگی آینده خودت باش!» کاک فواد همچون همیشه با متانت و با احترام زیاد به صحبت‌های همه گوش فراداد و در پاسخی کوتاه و مدلل برایشان توضیح داد که فعالیت و مبارزه تازه شروع شده است. کاک فواد در آنروز هم مصمم بودن خودش در ادامه مبارزه را به آنها نشان داد و هم اینکه آنها را متقاعد کرد که دیگر در این زمینه سخنی نگویند.  
 روز ۲۹ مهرماه در شهر مریوان با جمعی از دوستان و محافل مختلف دیدار و گفتگوهای انجام داد. وی پس از آزادی از زندان تنها ۲۲ روز در میان خانواده باقیماند و هیچگاه از حضور و دیدارش در میان اعضای خانواده سیر نشدیم.  
 روز سوم آبان ماه به همراه یکی از دوستانش - سهراب کیقبادی [یاد عزیزش گرامی باد!] سفری به شمال کردند و خواهرمان ملکه را باخود به رامسر و نزد پزشکی چینی برای معالجه با طب سوزنی بردند. ملکه مدتی طولانی بود که از یک بیماری رنج می‌برد و برای کاک فواد بسیار مهم بود که وی مداوا شود.  
 روز پنجم آبان ماه کاک فواد به امید آزاد شدن کاک شعیب زکریایی به جلو زندان قصر در تهران رفت. آنروز مسن‌ترین و جوانترین زندانیان زندان قصر آزاد

شدند. صفر قهرمانی مسن‌ترین زندانی سیاسی بود که ۳۲ سال در زندان بود. کاک فواد به همراه صفرخان به دانشگاه تهران و سپس به منزلشان رفت. در آذرماه هنگامیکه به ابتکار کاک فواد مراسم استقبال از شعیب زکریایی [که از زندان آزاد شده بود] برنامه‌ریزی میشد، جناح مذهبی و ملا احمد مفتی‌زاده اطلاعیه‌ای پخش کردند تحت عنوان «او از ما نیست». [یعنی اینکه به پیشواز وی نروید!] استقبال باشکوه مردم شهر سنندج که انعکاس وسیعی داشت در واقع به معنای دست رد زدن بر سینه جناح مذهبی و حمایت از جبهه چپ و رادیکال در سنندج بود.

در آذرماه و در جریان برگزاری نخستین کنگره کومه‌له که در دو شهر نقده و سنندج انجام گرفت، کاک فواد نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرد. در گرماگرم کنگره اول کومه‌له در نقده، بنا به تقاضای کاک فواد و به منظور حمایت از توتونکاران منطقه پانه، جلسات را متوقف کردند. [مدتی بعد ادامه کار کنگره در سنندج انجام گرفت.]

در پاییز این سال کاک فواد به همراه تعدادی از رفقای شهرهای اهواز، بروجرد و خرم‌آباد دیداری در شهر سنندج انجام داد. یکی از این رفقا محسن نهاوندی عضو سازمان چریکهای فدایی خلق بود که در زندان رژیم شاه جزو محکومین به ابد بود. وی در زندان به صفوف کومه‌له پیوسته بود و بدنبال سقوط رژیم شاه مسئول تشکیلات کومه‌له در خرم‌آباد و اهواز بود. نهاوندی در سال ۱۳۶۰ جانباخت. شخص دیگر این دیدار بهروز معینی بود. پرویز میری اهل اهواز یکی دیگر از حاضرین در این جلسه بود که این دو نفر با کمال تأسف هر دو در جریان تصادف ماشین و در دو نقطه متفاوت جانباختند. یکی از اقدامات ارزشمند این رفقا این بود که با همکاری سازمان وحدت انقلابی در اهواز کتابخانه‌ای به نام کاک فواد گشودند که عکسی از کاک فواد زینت بخش تابلوی آن بود.

کاک فواد در همین ماه و در جریان هدایت اعتصاب مردم روستای «بیلوی» مریوان برای بازپس گرفتن زمینهایشان از فنودالها نقش برجسته‌ای ایفا کرد. در دیماه جامعه معلمان مریوان بعنوان نخستین تشکل علنی و دموکراتیک ایجاد شد که کاک فواد نقش عمده‌ای در بنیانگذاری آن برعهده داشت.

روز ۱۲ بهمن کاک فواد در مریوان بود؛ در اینروز خمینی به ایران برگشت و کودک نوزاد برادرمان حسین بنام «رزگار» جان سپرد.

روز ۲۲ بهمن مجسمه شاه در مریوان پایین کشیده شد و شهربانی تسخیر شد. کاک فواد نخستین کسی بود که از بالای دیوار حیاط وارد شهربانی شد. آنشب بنا به پیشنهاد کاک فواد رئیس کلیه ادارات دولتی مریوان دستگیر شدند.

روز ۲۳ بهمن کاک فواد در بیمارستان شهر سقز به دیدار کاک محمد حسین کریمی شتافت که روز قبل از آن و در جریان تسخیر شهربانی سقز زخمی شده بود. روزهای ۲۴ تا ۲۶ بهمن کاک فواد به همراه دیگر رفقای کومه‌له در شهر بوکان جلسه داشتند.

روز ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ رفیق محمد حسین کریمی جانباخت. بدین مناسبت در اینروز فعالیت علنی کومه‌له اعلام گردید.

روز ۲۷ بهمن در مراسم تشییع جنازه محمد حسین کریمی، کاک فواد شرکت کرد و در همین روز و به همین مناسبت اولین اطلاعیه اعلام فعالیت علنی کومه‌له پخش گردید.

روز ۳۰ بهمن کاک فواد در مهاباد بود تا در جلسه مشترک نمایندگان مردم شهرهای کردستان با نمایندگان دولت جدید ایران شرکت کند. در این جلسه کاک فواد فعالانه در تدوین «قطعنامه هشت ماده‌ای مهاباد» حاوی خواسته‌های مردم کردستان سهیم بود. این قطعنامه تسلیم نمایندگان دولت ایران گردید.

روز ۱۶ اسفند ماه سومین جلسه اتحادیه دهقانان با شرکت کاک فواد در مریوان برگزار شد.

روز ۱۷ اسفند [هشتم مارس ۱۹۷۹] مناسبت روز جهانی زن کاک فواد خطابه‌ای در مورد روز زن و جایگاه زن در جامعه نوشت که توسط ناهید محمدی در جمعیت معلمین مریوان قرائت گردید.

در روزهای آخر اسفند و جنگ خونین نوروز سنندج کاک فواد در این شهر بود. رفقای از کومه‌له در مذاکرات با سران جمهوری اسلامی که به سنندج آمده بودند، شرکت داشتند. در این جلسات صدیق کمانگر بعنوان سخنگوی شورا و نماینده کومه‌له در این گفتگوها شرکت داشت. کاک فواد به منظور همفکری و تبادل نظر در مورد تشکیل شورای انقلاب شهر سنندج با رفقای خود در گفتگو و نشست بود.

## سال ۱۳۵۸

روز نهم فروردین کاک فواد در سنندج بود که حادثه جانگداز تصادف کاروان کمکهای مردم کردستان به مردم ترکمن صحرا رویداد. در این جریان ۹ تن از رفقای عزیزمان به نامهای فریده و جمیل زکریایی، گلریز قبادی، فائزه قطبی، دکتر فتحاله نژادیان، جمیل سجادی، اسماعیل علیپناه، دکتر اسعد وزیری و رئوف کمانگر جانباختند.

روز ۱۱ فروردین کاک فواد همراه با دیگر رفقا اطلاعیه کومه‌له درمورد فراندوم روز ۱۲ فروردین روز رأی ندادن به جمهوری اسلامی را نوشتند.

۱۲ فروردین کاک فواد در سنندج در جوار دیگر رفقا در تظاهراتی وسیع برای گفتن نه به فراندوم جمهوری اسلامی شرکت کرد.

روز ۳۱ فروردین جنگ نقده در گرفت و کاک فواد در مهاباد همراه با جناب ماموستا شیخ عزالدین حسینی مشغول مشاوره بودند. وی مدام با رفقای کومه‌له که در نقده محاصره شده بودند در ارتباط بود.

روز ۱۱ اردیبهشت [اول ماه مه]، کاک فواد در مریوان بود که برای اولین بار مراسم باشکوهی بمناسبت روز جهانی کارگر برگزار شد.

روز ۱۶ اردیبهشت کاک فواد در جریان تظاهرات بزرگ شهر و روستاهای مریوان برای حمایت از دهقانان منطقه سوم و برادوست [ارومیه] نقش عمده‌ای ایفا کرد.

شب پنجم خرداد نخستین دسته پیشمرگان اتحادیه دهقانان به رهبری کاک فواد از شهر خارج شدند.

روز هشتم خرداد پیشمرگان اتحادیه دهقانان مریوان گشت سیاسی - نظامی علنی خود را آغاز کردند. روز بعد کاک فواد نامه‌ای در مورد فعالیت این پیشمرگان برای رفقای کمیته مرکزی کومه‌له مینویسد.

روز هشتم تیر درگیری روستای خانگای جوجو [در منطقه مریوان] شروع میشود که یکی از رویدادهای مهم منطقه مریوان در آنزمان بحساب می‌آید.

روز ۱۲ تیر نشست بزرگ اتحادیه دهقانان و روشنفکران مریوان با شرکت نمایندگان ۶۶ روستا در آبادی «وله‌ژیر» برگزار شد که در آن کاک فواد شرکتی فعال داشت. این نشست شهرت به سزایی پیدا کرد.

روز بیستم تیر کنفرانس کمیته مرکزی کومه‌له در شهر مهاباد برگزار شد.

روز ۲۱ تیر کاک فواد در مورد تجارب اتحادیه دهقانان، مشکلات داخلی سازمان کومه‌له و مواضع خویش در زمینه اتحاد و تشکیل حزب کمونیست و چند موضوع مهم دیگر در «جمعیت راه رهایی زحمتکشان» سخنرانی کرد و به پرسشهای شرکت کنندگان پاسخ داد. این گفتگوها در کتاب حاضر آمده است و با صدای خودش [به زبان کردی] بر روی سایت کاک فواد قابل دسترسی میباشد.

روز ۲۲ تیر کاک فواد و چند تن از رفقا به منطقه «مرگور» [در آذربایجان غربی] میروند و با تعدادی از مبارزین کردستان ترکیه دیدار میکنند.

روز ۲۳ تیر در مریوان تظاهراتی برپا میشود که نقطه عطفی بود در مبارزات مردم شهر. در این تظاهرات میان نیروهای انقلابی از یکسو و نیروهای مسلح جمهوری اسلامی از سوی دیگر، درگیری و تیراندازی رویداد. کاک فواد در این روز در مریوان نبود.

روز ۲۶ تیرماه شورای شهر مریوان تشکیل شد که کاک فواد یکی از اعضای آن بود.

روزهای ۲۶ تا ۲۸ تیر گفتگوهای فشرده‌ای میان شورای شهر مریوان به رهبری کاک فواد و فرمانده پادگان مریوان انجام شد تا راه حلی برای مشکلات شهر یافته شود. کاک فواد از چندین منبع و از جمله تعدادی از آشنایان برای جمع‌آوری اطلاعات و چگونگی تحرکات نیروهای رژیم مثلا در داخل پادگان مریوان استفاده کرد.

۳۱ تیرماه تا ۱۴ مرداد کوچ تاریخی مردم مریوان به منظور اعتراض به آمدن نیروهای سپاه پاسداران به داخل شهر. این دوره از تاریخ مملو است از مبارزه، تلاش و فعالیت مردم مریوان و کردستان. تعداد زیادی از مبارزین و آزادیخواهان ایران و کاک فواد ستاره‌گان درخشان این تاریخ کم نظیر هستند.

روز پنجم مرداد راهپیمایی صدها مبارز شهر سنندج بطرف مریوان شروع شد که برای نشان دادن پشتیبانی از کوچ مردم مریوان و همچنین با هدف اعتراض به زندانی شدن تعدادی از رفقاییشان در پادگان مریوان انجام گرفت.

روز هفتم مرداد راهپیمایی صدها تن از شهرهای سقز، بانه و بوکان با همان هدف راهپیمایان سنندجی بسوی مریوان.

روز ۱۳ مرداد کاک فواد در اردوگاه «کانی میران» برای مردم مریوان سخنرانی کرد. این سخنان عبارت بود از تحلیل و جمع‌بندی پیامدهای کوچ مردم، نقاط

مثبت و زیانهای آن، گفتگوها با نمایندگان جمهوری اسلامی و اینکه هنگام آنست که به کوچ مردم خاتمه داده شود و مردم به شهر مریوان برگردند. روز پانزدهم مرداد کاک فواد میگوید مایل است که همراه خانواده اش باشد. این آخرین دیدار خانواده ما با کاک فواد بود. مادرمان بسیار نگران بود، گویی که دلش خردار شده بود که فاجعه‌ای در انتظار خود و فرزندانش است. به کاک فواد گفت: «فرزند عزیزم، خیلی میترسم و ترسم تنها از رژیم نیست، بلکه از وابستگان آنها میترسم که به خون تو تشنه‌اند. میترسم بلایی سرت بیاورند و همچون اسماعیل شریفزاده تنها عکسهایت برایم به یادگار بماند!» [اسماعیل شریفزاده از مبارزان محبوب جنبش مسلحانه سالهای ۴۷ - ۱۳۴۶ بود که در درگیری با نیروهای ساواک و ژاندارمری جانباخت.] کاک فواد آرام و متین به مادرمان جواب داد: «مادر جان با احترام تمام برای احساسات مادرانه‌تان میخواهم که از این فکرها نکنید. بچه‌های دیگر دوروبرتان هستند.»

شب پانزدهم مرداد در روستای «گویزه کویره» مریوان همراه با پیشمرگان اتحادیه دهقانان جلسه‌ای میگیرد و در مورد رابطه و موقعیت تشکیلاتی اش در سازمان کومه‌له با آنها سخن میگوید.

روز ۱۶ مرداد کاک فواد و رفیق عثمان روشن‌توده به سنج سفر میکنند. همسفرانشان آنهایی بودند که عازم شرکت در نخستین آموزشگاه پیشمرگان کومه‌له در روستای «گوره مر» در منطقه سردشت بودند. [یحیی دونداری، صالح سرداری، حمید فرشچی، حسن شعبانی و ..]

روز ۱۷ مرداد کاک فواد به دره «خری ناوزنگ» [در کوهستانهای مرزی ایران و عراق] برای دیدار با اتحادیه مهینی کردستان و آقای جلال طالبانی سفر میکند. روز ۱۹ مرداد به روستای «گوره مر» بازمیگردد.

روزهای ۲۰ و ۲۱ مرداد به مهاباد و بوکان میرود.

روز ۲۲ مرداد کاک فواد و عثمان روشن‌توده به پاوه رفته و به دیدار با مردم متحصن روستای «قوری قلعه» [در منطقه اورامان] میروند. کاک فواد برای متحصنین سخنرانی میکند.

روز ۲۳ مرداد بدنبال پیچیده شدن اوضاع در شهر پاوه و چند منطقه دیگر، مجدداً به دیدار اتحادیه مهینی میرود.

روز ۲۴ مرداد کاک فواد در روستای «گوره مر» در جمع رفقای کومه‌له حاضر



میشود و آنها را راضی میکند که به دعوت حزب دموکرات برای شرکت در مراسم ۲۵ مرداد [سالروز تشکیل حزب دموکرات کردستان ایران] در شهرک ربط [منطقه سردشت] پاسخ مثبت بدهند. رفیق عمر ایلخانیزاده در آنجا پیامی قرائت میکند و کاک فواد خود نیز در مراسم شرکت میکند.

کاک فواد و رفقا ابراهیم علیزاده و حسین مرادیگی [حمه سور] هم در «گوره مر» بودند که خبر درگیری در منطقه کرفتو [نزدیک دیواندره مابین شهرهای سنندج و سقز] و جانباختن رفیق یحیی خاتونی [از معلمین و روشنفکران انقلابی شهر سقز] میرسد. آنها فوراً جلسه‌ای تشکیل میدهند و صحبت از این میکنند که چگونه فعالین «جمعیت»های شهرهای کردستان و نیز سازمان کومه‌له بطور عملی وارد مبارزه شوند. گفتگوی زیادی صورت میگیرد و نظرات مختلفی ارائه میشود. یکی از رفقا پیشنهاد میکند رأی گیری کنند. کاک فواد حرفش را قطع میکند و میگوید «ما باید مستقیماً به مثابه تشکیلات کومه‌له وارد عمل بشویم و هیچ لزومی به رأی گیری نیست. چند نفر برای رفتن به آنجا حاضر شوند، منم همراه خواهم بود.» همراه چند تن به شهر بانه میروند. در آنجا به رفیق محمد مهتدی میگوید با شیخ جلال حسینی تماس بگیر تا از نظر نظامی برای درگیری «کرفتو» به ما کمک کند.

روز ۲۷ مرداد کاک فواد از بانه به سقز میرود و از آنجا عازم کرفتو میشود. وقتیکه میرسند درگیری تمام شده است.

روز ۲۸ مرداد در «جمعیت دفاع از زحمتکشان» در سقز نشستی صورت میگیرد. در آنجا افرادی در مورد پشتیبانی کردن از اتحادیه دهقانان صحبت میکنند. کاک فواد آخرین نفری است که صحبت میکند و میگوید اتحادیه دهقانان نقش خود را ایفا کرده و کارش تمام شده است. اکنون باید خودمان را برای مقابله در برابر هجوم رژیم به کردستان آماده کنیم.

روز ۲۹ مرداد بخشی از رهبری کومه‌له در شهر بوکان جمع میشوند و اطلاعیه‌ای مینویسند تحت عنوان «خلق کرد در بوته‌ی آزمایش» که ایده آن را کاک فواد پیشنهاد کرده است. این اطلاعیه در واقع اعلام موضع کومه‌له در قبال فرمان جهاد به کردستان بود.

روز ۳۰ مرداد کاک فواد به شهر بانه میرود.

روز ۳۱ مرداد در جلسه جمعیت‌های شهرهای کردستان در شهر بانه شرکت میکند.

در اینروز به خانه‌ای در سنندج تلفن میزند و با ملکه و حشمت که آنجا هستند صحبت میکند. با ملکه در مورد نگرانی‌اش از زندانیان پادگان مریوان سخن میگوید و اصرار دارد که هرچه زودتر آنها به مریوان برگشته و با تمام توان و نیروی خود در اعتصابی که در جلو دژبان ژاندارمری مریوان برافراشته است، شرکت کنند و بکوشند تا زندانیان را آزاد کنند.

روز اول شهریور ماه کاک فواد در جلسه‌ای بمنظور همکاری سازمانهای سیاسی در شهر بانه شرکت کرده است؛ امام جلال طالبانی و رهبرانی از اتحادیه میهنی نیز در این جلسه شرکت داشتند.

روز دوم شهریور نشست تمام جریانات سیاسی کردستان ایران یعنی کومه‌له، حزب دموکرات و سازمان چریکهای فدایی و تعدادی دیگر برای بحث پیرامون چگونگی مقاومت در برابر یورش رژیم به کردستان برگزار شد.

روز سوم شهریور در پادگان مریوان ۹ تن از مبارزین شهر به نامهای احمد و حسین پیرخضری، بهمن اخضری، جلال نسیمی، فایق عزیزی، احمد قاضی‌زاده، علی داستانی و دو برادر ما امین و حسین مصطفی سلطانی تیرباران میشوند.

روز چهارم شهریور خبر اعدامهای پادگان مریوان به کاک فواد میرسد.

روز پنجم شهریور کاک فواد به همراه ابراهیم جلال که از مسئولان نظامی اتحادیه میهنی کردستان است و بین بیست تا سی پیشمرگ به همراه داشت با ماشین عازم منطقه مریوان میشوند. در نزدیکی روستای «وشکلان» به رفقای اتحادیه دهقانان و مبارزینی که از شهر مریوان خارج شده‌اند، میرسند.

روزهای ۶ تا ۷ شهریور کاک فواد مرتباً در حال جلسه گرفتن با رفقای مختلف و تلاش برای سازماندادن مجدد نیروی مسلح آنهاست. همچنین نقشه و طرح حمله به منظور تصرف پادگان مریوان را با آنها درمیان میگذارد.

روز هشتم شهریور کاک فواد، ابراهیم جلال، طهمورث اکبری [چریک فدایی]، آقای شیخ عثمان خالدی و پسرشان ناصح از «وشکلان» بطرف جاده [مریوان - سقز] میروند با این هدف که ماشینی گیر آورده به بانه برگردند. بدلیل اینکه پاسگاه روستای «قمچیان» در آن دوروبر از طرف رژیم بازگشایی شده، مسیرشان را تغییر داده و دیر وقت شب وارد روستای «آگجه» میشوند.

روز نهم شهریورماه سال ۱۳۵۸ از روستای «آگجه» خارج شده و قصد دارند به جاده مریوان - سقز رفته تا بلکه ماشینی برای رفتن به بانه گیر بیاورند. نزدیک

ساعت ده صبح مطابق نقشه‌ای از پیش طراحی شده و مشکوک از جانب رژیم، در میان روستاهای «بسطام» و «کانعمت» با نیروی مسلح زیادی مرکب از مزدوران و پاسداران به رهبری مصطفی چمران درگیر میشوند. کاک فواد و رفیق طهمورث بدنبال چند ساعت درگیری و مقاومت جانشان را از دست میدهند.

قابل توجه اینکه در آن چند روز و بویژه در روز نهم شهریور اوضاع منطقه بسیار غیرعادی و پیچیده شده بود. مرتبا هلیکوپتر بر فراز روستای آلمانه، محل اقامت خانواده‌ی ما در پرواز و آمد و رفت بودند. این رفت و آمدها آنچنان چشمگیر بود که مادرمان در میانه شیون و زاری در سوگ دو فرزند اعدام شده‌اش حسین و امین، هراز گاهی به زبان کردی میگفت: «پیاره‌های چمران اینور و آنور میروند، در پی شکار جوانان مریوان هستند».

روز دهم شهریور قبل از ظهر جنازه‌ها را به مریوان منتقل میکنند. ساعت یازده صبح جنازه کاک فواد به روستای آلمانه میرسد و در میان موجی از احترام و عشق فراوان توأم با اندوه خانواده و مردم زیادی که در گورستان «تاله سوار» حاضر شده بودند، در کنار دو برادر دیگرمان کاک امین و کاک حسین، به خاک سپرده شدند. در همانروز رادیو تهران در بخش اخبار ساعت دو بعدازظهر خود خبر جانباختن کاک فواد را بعنوان خبری مهم پخش کرد.

فواد سلطانی  
یکی از سران معروف  
دموکراتها کشته شد

۱۲ صفحه  
شماره ۱۵  
تعداد: ۱۵۰  
در دبکار با خانواده خندان نبود

امام: یاپیروز  
میشویم

جلال طالبانی  
برای مهاجمان  
سلاحهای سنگین  
و آذوقه فرستاد

فکران  
آیت‌الله  
العظمی  
شریعتمداری  
در باره  
عساکر روز  
طرح نهایی  
استقلال  
داستانها  
نهیستند  
شرکت  
۲۵ حزب  
و گروه  
سیاسی در  
دهستان

روزنامه کیهان خبر جانباختن کاک فواد را در تیتر اصلی پخش کرد

## سفر بی بازگشت

در این قسمت میخواهیم سفر کاک فواد از بانه به مریوان و سپس بازگشت وی از آنجا را از نزدیک مورد بررسی قرار دهیم. این سفر جمعا شش روز به طول انجامید و با کمال تأسف در پایان کاک فواد قبل از رسیدن به بانه جانباخت. ما بر این باوریم که این دقت نظر و بررسی برای درک شرایط آزمون منطقه مریوان که کاک فواد و رفقاییش آنجا بودند و نیز به منظور ارزیابی بهتر اوضاع سیاسی و امنیتی مکانهای مورد بحث و نشان دادن این واقعیت که این فاجعه نمیتواند بطور اتفاقی بوده و یا اینکه اینهم رویدادی بود در زمره رویدادهای دیگری که بعدها در کردستان شاهد آن بودیم، ضروری است

**روز سوم شهریور ۱۳۵۸** نه تن از مبارزین در پادگان مریوان اعدام میشوند. (از جمله دو برادر ما یعنی حسین و امین)

**روز چهارم شهریور** خبر اعدام شدگان به کاک فواد رسید که در شهر بانه بود. ابراهیم جلال (از مسئولان اتحادیه میهنی کردستان) در کتاب خاطرات خودش مینویسد: «آن دسته از پیشمرگان که با من بودند شامل دو برادرم خلیل و هاوار به همراه فواد سلطانی و حدود ده پیشمرگه بنا به درخواست کاک فواد روز چهارم شهریور ۱۳۵۸ با ماشین بطرف مریوان حرکت کردیم.» کاک فواد به همراه ابراهیم جلال و تعدادی پیشمرگه با ماشین به طرف روستاهای منطقه سرشیو مریوان راه میافتند. از طرف کومه‌له هیچکس ویرا همراهی نمیکند. ابراهیم جلال در گفتگو با ما در این کتاب میگوید: «ما با ماشین رفتیم و حدود ۲۵ تا ۳۰ نفر پیشمرگه همراه من بودند.»

**روز پنجم شهریور** کاک فواد نزد پیشمرگان و افرادی میماند که از شهر مریوان خارج شده و در محلی نزدیک روستای وشکلان جلسه میگیرند.

روزهای پس از اعدام آن ۹ رزمنده در شهر مریوان نیروهای جاش و پاسدار کم کم و با احتیاط کامل به داخل شهر میروند. در بیرون شهر و جاده‌های منتهی به مریوان هیچ گونه تحرکی مشاهده نمیشود. جمعی از فعالین سیاسی مریوان از شهر خارج شده و با پیشمرگان کومه‌له (اتحادیه دهقانان مریوان و اورامان) در محلی کوهستانی نزدیک روستای «وشکلان» جمع میشوند. کاک فواد که از سفر

بانه برگشته است به آنان ملحق میشود. اینها شامل پیشمرگان و کادرها و فعالین سیاسی اتحادیه دهقانان و کومه‌له و افراد مستقل میشوند که جمعا حدود ۷۰ نفر هستند.

**روز ششم شهریور** کاک فواد همچنان با رفقای مریوان جلسه میگیرد و مجددا نیروی مسلح را سازماندهی میکند. پس از انجام اینکارها و سازماندهی نیروی پیشمرگه، کاک فواد به شیخ عثمان خالدی پیشنهاد میکند همراه وی و ابراهیم جلال به بانه بروند.

**روز هفتم شهریور** پس از انجام کارهایشان، پای پیاده به طرف روستای قامیشه راه میافتند و شب را در منزل شخصی بنام «عبه کومه‌له» میمانند. کاک فواد به شیخ عثمان خالدی میگوید همراهش برود چون کار ویژه‌ای برایش در نظر گرفته است.

**روز هشتم شهریور** کاک فواد و شیخ عثمان خالدی و ابراهیم جلال که از طرف اتحادیه میهنی برای کمک به کاک فواد از بانه وی را همراهی کرده بود تصمیم میگیرند به جاده مریوان - بانه (در محل گردنه قمچیان) بروند تا ماشینی برای رفتن به بانه گیرشان بیاید. شیخ عثمان چنین تعریف میکند: «منطقه کاملا آرام بود و هیچ صحبتی در مورد آمدن نیروی دشمن در میان نبود. وقتیکه میخواستیم راه بیافتیم کاک طهمورث اکبری که پیشمرگه چریکهای فدایی بود نزد ما آمد و خواست به همراه ما به بانه بیاید. ناصح پسر هم خواست به همراه من بیاید. صاحب خانه ما یعنی «عبه کومه‌له» برای نشان دادن راه تا سر جاده ما را همراهی کرد.»

شیخ عثمان خالدی در ادامه میگوید: «در ادامه راه به سرچشمه‌ای رسیدیم به نام «کانی کن» که ناگهان دو هلیکوپتر ظاهر شدند و روی گردنه قمچیان که محل پاسگاهی قدیمی بود نیرو پیاده کردند. . . بنابراین برنامه ما بهم خورد و اصلا فکرش را هم نمیکردیم که بازگشایی پاسگاه بر امنیت جاده تأثیر گذاشته و ما همچنان بدون انجام تغییری در مسیر سفر به راهمان ادامه دادیم. برعکس ما همچنان برنامه خودمان را در همان مسیر به پیش بردیم.

با مشکلات زیاد دو ساعت از شب گذشته به جاده اصلی رسیدیم. در اینجا دو دسته شدیم و با احتیاط از دو مسیر حرکت کردیم و سپس به همدیگر ملحق شدیم و متوجه شدیم که پاسگاه داخل روستای قمچیان بازگشایی نشده و خالی

است. بطرف روستای آگجه رفتیم و شب دیر وقت به آنجا رسیدیم. از اوضاع و احوال پرسیدیم، کدخدا گفت: یک نفر فرستاده‌ایم بدنبال خبر و فردا از همه چیز باخبر می‌شویم. بعداز خوردن غذا و بدون هیچگونه احساس خطری و یا بدون نگهبانی دادن تا صبح آنجا خوابیدیم.»

بنا به گفته ابراهیم جلال در تمام این مسیر که آمده‌اند حتی يك ماشين هم مشاهده نکرده‌اند نه از مریوان بیاید و نه اینکه بطرف مریوان برود! ابراهیم جلال میگوید: «همینکه به آنجا [روستای آگجه] رسیدیم پرسیدیم چه خبر است؟ گفتند هیچ خبری نیست و تنها نیروهای حزب دموکرات آمده‌اند و در این دوروبر پراکنده شده‌اند.»

**روز نهم شهریور**، صبح که در آگجه از خواب بیدار میشوند، منتظر برگشتن آن فرد نمی‌شوند که کدخدا شریف برای گرفتن خبر فرستاده بود و به گفته شیخ عثمان خالدی «صبح دیروقت» و بنا به روایت ابراهیم جلال «صبح زود ساعت شش» راه می‌افتند. شیخ عثمان خالدی در ادامه میگوید، «در پایین آبادی به يك نفر مسلح رسیدیم به نام صالح که خود را پیشمرگه حزب دموکرات معرفی کرد و گفت تمامی جاده تا بانه در دست حزب دموکرات است و مرتبا ماشینهای پیشمرگان در رفت و آمد هستند. این خبر بیشتر ما را در مورد دشمن مطمئن کرد، بنابراین در جاده به سوی قهوه‌خانه کانعمت براه افتادیم. با امید به اینکه با ماشینی برخورد کنیم تا نزدیکیهای قهوه‌خانه و پاسگاه قدیمی کانعمت راه پیمودیم. در این مدت جاده خلوت بود و هیچ ماشینی در رفت و آمد نبود. در نزدیکی پاسگاه با دوربین و به گونه‌ای دقیق به پاسگاه قدیمی را نگاه کردیم اما هیچ تحرکی به چشم نمی‌خورد.» ابراهیم جلال این قسمت را به گونه دیگری بیان میکند: «تا اینکه به یک پاسگاه نزدیک شدیم. خوب به یاد دارم که آن پاسگاه را پاسگاه کانعمت مینامیدند.» من از دور احساس کردم که در پاسگاه تحرکاتی انجام میگیرد. دوربین همراه داشتم و با آن به دوروبر نگاه کردم. گفتم کاک فواد من حرکت‌هایی میبینم اما نمیتوانم آنها را از هم تشخیص دهم... او هم با دوربین نگاه کرد گفت درست است، افرادی آنجا هستند اما آنها در روستا به ما گفتند که حزب دموکرات در آن منطقه پراکنده شده‌اند و احتمالاً تحرکات مربوط به آنهاست... شخصی از رودخانه به سوی ما آمد. وقتیکه به من رسید پرسید شما چند نفرید؟ گفتم تعدادمان زیاد است، چطور؟ گفت همین چند نفر

هستید؟ گفتم خیر نیرویی هم پشت سر ما هستند. کاک فواد پرسید چه خبر از این دوروبر، آیا خبری چیزی هست؟ گفت نه هیچ چیزی نیست اما بهتر است مواظب خودتان باشید.» شیخ عثمان خالدی هیچ صحبتی از این فرد نمی‌کند و با توجه به اینکه حتی شیوه‌ی راه پیمودنشان و اینکه چه کسی از جلو میرفته و چه کسی از عقب، دو روایت مختلف دارند، بنظر میرسد که روایت شیخ عثمان خالدی دقیق‌تر باشد. بنا به گفته‌ی شیخ عثمان خالدی پسرش ناصح خالدی جلوتر از همه بوده، پشت سرش ابراهیم جلال، طهمورث اکبری، کاک فواد و بعد از همه خود شیخ عثمان خالدی.

از اینجا به بعد جزئیات درگیری در آن بخش از کتاب که عنوان «روایت آقای شیخ عثمان خالدی از آن رویداد» را دارد آمده است.

به گفته شیخ عثمان خالدی بعد از نزدیک به دو ساعت و به گفته ابراهیم جلال بعد از چهار ساعت تیراندازی قطع می‌شود. سپس هلیکوپتر در صحنه ظاهر شده و در محل درگیری فرود می‌آیند و بعد از اندکی از آنجا به سوی سقز پرواز میکنند. شیخ عثمان خالدی می‌گوید جنازه‌های کاک فواد و طهمورث اکبری را به کنار رودخانه منتقل کرده بودند، یعنی همان محل فرود هلیکوپتر... روز دهم شهریور شیخ عثمان خالدی به روستای آگجه میرود. جنازه‌ها را به مریوان انتقال داده‌اند. خانواده طهمورث اکبری که آنجا زندگی میکردند جنازه را تحویل می‌گیرند و کاک فواد را به روستای آلمانه می‌برند... رادیو تهران در بخش اخبار اصلی خود در ساعت دو بعدازظهر خبر جانباختن کاک فواد را اعلام میکند.

### چند ملاحظه مهم:

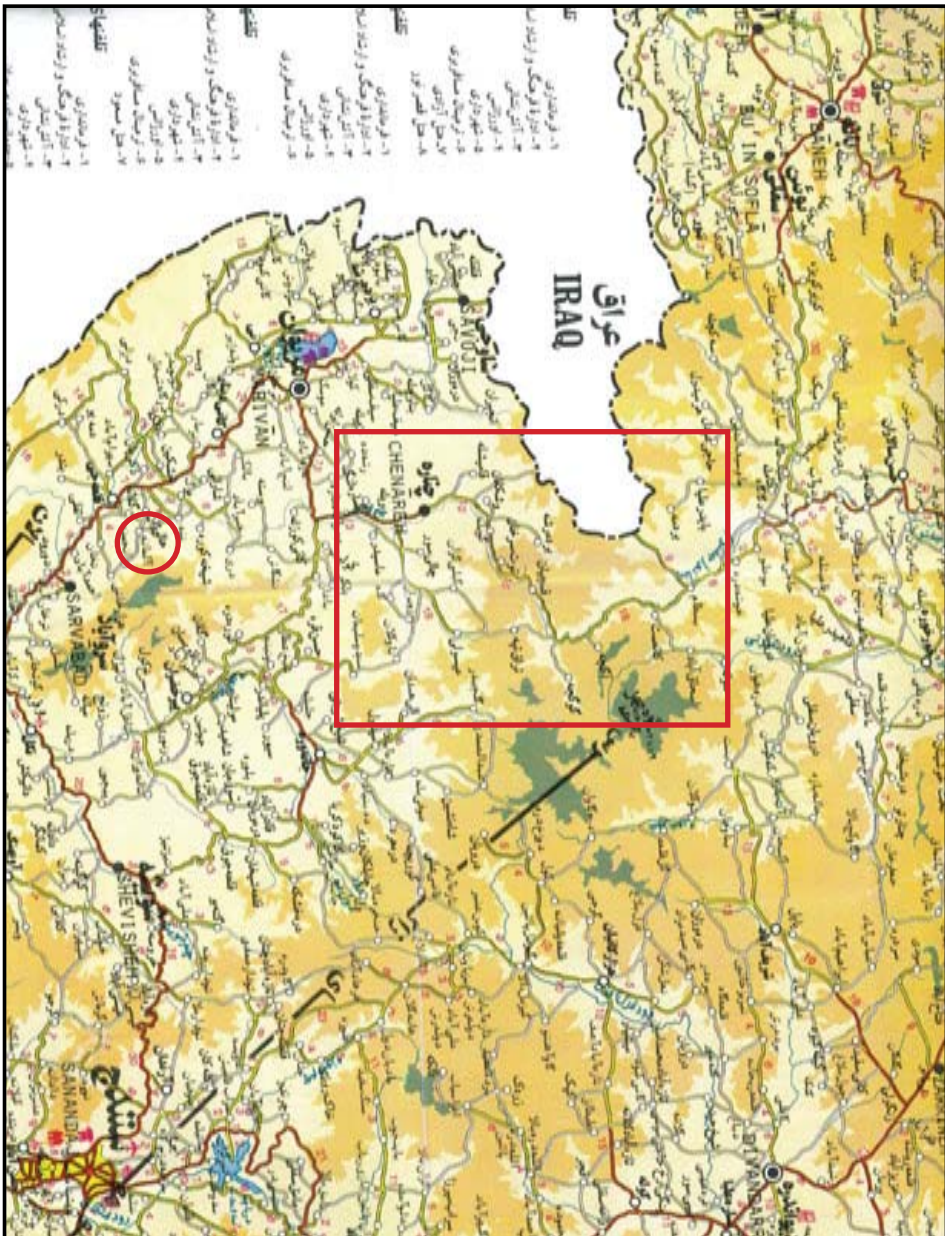
ما که آنروز همگی در آلمانه بودیم میدانیم که چند هلیکوپتر مرتباً بر فراز آلمانه و اطراف آن در پرواز بودند. ما خوب به یاد داریم که مادرمان یعنی «دایه بهیه» در میان شیون و زاری برای دو برادر دیگرمان یعنی حسین و امین، مدام این جمله شعرمانند را تکرار میکرد: «طیاره‌های چمران اینجا و آنجا در پروازاند، خون جوانان مریوان را طلب میکنند»...

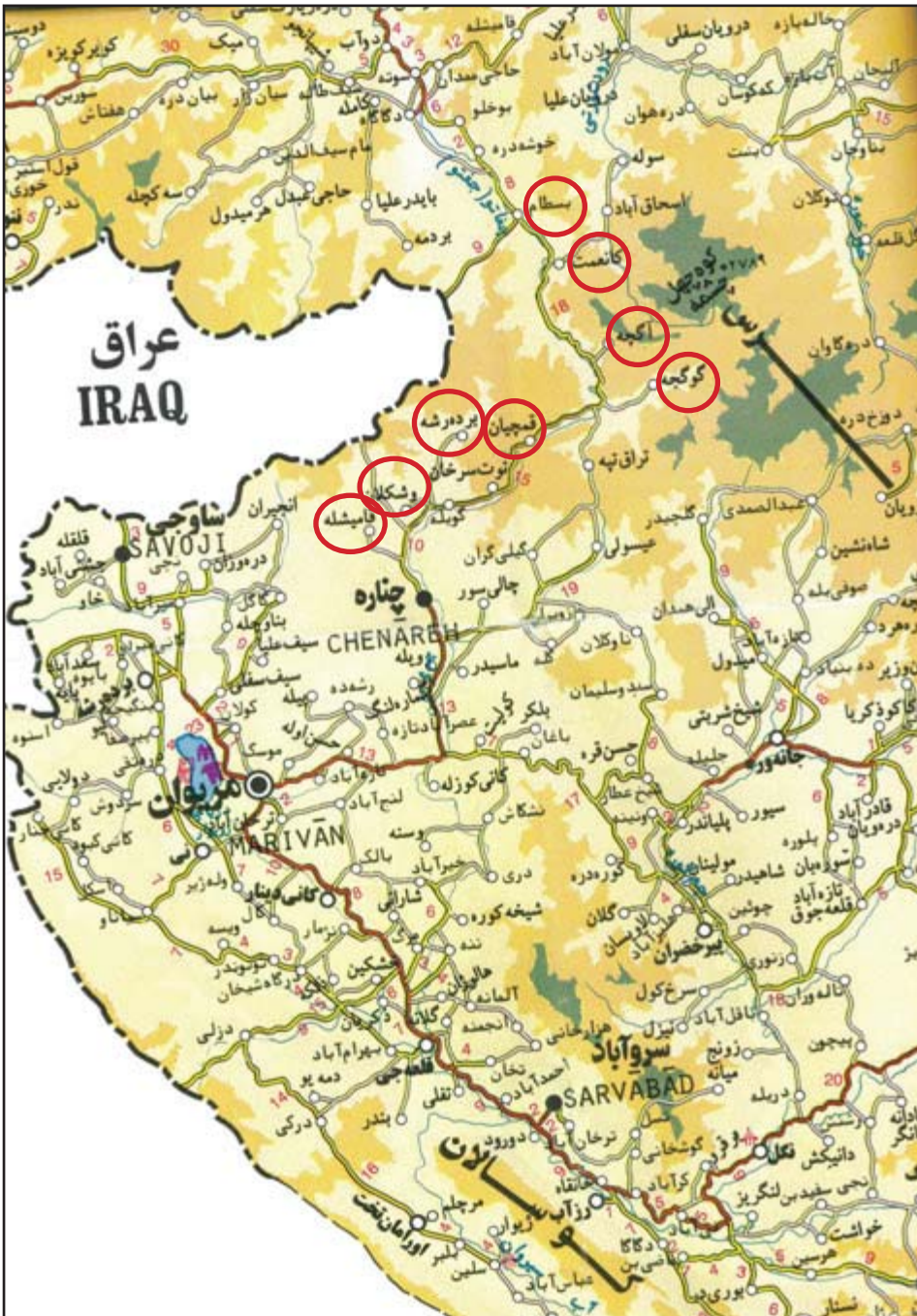
از سوم تا نهم شهریور تعدادی ماشین بین آلمانه و مریوان در آمدوشد بودند و مسافر جابه‌جا میکردند. اما در این مدت چند ماشین به شیوه‌ای غیرعادی و

قابل توجه رفت و آمدهایشان را بیشتر کرده بودند. در روزهای چهارم تا نهم شهریور نیروهای مسلح جاش و پاسدار چند بار به آلمانه یورش بردند. اوضاع به گونه‌ای بود که هیچکدام از برادرانمان نه در طول روز و نه شبها نمیتوانستند در خانه بمانند. در کنار این یورش نظامی، جاسوسها و خبرچینها آشکارا فعال بودند. رفت و آمدها آنچنان زیاد بود که برای همه مسلم بود که اینها در حال آوردن و بردن اطلاعات بودند.



### نقشه







## بازگوئی رویداد (جانباختن کاک فواد) توسط شیخ عثمان خالدی

### یک توضیح ضروری:

شیخ عثمان خالدی، ابراهیم جلال و ناصح خالدی، تنها کسانی که همسفر و ناظر چگونگی جانباختن کاک فواد بودند. هر سه نفر آنها خوشبختانه اکنون در قید حیات میباشند. ما بویژه هنگام تدوین این کتاب علاقمند بودیم که که مستقیماً بازگویی این واقعه را از زبان هر سه نفر آنها بشنویم. ابراهیم جلال در کتابی که تحت عنوان «چه پکیک له میژوی کومه له - کومه له ی رنجده ران» [دستچینی از تاریخ کومه له رنجدران (کردستان عراق)] نوشته است که در آن به این مسئله نیز میپردازد. ضمناً ما خود نیز در شهر

سلیمانیه حضوراً با ایشان مصاحبه‌ای انجام دادیم که در این کتاب گنجانده شده است.

متأسفانه هیچیک از شیخ عثمان و ناصح خالدی درخواست ما را برای مصاحبه کردن نپذیرفتند. اما شیخ عثمان در اوائل سال ۲۰۱۰، مطلبی را در سایت «هه‌لوئیست» منتشر کردند که پاسخی بود به اظهارات رشاد مصطفی سلطانی در کتاب «کاک فواد، رهبر، سیاستمدار ..» که سال ۲۰۰۶ به زبان کردی منتشر کرده بود. شیخ عثمان در بخشی از نوشته خود چگونگی سفر و واقعۀ جانباختن کاک فواد را به تفصیل بازگو میکند. ما در اینجا آن بخش از بحث ایشان را دقیقاً منعکس میکنیم.

#### انتقاد یک شاهد عینی از کتاب « کاک فواد رهبر، سیاستمدار و .. »

آقای رشاد مصطفی سلطانی کتابی را تحت عنوان « کاک فواد رهبر، سیاستمدار و .. » در سال ۲۰۰۷ میلادی برای دومین بار در جنوب کردستان به چاپ رسانده است. ایشان در این کتاب کوشیده است که گویا تفکر شخصیت و چگونگی فعالیت های کاک فواد شهید را به مردم بشناساند. من این کتاب را تا چند ماه قبل از نوشتن این مطلب ندیده بودم. بعد از دست یابی و خواندن بخشهایی از آن بیشتر بر مطالبی از آن تعمق کردم که در آن کاک رشاد سخن از چگونگی همراهی من با کاک فواد را همیان آورده است. لذا ضروری میدانم که در این رابطه توضیحی بنویسم.

#### رویداد دلخراش شهید شدن کاک فواد

زمانیکه نیروهای جمهوری اسلامی در شهریور ۱۳۵۸، میکوشیدند شهر مریوان را تحت تسلط خود درآورند، ما کردها دارای هیچ برنامه و نقشه عمل منظم و دقیقی نبودیم. در آنروزها هر کسی احساس ناامنی میکرد، شهر را ترک میکرد. ما هم تعدادی پیشمرگه بودیم که برکوهی مشرف بر روستای «وشکه لان» از توابع مریوان، مستقر بودیم. در آنجا با کاک فواد که از شهر بانه برگشته بود، همدیگر را ملاقات کردیم. روزهای بسیار سخت و دشواری بودند. چند روز قبل بود که جمعی از مردم بیگناه و از آن جمله دو برادر کاک فواد را بی رحمانه در پادگان مریوان تیرباران کرده بودند. مهمتر اینکه هیچکس نمیتوانست آینده و سرنوشت

ما را پیش بینی کند. ما هم هیچگونه تجربه ای از مبارزه مسلحانه و درکوه و کمر بسر بردن را نداشتیم.

کاک فواد نیروی مسلحی را سازمان داد و در مورد آنچه هم که میبایست انجام دهند، در حد امکان برنامه ریزی کرد. بعد از فراغتش از آن کار از او سؤال کردم: پس تکلیف من چه خواهد شد؟ او در جوابم گفت فکر میکنی تکلیف خود من چیست؟ من گفتم؛ معلوم است، شما یک تیپ پیشمرگه را سازمان داده اید و خودت هم مسئول آنها هستی. او در جوابم با همان متانت همیشگی اش گفت؛ اگر من فرمانده آنها باشم تو نیز مسئول سیاسی شان هستی. بعد از آن گفتگو و تعارفاتی که با هم داشتیم بطرف روستای «قامیشله» راه افتادیم. (هفتم شهریور). درحین راه رفتن با هم بر سر مسائلی جدی بحث میکردیم تا اینکه به مقصد رسیدیم و به منزل فردی به اسم عبدالله کومه‌له رفتیم و شب را در آنجا به سر برده و به ادامه سخنانمان پرداختیم. او پیشنهادش در مورد وضعیت من این بود که تا شهر بانه همراهش باشم، گویا در آنجا کار بخصوصی را برای من در نظر گرفته بود. در مورد آن پیشنهاد صحبت‌مان به درازا کشید که نهایتاً من با آن پیشنهاد موافقت کردم. صبح روز بعد پس از بیدار شدن (هشتم شهریور) از او جویای چگونگی سفری که در پیش داشتیم شدم. کاک فواد گفت من و تو با همراهی ابراهیم جلال، که یکی از کادرهای اتحادیه میهنی بود و بمنظور کمک به کاک فواد از بانه او را همراهی کرده بود، بر سر جاده مریوان - بانه (گردنه قمچیان) خواهیم رفت، واز آنجا با ماشین راهی بانه خواهیم شد.

در منطقه آرامش کاملی برقرار بود و هیچ حرفی از حرکت نیروی دشمن در میان نبود. بهنگام شروع حرکت‌مان بود که طهمورث اکبری که یکی از افراد مسلح (پیشمرگ) سازمان چریکهای فدائی خلق بود، از ما تقاضا کرد که تا شهر بانه همراهمان باشد. همچنین پسر ناصح میخواست در طول آن سفر مرا همراهی کند. بدین ترتیب جمع سه نفری اولیه ما تبدیل به جمعی پنج نفره شد. که از آن میان فقط کاک فواد پیشمرگ کومه‌له بود. گذشته از آن بجز ابراهیم جلال هیچ یک از ما تا آن زمان درگیر جنگ با نیروهای حکومتی نشده بودیم. در هر حال، به خیال سفری ساده چند ساعته بطرف بانه راه افتادیم. صاحبخانه هم، که همان آقای عبدالله کومه‌له بود، بمنظور راهنمایی تا مسافتی که جاده مورد نظر نمایان شد، ما را همراهی کرد و خود بعد از خداحافظی از ما به طرف

خانه اش برگشت.

در ادامه راهمان به چشمه ساری بنام کانی کن رسیدیم. در آنجا در حال استراحت بودیم که ناگهان دو فروند هلیکوپتر پیدا شدند و منظور دوباره دایر نمودن پاسگاه متروکه ای که بر سر گردنه «قمچیان» قرار داشت، نیروی نظامی پیاده کردند. محل پیاده شدن این نیروی نظامی همانجائی بود که ما قصد رفتن به آنجا و سوار ماشین شدن داشتیم. لذا حضور نیروئی از دشمن در آنجا بطور واقعی برنامه سفر ما را مختل کرده بود. اما ما نه به فکر تغییر دادن مسیر حرکتمان بودیم و نه به این واقعیت توجه کردیم که دایر شدن دوباره آن پاسگاه تغییری در شرایط امنیتی آن جاده بوجود آورده است. بدون در نظر گرفتن آن واقعیات، ما کماکان در صدد اجرای همان برنامه قبلی خود بودیم و به خیال اینکه میتوانیم با دور زدن گردنه در جای دیگری از آن جاده به سفرمان ادامه دهیم، راه افتادیم.

هیچکدام از ما راه را بلد نبودیم. بنابه درخواست کاک فواد و ابراهیم جلال، شخصی تا مسافتی راهنمایی مان کرد و خود برگشت. بهر حال بعد از سپری شدن دوساعتی از شب و تحمل زحماتی فراوان، به محلی از همان جاده مورد نظر رسیدیم. فاصله آن نقطه از جاده تا روستای «قمچیان» فقط ۵۰ تا ۶۰ متری بود. در روستای «قمچیان» ساختمان متروکه پاسگاهی قدیمی وجود داشت، که ما در آن لحظه از دوباره دایر شدن و یا نشدنش، بی اطلاع بودیم. بدینجهت، ما به دو گروه تقسیم شدیم و با احتیاط از دو مسیر جداگانه وارد روستا شدیم. در آنجا پس از کسب اطلاع از خالی بودن و دایر نشدن دوباره پاسگاه، هر دو گروه دوباره بهم ملحق شدیم.

به امید اینکه بعد از مدتی کوتاه به قهوه خانه محمد خان خواهیم رسید و در آنجا پس از استراحت، سوار ماشین وی خواهیم شد، به راهمان ادامه دادیم. اما بهنگام رسیدن به آنجا متأسفانه قهوه خانه مذکور بسته بود و کسی هم در آنجا وجود نداشت. بدواً تصمیم گرفتیم که از طریق شکستق شیشه پنجره قهوهخانه، وارد آنجا شویم و پس از خوردن خوراک، پولی بابت بهای آن جا بگذاریم. اما از بیم آنکه با نیروی بزرگی از دشمن روبرو شویم، از ورد به قهوه خانه منصرف شدیم.

ناچاراً به راهمان ادامه دادیم. در مسیر ما نزدیکترین روستا به آن جاده

«آگجه» بود. که بعد از مدتی به آنجا نزدیک شدیم و با کج کردن مسیرمان بطرف آن روستا رفتیم. شب دیر هنگام به آگجه رسیدیم. مردم ده در خواب بودند اما کدخدا شریف بیدار و در کمین نشسته بود. او محض اینکه متوجه شد که اشخاصی دورا دور درحال ورود به روستا هستند، با صدای بلند جویای مشخصات ما شد. ما بعد از شناساندن خودمان به او به اتفاق هم به منزلش رفتیم. از او در مورد اخبار منطقه سؤال کردیم. او گفت کسی را بدنبال کسب اخبار فرستاده‌ایم که قرار است فردا برگردد. بعد از صرف غذا و نوشیدن چای، همگی بدون احساس هر گونه خطری و بدون گم‌کردن نگاهان تا صبح خوابیدیم. فردا دیر هنگام (۹ شهریور) که هنوز فرستاده کدخدا شریف باز نگشته بود، ما از روستای آگجه بیرون آمده و بطرف جاده راه افتادیم. در نزدیکی روستا با فرد مسلحی به اسم صالح روبرو شدیم که خود را بعنوان پیشمرگه حزب دمکرات به ما معرفی کرد. او گفت تمامی مسیر تا شهر بانه در کنترل حزب دمکرات میباشد و ماشینهای حزب در آن مسیر مدام در حرکت‌اند. این خبر بیشتر ما را از نگرانی نسبت به وجود دشمن بدر آورد. لذا با رفتن بر سر آن جاده بطرف قهوه‌خانه «کانعمت» راه افتادیم. در آن شرایط این سؤال به فکر هیچیک از ما خطور نکرد که ما با آن بی تجربگی در روز روشن اگر در این مسیر با نیروئی از دشمن روبرو می‌شدیم چه کاری میتوانستیم بکنیم؟ در هر حال بخاطر بی تجربگی و یا هر چیز دیگری که بود، به چنان مواردی فکر نمی‌کردیم. به امید اینکه اتومبیلی گیرمان بیاید، تا نزدیکی قهوه‌خانه و پاسگاه قدیمی «کانعمت» پیاده راه رفتیم. در طی آن مدت، جاده خلوت بود و هیچ ماشینی عبور نمی‌کرد. در نزدیکی آن پاسگاه با دوربین آنرا به دقت و رانداز کردیم. اما در آن هیچگونه حرکتی را مشاهده نکردیم. بنا به پیشنهاد کاک فواد، محض احتیاط، در آخرین پیچ نرسیده به پاسگاه و قهوه‌خانه «کانعمت» مسیر حرکتمان را عوض کرده و به سوی محلی که در آن رودخانه ای قرار داشت و به نظرمان بی خطرتر می‌آمد، رفتیم. ما غافل از آن بودیم که در نزدیکی ما سه ماشین حامل افراد مسلح دشمن در مسیر مریوان بطرف سقز در حرکت‌اند. ما هم در آن محلی که قرار داشتیم، هر یک به فاصله ۲۰ متری از دیگری به این ترتیب به دنبال هم در حرکت بودیم؛ ناصح، ابراهیم جلال، طهمورث، کاک فواد و من هم آخرین نفر بودم. آنجاییکه ما بودیم، گاهی در معرض دید افراد سر جاده قرار

میگرفتیم و گاهی هم خارج از دید آنها بودیم.

درست در همان لحظه‌ای که ناصح و ابراهیم جلال توانستند از قسمت مسطح کناره دره، که بدون پوشش و حفاظ طبیعی بود و میشد آنجا را از سرجاده کنترل کرد عبور کنند، طهمورث و کاک فواد و من در آن قسمت، روبروی آن سه ماشین دشمن قرار گرفتیم. آن ماشینها عبارت از یک دستگاه جیپ با دو دستگاه زیل بودند که سرنشینانشان حدوداً ۶۰ تا ۷۰ نفری افراد مسلح بودند. آنها از همان روی جاده، ضمن فرمان ایست دادن، بر ما رگبار گلوله بستند. در آن محلی که ما قرار گرفته بودیم تنها دو درخت وجود داشت که در پشت آنها سنگر گرفتیم. کاک فواد و طهمورث در پشت یکی از آنها و من هم در پشت آن یکی دیگر قرار گرفتیم. لازمست اضافه کنم که اسلحه‌ای که من داشتم یک قبضه یوزی با ۳۰ عدد فشنگ بود. تیراندازی از هر دو طرف در حدود دو ساعتی ادامه یافت. بعد از گذشت دو ساعت، هیچگونه صدای شلیک تیری از جانب کاک فواد و طهمورث، شنیده نمیشد. من نمیدانستم چه بر سر آنها آمده است. آیا شهید یا زخمی شده اند؟ مهماتشان تمام شده است؟ خود من تنها ۴ عدد از فشنگهائی که داشتم باقی مانده بود. در ضمن متوجه شدم که نیروهای دشمن پس از قطع تیراندازی از جانب ما با احتیاط در حال پیشروی به طرف ما بودند. لحظات بسیار حساسی را از سر میگذرانیدم. میبایستی در یک لحظه تصمیم نهائی و سرنوشت سازم را میگرفتم. فکر نمیکنم کسی بتواند آن شرایط حساس و بیمناک و آن تصمیمی که من در میانه آن جنگ و گلوله باران گرفتم را به آسانی درک کند. میبایست سریعاً در مورد یکی از این آلترناتیوها، تصمیم میگرفتم. آلترناتیو اول این بود که خودکشی کنم. که این چه از لحاظ فکری و چه از جنبه مذهبی به نظرم کار درستی نمیآمد. دوم آن بود که، خودرا به دشمن تسلیم کنم این هم به نظرم کار درستی نبود چرا که این کار گذشته از تحمل کردن درد و رنج تسلیم دشمن شدن، بیگمان مورد بی حرمتی قرار میگرفتم و نهایتاً همچون دیگر بی گناهان مریوان در طی مدت کوتاهی تیر باران میشدم، بنابراین تنها راه درست را در این دیدم که بطرف یکی از آن جاهائیکه به من نزدیک و خارج از دید دشمن بود، تغییر مکان دهم. در این مورد استدلال این بود که درحین تغییر مکان دادن یا در معرض گلوله باران قرار میگیرم و کشته میشوم و یا اینکه فرصتی پیدا کرده و نجات میابم. این آلترناتیوی بود که به نظرم درست میرسید



و آنرا برگزیدم.

از تردید بدر آمده بودم و با تمامی توانی که داشتم مسافتی در حدود ۲۰ تا ۳۰ متری را بطرف مکانی خارج از دید دشمن با سرعت عقب نشینی کردم. دشمن به طرف من آتش گشود اما من سالم ماندم. در آن محلی که من به آنجا عقب نشینی کرده بودم یک درخت بید مجنون با شاخ و برگهای انبوهی روئیده بود. و بعد از آن زمینی مسطح و بدون هر گونه پوشش طبیعی قرار داشت. ناچاراً و بدون تأمل از آن درخت بالا رفته و در آنجا ساکت ماندم. سه نفر از افراد مسلح دشمن تا نزدیکی آن درخت آمدند. اما آنها با پیدا شدن ناگهانی دو فروند هلیکوپتری که دره را به راکت میبستند عقب نشینی کردند. این دفعه هم از آن راکت بارانها جان سالم بدر بردم. یکی از آن هلیکوپترها نزدیک نیروهای دشمن فرود آمد و آنها همه به دورش جمع شدند. فکر میکردم فرود آمدن آن هلیکوپتر شاید بخاطر حمل کشته و زخمی هایشان باشد. بعد از مدت کوتاهی آن هلیکوپتر پرواز کرد و رفت. و بعد از آن هم آن سه ماشین بطرف سقز حرکت کردند. بعد از رفتن نیروهای دشمن بطرف محل درگیری رفتم. در آن مسیر به فردی برخوردیم که گریان بدنبال پدرش میگشت. همراه با آن فرد به طرف محل درگیری رفتیم. متأسفانه جسد کاک فواد و طهمورث در آنجا بودند. آنها را به نزدیک رودخانه منتقل کرده بودند.

من از پسر ۱۹ ساله‌ام در آن جنگ که میتوانست کشته زخمی و یا اسیر شده باشد بی خبر بودم. این را هر پدری درک خواهد کرد که من در آن لحظات چه حالی داشتم. اما در واقع غم از دست دادن کاک فواد چنان بر من مستولی شد که تا مدتی بی خبر بودن از موقعیت فرزندم را در میانه آن گلوله باران دشمن از یاد بردم. گرچه من در آن لحظات بخاطر از دست دادن دو همسنگرم درد میکشیدم اما مرگ کاک فواد تأثیر بخصوصی بر من نهاد. تمامی خاطرات آن مدت در نظرم مجسم میشدند. فکر میکردم که هیچکسی نمیتواند جای خالی اش را به آسانی پر کند. آنطورکه معلوم شده است در آن مورد اشتباه نمیکردم علاوه بر آن احساس میکردم که او نزد من جایگاه بخصوصی داشت و نمیتوانم به آسانی دوست و همکاری همچون او بیابم.

بعد از مدتی گریه و شیون کردن از آن مرد خواهش کردم، کمکم کند و کنار جاده منتظر بماند تا شاید ماشینی سر رسد و بوسیله آن جنازه‌ها را به مریوان

منتقل کنیم. اما او مایل نبود کمکم کند. سپس از او خواستم که به ده رفته واز آنجا کسانی را جهت کمک کردنم بفرستد. او گرچه دراینمورد وعده داد اما هیچکس نیامد. مدتی بدنبال ناصح پسرم گشتم اما هیچ آثاری از او نیافتم. بعد از آن جنگ و درگیری نابرابر و تحمل آن خسارت بزرگ نزدیکی های غروب بود که تنها و آشفته به امید یافتن کمک جهت دفن اجساد و یا انتقال آنها بطرف روستای کانعمت رفتم. اما در آنجا مردم چنان از صدای گلوله و راکت بارانهای مربوط به آن درگیری و شایعه آمدن دشمن به منطقه ترسیده بودند، که حتی یکنفر هم حاضر نشد کمکم کند.

در روستای کانعمت مردی را دیدم که خود را بعنوان پیشمرگه معرفی کرد. بمنظور کمک خواستن از او این رویداد ناگوار را برایش تعریف کردم. او گفت مردم این آبادی فکر میکنند که جنگ و درگیری شما با نیروهای رژیم باعث هجوم آنها به این منطقه خواهد شد. لذا آنطوریکه خودت هم میبینی همه مردم روستا فرار کرده اند و آنها اکنون در آن دره در حال حرکت اند. به دنبالشان رفتم تنها و غمگین و نابلد تا شب دیر هنگام دراطراف کانعمت بدنبال یافتن کمک میگشتم، اما فایده ای نداشت. در آخر آن دره به قصد استراحتی کوتاه در شکاف صخره ای نشستم. اما از فرط خستگی خوابم برد. صبح زود با صدای صحبت های علف چینها، بیدار شدم. از آنها در مورد راه آگجه پرسیدم. و به امید اینکه در آگجه کمکم کنند راه آنجا را در پیش گرفتم. در آنجا هم هر چه کوشیدم درمورد دفن اجساد و یا انتقال آنها کمکم کنند هیچکس به آن درخواستهایم جواب مثبتی نداد. نزدیکیهای غروب از انتقال اجساد به مریوان، مطلع شدم. بدون شک بررسی اینچنین رویدادی مستلزم تحقیق و کسب اطلاعات مفصل و دقیق است. اما تا آن جایی که من چگونگی آن رویداد را بیاد دارم و یا بعداً درموردش فکر کرده ام آنرا حاصل قضا و قدر میدانم. اما اگر تقدیر سبب وقوع آن رویداد بوده باشد، مسلماً نایستی از اشتباهات و ندانم کاری های خودمان چشم پوشی کنیم. البته معلوم است که هرکس به نسبت مسئولیتش مقصر بوده است. درهرصورت، آن جریان به نظر من سفری سخت، رویدادی دلخراش و خسارتی بزرگ بود. امیدوارم روح آن عزیزان شاد و بهشت برین جایشان باشد.



### گفتگو با ابراهیم جلال - سلیمانیه ۲۰۱۲/۴/۱۹

**سوال:** با تشکر از این دیدار، کاک ابراهیم. در طی این سی و سه سال بعد از آن حادثه، ما نسبت به جانباختن کاک فواد که بصورت حادثه‌ای ناگهانی و دلخراش اتفاق افتاد، مشکوک بوده ایم. آن نیروی نظامی چطوری در آن محل حضور یافتند و آن حادثه ناگوار رویداد و کاک فواد و کاک طهمورث جان باجتنند. از جمله سئوالات مورد نظر ما بوده اند. اگر بگویم پدرم با غم از دست دادن کاک فواد چشم از جهان فرو بستند حرفی به گزارف نگفته ام. زمانی که کتاب شما منتشر شد و ما آنرا خواندیم، تصمیم گرفتیم که حضورا گفتگویی داشته باشیم در زمانیکه کاک فواد جان باخت مطلع شدیم گویا کسی با جمهوری اسلامی همکاری کرده و گزارشی فرستاده بود. کتاب شما محرکی بود تا که ما بیشتر آن مسئله را پیگیری کنیم. خواهشمندم جزئیات آن رویداد را برایمان تعریف کنید.

نکته ای را به آن اضافه کنم. به نظر ما شما در کتابتان به درستی به نکته ای اشاره کرده اید که عبارت است از توطئه نقشه‌مند جمهوری اسلامی. اینکه آن توطئه چگونه بود، خود بحث جداگانه ایست. اما تصویر ارائه شده تاکنونی از آن رویداد، حاکی از آنست که گویا آن رویداد واقعه ای اتفاقی بود. اما شما در کتابتان از آن بعنوان توطئه جمهوری اسلامی، نام می‌برید.

**جواب:** بسیار خوشحالم از اینکه بخدمت شما رسیدم. چونکه در واقع در سیمای شما خاطره کاک فواد را باز می‌یابم. کاک فواد برای من برادر، رفیق و هم فکری بود. کاک فواد در رهبری کومه‌له، بر خلاف بعضی از رفقای دیگر در مسیر رسیدن به اهدافی کردستانی گام بر میداشت. مسلماً من بنا به همکاری نزدیک به یک سالی که با هیئت رهبری آنزمان کومه‌له داشتم، همه آنها را می‌شناختم. من و آنها مناطقی از کردستان را با هم پیمودم. من به پیشمرگان فنون نظامی را می‌آموختم.

روز ۱۹۷۹/ ۸/ ۲۵ جناب مام جلال پیامی برایم فرستاد. در آنزمان من درروستای «شین» مستقر بودم. او طی آن پیام گفته بود: برادران حزب دموکرات و کومه‌له درخواست کرده اند که ما تعدادی کادر سیاسی و نظامی را بمنظور کمک به آنها به نزدشان بفرستیم. او گفته بود من میدانم که تو به کارکردن با کومه‌له تمایل بیشتری داری. لذا بهتر آنست که همراه آقای ابراهیم علیزاده به نزد برادران کومه‌له بروید.

من به نزد آنها رفتم و از آن پس کارکردنمان با هم شروع شد. من درواقع با دکتر جعفر شفیعی و ساعد وطندوست آشنائی قبلی داشتم. آنها قبلاً به نزد ما آمده بودند و من آنها را در زمانیکه در «قندیل» کار میکردیم، می‌شناختم. مسلماً آنها دو وظیفه متفاوت را بعهده گرفته بودند. دکتر جعفر درکار پزشکی همکاریمان میکرد و مشغول مداوای مریض‌هایمان بود. کاک ساعد هم درواقع حلقه ای بود که ما را به دیگر برادران در ایران، وصل میکرد. ما درآن موقع در شرایط بسیار سختی قرار گرفته بودیم و روزگار بسیار سختی را از سر میگذراندیم. در آن شرایط کومه‌له ایران کمک بسیاری ما کرد. کمکهای آنها هم بصورت نقدی بود وهم بصورت ملزوات پزشکی و داروهائی که از ایران ارسال میداشتند. در چنان شرایطی من از دریافت خبر رفتنم به نزد آن رفقا درایران و کارکردن با آنها خوشحال شدم. ما طی مدتی طولانی با همدیگر کار کردیم، تا اینکه

یورش آنزمان حکومت ایران به رهبری مصطفی چمران به کردستان شروع شد. من در آنزمان به بخش کردستان عراق برگشتم. برادران حزب دموکرات و کومه‌له از اتحادیه میهنی درخواست ترتیب دادن جلسه‌ای را کرده بودند که در آن خودشان، کومه‌له ره‌نجدران، حزب شیوعی، حزب سوسیالیست کردستان و حتی پارت دمکرات بارزانی حضور داشته باشند. آنها میخواستند که در آن جلسه در مورد همکاری با کردستان ایران، نسبت به متوقف کردن حمله نیروهای جمهوری اسلامی فکری شود و کاری صورت گیرد. در آنزمان سه‌الی چهارنفر از فرماندهان که عبارت بودند از «بکر حاج صفر»، شهید «انور مجید سلطان» و «قادر خبات» و من حضور داشتیم. ما جلال بمن گفت، آنها را همراهی کن زیرا که تو با برادران کومه‌له آشنائی. من بهمراه آنها و دو برادر شهیدم و تعداد چهل نفری دیگر، رفتیم به شهر بانه. در جلسه‌ای قرار بر این شد که یک نیروی مسلح ۱۵۰۰ نفری آماده شود. آنها نه بخاطر جلوگیری از حمله‌ای که چمران آورده بود، چرا که او در آنزمان حمله‌اش را از سنندج بعد هنوز ادامه نداده بود، بلکه تصرف پادگان مریوان مورد نظر بود. آن نیروی مسلح ۱۵۰۰ نفری هم اینچنین سهمیه بندی شده بود؛ اتحادیه میهنی ۴۵۰ پیشمرگ که آنها حاضر و در دسترس بودند. حسک ۳۰۰ پیشمرگ که بخش عمده‌ای از آنها هم، به سرپرستی «انور مجید سلطان» آماده شده بودند. حزب شیوعی قرار بود ۲۵۰ پیشمرگه را آماده نماید، که نکرد. حزب دمکرات قرار بود ۳۵۰ پیشمرگه بهمراه توپ‌های جنگیش را آماده نماید که او هم هیچیک از آنها را نیاورد. سهمیه کومه‌له زحمتکشان هم ۱۵۰ پیشمرگ بود.

در آن زمانیکه ما در بانه بودیم، کاک فواد پیشنهاد کرد که ما یعنی من و او تا نزدیکی‌های مریوان برویم. تا در آن مسیر چگونگی استقرار نیروهای حکومتی را مورد بررسی قرار داده و اطلاعاتی از آن بابت بدست آوریم. و سپس نقشه مورد نظرمان را هم طرح کنیم. با دیگر برادران در آن باره مشورت کردیم که آنها هم موافق بودند. لذا ما دو نفر بهمراه ۳۰ الی ۳۵ نفر از پیشمرگه‌هایم، با ماشین حرکت کردیم. و از مجموعه پیشمرگانی که داشتم پنج نفرشان نزد کاک «بکر حاج صفر» ماندند. در طی مسیرمان به دهی رسیدیم، که اکنون نامش رابخاطر نمی‌آورم، که حدود ۵۰ تا ۷۰ نفر از پیشمرگان برادران کومه‌له در آنجا بودند. ما هم که ۳۰ الی ۳۵ نفر پیشمرگه بهمراه داشتیم در مجموع نیروی کمی در منطقه

نبودیم.

روز اول و دوم در آنجا ماندیم. من و کاک فواد دریکی از خانه های آن روستا با هم بودیم. یکی از پیشمرگان کاک فواد به نزد من آمد و گفت؛ دو پسر از فرزندان این صاحبخانه، خائن «جاش» هستند. لذا من به کاک فواد گفتم که ماندن ما در این خانه به صلاح نیست. چرا که خائن (جاش) بودن پسران صاحبخانه، بدین معنی است که صحبت‌های ما گزارش میشوند. کاک فواد گفت؛ نه، نگران نباش آن دو پسر با ما در ارتباطند.

در هر حال ما چشم براه رسیدن نیروها بودیم. روز اول و دوم منتظر ماندیم، نیروئی نرسید. در روز سوم به کاک فواد گفتم ماندنمان به اینصورت در اینجا بی فایده است. بهتر است فعالیتی بکنیم، یا به پایگاه‌های حکومتی ضربه‌ای بزنیم و یا اینکه گشتی سیاسی نظامی در دهات این منطقه داشته باشیم. وگرنه نمیشود که همینطوری بیکار ماند. کاک فواد گفت؛ بگذار امروز هم منتظر بمانیم، شب با هم صحبتش را خواهیم کرد. آن روز را هم منتظر ماندیم و شب که شد جلسه‌ای برگزار کردیم. کاک فواد گفت بهتر است که من و تو فردا به بانه برگردیم. و در آنجا جویای علت نیامدن نیروها شویم. گفتم باشد، هرطور میل شماست. نکته دیگر اینکه، من در آن خانه ای که بودیم، خود رابه اسم «ماموستا برایم» معرفی کرده بودم.

فردا صبح زود برخاستیم. من بودم و کاک فواد و دو نفر دیگر از اهالی مریوان. پدر و پسری بودند (شیخ عثمان خالدی و پسرش) به‌مراه یکی از پیشمرگان چریک‌های فدائی بنام طهمورث اکبری که او متعلق به نیروهای کومه‌له نبود بلکه می خواست تا بانه با ما همراه شود، تا در آنجا به نیروهای خودشان بپیوندند. شیخ عثمان و پسرش هم که قصد رفتن به بانه را داشتند، گفتند ما هم با شما خواهیم آمد. بنابراین تعداد ما رویهمرفته به پنج نفر رسیده بود. ما با این حساب که آن راه امن است و اشغال نشده و هیچ نیروی حکومتی از آنجا عبور نکرده است، به راه افتادیم. در مسیرمان نه روستائی وجود داشت و نه امکانی جهت کسب خبر. اما احساس میکردیم که هیچ ماشینی نه از بانه و نه از مریوان در آن مسیر آمد و رفتی نداشت. ما بروی آن جاده تا نزدیکی های غروب، پیاده راه پیمودیم. کاک فواد گفت به آن روستا برویم که در آنجا آشنایانی داریم که فعال تشکیلاتی خودمان هستند. به آنجا رفته و

جویای اخبار شدیم. گفتند خبری نیست غیر اینکه نیروهای حزب دمکرات در این حوالی حضور دارند. فردا صبح زود ساعت شش از خواب بیدار شده و بر سر همان جاده برگشتیم. در آنجا در حدود چهار پنج کیلومتری را پیموده بودیم که احساس کردیم هلیکوپتر در پرواز میباشد. در پائین آن جاده جایی مثل رودخانه قرار داشت که در واقع نه رودخانه بود و نه آب و یا نه درختی در آن وجود داشت. فقط نوعی از درختان کوتاهی در آنجا دیده میشد. گفتم کاک فواد حداقل را همان را کج کنیم و به داخل این روخانه برویم. او گفت باشد، چنین کنیم. آمدیم به پائین جاده. در آنجا به همراهانم گفتم؛ بایستی بصورت صفی یک نفره و هر نفر بفاصله ۱۰ الی ۱۵ متری از دیگری حرکت کنیم. چون که در صورت تیراندازی هواییما این شیوه نسبت به درکنار همدیگر حرکت کردن، کم خطر تر است. به آن شیوه به حرکتمان ادامه دادیم تا اینکه به پاسگاهی نزدیک شدیم، که به آن پاسگاه «کا نعمت» میگفتند. من از دور احساس کردم که در آن پاسگاه دارد حرکاتی صورت میگیرد. دوربینی به همراه داشتم و با آن پاسگاه را زیر نظر گرفتم. به کاک فواد گفتم که من حرکاتی را در آن پاسگاه مشاهده میکنم اما نمیتوانم آنها را از همدیگر تشخیص دهم. او هم به پاسگاه نگاه کرد و گفت؛ درسته در آنجا افرادی وجود دارند. اما آنها در ده هما گفتند که افراد حزب دمکرات در این حوالی وجود دارند. اینهایی هم که در پاسگاه دیده میشوند احتمالاً نفراتی از حزب دمکرات هستند. سه یا چهار هلیکوپتر از نوع کبری مدام در حال پرواز و گشت زنی بودند. تقریباً نزدیک شده بودیم که فهمیدیم که خطری در پیش است. مردی در همان مسیر رودخانه بطرف ما میآمد او که به من رسید پرسید، اقا شما چند نفر هستید، در جوابش گفتم تعداد بسیاری هستیم، چطور مگر؟ گفت همین چند نفر هستید؟ گفتم نخیر نیروهایمان در همین نزدیکی ها پشت سرمان در حرکتند. کاک فواد پرسید؛ در این دوروبرا چه خبر؟ گفت خبری نیست اما بهتر است مواظب خودتان باشید.

محلی که ما در آن قرار داشتیم دره مانندی بود که قسمتهائی از آن خارج از دید بود. ما که قصد رفتن به آنجا را کردیم، افراد مسلحی از سر جاده بفاصله ۱۵۰ الی ۲۰۰ متری ما که در محل رودخانه قرار داشتیم، فرمان ایست دادند. این که میگویم حقیقت دارد؛ چونکه کاک فواد در پشت سر من بود بعد از کاک فواد طهمورث اکبری بود و بعد از او شیخ عثمان خالدی و در آخر همه پسر شیخ

عثمان قرار گرفته بود. من به کاک فواد گفتم؛ یا بایستی سریعتر و با عجله خود را به گودالی در مسیر رودخانه برسانیم یا اینکه راه سرازیری را درپیش گیریم. جز اینها چاره دیگری نیست. کاک فواد گفت دیگر نای رفتن ندارم. گفتم کاک فواد عزیز خواهش میکنم زندگی پیشمرگایتی یعنی این بایستی این احتمال را در نظر گرفت که آنها تعداد زیادی باشند و ما هم که تعداد کمی هستیم. باز هم گفت نمیتوانم. بهر حال ما درحوالی ساعت ۱۱ درگیر در جنگ با آنها شدیم. از آن پس جنگ ما بین طرفین همچنان ادامه داشت تا اینکه من احساس کردم که از جبهه ما کمتر به طرف دشمن تیراندازی میشود بخصوص بعد از ساعت سه بعد از ظهر بطور چشمگیری کاهش یافت.

**سوال:** تا آن زمان طول کشید؟

**جواب:** بلی، بلی، تا ساعت پنج ادامه داشت. اما من که دارم میگم از جانب ما تیراندازی کمتری میشد، منظورم تا ساعت سه است. که از آن پس از سنگرهای طرفین اصلاً صدای تیری شنیده نشد. از آن پس نه آنها بطرف سنگرهای ما آمدند و نه ما قصد رفتن بطرف آنها را داشتیم. خواستم صدایش کنم اما بعلت وجود پاسدارها، از آن کار منصرف شدم. نگو که رفت و آمد آن هلیکوپترها، همه‌اش بخاطر پیاده کردن نیروهای مسلح در آنجا و در دیگر پاسگاهها بوده است. بعد از تاریک شدن هوا بطرف پائین رودخانه به راه افتادم. برگشتم به آنجائیکه قبلاً خودمان مستقر بودیم. به سراغ کاک فواد رفتم او را سر جایش نیافتم. درجایش خون دیده میشد. سه یا چهار دفعه‌ای آنها را دیگر را صدا زدم اما جوابی نشنیدم. او هم نه خودش پیدا بود و نه ازش صدائی شنیده میشد. پیش خود گفتم شاید زخمی شده و خود را از مهلکه بدر برده است.

من در زندگیم اولین باری بود که آن راه را میدیم و آنرا می پیمودم. به پائین به بستر رودخانه آمدم و از آنجا مسافتی در حدود یک تا یک و نیم کیلومتری راه پیمودم. بعداً روبه سربالائی کوه حرکتیم را ادامه دادم. باورکنید من آن شب تا نزدیکی های صبح راه میرفتم. در اول صبح بود که راه سرازیری بطرف جاده را درپیش گرفتم. دیدم مسافتی کمتر از دو کیلو متر از آن پاسگاه دور شده‌ام. نگو که تا آنزمان بر روی آن کوه در دایره ای به شعاع کمی از آن پاسگاه، مدام به دور خود چرخیده بودم. چنین بود جریان آن رویداد.

بعداً از دوستانم و برادرانم و مام جلال شنیدم که ایستگاه رادیوئی کرمانشاه



خبر داده بود که؛ به ضد انقلاب ضربه زده ایم و دو مسئول آنها به نامهای فواد مصطفی سلطانی و ملا ابراهیم، از کادر رهبری اتحادیه میهنی کردستان را کشته ایم. طهمورث اکبری هیچ برگ شناسائی ای بهمراه نداشت. اما از آن خانه ای که ما در آن بسر برده بودیم، چنان گزارش کرده بودند که گویا من و او کشته شده ایم. چونکه در آن شبی که ما در آن خانه جلسه مان را برگزار میکردیم، قرارمان براین بود که فقط من و کاک فواد بطرف بانه حرکت کنیم. بعد از حرکت از آنجا بود که آن سه نفر دیگر گفتند ما میخواهیم همراه شما باشیم. واقعیت آن رویداد همانست که تاکنون برایتان تعریف کردم. اما آن واقعه برای من یک تراژدی بسیارغم انگیزی بود. کسی که خدا او را نکشد، زور که نیست. اجل در دست کسی نیست. من از سال ۱۹۶۲ به بعد پیشمرگه بوده ام و همراه مام جلال همدان رفته ام، ایران و توران رفته ام، «پیشمرگایتی» کرده ام. از آن وقت تا سال ۱۹۸۷، زندگی من، صرفاً زندگی پیشمرگانه بوده است. من بهمراه برادر خودم بوده ام که او شهید شد ولی من زخمی شدم.

بهرحال، طبعاً در میان هر حزبی آنطور که خود میدانید همیشه اختلاف وجود دارد. من بعد از دو شبانه روز و یا چیزی در همین حدود به شهر بانه رسیدم. در آنجا شنیدم که مام جلال خطاب به «بکر حاج صفر» دستور داده بود که در کوههای منطقه بطور دستجمعی بدنبال من بگردند و من را پیدا کنند و در صورت نیافتن مام جلال را در جریان بگذارند. من که به نزد آنها رسیدم طبعاً همگی و بخصوص برادرانم بسیار خوشحال شدند.

بعد از اینکه من به دفتر مرکزی حزب و به نزد رهبری برگشتم، رقبای من شایع کرده بودند که گویا من کاک فواد را جای گذاشته و خود فرار کرده ام. در صورتیکه خالی شدن فشنگدانم نشاگر درگیر شدنم در آن جنگ بود. من بعد از آن درگیری فقط در حدود نیمه ای از یک خشاب از فشنگهایمان مانده بودند. گذشته از این من از عبدالله مهتدی، ابراهیم علیزاده و عمر ایلیخانی زاده تقاضا کرده و گفتم بنا به اینکه من همراه آن شهدا بودم و از طرفی رفقایم هم چنین قضاوتی نسبت بمن دارند، لذا از شما میخواهم که در مورد آن مسئله تحقیق کنید. این برای شما هم بهتر است. شما لازمست در مورد افراد آن خانه ای که ما در آنجا بودیم، تحقیق کنید، ببینید وضعیت به چگونه بوده است. همچنین از آنها خواستم که از آن دو نفر دیگر از شیخ عثمان و پسرش که در قید حیات

میباشند، سئوال کنند. آنها گفتند ما صحت گفته های شما را می پذیریم. گفتم نه برادر این حق شماست و من هم لازمش دارم. آنها تحقیقات لازمه را انجام دادند و نتیجه اش را هم به اطلاع مام جلال رساندند. که طی آن گفته بودند که ما درمورد آن حادثه تحقیق کرده ایم، چگونگی جریان همانی بوده است که ابراهیم جلال هم آنرا تعریف میکند. ما به ابراهیم جلال احتیاج داریم، خواهشمندیم او را دوباره به اینجا جهت کار کردن با ما، بفرستید. این بود حقایق مربوطه. حال اگر هر سئوال دیگری دارید، میتوانید پرسید.

**سوال:** زمانیکه از «ناوزنگ» بطرف بانه حرکت کردید، با ابراهیم علیزاده با هم بودید؟

**جواب:** نه، من و ابراهیم با هم به بانه نرفتیم. ما به همراه نیروهایمان به سردشت رفتیم و ابراهیم علیزاده از آنجا با ما همراه شد.

**سوال:** گفتید در یک جلسه قرار شد که تو و کاک فواد با هم به مریوان بروید. بهنگام اخذ آن تصمیم چه کسانی در آنجا بودند؟

**جواب:** در آن جلسه؛ سالار عزیز، انور مجید سلطان، من و کاک فواد، بودیم. بنا به خواست کاک فواد بود. او درخواست کرد و گفت که ما قبلاً برویم اطلاعاتی در مورد راه و محل های اطرافش، کسب کنیم. وضعیت منطقه و حرکت نیروها را بررسی کنیم. چون که قرار بود در فردای همانروز آنها هم بیایند. اما آنها اصلاً نیامدند. در سومین روز ما برگشتیم. کاک فواد گفت به نزدشان برگردیم ببینیم چرا نیروها را نیآوردند. حتی من دو برادرم را هم با خود نبرده بودم. زیرا که او گفت ما دونفری برویم. گفت تا کمتر باشیم بهتر است. چون که زودتر میرویم.

**سوال:** آیا در آن جلسه کسی از جانب سازمان زحمتکشان کردستان ایران. حضور داشت؟

**جواب:** بخاطر نمیآورم. اما شاید کاک سید ابراهیم بوده باشد، مطمئن نیستم.

**سوال:** چه روزی بطرف مریوان شروع به حرکت کردید؟

**جواب:** روز ۲۹ از ماه هشت (۷ شهریو). قرار بود به پادگان مریوان حمله شود. اما آن روز هم هیچیک از نیروها نیامدند. روز ۱۹۷۹/۸/۲۸ من و کاک فواد و دو نفر دیگر از فرماندهان خودشان، که اسمشان را نمیدانم، درخانه ای با هم بودیم که یکی از آنها بمن گفت؛ بایستی مواظب باشیم. روز ۳۰ ی هشت (۸

شهریور) باهم به‌مراه کاک فواد برگشتیم. آنروز گذشت، در فردایش راه افتادیم. قبل از ظهر جنگ و درگیری شروع شد.

**سوال:** آن اتوموبیلی که شما را به آنجا رساند، منتظر نماند که شما را برگرداند؟  
**جواب:** خودمان درخواست نکردیم تا که منتظر بماند. چون زیاد طول میکشید. سه روز طول کشید. در آن مدت ما به آن ماشین کاری نداشتیم. گذشته از این، راه که باز بود. آن صبحی که برسر جاده آمدیم؛ از اینکه ماشینی نه ازطرف مریوان و نه ازطرف بانه نمی آمدند، متعجب شدیم.

**سوال:** بهنگام برگشتنتان از بانه به مریوان، آیا شما و کاک فواد و دو نفر دیگر ازافراد کومه‌له باهم بودید؟

**جواب:** نه، نه، هیچ کسی از طرف کومه‌له با ما نبود. چونکه نیروهای کاک فواد (پیشمرگان اتحادیه دهقانان) در آن روستا منتظرش بودند.

**سوال:** اما برعکس تو که خودت میگوئی تعدادی از پیشمرگان اتحادیه میهنی را به‌مراه داشتید! اگر خوب یادم مانده باشد، در کتابت نوشته اید؛ آنها ۱۰ نفر بودند. چرا آنها به‌مراه شما برگشتند؟

**جواب:** کاک فواد نگذاشت. مگر نمیگویم که حتی دو برادرخودم هم به‌مراه بودند، شهید «خلیل» و شهید «هاوار» که بعداً شهید شدند. کاک فواد گفت آنها هم نیاند ما خودمان میرویم.

**سوال:** آنها در مریوان ماندند؟

**جواب:** نخیر، در آن روستا در نزدیکی مریوان که واقعاً اسمش را فراموش کرده‌ام، ماندند. اطلاع دارد که بعد از پخش آن خبر از رادیو کرمانشاه، آن دو برادرم به‌مراه پیشمرگان خودم و پیشمرگان او در کوه‌های بدنبال من می گشتند.

**سوال:** شش روز پیشتر، یعنی روز سوم شهریور در مریوان ۹ نفر را تیر باران کردند. که دو نفر از آنها برادران ما بودند. کاک فواد در آن مورد هیچ صحبتی نکرد؟

**جواب:** بله، برایمان تعریف کرد.

**سوال:** نکته بخصوصی در آن مورد را بیاد نمی‌آورید؟

**جواب:** اینکه در مورد شان جاسوسی شده بود و نسبت به آنها گزارش شده بود.

**سوال:** یکی از مهمترین سئوال‌اتمان این است که خودت در موردش توضیح دادید

که ابراهیم علیزاده، عبدالله مهتدی و عمر ایلخانی زاده هرسه نفر به اطلاع امام جلال رسانده بودند که تو مورد اعتمادشان بودید و آنها از امام جلال خواسته بودند که تو بمنظور همکاری با آنها به نزدشان برگردید.

**جواب:** بلی، امام جلال هم زنده است.

**سوال:** نتیجه گیری تو در مورد آن رویداد اینست که افرادی از ساکنان آن خانه، درمورد شما گزارش داده بودند.

**جواب:** من صد در هزار مطمئنم. چون شناخت افراد آن خانه از فواد در حد شناختی بود که از اعضای فامیلی خود داشتند. من مطمئنم افرادی از آن خانه رفته بودند و گزارش داده بودند. ثانیاً ما بدان علت آن راه را در پیش گرفتیم که در آن خانه دیگر، این تصور به ما القاء شد که هیچ نیروئی از حکومت در آن حوالی وجود ندارد بلکه در آنجا فقط نیروهای حزب دمکرات وجود دارند. لذا ما از آن جهت مطمئن شده بودیم. هیچ تدارکی هم توسط ماشین دیده نشد، بلکه همه اش با استفاده از هلیکوپتر بود. در واقع نزدیک آن پاسگاه که شدیم فکر میکردیم که افراد حزب دمکرات در آنجا هستند. و ما از آن بابت بسیار مطمئن شده بودیم. اما اگر چنین نمی بود و آنها بما میگفتند که مثلاً در آن پاسگاه افراد ارتشی وجود دارند، در آنصورت یقیناً ما از آن مسیر نمی رفتیم و جهت دیگری را برمیزیدیم. من مطمئنم افرادی از آن خانه حضورمان در آنجا را گزارش کرده بودند. لذا پیاده شدن و حضور نیروهای نظامی هم مطابق گزارش افراد آن خانه صورت گرفت. آنها نخواستند بودند از طریق جاده به آنجا بیایند، زیرا فکر کرده بودند در صورت عبورشان از جاده ما از حضورشان آگاه میشویم و یا کمینی در سر راهشان قرار میدهیم. اینست که من هیچ شکی ندارم که افراد آن خانه مسبب اصلی آن وضعیت بودند.

**سوال:** خمینی در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ فرمان حمله به کردستان را صادر کرد. در آنزمان شهرها بطور کامل تصرف نشده بودند. در آنجا ها پاسداران هنوز آسوده خاطر و مطمئن نبودند. آنها بهنگام عبورشان از میان شهرها مسلح به مسلسل سنگین بودند. میترسیدند و هیچ پاسگاهی هم دوباره دایر نشده بود. آمدن به آن پاسگاه اولین حرکت آنها بود.

**جواب:** تا زمان جانباختن کاک فواد هیچ وسیله نقلیه حکومتی در آن مسیر عبور نکرده بود طبعاً بنا به دریافت همان گزارش بود که حکومت، بمنظور

آگاه نشدن پیشمرگان پیشتر (درابتدا و انتهای همان جاده) بخشی از نیروهایش را مستقر کرده بود. من در باره آنچه که میگویم مطمئنم. فواد مصطفی سلطانی که پیشمرگی ساده نبود. او رهبر کومه‌له بود. سکرتری ساده که کسی فکر نمی‌کرد حتی مسئول دسته‌ای از پیشمرگان باشد. از لحاظ پوشیدن لباس، خوراک و معاشرت با مردم، بسیار ساده و بی‌آلایش بود.

من خود نیز درس بسیاری از او بر گرفتم. کاک فواد مردی موقر بود. من مدت‌ها قبل از او فعال کومه‌له (رنجدران) بوده و کار سیاسی کرده‌ام. اما حقیقتاً از نظر مردمی، یعنی روابط اجتماعی، بسیار چیزها از او یاد گرفته‌ام.

**این مصاحبه را ملکه و حشمت، انجام داده‌اند.**



## مصاحبه با ابراهیم علیزاده - ماه ژوئن سال ۲۰۱۳

**سوال:** چه وقتی با کاک فواد آشنا شدید و فعالیت سیاسی مشترکتان باهمدیگر چگونه شروع شد؟

**جواب:** کارسیاسی مشترک من و کاک فواد، مدتی قبل از آشنائیمان با همدیگر شروع شده بود. من درتابستان ۱۳۵۲ به عضویت کومه‌له پذیرفته شدم. همان موقع متوجه شدم که یکی از رفقا نقش مهمی در تشکیلات، دارد. در آنزمان کاک فواد را تحت نام مستعار «لرزوک» میشناختم. سال بعد کاک فواد دستگیر و زندانی شد و خبر آن وسیعاً در سنندج و مریوان پخش گردید، ضمناً من هم از دستگیر شدن تعدادی از رفقاییمان مطلع شدم. موقع اعتصاب غذای زندانیان سیاسی زندان سنندج که کاک فواد آنرا رهبری و هدایت می کرد حدس می

زدم که «لرزوک» رفیقم حتماً باید فواد مصطفی سلطانی باشد. از آن پس یقین حاصل کردم که فواد مصطفی سلطانی در زمره بنیانگذاران و رهبران اولیه کومه‌له می‌باشد.

آشنائی حضوری من با کاک فواد در کنگره اول کومه‌له در پائیز سال ۱۳۵۷ در شهر نقده بود. در ساعت اول دیدارمان با همدیگر، کاک فواد همچون رفیقی بنظر آمد که گویی سالهاست او را می‌شناختم. او هم بدون چون و چرا با من و با دیگر رفقائی که تا آن لحظه او را ندیده بودند چنان رابطه صمیمانه ای را برقرار کرد که هیچیک از ما نسبت به او هیچگونه احساس بیگانگی نداشتیم. در اولین لحظه دیدارمان با همدیگر، او با من کشتی گرفت و در ظرف کمتر از یک دقیقه پشتم را بر زمین زد. البته آن نیز هنر چندانی نبود چرا که من در آن هنگام فقط ۴۹ کیلو وزن داشتم! کار سیاسی مشترک من با کاک فواد از آن کنگره به بعد در سطح دیگری ادامه یافت. در آن کنگره ما هر دو بعنوان اعضای کمیته مرکزی کومه‌له انتخاب شدیم. و بدآنجهت بود که از آن پس میان ما رابطه مستمرتری برقرار گردید.

**سوال:** در کنگره اول علاوه بر بحثهای نظری و تحلیلی در مورد جامعه ایران و کردستان، زمان زیادی به بحث مربوط به فعالیت سازمانی و به عمل درآوردن خط مشی سیاسی آنزمان کومه‌له اختصاص یافت. آیا چنان کاری لازم بود؟ آیا کنگره اول از آن جهت موفق شد؟

**جواب:** سازمان دادن کومه‌له از سال ۱۳۵۳ به بعد که قسمت عمده رهبرانیش به زندان افتاده بودند، عملاً در دو عرصه جدا از هم صورت میگرفت. فعالیت در درون زندان و فعالیت در خارج از زندان. رفقای ما در زندان بدنبال از سرگردانیدن روزهای سخت شکنجه و بازجوئی در زندان «کمیته مشترک ساواک و شهربانی»، به زندان قصر منتقل شدند. در آنجا اولویتهای کار آنها عبارت بود از انسجام بخشیدن به تفکرو نظرات سیاسی و تشکیلاتی خودشان و فرستادن پیام و گزارش در مورد وضعیتشان به بیرون از زندان. آن رفقا به رهبری کاک فواد وقتشان را در زندان به در نمیدادند و از آن لحاظ آنها دوره فعالی را از سر گذراندند. زمانیکه درب زندانها تحت فشار مبارزات عمومی مردم گشوده شدند، رفقای ما هم آزاد شدند. و در اولین فرصت ترتیب برگزاری اولین جلسه عمومی کادرها داده شد که آن جلسه بعداً کنگره اول کومه‌له نامیده شد. رفقای زندان و در رأس آنها کاک

فواد، از چگونگی فعالیتهای رفقای بیرون از زندان ناراضی بودند. ناراضیتهای آنها مخصوصاً مربوط به دو عرصه از فعالیتهایمان؛ یکی تأخیر اعضای رده بالای کومه‌له از تبدیل شدن به کارگر و به انقلابیونی حرفه‌ای. و دیگری کم‌کاری نسبت به تطبیق دادن خود با وضعیت جدیدی که در ایران و کردستان بوجود آمده بود. بیم آن میرفت که جامعه کردستان که به مرکز اصلی فعالیتهای ما در جنبش سراسری ضد رژیم شاهی تبدیل شده بود، عقب بماند. کنگره اول بر کم‌کاری و بی‌عملی‌ای که در بین سالهای ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ فعالین کومه‌له را دربر گرفته بود، بسیار پای فشرد و انتقاد نمود و کمبودهای رفقای شرکت کننده در کنگره را، بخصوص رفقای خارج از زندان را یک به یک مورد بررسی قرار داد.

هنوز جلسات کنگره اول در شهر نقده خاتمه نیافته بود، خبری را دریافت کردیم مبنی بر اینکه توتونکاران بانه تصمیم گرفته بودند که محصول توتون آن سال شان را به دولت نفروشند. آن حرکت شروع جنبش مقاومتی بود که در آن منطقه صورت می‌گرفت. کاک فواد پیشنهاد کرد که ادامه جلسات کنگره را به بعد موکول کنیم و در عوض برای پیروزی آن حرکت بکوشیم. او همه ما را نسبت به پذیرفتن آن پیشنهاد مجاب کرد. کاک فواد با دوراندیشی خاصی که داشت متوجه شده بود که تشکیلات ما بعد از آن همه انتقاد و انتقاد از خود اعضایش، فقط زمانی اعتماد به نفس و شادابی را باز می‌یابند که در پیشبرد حرکات مبارزاتی مشخصی، مستقیماً نقشی را ایفاء نماید. در واقع خود کاک فواد از همان روزهای آخری که در زندان سنج بود و بعد از آزاد شدنش از زندان و تا زمان برگشتنش به آلمان [روستای محل اقامت خانواده‌اش در مریوان] و بالاخره تا آخرین لحظه جانباختن‌اش، همیشه در همان جهت حرکت می‌کرد. بهر حال ادامه کنگره اول به مدت ۱۵ روز به تأخیر افتاد و هدفی که کنگره در پی دستیابی به آن به تأخیر افتاده بود هم متحقق شد. ادامه جلسات بعد از ۱۵ روز به شهر سنج منتقل شد. انتقادات از این و آن مدام عمیق‌تر میشدند.

در میانه جلسات کاک فواد پیشنهاد کرد که ۲۴ ساعت استراحت کنیم. کاک فواد بعداً همچون انتقادی از خود برایمان تعریف کرد که در نتیجه آن انتقادات صورت گرفته، او خود از کار کردن با جمع حاضر در کنگره دچار نوعی ناامیدی شده بود به فکر آن بوده که به مریوان برگردد و در آنجا همراه با جمعی از رفقای جدیدش تشکیلاتی دیگر را تاسیس کند. او همچنین گفت که آن ۲۴ ساعت



استراحت را همچون فرجه‌های جهت تعمق کردن برآن اختصاص داده بود. در ادامه سخنانش افزود که او بعد از فکر کردن درآن مورد نهایتاً به این نتیجه رسیده بود که اگرچنان تصمیمی را اتخاذ و عملی میکرد دچار اشتباه میشد. چرا که آن افرادی که دور هم جمع‌اند امکان سر بر آوردن دوباره و رونق بخشیدن به فعالیت‌هایشان را دارند و میتوانند خود را با شرایط و وضعیت جدید تطبیق کنند. کاک فواد طی انتقادی که از خودش میکرد گفت که او محق نبوده است که تا آن حد به رفقاییش بی اعتماد باشد. آن لحظه نیز پر احساس ترین لحظات کنگره اول بود. با وجود اینکه درمورد تعدادی از رفقا، بنا به انتقادات مربوطه تنبیهاتی در نظر گرفته شد، با این وصف تأثیرات روال عمومی کنگره بر شرکت کنندگان، شور و شوق تازه ای را در آنها بوجود آورد، بطوریکه همه اعلام آمادگی کردند جدی بوده و درپرتو مضمون تازه ای از همبستگی پرکار باشند.

جنبه دیگر اهمیت کار کنگره عبارت بود از بررسی وضعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه آنزمان ایران. از همان شروع بحث معلوم شد که شرکت کنندگان در جلسه به حد لازم از دانش و آمادگی جهت به سرانجام رساندن آن مباحث بهره‌مند نیستند. علاوه برآن در جریان آن مباحث شواهد اولیه ای از اختلاف نظر عیان شد. لذا کنگره نتوانست در این زمینه تصمیم نهائی و قاطعی را اتخاذ نماید. درآن حالت کاک فواد پیشنهاد کرد که آن مباحث باز و خاتمه نیافته تلقی شوند. او معتقد بود که اولویت فعلی ما در آنزمان عبارت است از دخالت آگاهانه در مبارزات عمومی جاری ضد رژیم شاهی و در دست گرفتن رهبری آن مبارزات.

با توجه به توضیحاتی که فوقاً ارائه شد میتوانم بگویم که هدف اصلی کنگره اول عبارت بود از انسجام بخشیدن به صفوف تشکیلات کومه‌له، بوجود آوردن همبستگی در میان کادرها و برانگیختن حس اعتماد به خود و به دیگران. در دستیابی به این موارد کنگره اول کنگره موفق بود. در این قسمت لازمست این را هم اضافه کنم که کاک فواد خود شدیدترین انتقاداتی را درمورد تعدادی از رفقا مطرح کرد و حتی او خود درآن رابطه درخواست تنبیه تشکیلاتی آنها را داشت. با اینوصف او خود نیز اولین فردی بود که در کمک کردن به آنها در جهت باقی ماندنشان در دایره فعالیت‌های تشکیلاتی و به پا خاستن و بهتر از پیش فعالیت کردن، قدم به جلو نهاد. به نظرم چگونگی برخورد کاک فواد درآمورد، حاوی آموزه‌هایی برای همه و از آنجمله برای من بود.

**سؤال :** در بهار و تابستان سال ۱۳۵۸ تشکیلات در مهاباد کنفرانسی را برگزار کرد، (گویا آن جلسه در خانه شما برگزار شد). مباحث مطرح شده در آن کنفرانس کدامها بودند؟ به چه دلیل اسناد مربوط به آن کنفرانس در هیچ جایی انتشار نیافته است؟ به نظر شما به چه دلیلی نوار صحبت‌های کاک فواد در «جمعیت» مهاباد در اختیار توده‌های تشکیلاتی قرار نگرفت؟

**جواب :** گفتگوهای صورت گرفته در آن کنفرانس مشخص بودند. مباحث جلسات آنزمان رهبری و کادرهای کومه‌له در طی یازده ماهی که کاک فواد (بعد از آزادیش از زندان) در قید حیات بود، همه در مورد چگونگی انجام دادن وظائف و حل مشکلات مربوط به جنبش عمومی مردم بود. بخصوص از همان روزهای اول سر کار آمدن جمهوری اسلامی، احساس خطر بزرگی میشد. لذا کومه‌له به چگونگی آماده و روبروشدن با رویدادهایی که پیشبینی میشد اولویت میداد. برای نمونه در همان جلسه بود که کاک فواد گفت درجاتی از آمادگی عمومی در مقابل با تحریکات پاسداران، بین مردم سنندج و مریوان بوجود آمده است که لازمست بخوبی سازمان داده شوند. به یاد دارم که رسیدن چند پیامی در این رابطه از مریوان سبب شد که کاک فواد از جلسه اجازه خواست تا هرچه زودتر به آنجا برگردد.

در مورد اسناد کنفرانس که سؤال کردید، لازمست به شما بگویم که هیچ اسنادی مربوط به آن کنفرانس در آرشیو ما وجود ندارد. شاید در جای دیگری موجود باشند که من از آن بی اطلاعم. اما میدانم که نسبت به مواردی مثل ادامه کاری و آینده بخشهای مربوط به سازمان، اتحادیه دهقانان مریوان، «جمعیت‌ها»، اتخاذ موضع در مورد حزب دموکرات، دسترسی به اسلحه بمنظور مقاومت مسلحانه صحبت همیان آمد. در آنجا هیچ مورد جدی‌ای از تضاد و اختلاف درونی مطرح نشد و مجموعاً آن دوره از فعالیت کومه‌له از طرفی تحت تأثیر شرایط سیاسی موجود در کشور و از طرف دیگر تحت تأثیر اتوریته معنوی کاک فواد قرار داشتند.

در مورد پخش نوارهای مربوط به صحبت‌های کاک فواد در «جمعیت» مهاباد، یک پیش داوری وجود دارد که امروزه از طرف کسانی که متأسفانه از خط فکری کاک فواد عدول کرده‌اند، به آن دامن زده میشود. به عقیده من نسبت به پخش نشدن آن نوارها هیچ عمد و انگیزه‌ای در کار نبود. نکات عمده مورد اشاره کاک

فواد در آن جلسه شامل سه مبحث اصلی است. اول اینکه کاک فواد میکوشید درسها و تجربیات تا آزمون جنبش انقلابی کردستان، بخصوص درمورد اتحادیه دهقانان مریوان و بعضی موارد دیگر را مفصلاً برای شرکت کنندگان در آن جلسه توضیح دهد. عبارتی آن توضیحات گزارشی واقعی بود از آنچه که روی داده بود. دوم تعیین سیاست و تاکتیک درقبال حزب دموکرات کردستان ایران بود و سوم سؤال و جواب درمورد پاره ای از مسائل سازمانی که از آن میان سؤال مربوط به «حزب کمونیست ایران» یا «حزب کمونیست کردستان» برجستگی خاصی داشت. درمورد بخش اول جای هیچگونه صحبتی نیست. مضمون بخش دوم مبنای سیاست عملی ما درقبال حزب دموکرات را دسر اسر کردستان تشکیل میداد. درمورد مسائل مربوط به سازمانیابی ها، آنچه که در این سالهای اخیر بعنوان طرز فکر جداگانه کاک فواد مورد بحث قرار میگیرد و متأسفانه باعث شده که افرادی از آن درجهت موضع و طرز فکر امروزشان، که انحرافی آشکار از خط مشی سیاسی کومه‌له مورد نظر کاک فواد است، سوء استفاده کنند.

کاک فواد نسبت به کومه‌له هیچگونه تعصب سکتاریستی ای نداشت و منافع کومه‌له را بر منافع اقشار استثمار شده و مورد ستم ترجیح نمیداد. کومه‌له اگر سازمانی ایرانی میشد یا کردستانی از نظر کاک فواد همچون یک انقلابی کمونیست، ابزاری بود درجهت پیشبردن و به پیروزی رساندن مبارزه توده‌های کارگرو زحمتکش. براساس آن نظری که کاک فواد در جلسه برگزار شده در «جمعیت» مهاباد ابراز داشته بود؛ ما رفتار کرده ایم. ایشان در آن جلسه گفته بود: «عقیده ام آنست که اساساً بایستی حزب کمونیست ایران ایجاد شود. منتها حق مسلم خلق کرد است که حزب کمونیست کردستان را داشته باشند، اما آن نیز بستگی به چگونگی تحولات و شرایط تاریخی دارد که آیا بایستی حزب کمونیست کردستان را بوجود بیاورد یا خیر». ما بنا به بررسی و تحلیل از «تحولات و شرایط تاریخی» تصمیم گرفتیم همچنان که کاک فواد تأکید کرده بود «اساساً بایستی حزب کمونیست ایران بوجود بیاید» عمل کردیم. من فکر میکنم که در بین آن سازمانهایی که امروزه تحت عنوان کومه‌له فعالیت میکنند فقط کومه‌له «سازمان کردستان حزب کمونیست ایران» است که میتوان گفت درمسیر اصلی خط فکری کاک فواد حرکت کرده است.

اما خط مشی سیاسی کاک فواد چه بود؟ درمورد مضمون خط مشی سیاسی

ای که کاک فواد آنرا در کومه‌له معمول گردانید، حرف بیشتری ندارم بجز اینکه مضمون یک پاراگراف از وصیت نامه رفیق جانباخته ماجد مصطفی سلطانی، برادر قهرمان کاک فواد، که قبل از اعدام شدنش خطاب به رفقای خارج از زندان نوشته بود را دوباره باز گویم:

«کاک فواد به من آموخت که با احساس دل پر جوش و خروشم چه کنم، که استادم بجز استقامت و دفاع از آرمان والای طبقه کارگر به من چیزی نیاموخت. امروز و یا فردا که رگبار گلوله دشمن، دور از چشم عزیزان، غرقه درخونم میکند و تن و قامت چنار آسایم را فرو می افکند و درخون خودم می غلتاندم، در این آخرین لحظات زندگی تنها سفارشم به رفقا، مبارزه مستمر و سخت در جهت ایجاد صف مستقل طبقه کارگر، در قالبی منظم، پولادین و بدور از هر نوع انحراف، در جهت نابودی نظام سرمایه داری و بنیان نهادن و به پیشبردن سوسیالیسم، میباشد. بدون شک این نیز مضموناً مبارزه ایست که مستقیماً بر علیه انحرافات و گسستن از مبانی اساسی مربوط به همان سازمان است.»

**سوال:** کاک فواد با احزاب و گروه‌های ایرانی و کردستانی روابط بسیاری داشت. آنها چگونه روابطی بودند؟

**جواب:** هیچیک از روابط کاک فواد با احزاب ایرانی و کردستانی، جنبه شخصی نداشت. آنها روابطی طرح ریزی شده در چهار چوب روابط کومه‌له بودند. کاک فواد بنا به مقاومتی که در زندان کرده بود، چه در آن هنگامیکه او در زندان «کمیته» بود و چه در آنزمانی که او را به همراه دیگر رفقا به زندان «قصر» منتقل کرده بودند، در میان فعالین چپ و کمونیست ایران از اتوریتته ای معنوی برخوردار شده بود. در همان زمان اسلامی‌هایی که با او در زندان بودند و بعداً در رژیم جدید مقامی یافتند، او را همچون کمونیستی توانا شناسائی کرده و کینه‌اش را بدل گرفته بودند. از همین جهت بود که شخصیتها و گروههای چپ ایرانی با نقش و تأثیرات او در جنبش کردستان و در میان جنبش کمونیستی آشنا بوده و برایش ارزش قائل میشدند. در شهر سنندج چند گروه مبارز فعالیت میکردند، که در پی کوششهای موفقیت آمیز کاک فواد به صفوف کومه‌له پیوستند.

روابط کومه‌له ما با «کومه‌له رنجدران» کردستان عراق و بطور کلی با «اتحادیه میهنی»، قبل از آزاد شدن کاک فواد از زندان برقرار شده بود. تا آنجائیکه من بیاد دارم بعد از سرنگونی رژیم شاه در ایران، کاک فواد یکبار در رأس هیئتی از کومه‌له

با رهبران «کومه‌له رنجدران» و «اتحادیه میهنی» در «توژله» واقع در مرز ایران و عراق دیدار کرد. در همان زمان او رهبرانی از حزب شیوعی [کمونیست] عراق را هم ملاقات کرده بود.

**سوال:** بعد از حمله جمهوری اسلامی به کردستان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ رهبرانی از تمامی احزاب کرد ایرانی و عراقی در شهر بانه جمع شدند. آن تجمع برسر چه بود آیا به نتیجه ای رسید؟

**جواب:** من شخصاً در آن جلسه حضور نداشتم. اما از طریق گزارش رفقا اطلاع یافتیم که هدف اصلی آن جلسه عبارت بوده است از اینکه میان نیروهای سیاسی فعال اتحادی منظور مقاومت در برابر حمله نیروهای جمهوری اسلامی به کردستان، بوجود آید. در مورد شرکت فعالان کردستان عراق که اساساً منظور از آن اتحادیه میهنی میباشد، لازمست بگویم که در آن زمان بعثت آزاد شدن کردستان تعداد زیادی کادرها و پیشمرگان و اعضای رهبری اتحادیه میهنی آزادانه به کردستان ایران رفت و آمد میکردند. بخصوص مابین اتحادیه میهنی و کومه‌له هم آنچنان رابطه دوستانه ای برقرار شده بود که اتحادیه میهنی تعدادی از کادرهای خود را جهت کمک در زمینه آموزش امور پارتیزانی به نزد ما فرستاده بود. لذا اگر تعدادی از افراد اتحادیه میهنی در آن زمان در جلسه بانه حضور داشتند، از روی همین همکاری و در چهار چوب آن روابط بود. جلسه بانه به هیچ نتیجه مشخصی دست نیافت. اما تا آنجائیکه بیاد دارم، در آنجا تصمیم گرفته شد که تا دستیابی به توافقاتی موثر جلساتی از آن نوع برگزار شوند. مدت زیادی از برگزار شدن آن جلسه نگذشته بود که جمهوری اسلامی در زمینه نظامی شکست خورد، آتش بس را پذیرفت و هیأت نمایندگی خلق کرد هم ثمره ای بود از آن جلسات.

**سوال:** آیا بلافاصله بعد از جانباختن کاک فواد جلسه کمیته مرکزی را برگزار کردید؟ شما خودتان در آن زمان در کجا بودید و چگونه آن خبر را دریافتید؟

**جواب:** جلسه کمیته مرکزی بلافاصله برگزار نشد. زیرا که رفقا در جاهای مختلف دور از هم بودند. بعد از گذشت چند روز توانستیم در روستای «بیژوی» در منطقه «آلان» سردشت تجمع کنیم. وقتی که در ساعت ۲ بعد از ظهر روز نهم شهریور خبر جانباختن کاک فواد را از رادیو تهران شنیدم، به همراه جمعی از پیشمرگان از یکی از روستاهای اطراف «ربط» [منطقه سردشت] در حال رفتن به

شهرک ربط بودیم. با شنیدن خبر بلافاصله توان حرکت را ازدست دادم و قادر به برداشتن یک قدم هم نشدم. رفقای پیشمرگ همراهم به دورم جمع شدند. نتوانستم آن خبر را برایشان باز گویم.. آنها کمکم کردند و ما دوباره راهمان را ادامه دادیم. تا اینکه اتوموبیلی سررسید و ما را به مقر کومه‌له در ربط منتقل کرد. در آنجا آن خبر قبلاً پخش شده بود و فضای غم سنگینی همه را دربرگرفته بود.

**سوال:** آیا کمیته مرکزی کومه‌له در مورد جانباختن کاک فواد تحقیقی انجام داد؟ اگر جواب مثبت است، آیا آن تحقیقات به نتیجه ای انجامید؟ آیا فکر میکردید که آن رویداد، واقعه ای اتفاقی بود یا حاصل نقشه ای از پیش طرح ریزی شده؟ در آنمورد هیچوقت پیش آمد که با ابراهیم جلال و اتحادیه میهنی گفتگوئی داشته باشید؟ در اینصورت چه وقتی و با چه کسی؟ کاک ابراهیم جلال میگوید کومه‌له (رفقا عبدالله مهتدی، ابراهیم علیزاده و عمرایلخانی زاده) نامه ای درمورد برائت او نوشتند.

**جواب:** بخاطرم نمیآید که تحقیق بخصوصی انجام گرفته باشد. همه فکر میکردیم که آن واقعه بطور اتفاقی روی داده است. درمورد بازگشتن کاک فواد به ناحیه مریوان لازمست بگویم که در آن شرایطی که تعدادی از رفقایمان در مریوان جانباخته بودند، اگرچه رفتن فردی به آنجا ضروری بود. اما انجام آن امر از آنچنان ضرورتی که خود کاک فواد در آن شرایط حساس مجبور به رفتن به آنجا بوده باشد برخوردار نبود. من از رفقائی که در آنزمان در بانه بودند شنیده ام که آنها خود به کاک فواد گفته بودند که از آن سفر صرف نظر کند. بعدها که جزئیات مربوط به آن درگیری برخوردی که منجر به جانباختن کاک فواد شد، بیشتر مشخص شدند ما هیچ نشانی از وجود توطئه ای را در آن ندیدیم.

اینکه با کاک ابراهیم جلال گفتگوئی شده و یا از او تحقیقی بعمل آمده باشد، من هیچ اطلاعی ندارم. فقط ما طی مدتی طولانی بعد از آن رویداد، هر بار که با رهبران اتحادیه میهنی دیدار میکردیم، بجز ابراز حسرت از فقدان کاک فواد و بیان احساساتمان نسبت به جای خالی اش، مطلب مشخص دیگری در آن باره مطرح نمیشد. اگرهم انتقادی از کاک ابراهیم جلال مطرح شده باشد، صرفاً بدان لحاظ بوده است که او فردی با تجربه در میان همراهان کاک فواد بود. او که قبلاً در آنچنان جنگ و درگیریهای شرکت داشته بود، نتوانست وظیفه رهائی کاک

فواد از آن معرکه را بخوبی انجام دهد.

**سوال:** نامه درمورد برائت ابراهیم جلال را کی نوشت و محتوای آن چه بود؟

**جواب:** درمورد نوشته شدن هرگونه نامه برائت برای کاک ابراهیم جلال، بی اطلاعم. اگر کاک ابراهیم جلال چنان نامه ای را دریافت کرده است، میتوان از او سؤال کرد که آن نامه با امضای چه کسی بوده و چه محتوایی داشته است.

**سوال:** به نظر شما کومه‌له از کنگره اول تا کنگره دوم در زمینه فکری، سیاسی و سازمانی چه تغییراتی کرده بود؟

**جواب:** بعد از کنگره اول بحث درمورد مرحله رشد تاریخی جامعه آنزمان ایران به گرمی در جریان بود. در واقع این همان بحثی بود که در طی کنگره اول بعلت ناآمادگی شرکت کنندگان درکنگره ناقص ماند و به بعد موکول شد. درکنگره اول گفته شد بمنظور متکی کردن آن مباحث به دانش و اطلاعاتی کنگره لازمست، اطلاعاتی کامل ومفصل از وضعیت اقتصادی ایران و چگونگی وجود طبقات اجتماعی درآن، کسب نمائیم. تا زمانیکه کاک فواد در قید حیات بود مجال تحقیق در آموورد را نیافتیم. تا آنجائیکه من بیاد دارم کاک فواد خود که گاه گاهی فرصتی مییافت مشغول نوشتن مطلبی و یا تحقیقاتی در رد نظریه سه‌جهان میشد. من خود چند بار از کاک فواد شنیدم که میگفت قسمت اعظم تز و نظریات «مائوتسه دونگ» با شرایط اقتصادی و اجتماعی، جامعه کنونی ایران همخوانی ندارد. اما کاک فواد به محتوای بحثی که درمورد شرایط اقتصادی ایران شروع شده بود نپرداخت. در فاصله بعد از جانباختن کاک فواد تا برگزاری کنگره دوم در بهار ۱۳۶۰ مباحث درون تشکیلاتی کومه‌له بر دو محور جداگانه در جریان بودند. که به لحاظ مضمونی تحت عنوان دیدگاه یک و دیدگاه دو معروف شدند و در ارتباط با آنها هم دو جزوه درون تشکیلاتی منتشر شدند. دیدگاه یک براین باور بود که بقایای نظام فئودالی در ایران هنوز قدرتمند است و پروسه تغییر بافت اقتصادی - اجتماعی ایران از فئودالی به سرمایه داری، هنوز به سرانجام نهائی اش نرسیده است. طبعاً این دیدگاه وظائف و برنامه مختص بخود را می طلبید که میبایستی مشخص میشدند. اما نظر دیدگاه دو این بود که جامعه ایران کاملاً درمرحله نظام سرمایه داری قرار گرفته و تضاد عمده در آن جامعه عبارت است از تضاد کار و سرمایه لذا لازمست براین اساس مسیر حرکت مبارزاتی خویش را تعیین کنیم.

این دو نظریه توسط نمایندگانشان به مباحث کنگره دوم راه یافتند. در آن کنگره دیدگاه یک به تدریج عقب نشینی کرد و بعد از چند روز گفتگوی مستقیم، سرانجام رفقای معتقد به دیدگاه یک یا بطور کلی دیدگاه دو را پذیرفتند و یا بعلت تردید داشتن در آن مورد ساکت ماندند. در نتیجه دیدگاه دو بعنوان نظر رسمی کومه‌له معرفی شد و بر آن اساس یک سری قطعنامه تعیین گردید. از نظر تشکیلاتی قطعنامه ای نوشته شد که بنا بر آن به رهبران کومه‌له توصیه شده بود طی پروسه ای معین با سازمانهای چپ و کمونیست ایران روابط نزدیکی برقرار ساخته و زمینه مناسبی را جهت ایجاد حزب کمونیست ایران بوجود آورند.

**سوال:** کنگره دوم کومه‌له را چگونه می‌سنجید؟

**جواب:** به نظر من کنگره دوم کومه‌له در مجموع کنگره ای پیشرو بود و جهت حرکت آینده کومه‌له را در مسیری از خط سیاسی اصولی و کمونیستی رهنمون شد. اگرچه در آن کنگره اشتباهات و نواقصی هم وجود داشتند اما آنها از اهمیت جایگاهی که آن کنگره داشت کم نکردند.

مدت کوتاهی بعد از برگزاری کنگره دوم، رفقای تشکیلات تهران با رفقای اتحاد مبارزان کمونیست، جلسه ای برگزار کردند. آنها نواری از گفتگوهای ضبط شده در آن جلسه را برای هیئت تحریریه کومه‌له (عبداله مهتدی، شعیت زکریائی و من) فرستادند. در آن جلسه رفقای اتحاد مبارزان از قطعنامه های کومه‌له انتقاد کرده بودند. کومه‌له انتقاد آنها را جدی گرفت. لذا کمیته مرکزی کومه‌له قرار باز بینی آن قطعنامه ها را صادر کرد. بدین جهت تقریباً شش ماه بعد از کنگره دوم کنفرانس ششم کومه‌له در روستای (علم آباد- ناحیه بوکان) برگزار شد. در آن کنفرانس اشتباهات مورد نظر رفع شدند. موضوع اصلی انتقادات آنها عبارت بودند از:

اول اینکه کنگره به نقش رهبری کومه‌له در جنبش انقلابی کردستان و تعیین افق پیروزی آن کم بها داده است. دوم نادیده گرفتن بقایای حل نشده مسئله زمین در کردستان و به تبع آن فقدان طرحی نقشه‌مند و منظم جهت برچیدن بقایای نظام فئودالی در کردستان. در اینمورد توضیح داده شده بود که، گرچه جامعه ایران کاملاً در مرحله نظام سرمایه داری قرار دارد، اما مسئله دهقان در کردستان هنوز از ظرفیتی برخوردار است که لازمست از آن برای نیرومند ساختن



جنبش انقلابی کردستان، بهره گرفت.

**سوال:** آیا بعد از کاک فواد خط مشی سیاسی کومه‌له تغییر کرد؟ اگر جواب مثبت است، چه چیزی جایگزین آن شد و تغییرات در زمینه های تاکتیک، سازماندهی و روابط با نیروهای سیاسی ایرانی و کردستانی، چگونه برقرار میشد؟

**جواب:** به نظر من خط مشی سیاسی کومه‌له بعد از کاک فواد نه اینکه تغییری نکرد بلکه با شفافیتی هرچه بیشتر همان خط مشی سیاسی ای در نظر گرفته شد که کاک فواد بنیادش نهاده بود. کومه‌له آن خط مشی سیاسی کاک فواد را طبق نیازهای زمان به پیش برد. بدون شک شرایط سیاسی و اجتماعی امروزه در ایران و جهان با آن زمانی که کاک فواد در قید حیات بود بدرجات زیادی فرق میکند. کاک فواد فعال خستگی ناپذیر عرصه مبارزه طبقاتی بود. کاک فواد در جهت متحقق شدن جامعه ای سوسیالیستی مبارزه میکرد. کمونیسم چراغ راه مبارزاتی او بود. کاک فواد در راه ایجاد صف مستقل طبقه کارگر مصمم و سازش ناپذیر بود. اینها محتوای خط فکری کاک فواد را تشکیل میدادند. افرادی وجود دارند که از نزدیک کاک فواد را می شناختند، اما نمیدانم با چه رؤی آنها موضع و طرز فکر و خط سیاسی امروزشان را بنام کاک فواد قلمداد میکنند. اگر بخواهیم دچار خیالپردازی نشویم لازمست موضع و طرزفکری که کاک فواد داشت را دوباره مرور کنیم. - در اینمورد میتوان گفت - کاک فواد بنیان گذار جنبش انقلاب کردستان بود. کومه‌له تاکنون از آن مسیر منحرف نشده است و به وظائف خود آشنا بوده و آنها را انجام میدهد. کاک فواد همانطوریکه در اواخر جزوه «توطئه جدید علیه خلق کرد» نوشته بود، آرزوی ایجاد حزب کمونیست ایران را در سر می پروراند. و به نظرش جنبش خلق کرد با ایجاد آن حزب از بن بست ناسیونالیستها رها میشد. کاک فواد همچنین در جلسه «جمعیت» شهر مهاباد در جواب به یکی از رفقا گفته بود که: «اساساً بایستی حزب کمونیست ایران بوجود آید». او با بیان چنان نظری، دیدگاه خود در این مورد را دوباره مورد تأکید قرار داد.

**سوال:** بطور اختصار، چگونه کاک فواد را به خوانندگان معرفی مینمائید؟

**جواب:** چند سطر سحرآمیزی که بتوان از آن طریق عمق شخصیت کاک فواد را معرفی کرد وجود ندارد. کاک فواد در زندگی سیاسی و عادی اش، انسانی بسیار جدی بود. اتوریته معنویش هر شخصی را در اولین وهله آشنائی با او، مجبور

به برخوردی متقابلاً جدی میکرد. فواد درانجام دادن امری که به آن معتقد بود، نه اینکه هرگز وقت را بهدر نמידاد، بلکه به شیوه ای غیرمعمول بی تابی وعجله هم میکرد. از نظر فواد مهم آن بود که تا خودش درقید حیات است، کار مثبتی انجام دهد. فواد درکمال اعتماد و اطمینان بخود و به شیوه ای مستدل، دفاع پرحرارتی از موضوع و نظراتش میکرد. زمانی هم که به اشتباهش پی میبرد، درکمال تواضع و اکثراً همراه با لبخندی اشتباهش را می پذیرفت. کاک فواد در طول فعالیت تشکیلاتی‌اش، فرد بسیار دمکراتی بود و هیچکس نمونه ای را سراغ ندارد که کاک فواد در فکر کسب جایگاه و مقامی بوده باشد. کاک فواد در جریان رویدادهای شهر سنندج با افتخار بعنوان گارد از کاک صدیق کمانگر محافظت کرده بود.

**سوال:** بنظر شما علت اینکه کومه‌له مسئله تعویض برادرانمان ماجد و امجد را با اسیران جمهوری اسلامی که نزد کومه‌له بودند، به تعویق انداخت چه بود؟ چه افرادی در کومه‌له لیست تعویض زندانیان را تعیین میکردند؟

**جواب:** من جزئیات مربوط به تعویض اسرای جنگی نزد کومه‌له با رفقای زندانی نزد جمهوری اسلامی را بخاطر نمی‌آورم. اما درآن رابطه بطورکلی چند نکته‌ای را بیاد دارم. اولاً کمیته مرکزی کومه‌له درآنزمان نسبت به تعویض اسرای طرفین با هم، بسیار عجله داشت. لذا اگر در این زمینه تعویقی صورت گرفته باشد، حتماً از جانب کومه‌له نبوده بلکه از طرف جمهوری اسلامی بوده است. ثانیاً رفقا امجد و ماجد درزمره عزیزترین افراد کومه‌له بودند و اساساً بنا به حفظ امنیت جانی آنها قرار تشکیلاتی صادر شده بود که آنها از کردستان، که به میدان جنگی مهلک تبدیل شده بود، به جای دورتری فرستاده شوند. با در نظر گرفتن این توضیحات، غیر ممکن است که از جانب کومه‌له تأخیری در تعویض آنها صورت گرفته باشد. و من براین امر آگاهم که نام آنها قاعدتاً می بایستی در اول لیست مربوطه گنجانده شده باشد.

ملکه مصطفی سلطانی این گفتگو را انجام داده است.



### مصاحبه با [ابوبکر] بکر حاج صفر

**سؤال:** آقای بکر گرامی، از شما بخاطر انجام این دیدار، سپاسگزاریم. ما در نظر داریم با افرادی که بهنگام جانباختن کاک فواد در مرکزیت کومه‌له رنجبران و یا اتحادیه مینهی فعالیت میکردند، دیدارهایی داشته باشیم.

ملا بختیار بسیار تأکید کردند که ما حضور شما برسیم. ایشان گفتند شما بجهت اینکه درآرژمان کاملاً در جریان وقایع و رویدادهای کردستان ایران قرار می‌گرفتید، منبع مناسبی برای تأمین هدف ما هستید. ما قبلاً با ملابختیار، سالار عزیز، نوشیروان مصطفی، ابراهیم جلال و از افراد کومه‌له کردستان ایران هم با ابراهیم علیزاده، عمر ایلخانیزاده، ساعدوطن‌دوست، محمد شافعی، دیدارهایی داشته ایم. عبدالله مهتدی اینجا (سلیمانیه) نیستند.

**جواب:** من از شما پوزش می‌خواهم. اکنون اوضاع سیاسی و اجتماعی بسیار

تغییر کرده است. اصلاً برایم قابل درک نیست که با وجود اینکه خانه من در سلیمانیه است، خواهر و برادر کاک فواد به این شهر بیایند و در هتل بسر ببرند. من از چنین وضعیتی بسیار ناخوشنودم. مسلماً این خود نیز نشانه ای از تغییرات حاصله است. برای من افتخار می بود اگر سعادت میزبانی همسر دکتر جعفر و خواهر و برادر کاک فواد را کسب میکردم.

**سوال:** بسیار ممنون از لطفتان، ما در تصمیمان راجع به اقامت در هتل، دو نکته را مد نظر داشتیم. اول مریض بودن جنابعالی و دوم مصیبت وارد آمده بر شما بخاطر مرگ کافیه خانم همسرتان بوده است. ما میدانیم که فرزندانان هنوز غمزده و عزادارند. و حتماً افراد زیادی همچنان برای تسلیت گفتن نزد شما میآیند. اجازه میخواهم نکته ای را بعرض برسانم. حقیقتاً شما در نظر ما همچون برادر بزرگمان بسیار عزیز و محترم بوده و در قلب ما جای دارید. گذشته از این، ما در اینجا مهمان اتحادیه میهنی هستیم.

همانطوریکه میدانید اینک بین جناحهای کومه‌له کدورت زیادی وجود دارد. ما با توجه به این وضعیت فکر کردیم که اگر مهمان هر یک از آن کومه‌له‌ها شویم، احتمالاً بقیه آنرا بگونه ای دیگر تفسیر کنند. لذا بخاطر پیشبرد کارهایمان، ضمن محترم شمردن همگی آنها، ما در نزد هیچیک از آنها مستقر نشدیم. با اینوصف ما به ملاقات هر چهار جناح کومه‌له رفتیم و آنها هم به دیدار ما آمدند.

**جواب:** کار خوبی کردید.

**سوال:** همکاری بین کومه‌له و اتحادیه میهنی چگونه شروع شد؟ آن روابط گرم و دوستانه چگونه حاصل شدند؟

**جواب:** این امر دارای سابقه‌ای تاریخی و طولانی مدت است. ما در دوره‌های گذشته هم روابط دوستانه ای با کردهای ایران داشته ایم. زمانی که مربوط به دهه شصت میلادی میشد، حزب دمکرات به دو بخش تقسیم شد. آن بخش از آن که طرفدار دفتر سیاسی [پارت دموکرات کردستان که مخالف رهبری ملا مصطفی بارزانی بودند] بود، روابط دوستانه مستمری با فعالین کردستان ایران داشت. چنین روابطی همه‌ی ما را شامل میشد. در آنزمان خانه ما در شهرک پینجویین بود و فعالین ایرانی به آنجا نزد ما میآمدند. از آنجمله شهید رحمان قاسملو بود که از آنجا روانه بانه و منطقه مهاباد شد. زمانی هم قادر شریف

[از مبارزین حزب دموکرات] و چند فعال دیگری همچون احمد توفیق [عبداله اسحاقی، دبیرکل حزب دموکرات منتخب در کنگره دوم]، که از جمله کادرهای برجسته حزب دموکرات بود، به خانه ما میآمدند. مرحوم کاک محمد، برادر بزرگ من، درآنزمان عضو پارت دموکرات بود و از اینرو آنها به خانه ما رفت و آمد میکردند. آنها همچنین به مقرهای نظامی ما دراینجا میآمدند. مثلاً سازمان انقلابی که ازحزب توده انشعاب کرده بودند، درمقر ما در منطقه‌ی «بکره‌جو» بسر میبردند. آنها عمدتاً در دوروبر مقرهای ما و در جوار مام جلال طالبانی بسر میبردند. دیگر فعالین ایرانی هم، اگرچه در اینجا مقداری هم مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، اما ازجانب اکثریت آنهائیکه ازتفکرات انقلابی برخوردار بوده اند، کمک شده اند.

شخص مام جلال با تمامی شخصیت‌های سیاسی که درآنزمان مخالف رژیم شاه بودند، روابط خوبی داشت. درآنزمان مدتی بود که مبارزات جنبش کردستان توسط اتحادیه میهنی کردستان، دوباره شروع شده بود. (من که اکنون دارم این را بیان میکنم، از اتحادیه میهنی رنجیده‌ام و از تشکیلات آن دور شده‌ام.. اما این حقیقتی است که برای ثبت درتاریخ بیان میکنم. و واقعیاتی که خود شاهد آنها بوده ام را برزبان میآورم.) درآنزمان اتحادیه میهنی کردستان و منجمله کومه‌له رنجبران روابط دوستانه ای با کادرهای کومه‌له ایران داشتند. از همان اوائل انقلاب تعدادی از کادرهای کومه‌له که توسط رژیم وقت حاکم بر ایران شناسائی میشدند، به واحدهای نیروی پیشمرگان ما می پیوستند. تا آنجائیکه بخاطردارم از جمله آنها عثمان روشن توده از منطقه اورامانات بود و از کادرهای مرکزی هم شهید دکتر جعفر شفیع‌ی بود، که اسم مستعارش نزد ما دکتر عزیز بود، او بعنوان دکتر هیئت رهبری اتحادیه میهنی در منطقه «خری ناوزه‌نگ» فعالیت میکرد. ساعد وطن‌دوست هم که نزد ما ماموستا ابراهیم نامیده میشد، مسئول نیروی حفاظت ازهیئت رهبری ما بود.

آقای صلاح مهتدی هم یکی از آنهائی بود که روابط نزدیکی با هیئت رهبری ما داشت و ما را نیز کمک میکرد. کادر برجسته‌ای همچون «خانه» سعید معینی هم به تعدادی از کادرهای ما پیوسته بود و همراه تعدادی از آنها و واحدی از پیشمرگانمان درمنطقه مرزی «ماوت» با تعدادی زیادی از نیروهای نظامی حکومت روبرو میشوند و با آنها درگیر شده بودند. در آن درگیری شش نفر از آنها جان

باختند. که احمد فتح‌اله و سعید معینی هم از جمله آنها بودند. بهنگام شروع انقلاب درایران هم، من بهمراه بخشی از نیروهای نظامی مان درمنطقه بانه، سقز و مریوان حضور می یافتم. درآنزمان مردم بما مراجعه میکردند و ما حتی الامکان به آنها و به کومه‌له کمک میکردیم. همکاریهای زیاد و رابط تنگاتنگ بین ما و کومه‌له چنان تأثیری برجای نهاده بود که کادرهای موجود درهیئت رهبری ما، کومه‌له را بعنوان عموزاده خطاب میکردند. کادرها و پیشمرگان دوطرف بسیار باهمدیگر نزدیک شده بودند.

**سوال:** آیا شما درماه شهریور سال ۱۳۵۸، یعنی بعد از صدور فرمان حمله خمینی به کردستان، درشهر بانه بودید؟

**جواب:** قبل از آنزمان هم ما در بانه و مریوان و آن حوالی بودیم. ما تا خاتمه جنگ پادگان مریوان، که درآن یکی از پیشمرگانمان به اسم علی جانباخت، درمریوان ماندیم وبعد از آن به منطقه بانه رفتیم. ما زمانی به طرف بانه حرکت کریم که ارتش ایران مدتی بود شهر مریوان را اشغال کرده بود. حرکت ما به بانه از اطراف مریوان شروع شد و کاک فواد هم در آن سفر تا «چناره» با ما همراه شد. در «چناره» بعد از خداحافظی از کاک فواد، سوار بر ماشین بطرف بانه حرکت کردیم. او همراه تعدادی دیگر ازبرادران مریوانی بود. درآنزمان کاک فواد کادر و رهبری چشمگیر، برجسته، توانا و عزیز مردم بود. در واقع شهید فواد کادری بسیار موفق و توانا بود.

من به سهم خود، همان گونه که طالب ارتباط با کومه‌له و خواهان موفقیتش بودم بهمان صورت هم بسیار مایل به ارتباط با کاک فواد و خواهان موفقیتش درانجام کارهایش بودم. زیرا که من چه در آنزمان و چه اکنون درمورد کاک فواد نظرم آن بوده و هست که او میتوانست یکی از رهبران جامعه باشد. و من همواره او را به شهید آرام خودمان تشبیه میکردم. [شاسوار جلال سعید معروف به آرام رهبر کومه‌له رنجبران کردستان بود که در سال ۱۹۷۸ توسط مزدوران مسلح حکومت بعث عراق ترور شد]

من در ماه آگوست آن سال دربانه بودم اما مدام درآنجا مستقر نمیشدم بلکه گاهگاهی از آنجا به جاهای دیگری رفت و آمد میکردم. رفتن ارتش به مریوان و تسخیر بعضی از مناطق آنجا دور از انتظار ما نبود. در آنزمان چمران که وزیر دفاع ایران بود، خود مستقیماً رهبری آن جنگها را بعهدده گرفته بود. درآنزمان

فرماندهی منطقه ۳ «شارباژیر» برعهده من بود لذا گاهی پیش می‌آمد که من به شارباژیر می‌رفتم و دوباره به بانه برمی‌گشتم. - بودن من در مریوان و بعداً در بانه به این دلیل بود که - هیئت رهبری اتحادیه میهنی، بخصوص جناب مام جلال، که دبیرکل اتحادیه میهنی بود، مرا بعنوان یک کادر و یکی از مسئولان اتحادیه میهنی، جهت همکاری کردن با نیروهای کردستان ایران تعیین کرده بودند.

اگر چه من در بانه با همه آنها ارتباط داشتم اما رابطه نزدیکتری را با کومه‌له برقرار کرده بودم. با اینوصف به همان ترتیبی که با کادرهای رهبری کومه‌له، با کاک فواد ارتباط داشتم، همانطورهم با آقای هاشم کریمی (از حزب دمکرات) و زنده یاد شیخ جلال حسینی، (که او در آنزمان هنوز سازمان خبات را بنیاد نهاده بود، اما رهبری بود که درحد خود از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود) و ماموستا شیخ عزالدین حسینی، که او هم در آنجا بود، ارتباط می‌گرفتم. در آنزمان همه آن شخصیتها و سازمانها در فکر آن بودند که کاری انجام دهند. در این رابطه آنها از جنبه هائی همفکر بودند و در آن حد برنامه مشترکی را هم مد نظر داشتند. گاهاً هم بطور جداگانه با شهید فواد به صحبت می‌نشستیم که من از صحبتهای او بهره می‌گرفتم.

**سوال:** درتابستان سال ۱۳۵۸ بود که کوچ تاریخی مردم مریوان صورت گرفت. درآنزمان کومه‌له و افراد اتحادیه میهنی کردستان به همدیگر بسیار کمک می‌کردند. آنزمان شما در مریوان تشریف داشتید و تا آنجائیکه بخاطر دارم ملا بختیار، جمال محمد خداکرم هم همان وقت در مریوان بودند. با این وصف چطور شد که بهنگام عزیمت کاک فواد از بانه به مریوان، ابراهیم جلال او را همراهی کرد؟

**جواب:** ما در مریوان بودیم که جمعیتی از سنندج، بعد از چند روز راهپیمائی کردن به مریوان رسیدند. ما هم به پیشواز آنها رفتیم. اما در آنزمان اردوگاه «کانی میران»، که مردم مریوان بهنگام کوچ کردن از شهر در آنجا مستقر شده بودند، تدریجاً به تصرف نیروهای حکومتی درآمده بود. علاوه بر آنجا نیروهای رژیم در خود مریوان هم پایگاه هائی دایر کرده بودند. در آنزمان ما به بانه رفتیم. و من از آنجا به مهاباد و سردشت هم سفر کردم. ما در مسیر رفتن به نزد هیئت مرکزی خودمان از سردشت عبور می‌کردیم. در آنزمان آقای ابراهیم جلال مسئول شاخه دو از نیروهای مربوط به منطقه «قره‌داغ» بود. او از آنجا به دفتر

مرکزی حزبان برگشته بود. درآنزمان کادرها و دیگر پرسنل مربوط به نیروهای نظامی مان بسیار مایل بودند که حتی الامکان با کردهای ایران و از جمله آنها با کومه‌له و دمکرات همکاری کنند.

بخصوص ما با کومه‌له ارتباط بیشتری داشتیم. متأسفانه کومه‌له اکنون به سازمانهای متعددی تقسیم شده است. اما در آنزمان تشکیلات یکپارچه و منسجمی بود که برخوردار از شخصیت‌های کارا، دانا و منظمی بود. و ما بسیار مایل بودیم که با ارتباط با آنها، هم از وجود همدیگر استفاده ببریم و هم اینکه باوجود اختلاف نظرات موجود بتوانند درفردای شروع جنبش کردستان حول آرمانها و مطالبات مشترک تبدیل به آلترناتیو شوند. چنین جنبه‌هایی را ما بسیار مدنظر قرار میدادیم. و اکنون هم درصورت امکان مایلیم با اشخاصی که درقبال مصلحت کردها احساس مسئولیت کنند و آنرا درالویت - فعالیت‌هایشان- قرار دهند، روابط نزدیکی داشته باشیم.

ابراهیم جلال هم یکی از آن کادرهایی بود که روابطی با سازمانهای کرد ایرانی برقرار کرده بود. من او را دربانه ملاقات کردم. اما در زمانیکه او به مریوان و آن دوروبرها رفته بود، من قبلاً به «شارباژیر» برگشته بودم. از آنجا که بازگشتم، نه کاک فواد و نه ابراهیم جلال در بانه مانده بودند. من نمیدانستم که ابراهیم جلال به کجا رفته بود اما پیش خودم حدس می‌زدم که شاید نزد هیئت رهبری برگشته، یا اینکه به منطقه «قره‌داغ» رفته و یا شاید درپی انجام کارهایی رفته باشد. وقتی سراغش را گرفتم، گفتند کاک فواد عازم مریوان شده و ابراهیم جلال هم با او همراه شده است. با توجه به حضور بسیاری از نیروهای مریوانی دربانه، من درپی آگاه شدن از نیروی محافظ همراه کاک فواد برآمدم. دراینمورد بمن گفتند که نیروی محافظ دیگری او را همراهی کرده است. درواقع من درمورد چگونگی حرکتشان و کارهایی که انجام داده بودند، اطلاعی نداشتم. درآنزمان چون من درآنجا حضور نداشتم لذا نه مشورتی با من شده بود و نه کاک فواد و ابراهیم جلال هم هنگام رفتنشان پیامی را برایم بجای نهاده بودند.

**سوال:** شما چگونه از جانباختن کاک فواد باخبر شدید؟

**جواب:** ما در بانه بودیم و فکر میکنم یک صبحی بود که رخسار مامزده مردم و صحبت‌های غمبار آنها باهم، خبر از وقوع رویدادی ناگوارمیداد. جویای اخبار شدم که گفتند گویا کاک فواد و افراد دیگری باهم شهید شده اند. سپس



من با مراجعه به دوستان کومه‌له، شنیده‌هایم را بازگو کردم و از آنها پرسیدم چرا خبر مربوط به کاک فواد را بمن نداده‌اید؟ آنها در جوابم گفتند که ما خود تازه آن خبر را دریافت کرده ایم و هنوز از چگونگی آن اطلاعات کافی بدست نیاورده‌ایم. گفتم بنا به گفته‌های مردم گویا تعداد زیادی شهید شده اند. آنها گفتند هر کسی بگونه ای آنرا بازگو میکند اما ما امروز اخبارش را دریافت خواهیم کرد. بعد از رسیدن اخبار مربوطه گفتند ابراهیم جلال هم با آنها بوده است. پرسیدم آیا ابراهیم جلال هم شهید شده است؟ گفتند خیر، کاک فواد شهید شده و شیخ عثمان خالدی همراه آنها بوده است. گفتم کار شیخ عثمان خالدی در همراهی با آنها چه بوده است؟ گفتند شیخ عثمان خالدی در میوان بوده و کاک فواد میخواست او را همراه خود به بانه بیاورد. بعداً ابراهیم جلال درآمورد تعریف کرد که آنها بهنگام حرکت از میوان پنج نفر بوده اند که شیخ عثمان هم در زمره آنها بوده است. بعد از آن در ملاقاتی که با شیخ عثمان خالدی داشتم او هم جریان را بهمان صورت بازگو میکرد.

با جانباختن کاک فواد خسارت عمده ای، هم به کومه‌له و هم به جنبش مبارزاتی کردها وارد آمد. در واقع جنبش چپ هم دچار خسارت بزرگی شد، بطوریکه بعداً روز به روز ابعاد واقعی اش معلوم میشد. بخصوص در حال حاضر مشخص شده است که دامنه آن خسارت بسیار وسیع بوده است.

**سوال:** آیا در آنزمان تصور میشد که توطئه جمهوری اسلامی سبب آن رویداد بوده باشد یا اینکه بعنوان واقعه‌ای اتفاقی در نظر گرفته میشد؟

**جواب:** من دوست دارم صراحتاً به شما بگویم که ابراهیم جلال یکی از افرادی بود که درگیر در آن رویداد ناگهانی شد. وی نه اهل میوان و نه بانه و نه پیشمرگه متعلق به آن دیار بود. بلکه او یکی از کادرهای اتحادیه میهنی بود. و هیچگونه آشنائی ای هم نسبت به آن منطقه نداشت. ضمناً او بغیر از فعالین کومه‌له کس دیگری را نمی شناخت. لذا شما نبایستی در حد احتمال یک در میلیارد هم بوده باشد، چنان تصویری نسبت به او و یا کلاً نسبت به آن سه نفر دیگر داشته باشید. من میخوام صراحتاً بگویم که حکومت‌های ایران و عراق در آنزمان به انواع مختلف در فکر دشمنی ورزیدن بودند. و در پی اجرای آنها هم مدام درصدد توطئه گری برمیآمدند. اما لازمه بعمل درآوردن هر توطئه ای وجود برنامه ای قبلاً طرح ریزی و تدوین شده میباشد. بنابراین در چنان روزی

که آنها خود شب قبلش از آنجا عبور کرده بودند، چطور توطئه ای میتوانست در جریان بوده باشد؟

اگر آن دو نفر پیشمرگی که نجات یافتند، شهید میشدند، درآنصورت آیا میبایستی گفته میشد که برعلیه آنها زد و بندی شده بود؟ یا اگر مثلاً ابراهیم جلال شهید میشد و دیگران نجات مییافتند، آیا میبایستی ما ادعا میکردیم چون ایشان پیشمرگه متعلق به ما بوده، پس آنها او را شهید کردند؟ کومه‌له با وجود آنهمه مناظره ای که من با آنها میکردم، نه اینکه به من آسیبی نرساندند، بلکه حتی مایل بودند لقمه نانی را که داشتند خود نخورند و آنرا بمن بدهند. مسلماً رفتار آنها با ابراهیم جلال هم بهمان صورت بود. بعداً آن رویداد را هر کسی به گونه مختص بخود تفسیر میکرد. گفته میشد آنها درامور نظامی بی تجربه بودند لذا میبایستی از کاک فواد محافظت میشد. یا اینکه می بایستی بر روی فلان کوه عبور نمیکردند و درعوض مسیر دیگری را درپیش میگرفتند. و یا اینکه آن شب حرکت نمیکردند و بهتر بود در روز بعد در آمورد اقدام میکردند. به این صورت صحبت های زیادی در جریان بوده و هست. اما آن پنج نفری که خود در جرگه آن رویداد قرار داشتند بهتر از من آگاه برچگونگی عکس العملشان نسبت به شرایط موجود در آن مقطع بودند. بخصوص ابراهیم جلال به حرف آنها عمل کرده و از آنها، بعلت آشنائی شان به منطقه، دنباله روی کرده بود. درثانی کاک فواد مسئول آن گروه بود و آن چهار نفر دیگر به حرف او عمل کرده بودند.

کاک فواد خود اهل آن منطقه بود، گرچه شاید آشنائی اش به آن مسیر کم بود، با اینوصف اطلاعاتش از بقیه افراد گروه بیشتر بود. ملکه خانم! خبر آن رویداد ناگوار چنان تأثیر دلخراشی برما نهاد که درآن هنگام فقط به آن می اندیشیدیم که ایکاش چنان واقعه ای رخ نمی داد. وانگهی هیچگونه تصور دیگری به مخیله ما یا دوستان کومه‌له خطور نکرد. ما درآنزمان با آنها بسیار در ارتباط بودیم و بسیاری از رازهایمان را با هم درمیان میگذاشتیم. هیچیک از آنها چنین موضوعی را نه صریحاً و نه بطور ضمنی مطرح نکرد. من با چند نفر از برادران شما ملاقات داشته ام، هیچیک از آنها چنین ادعائی نکرده است. من کتابی را که رشاد نوشته است دارم. شاید رشاد نویسنده نباشد، اما او هیچ اشاره ای به چنین مسائلی نکرده است. آنها خودشان شاید گفته باشند که

صاحب آن خانه‌ای که شب قبل در آنجا بسر برده بودند، فردایش حضور آنها را گزارش کرده بود. این را ابراهیم جلال و شیخ عثمان خالدی هردو گفته اند. من تأکیداً دوباره تکرار میکنم که در آنزمان نه فردی از ما آن رویداد را نتیجه توطئه ای بحساب می‌آورد و نه کسی از ما در رابطه با آن رویداد به آن برادران مشکوک شده بود.

من صرفاً به جمهوری اسلامی مشکوکم. آن رژیم همواره درصدد آسیب رساندن، نه فقط به فرد فرد پیشمرگان کومه‌له بلکه به هر فردی از تمامی دیگر سازمانها بوده است. درک آنها در آن حدی بود که گویا آزادیخواهی را میتوانند با کشتن آدمها از بین ببرند!

**سوال:** ما در مورد آن رویداد نه به ابراهیم جلال مشکوکیم و نه به هیچیک از آن دوستان دیگر. بلکه شک ما مربوط است به توطئه از پیش طرح شده جمهوری اسلامی ایران، و آن مبتنی است بر واقعیات موجود در طی زمان قبل از وقوع آن رویداد. در اینمورد لازم به یادآوریست که در طی آن زمانیکه مردم از شهر مریوان کوچ کرده و در اردوگاه «کانی میران» مستقر شده بودند، بسیاری از دست اندرکاران بالای جمهوری اسلامی ایران و از آن جمله مصطفی چمران، بمنظورانجام مذاکرات، به مریوان می‌آمدند. چمران بخوبی درک کرده بود که کاک فواد چه کسی است و چه جایگاه و نقش بزرگ و چشمگیری در جنبش کردستان دارد. او درک کرده بود که کاک فواد آن حرکات انقلابی را رو به چه جهتی هدایت میکرد. و طبعا میدانست که فقدانش چه ضرری بی‌آورد. این نظر ماست. نظر آن تعداد از خواهران و برادران کاک فواد که پیشمرگ و فعال سیاسی بوده ایم.

شک ما نسبت به وقوع آن رویداد مربوط به توطئه گری جمهوری اسلامی است و نه به آن سه نفری که همراه کاک فواد که خوشبختانه از آن رویداد نجات یافتند و هنوز در قید حیات میباشند. وگرنه هر یک از ما پیشمرگه بوده ایم و بخوبی به این واقعیت آگاهیم که در یک درگیری مسلحانه ممکن است ده نفر جان ببازند و دو نفری هم جان سالم بدر برند. ما به جمهوری اسلامی مشکوکیم که نسبت به کاک فواد و جنبش ملت کرد دست به توطئه زد.

آنچه که بیشتر شک ما را برانگیخته است آن بود که در همان زمان نیروهای رژیم اسلامی صرفاً تحت محافظت اسلحه‌های سنگین همچون دوشکا و کالیبر پنجاه میتوانستند در شهرهای کردستان حرکت کنند. آنها در شرایطی که خود هنوز

مستقر نشده و آسوده خاطر نبودند، به ناگاه یک ستون از نیروهای نظامی شان را در حمایت هیلیکوپتر روانه آنجا میکنند تا عملیاتی را بر علیه کاک فواد و همراهانش انجام دهند و سپس محل درگیری را بجای گذاشته و عقب نشینی میکنند. در صورتیکه بعدها حرکت نظامی آنها به شیوه پیش روی قدم به قدم و تسخیر مکانی مشخص و دایر نمودن پاسگاه بود. اما در آنزمان نیروئی به محل آن رویداد آمده بود و با انجام چنان عملیاتی آنجا راترک کرده و برگشت. بعد از اینکه نزدیک به یکماه از آن واقعه گذشته بود آنها توانستند مسیر آن جاده را کاملاً به تصرف خود درآورند. آیا درآمورد گزارشی و یا راپورتی داده شده بود؟ آقای ابراهیم جلال بارها به این موضوع که درموردشان گزارش داده شده بود، اشاره کرده است.

**جواب:** بعید نیست. اما ملکه خانم مطرح میکند که جمهوری اسلامی به اهمیت کاک فواد پی برده بود، که این نیز واقعیتی بدیهی و انکار ناپذیر بود. در غیرآنصورت مگر جمهوری اسلامی نادان و بی خبر از همه جا بوده باشد اگر به اهمیت و جایگاه رهبری همچون کاک فواد پی نبرده باشد. چنان وضعیتی صرفاً مختص به کاک فواد نبوده است. بلکه در تمامی انقلابات سیاسی و مسلحانه‌ای که در جهان وجود داشته اند، طرف های مخالف همواره درصدد ضربه زدن به رهبران انقلابی بوده اند. مسلماً هریک از پیشمرگان برخوردار از اهمیت مختص بخود میباشد. اما وارد شدن یک ضربه به مام جلال بمثابه زدن ضربه سنگینی است به تمامی کردها.

اما شهید فواد با دیگران بسیار فرق میکرد. دشمن با شهید کردن او قصد ترساندن وزهر چشم گرفتن از مردم و مختل کردن بسیاری از کارهای مربوطه را داشت. ما هم در دوره های گذشته هرگاه جهت غذا خوردن به خانه ای وارد میشدیم، فردایش دشمن به آنجا حمله میکرد. دشمن که خود نسبت به حضور ما در آنجا علم غیب نداشت، بلکه کسی به آنها گزارش میداد، که مثلاً دسته‌ای از پیشمرگان در آنجا حضور داشته اند. درمورد حضور کاک فواد و همراهانش هم میتوان چنین احتمالی را در نظر داشت بخصوص اگر دشمن به هرنحوی از حضور کاک فواد و نیروی ناکافی همراهش در آنجا باخبر بوده باشد، آنرا همچون فرصتی غنیمت شمرده و فوراً درصدد استفاده از آن برآمده است. ما هم نسبت به نیروهای حکومتی چنان رفتاری داشته ایم. کلاً مبارزه مسلحانه اینچنین است.

در آن شرایطی که جنگ بین ایران و عراق تازه شروع شده بود، ضربه زدن جمهوری اسلامی به رهبری همچون کاک فواد، بحال آنها مفید بود. من تأکید میکنم که این ضربه ای بوده است که به همه آن رفقا (همراهان کاک فواد) وارد شده است. شاید آنها قبل از رفتنشان برسر جنازه کاک فواد، نمیدانستند که او شهید شده بود. من از شما معذرت میخواهم. شما درفداکاری برای کسب حقوق کردها نمونه هستید. تمامی مردم قدر قربانی دادن خانواده شما را میشناسند. تمامی آشنایان و حتی غریبهها هم میدانند که شما درحق کردها چه کارها کرده اید. لذا بایستی درحد بزرگواریتان تحمل داشته باشید.

**سوال:** ابراهیم جلال درکتابش نوشته است که بعد از جانباختن کاک فواد به دفتر مرکزی اتحادیه میهنی برگشتم. در آنجا سالار عزیز نسبت بمن به حدی برخورد بدی داشت که نتوانستم درکنفرانسها و دیگر جلسات حزبی حضور یابم. آیا شما اطلاع دارید که در رابطه با جانباختن کاک فواد بازجوئی و یا تحقیقاتی صورت گرفته باشد؟ آیا در صفوف اعضاء و کادرهای اتحادیه میهنی رفتار بخصوصی علیه ابراهیم جلال صورت گرفته بود که او چنین نظری را درکتابش منعکس کرده است؟

**جواب:** من هم با سالار و هم با ابراهیم جلال دوست و رفیق هستم. اکنون سالار فعال حزب گوران است و ابراهیم جلال در صفوف اتحادیه میهنی مانده است. هر دوی آنها عمری را صرف مبارزه در راه کسب حقوق ملت کرد، کرده اند. هر دوی آنها مبارزینی فعال بوده اند. اما علیرغم محسناتشان، آنها همواره با هم ناسازگار بوده اند. بازجوئی این واقعیت برایم ناخوشایند است. اما ناسازگاری آندو نسبت بهم، مختص به بعد از جانباختن کاک فواد نبوده است. بلکه آنها از سال ۱۹۷۵ به بعد با هم ناسازگاری داشته اند. در واقع قبل از شروع مبارزات در ۱۹۷۶، آنها با هم ناسازگار بودند. وبعد از پیوستنشان به صفوف مبارزات مسلحانه خارج از شهرها، ادامه ناسازگاریشان نسبت بهم، از چشم دوستان و نزدیکانشان پوشیده نمی ماند.

درعین حال هر دوی آنها همچون دو رفیق همسنگر، در لحظات دشوار بهمیدیگر کمک میکردند. البته ناسازگاری سالار عزیز و ابراهیم جلال با همدیگر، موضوعی نبود که صرفاً به روابط مابین آندو محدود مانده باشد. بلکه افراد دیگری هم در روابط میان آنها دخیل بوده اند. از جمله نمونه آن که در شرایط کنونی انعکاس

یافته است وجود کدورت بین ابراهیم جلال و ملا بختیار میباشد. هر یک از آنها در مخالفت با دیگری، کتابی منتشر کرده است. که چنان رفتاری از نظر من ناخوشایند است. من ابراهیم جلال را ازانجام چنان کاری منع کرده ام و به ملا بختیار در خانه خودم گفته ام که ایکاش تو درصدد جواب دادن برغمی آمدی. در واقع کدورت مابین آنها بعد از جانباختن کاک فواد بوجود نیامده است. بلکه آنها قبل از شروع انقلاب در ایران، با هم ناسازگار بوده اند.

**سوال:** ابراهیم جلال در کتابش مطرح کرده است؛ درآرژمان رفتار بد نسبت به او چنان شدید و طولانی بوده است که کومه‌له رنجبران، سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران را وادار کرده بود نامه ای در برائت او برای اتحادیه میهنی بنویسد. و گویا از آن پس او توانسته است در جلسات رسمی حزبی حضور بیابد. آیا شما در این مورد اطلاعاتی دارید؟

**جواب:** گرچه من درآرژمان هم عضو هیئت رهبری اتحادیه میهنی و هم عضو دفتر مرکزی کومه‌له رنجبران بودم، اما آن نامه را ندیده ام. بنظر من چنین چیزی الزامی نبوده است. من نمیدانم چرا ابراهیم جلال چنان مطلبی را عنوان کرده است، چونکه هیچیک از ما به او مشکوک نبوده ایم. گرچه شاید در این رابطه من گفته باشم میبایستی مثلاً فلان مسیر را انتخاب میکردید و یا بجای پنج نفر لازم بود تعداد بیست نفر باهم همراه میشدید. با اینوصف هیچکس به ابراهیم جلال مشکوک نبوده است.

**سوال:** ابراهیم جلال در کتابش موضوعی را در رابطه با شما مطرح کرده است که فکر می‌کنم جمال محمد خداکرم هم به آن درجائی دیگر اشاره کرده است. بنا به گفته ابراهیم جلال گویا جنابعالی دربان در جلسه ای حضور داشته اید که در آن بهمراه افرادی از دیگر احزاب مشغول تهیه طرح تصرف پادگان مریوان بوده اید. او حتی به تعداد کل نیروهای در نظر گرفته شده و به سهمیه هریک از احزاب و سازمانهای کومه‌له و حزب دمکرات و... از آن نیروها، اشاره کرده است. آیا درآرژمان چنان موضوعی مطرح بود؟

**جواب:** درآرژمان تمامی جنگهایی که مربوط به اتحادیه میهنی میشد را من سرپرستی میکردم. ما جنگ پادگان مریوان را، با حمله به نقاط ضعیفش به انجام رساندیم. اما آن موضوع را بخاطر نمی‌آورم. در ضمن کاملاً بیاد دارم که در آرژمان چند بار با رهبران کومه‌له و از جمله آنها شهید فواد و یا با ساعد

وطن دوست و ابراهیم علیزاده برسر پاره‌ای ازمسائل با هم تدایمی اندیشیده بودیم. مشغله عمده ما درآنزمان حمله قریب الوقوع جمهوری اسلامی به بانه و چگونگی عکس العمل ما درقبال آن بود. بجز آن موارد اگر موضوعات دیگری مدنظر بوده اند، آنها درغیاب من صورت گرفته اند. زیرا که من، همانطور که قبلاً هم عرض کردم، گاه بگاه بین جاهای مختلف در رفت و آمد بودم. درواقع چنان نبود که من در طی بیست و یا ده روز بطور مستمر دربانه ماندگار بوده باشم. درآنزمان بغیر ازآن سه الی چهار روز آخری که نزدیک بود حمله ارتش صورت گیرد، بقیه اوقات من به «شارباژیر» و یا به نزد هیئت رهبری میرفتم. **سؤال:** اگر شما موضوع بخصوصی و یا خاطره‌ای درمورد کاک فواد به نظرتان میرسد، بفرمائید وگرنه ما سؤال دیگری نداریم.

**جواب:** اولین باری که من بهمراه نیروهائی از پیشمرگان به میوان آمده و شب را درجوار دریاچه «زربیار» اطراق کردیم، مصادف بود با جنگ دزلی. اکنون آن حوالی آباد شده است. من پیرار سال رفتم و سری به آنجا زدم. درآن محل ساختمانهای بتون آرمه ای و خانه های کوچکی ساخته بودند. من بخاطر دارم که در آن هنگام ما در کپر بسر میبردیم. و مردم انواع خوراکی ها برایمان میآوردند. پیشمرگان همراهمان تعدادشان زیاد بود. درآنزمان آقای سالارعزیز هم با ما بود. ما بهنگام رسیدن به آنجا بسیار خسته بودیم. و شب را در جوار و نزدیک بهم بسر بردیم.

درخواب بودم که احساس کردم از جایم هل داده میشوم. درهمان حالت خواب فکر میکردم پیشمرگه خوابیده درکنارم مرا هل داده بود. اما صبح که از خواب بیدار شدم کاک فواد را خفته درکنار خود دیدم. او شب قبل بعد از بخواب رفتن ما، به آنجا نزد ما آمده بود. قبلاً به اطلاع او رسانده بودند که فلانی بهمراه نیروئی از پیشمرگان به اینجا آمده اند. او هم با آمدن به آنجا ومراجعه کردن به نگهبان مربوطه از او سراغ من را و اینکه او درکجا خوابیده‌ام گرفته بود. نگهبان مربوطه او را راهنمائی کرده بود و او هم بدون اینکه مرا بیدار کند به زیر همان پتوئی که من بر روی خود کشیده بودم، خزیده بود. بمحض بیدار شدن از او سؤال کردم تو از کجا پیدایت شد؟ گفت دیشب بخاطر اینکه بیدارت نکنم آهسته و پاورچین به نزدت آمدم. گفتم راستش بیدارشدم اما نمیدانستم که شما آمده اید بلکه فکر میکردم نفر بغل دستی‌ام هلم میدهد.

گفت فقط بخاطر ملاقات با تو به اینجا آمدم. این یکی از خاطراتم از اوست. دفعه دیگر زمانی بود که ما نیروهایمان را از مریوان به بانه منتقل کرده بودیم. و فکر میکنم در ساوجی بودیم که از آنجا به «چناره» رفتیم. همان چناره‌ای که اکنون در نظر دارند در آنجا سد سازی کنند. اما در آن زمان در آنجا پادگانی مستقر بود و قهوه خانه ای هم وجود داشت. ما در آنجا منتظر رسیدن دو الی سه ماشینی بودیم که کاک فواد سفارش کرده بود بیایند و ما را به بانه منتقل کنند. ما در فاصله ای مابین آن پادگان و قهوه خانه مذکور به انتظار رسیدن اتومبیلها ایستاده بودیم. پیرار سال گذارم به آنجا افتاد و آن جریان بخاطرم آمد. در آن زمان در آنطرف دره در محوطه جلو پادگان تپه ای وجود داشت که بر روی آن یک دستگاه ماشین زیل ارتشی قرار گرفته بود. ناگهان دیدیم که آن ماشین زیل بطرف دامنه تپه و به درون دره، که از آنجا تا روی تپه فاصله زیادی بود، حرکت درآمد. سر و صدائی از مردمی که از آن حوالی عبور میکردند برخاست. و آن ماشین زیل که هیچ سرنشینی نداشت بدون اینکه واژگون شود، ضمن خندیدن ما و هورا کشیدن همراهانمان، تا قعر دره پائین آمد. من که در نزدیکی کاک فواد بودم با تعجب از او در مورد آن صحنه سؤال کردم. او گفت حکومت ایران چنین چیزهائی را هم دارد. اکنون اگر آخوندی اینجا میبود ادعا میکرد که آن وضعیت دعا کرده ما بوده است. از او خاطرات زیادی دارم.

**سؤال:** بسیار ممنون از بزرگواریتان و از وقتی که در اختیار ما گذاشتید.

**جواب:** به مصاحبت با شما افتخار میکنم و از شما هم بسیار سپاسگزارم. شما درهرجائی که باشید، تاجی بر سرما هستید. خوشحال خواهم شد اگر گاهگاهی شما را ملاقات کنم. شما بوئی از کاک فواد و دیگر برادرانتان را همراه می‌آورید. خوش آمدید و بسیار سپاسگزارم.

**ملکه و حشمت این مصاحبه را انجام دادند.**





## گفتگو با ایرج فرزاد - یوتوبوری - سوئد ۲۰۱۲/۱۱/۱۶

**سؤال:** شما کی با کاک فواد آشنا شدید؟

**جواب:** آشنائی من با کاک فواد بسیار قدیمی تر از دوران فعالیت‌های سیاسی ما بوده است. در زمانی که پدرم در مریوان کارمند بود، ما با همدیگر روابط خانوادگی داشتیم. بعداً که به سنندج برگشتیم، من در کلاس دوم ابتدائی و فواد در کلاس سوم در دبستان چهارم آبان درس میخواندیم. به هنگام پایان دوره دبیرستان بهمان ترتیب او در سال ۱۳۴۵ دیپلم گرفت و من در سال ۱۳۴۶. فواد بعنوان شاگردی ممتاز معروف شده بود. معلمان در کلاسهای درس همواره از شخصی به اسم فواد مصطفی سلطانی بعنوان فردی نابغه و زرنگ نام میبردند. او هنگامیکه دیپلمش را گرفت، در استان کردستان رتبه اول را بدست آورد. اما دفعه اول که در کنکور دانشگاه ها شرکت کرد قبول نشد. که آن نیز همچون شوکی بود که

برما و برقمای آنهائیکه درس میخواندیم وارد آمد. اینکه فواد درکنکور قبول نشده بود، به نظر ما بسیار عجیب میآمد. او به آلمان (محل تولدش) برگشت و بعد از یکسال مطالعه و درس خواندن در آنجا، دوباره، در سال ۱۳۴۶ درکنکور ورود به دانشگاهها شرکت کرد و از میان شرکت کنندگان رتبه دقیقاً یادم نیست ششم بود یا هشتم درایران را بدست آورد. در دانشگاه صنعتی تهران پذیرفته شد. من هم در همان سال از طریق قبول شدن درکنکور به دانشکده اقتصاد در دانشگاه تهران راه یافتیم. از همان زمان بود که فعالیت سیاسی را شروع کردیم و بعداً در سال ۱۳۴۸ تشکیلاتی را سازمان دادیم. لذا از آن پس همان آشنائی دیرینه و رفاقتهای دوران درس و مدرسه، چهره ای سیاسی هم بخود گرفت.

**سؤال:** قبل از دستگیریهای سال ۱۳۵۳ آیا به زندان افتادن و دستگیریتان چه تأثیراتی بر روحیه تفکر و نظراتتان داشت؟

**جواب:** حقیقتاً تا قبل از دستگیریمان فواد از لحاظ سازمان دادن رفقا و توسعه دادن به آن در میان جمع ما اتوریته ای کسب کرده بود. اما آنچنان اتوریته ای بنابه سرکوبگریهای حاکمیت موجود در آنزمان حاصلی از یک پروسه انتخاباتی نبود. از طرفی خود ما هم حداقل به فکر آن نبودیم که بصورت مخفی کنگره ای را برگزار کنیم و طی آن برنامه، اساسنامه، شرایط عضوگیری و ارگانهای رهبریمان را تعیین کرده و مثلاً فلانی را بعنوان دبیر ارگان مرکزی انتخاب کنیم. آنچنان اتوریته و هژمونی سیاسی رهبری ای خود نیز در طی فعالیتهای عملی مان بوجود آمده بود. در آن شرایط معلوم بود که فواد رهبر ماست. او چه از لحاظ عملی و چه در مورد جنبه های نظری در زمره افرادی بود که در بالاترین رده تشکیلاتی قرار داشتند.

ما از همان مبنای اولیه شروع فعالیت مان، خواندن کتاب و رمان را در دستور کارمان قرار دادیم. و در ادامه به آن نتیجه رسیدیم که بایستی سازمانی را تشکیل دهیم. لذا در پائیز سال ۱۳۴۸ بود که آنچنان خواسته ای را عملی کردیم.

ما از همان سال ۱۳۴۸ که فعالیت های تشکیلاتی مان را شروع کردیم سازمان مربوطه خویش را بعنوان تشکیلاتی مارکسیستی، چپ و کمونیست، معرفی می کردیم. اوایل قسمت عمده فعالیت سیاسی ما با رونویسی کردن از آثار لنین شروع شد. لذا از آن طریق بود که ما با بسیاری از مسائل آشنائی پیدا کردیم. مثلاً اینکه طبقه کارگر حزب لازم دارد و ما کمونیست و طرفدار مشی لنینی

هستیم. انتقادمان به نظام سرمایه‌داری همان انتقاد لینین بود. بیاد دارم در زندان که بودیم، کتابی به زبان انگلیسی و چاپ پروگرس بدستمان رسیده بود که مضمون آن مربوط بود به اقتصاد و تفاوت اقتصاد سوسیالیستی با سرمایه‌داری. من و فواد آن کتاب را خواندیم و فواد نقدی از آن ارائه داد. او گرچه کتاب کاپیتال مارکس را نخوانده بود اما جوهر آنرا از نوشته های لینین برگرفته بود. آن انتقاد او به شیوه نظام سرمایه‌داری بگونه ای به نقد مارکس و لینین از آن نظام شباهت داشت. آنچنان شیوه تفکری نیز در نزد ما وجود داشت. حتی بیاد دارم زمانی را که فواد از نظام شوروی آزمان انتقاد میکرد. انتقاد او به آن نظام همچون انتقاد چین که صرفاً به روزیونیست خروشچفی محدود می ماند نبود، بلکه او به کالا بودن نیروی کار در شوروی و خرید و فروش آن از طریق دولت، اشاره میکرد و میگفت وجود اینگونه روابط تولیدی در آن جامعه، اساس مناسبات مابین کار و سرمایه را تغییر نداده است. به نظرم آن نقد، نقدی رادیکال و نشانگر آن بود که هم شخص فواد وهم تشکیلاتی که او در رأسش قرار گرفته بود متعلق به این چنین رگه مارکسیستی و کمونیستی بود.

در آن دوره فواد یکی از آنهایی بود که می نوشت و نوشته هایش تأثیر گذار بودند. متأسفانه با گذشت سالیانی دراز از آن دوره هیچ اثری از آنها باقی نمانده است. اما در آنزمان با خواندن چند سطر از هر نوشته اش کاملاً معلوم میشد که آنرا فواد نوشته است. بعد از مدتی که بگمانم دهه پنجاه از سال شمسی (دهه هفتاد میلادی) بود جنبش چریکی شهری شروع شده بود، اما ما با خط مشی چریکی مرزبندی داشتیم و آنرا حرکتی جدا از مردم جدا از انقلاب مردمی و انقلاب طبقه کارگر بحساب می‌آوردیم. از لحاظ تئوری هم مطابق آنچه که در آن جزو اتمان نوشته بودیم ما خط مشی چریکی را رد کرده بودیم. در چنان مرحله‌ای از فعالیتمان بود که دوران مبارزه چریکی شروع شد. و ما در پرتو مرزبندی روشنی که داشتیم از آن شیوه از مبارزه دوری جستیم. تفسیر ما در آن مورد چنان بود که میگفتیم بعلت فراگیر شدن بازخوانی و اصلاح خط مشی مان فعالین و هوادارانی که همانند ما فکر میکنند زحمتکشان و طبقه کارگر به تدریج به جانب ما روی خواهند آورد. در راستای چنان تفکری بود که ضرورت وجود یک حزب کمونیست سراسری مطرح شد.

**سؤال:** همه شما در آن مورد نظر یکسانی داشتید؟

**جواب:** همه ما در مورد آن خط مشی هم نظر بودیم. فعالیت های مبارزاتی ما مصادف بود با دوران اولیه بعد از پیروزی انقلاب چین که طی آن پروسه جدائی نظام کمونیستی چین از الگوی شوروی خروشچفی به اوج خود رسیده بود. اما ما بدو بدون اینکه خود از آن مطلع بوده باشیم، نسبت به کشمکش های ما بین آن دو کشور دورنمای مستقلی داشتیم. اما آن دورها بعد از سالهای ۱۳۵۰-۱۳۴۹ به گونه ای با کمونیسم مائو تداعی شد. نظرها آن بود که بایستی هواداران وهم نظرانمان را از میان زحمتکشان و کارگران بیابیم. قبل از دستگیر شدنمان، بحث مان آن بود که لازمست به تدریج زندگی زحمتکشی، بخصوص کارکردن در کارخانه را بصورتی حرفه ای برگزینیم. چنان شد که قبل از دستگیر شدنمان با گروهائی که هم با ما هم نظر بودند و هم جهتگیری کارگری داشتند ارتباط برقرار کرده بودیم. سعید یزدیان با بهروز نابت قبلاً ارتباط برقرار کرده بود. او چریک بود و در زندان به سعید گفته بود هرمدرکی از شما که بدست رژیم افتاده است آنرا بمن ربط دهید. چنان شخصی علیرغم تعلقش به مشی چریکی به فعالیت کردن در میان زحمتکشان معتقد شده بود.

**سؤال:** موقع دستگیری بازهم آنچنان نظری را داشتید؟

**جواب:** همان نظر را داشتیم. در سال ۱۳۵۳ من برای سومین بار دستگیر شدم. اما در آنزمان فواد اولین بار بود که دستگیر میشد. زمانیکه ما را دستگیر کردند، یکی از آن تعهداتی که بهم دادیم این بود که بایستی بکوشیم تا از گسترش دستگیریها و سرایت کردن هرچه بیشتر آن به باقیمانده تشکیلات، جلوگیری شود. در اینمورد قرارمان این بود که اگر افرادی از ما بر اثر اقرار اشخاصی در زندان دستگیر شدند، بایستی سعی شود که دستگیری ها از آن حد فراتر نرود. منظورمان از این بابت این بود که مثلاً اگر رفیقی از ما دستگیر و مجبور میشد که بگوید فلان کتاب را از ایرج یا فواد گرفته ام در آنصورت میبایستی با تقبل شکنجه هائی که در انتظارمان بود بکوشیم که از آن حد بیشتر پای کسان دیگری میان نیاید. بهرحال من و فواد در دو سلول جداگانه اما مجاور هم زندانی شده بودیم. هم سلولی او کسی بود که قبلاً معلم همایون کتیرائی بود و در زندان مقاومت جانانه ای کرده بود. من و فواد با هم به شیوه مورش و علامت با هم تماس می گرفتیم. بهنگام شکنجه شدن پاهایمان ورم میکرد و بعداً زندانبانان آنرا پانسمان میکردند. چنان کاری را آنها از آن جهت میکردند که از طرفی نمیخواستند

اثرات شکنجه بر پاهایمان باقی بماند و از طرف دیگر میخواستند با بهبود یافتن پاهایمان برای شکنجه های بعدی آماده شویم. ما را با سر و روی پوشیده به اطاق پانسما منتقل میکردند، و درمسیر رفتنمان و یا در آنجا ما در همان حالتی که در زیر پوشش قرار گرفته بودیم و نمیتوانستیم همدیگر را ببینیم بگونه ای همدیگر را باز میشناختیم. مثلاً بهنگام رفتن به اطاق پانسما من اگر به هر یک از رفقایم فواد، شعیب زکریایی و یا طیب روح الهی برمیخوردم بگونه ای تشخیص میدادم که کدامیک از آنهاست که بعد از شکنجه شدنش دارند او را هم به اطاق پانسما می برند. در زیر همان پوششی که بر سر و روی ما کشیده بودند من و فواد و شعیب زکریایی مطالبی را بین خودمان رد و بدل میکردیم. مثلاً میگفتم فلان کتاب را تو به من دادی و یا برعکس آن با سعید یزدیان هم به همان صورت تماس حاصل میکردیم. از آنطریق بود که یک نوع هماهنگی در مطالبی که در بازجویی ها ارائه میدادیم بوجود میآمد. در پیش گرفتن آن شیوه بها کمک کرد تا که آنها حرفهایمان را باور کنند و در نتیجه تشکیلاتمان از گسترش یافتن بیشتر دستگیری ها و سرایت کردنش به بخش باقیمانده آن محفوظ ماند. من و فواد را به فاصله یکروز به نظرم ماه مهر سال ۱۳۵۳ دستگیر کردند. تا آنجائی که بیاد دارم من را از سقز و فواد را از سنندج به زندان منتقل کردند. هنگامیکه مرا جهت بازجویی به دادگاه میبردند فواد را با پای باندپیچی شده دم در آن اطاق دیدم. معلوم بود که او را همان روز آورده و شکنجه زیادی هم کرده بودند. مرا به آن اطاق برده و پهلوی او نشانندند من به آهستگی و درگوشی از او سؤال کردم «کره» را دستگیر کرده اند؟ منظورمان از «کره» صدیق کمانگر بود. فواد سری بالا نمود و گفت نه. ما را که به اطاق پانسما میبردند هم چشم بند بر ما میزدند و هم روپوشی را بر سرمان میکشیدند و سپس دستمان را میگرفتند و با خود میبردند. درحین رفتن به آنجا گاهاً ما به شیوه بخصوصی بهم میرسیدیم. مثلاً در مسیر رفتن به آنجا من دستم را بر شانه فواد می نهادم و فواد هم دستش را بر شانه شعیب زکریایی می نهاد و بدان صورت به اطاق پانسما میرفتیم و در آنجا بگونه ای از حضور همدیگر اطلاع مییافتیم. یک روزی متوجه شدم که همگی ما من، عبدالله مهتدی، فواد، شعیب زکریایی و طیب عباسی روح الهی را به آنجا برده بودند. من که دو سه دفعه ای بود دستگیر شده بودم به نظر نگهبانی که مأمور بردن ما به آنجا بود چنین رسیده بود که گویا

من از همان زمان اول زندانی شدنم در اطاق انفرادی بسربرده بودم. لذا او بطور بخصوصی بمن احترام میگذاشت. باتوجه به آن که من با فواد که بغل دستم نشسته بود شروع کردم به صحبت کردن و اوهم در مقابل مطالبی را با من درمیان میگذاشت. مثلاً من به او میگفتم «من درمورد تو فلان مطلب را نوشته ام» و یا اینکه او میگفت «من و ایرج با هم آشنائی خانوادگی داریم و همدیگر را در یک مراسم عروسی در ( گویزه کویره) ملاقات کردیم». و یا اینکه «تو شعیب زکریایی را نمی شناسید و با او مستقیماً ارتباطی نداشته اید».

از آنجائیکه صحبت کردن زندانیان با هم قدغن بود یکی از نگهبانان ازگفتگوی ما باهم برآشفته شد و با برداشتن روپوش روی سرفواد گفت من خود شنیدم و شاهد بودم که تو داشتی صحبت میکردی. فواد را بهمراهی یکی از نگهبانها به اطاق بازجوئی منتقل کردند. آن نگهبانی که مأمور بردن فواد به اطاق بازجوئی بود همان فرد آشنای من بود. منم بلافاصله روپوش روی سرم را برگرفتم و گفتم نه بابا طوری نشده است، ما باهم صحبت سیاسی نکردیم بلکه همشهری همدیگریم و فقط باهم سلام و احوالپرسی کردیم. آن نگهبان ضمن لبخند زدن گفت پس دیگر چنین کاری را تکرار نکن. درجریان آن اطاق بازجوئی بود که بهروز نابت را هم به آنجا آورده بودند و او به سعید یزدیان گفته بود، هرچیزی را که نتوانستید مخفی کنید و یا برایش توجیهی نیافتید آنرا بمن ربط دهید تا باعث لو رفتن کسان دیگری نشود.

**سؤال:** او خود محکوم شده بود؟

**جواب:** او خود محکوم شده بود و در بازجوئی ها هم موارد محکومیتش خیلی زیاد بودند. مشهور بود میگفتند بهروز نابت کسی است که در بازجوئی ها هرگز لب به سخن نمی گشاید و نم پس نمیدهد. آن شیوه از کمک کردن او به ما در محفوظ ماندن بقیه تشکیلات بسیار موثر بود. از طرف دیگر خود ما هم بیش از آنچه که قبلاً بطریقی لو رفته بودیم و غیر قابل انکار بود، هیچ سرنخ دیگری را بدست بازجویان نداده بودیم. این تصمیمی بود که ما بهنگام دستگیر شدن گرفته بودیم و تا حدی بعضی دیگر از کادرهایمان در پیش گرفته بودیم. بطور نمونه شخصی همچون شعیب زکریایی که قبلاً در کارخانه ذوب آهن اصفهان کارکرده بود، همراه با رفیقی دیگر اطلاعیه ای را در دفاع از کارگران آن کارخانه صادر کرده بودند. که او از آن بابت دستگیر و به یک سال زندان محکوم شده

بود. او پس از گذراندن دوره محکومیت و آزاد شدنش از زندان با تغییر در مدارک هویتش، بعنوان کارگر در کارخانه کفش بلا مشغول بکار شد.

**سؤال:** در زمانیکه شما در زندان بودید، آیا جمع افراد کومه‌له در مورد شیوه کار و یا دیگر ریزه هاریها هم نظر و هم رأی بودید یا اینکه دارای نظرات مختلفی بودید؟

**جواب:** ما قاطعانه تصمیم داشتیم که بعد از آزاد شدن آن شیوه از فعالیت و اهدافی که در زندان مورد توافق مان قرار گرفته بود را درپیش بگیریم. اما بعد از آزادی از زندان متوجه شدیم که بحث بر سر ارزیابی از مرحله رشد اجتماعی - اقتصادی جامعه ایران در جریان است که آیا نظام اجتماعی - اقتصادی جامعه ایران سرمایه داری است؟ آیا نیمه مستعمره - نیمه فئودالی است؟ آیا انقلاب پیش‌آروی جامعه ایران انقلابی کارگری برضد نظام سرمایه داریست؟

**سؤال:** آنچنان مباحثی در زندان هم در جریان بود؟

**جواب:** تا اندازه‌ای، نه زیاد تئوریک ازالگوی چینی به نوعی طرفداری میکردیم. محاصره شهرها از طریق دهات، ایجاد ارتشی خلقی، جنگ دراز مدت، از جمله موارد تشکیل دهنده نقطه نظرات ما بودند. در تهران بودیم، نوشته ای از «کمیتة انقلابی حزب توده» بدستمان رسید و آنرا خواندیم. از جمله مطالب درج شده در آن خلاصه ای از شعر ملا آواره تحت عنوان توتونکاران بود به اضافه شعار پیش بسوی تشکیل حزب نوین طبقه کارگر خوب بخاطر دارم که من. عبدالله مهتدی و فواد در خانه ای باهم بودیم و آن نوشته که چاپ خارج و با کیفیت بسیار خوبی بود را با هم میخواندیم. کاک فواد گفت بحق خدا و بحق پیغمبر (اینها تکیه کلامش بودند) ما با اینها متحد خواهیم شد. ما هم معلوم بود که حرفهایش را تأیید و به آن مباهات میکردیم. بعداً چنان شد که آنها دستگیر و بر صفحه تلویزیون ظاهر شدند و دچار آن سرنوشتی شدند که شما نیز از آن آگاهید. ما با اتکاء به خود و کارهایمان تنها ماندیم. زمانی هم که از زندان آزاد شدیم براساس آن جهت گیری سیاسی و تفکری که داشتیم معیاری را تعیین کرده بودیم که آن نیز عبارت بود از درپیش گرفتن الگوئی از زندگی زحمتکشان بصورت حرفه ای شدن. اینها نیز جوهر اساسی مباحث کنگره اول را تشکیل میدادند و طبعاً راه بسوی تئوری مربوط به خودهم میبردند. گرچه بحث ها حالتی دوقطبی بصورت بررسی کردن جامعه ایران بعنوان جامعه ای نیمه

مستعمره نیمه فئودال و یا جامعه ای سرمایه داری را به خود نگرفت. بلکه دست کشیدن از زندگی روشنفکری و در پیش گرفتن زندگی حرفه‌ای به شیوه زحمتکشان تصویب شد. اما در کنگره اول معلوم بود آن نوع از تحلیل که ایران را بعنوان جامعه ای سرمایه داری قلمداد میکرد طبعاً حکم بر مبارزه ای دراز مدت از طریق پیوند برقرار کردن با مردم را میداد. که آن نیز خود دستاویزی جهت شانه خالی کردن از انتخاب شیوه زندگی زحمتکشی شده بود.

**سؤال:** میتوان گفت، کنه مطالب و جان کلام کنگره اول آن بود که یا میبایستی به شیوه ای حرفه ای مبارزه کرد و یا خیر؟ منتها هر یک تئوری مختص بخود را ارائه میداد.

**جواب:** بنا به آن تئوری که جامعه ایران را جامعه ای نیمه مستعمره، نیمه فئودال بحساب می‌آورد، میبایستی زندگی به شیوه زحمتکشان برگزیده میشد. این تئوری مورد پسند اکثریت هم بود. اما بنا به نظر آنهایی که جامعه ایران را سرمایه داری قلمداد میکردند، لزومی نداشت که جهت راه اندازی انقلاب طبقاتی زندگی به شیوه زحمتکشان را برگزید.

**سؤال:** آیا آنهاییکه دارای چنان نظری بودند، بچه صورتی آن دو مورد را بهم ربط میدادند؟ بعبارت دیگر آیا آنها میگفتند به سبب سرمایه داری بودن جامعه ایران زندگی زحمتکشی لازم نیست؟

**جواب:** به یاد دارم که یکی از رفقا که نمیخواهم نامش را ذکر کنم گفته بود جامعه ایران سرمایه داریست. او چندان به دنبال کارو زندگی به شیوه زحمتکشان نبود بلکه اودر پی یافتن شغل کارمندی برای خود بود. اگر در جامعه ایران آنزمان شرایطی موجود می بود که حاکی از درجریان بودن انقلاب بر سرخیابان آمدنهای مردم و اعتصابات کارگری می بود. درآنصورت آن کسی که معتقد به سرمایه داری بودن جامعه ایران بود میتواندست بگوید که تحلیل های شما غلط است زیرا که درجمله چنین انقلابی و درحین چنین حیزش عمومی ای نبایستی زندگی مخفی به شیوه زحمتکشان را برگزید، زیرا که گزینش چنان شیوه ای از زندگی کمکی به ساختن حزب طبقه کارگر نخواهد کرد. اگر آن شخص با ارائه استدلالاتی این چنین راسخانه سر حرفش می ماند میتواندست بحثهای کنگره را هم دو قطبی نماید. درجامعه ایران آنزمان و درخارج ازآن فضای حاکم بر کنگره اول اتفاقاتی،سیاسی و اجتماعی رویداد. همان تعداد کم علیرغم هرتحلیلی که



داشتند توانستند آن وضعیت را بدرستی درک کنند. آنها در آن تغییر و تحولاتی که در ایران و بخصوص در کردستان در جریان بود، عملاً نقش بزرگی را ایفاء کردند. همان کسانی که معتقد به سرمایه داری بودن نظام اجتماعی - اقتصادی حاکم بر جامعه ایران بودند در آن شرایط میبایستی با استنتاج از نظراتشان جهت ساختن حزب طبقه کارگر میان آن طبقه میرفتند. در صورتیکه آنها همان کسانی بودند که نیروی مسلح کومه‌له را آموزش میدادند. یکی از آنها از جمله کسانی بود که فکر دفاع مسلحانه در کردستان را عملی ساخت.

در جریان برگزاری کنگره اول بود (بخش مهمی از صورتجلسات آن کنگره را من نوشتم) که خبر اعتصاب توتونکاران بانه را دریافت کردیم. کنگره تعطیل شد. فواد گفت بایستی دخالت کنیم و لازمست اعلامیه ای خطاب به زحمتکشان بانه کردستان و حتی سراسر ایران صادر کنیم. یا در مورد مبارزه دهقانان «بیلو»ی مریوان قبل از انقلاب به همان صورت اعلامیه ای صادر کردیم. در واقع از نظر فواد دخالت در مبارزات مردم آن مناطق بخاطر آن نبود که گویا مسئله زمین حل نشده پس بایستی جنبش مصادره زمین را راه انداخت. اعلامیه مربوط به مبارزات مردم بیلو را فواد با لهجه شیرین مریوانی نوشت (رفقای دیگرمان در مکریان میگفتند ما از آن اعلامیه که به لهجه مریوانی نوشته شده است سر درمیآوریم). خوب بیاد میآورم که آن اعلامیه توسط سید حسین پیرخضری که او در میان مردم بسیار محبوب بود و بعداً اعدام شد با صدائی رسا و با لهجه شیرین مریوانی خوانده شد. یا در مورد ایجاد اتحادیه دهقانان مریوان که آن نیز خود به جنبشی تبدیل شد. در آن مورد خود فواد تعریف میکرد که بغیر از نمونه «خانگای جوجوی مریوان» که در آن کمی مسئله زمین مطرح بود و خود فواد هم نزدیک بود که جانش را در آنجا از دست دهد. بقیه موارد از حرکات آن اتحادیه سیاسی بود و منظور سازمان دادن زحمتکشان صورت میگرفتند.

کنگره اول کومه‌له که دو هفته طول کشید در دوشهر نقده و سنج بزرگزار شد. ما جلسات مربوط به آن کنگره را در بحبویه حکومت نظامی برگزار میکردیم. در آن جلسات ما با هم بحث میکردیم و در رابطه با تحلیل هائی که داشتیم از همدیگر شدیداً انتقاد میکردیم. در مورد چگونگی دخالت کردن در راه پیمائی‌ها و چگونگی نوشتن اطلاعیه های مربوطه، باهم تبادل نظر میکردیم. چنان کارهائی کلاً توسط همان افرادی که در کنگره حضور داشتند، صورت میگرفتند.

در همان دوران جریان‌های سیاسی بودند که بحث‌هایشان از لحاظ تئوریک بسیار عمیق‌تر از بحث‌های درونی ما بود از لحاظ سازمانی هم بسیار متحدتر بودند نوشته‌های دقیق و منظمی را پخش میکردند، اما آنها از لحاظ اجتماعی ره به جایی نبردند.

**سؤال:** اختلاف شما با آنها چه بود؟ شما که کارفکری انجام نیافته زیادی روی دستتان مانده بود و از طرفی در جامعه هم اتفاقات و وقایع بسیاری سیل آسا در جریان بودند لذا چه چیزی تبدیل به محور عمده اختلاف و فرق شما با آنها شده بود که شما بعداً توانستید به یک جریان اجتماعی تبدیل شوید اما آنها نتوانستند؟

**جواب:** حقیقتش را بخواهید جایگاه شخصیت‌های کومه‌له که در آن شرایط از موقعیت تصمیم‌گیرنده‌ای برخوردار شده بودند، نقش عمده‌ای را در ایجاد پایگاه اجتماعی کومه‌له ایفا کرد. اگر کومه‌له فواد را نمیداشت اگر صدیق کمانگر، سید ایوب نبوی نبودند من فعلاً از خود نام نمی‌برم نمیتوانست در آن موقعیت طوفانی و پرتلاطم پیشرفت کند. مثلاً موقعیت فردی همچون صدیق کمانگر را در نظر بگیرید او شخصی بود که در جریان تحولات اجتماعی آن زمان حتی رسماً عضو کومه‌له هم نبود و در جهت انتخاب زندگی زحمتکشی حرکت نکرده و شغل کارمندی را برگزیده بود و از این بابت درکنگره اول از او به طعنه همچون کسی که در قرنطینه باشد نام برده شده بود. اما همان کس از آنجائیکه خود را هم جهت با سنتهای مبارزاتی سازمان ما قلمداد میکرد در نوروز خونین سنندج (۱۳۵۸) با پیش دستی و بدون مشورت با سازمان ما به پادگان لشکر ۲۸ سنندج میرود، ستاد انقلاب را سازمان میدهد و فرمانده لشکر به آنجا می‌آید و خود را تسلیم میکند. در آنجا نمایندگان احزاب مختلف میگویند ما شورای انقلاب را تشکیل داده ایم و هر یک از آنها خود را بعنوان نماینده حزب و یا سازمان مربوطه اش معرفی میکنند. مثلاً یکی بعنوان نماینده چریک و آن دگر نماینده حزب توده و سومی نماینده فلان سازمان خود را معرفی میکنند و صدیق کمانگر جای خالی کومه‌له را با اعلام حضور خود بعنوان نماینده آن پرمیکند. او خود در آن باره، طی مصاحبه‌ای که سی سال قبل با رادیو صدای انقلاب ایران داشت گفت «یکی آمد و گفت من نماینده فلان سازمانم. منم که تمامی کارها را انجام داده بودم هسته‌های مقاومت درمراحل هرچه که هست رفقای ما سازمانش

داده‌اند رفقای کومه‌له بود لذا او هم گفته بود منهم نماینده کومه‌له هستم. صدیق کمانگر در زمره نفرات اولیه کومه‌له بود اما او درکنگره اول کومه‌له حضور نداشت! مدت کمی قبل از آزاد شدن ما از زندان او تا حدودی از معیارهایی که ما داشتیم فاصله گرفته بود. رفقایمان درخارج از زندان میگفتند چون او بدنبال زندگی شخصی اش رفته است عضویتش زیر سؤال قرار دارد. اما حرکاتی که صدیق کمانگر در جریان انقلاب انجام داد برای ما بسیار ارزشمند بودند. فواد نیز مؤکداً میگفت صدیق کمانگر برای ما خیلی مهم است. حتی او درمورد رفقای دیگری که در دوره اول همراه ما نمانده بودند و با آنها مرزبندی شده بود میگفت ما نسبت به آنها اشتباه کرده ایم. میگفت ما فلان کس که در زمینه نوشتن فردی تواناست، مشهور و با نفوذ است را از خود رانده‌ایم بدون اینکه انتقادمان را با او مطرح کرده باشیم. و این خود شیوه درستی نیست.

**سؤال:** درکنگره اینها مطرح شدند؟

**جواب:** بله، اینها در کنگره دقیقاً مطرح شدند. خود صدیق کمانگر این پیام را که تشکیلات و افراد آن برایش ارزش قائل هستند و به او احترام میگذارند را دریافته بود. لذا بدان جهت بود که او بهنگام حضورش در پیادگان لشکر ۲۸ سنندج گفته بود همه امور را رفقای ما یعنی رفقای کومه‌له سازمان داده‌اند. او خود در این باره میگفت زمانی که میخواستند شورای شهر را معرفی کنند، من که خود رئیس آن شورا بودم با مشیت بر روی میز کوبیده و گفتم من هم نماینده کومه‌له ام. در آن هنگام ما در خانه ساعد و تندوست جلسه داشتیم که ناگهان تلفن زنگ زد و کسی گوشی را برداشت و گفت صدیق است. گفتیم تلفن چه وقتی؟ ما جلسه داریم. صدیق کمانگر در جواب گفت جلسه چی؟؟ انقلاب شده، شورای انقلاب تشکل گردیده و من مسئول شورای انقلابم و بنام شما مشغول به کار شده ام. شما کجائید؟ هرچه زودتر خود را به اینجا برسانید.

نمونه دیگر این که زمانی یک هیئت صاحب اختیار از جانب جمهوری اسلامی از تهران به سنندج آمدند. و قرار بود که در دانشگاه رازی آن شهر مذاکراتی با آن هیئت صورت گیرد. و صدیق کمانگر میبایستی در آن جلسه حضور مییافت. او از ساختمان محل استقرار جمعیت (جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب) به طرف دانشگاه رازی راه افتاد. قبل از حرکت او فواد من و ساعد و تندوست را به نزد خود فراخواند و گفت لازمست که ما رهبرانمان را هر چه بیشتر بعنوان شخصیتی

برجسته جلوه دهیم. لازمست مردم متوجه شوند که او رهبر ماست لذا باید بهنگام حرکت او بعنوان گارد محافظ درطرفینش قرار گرفته و او را تا مقصد همراهی کنیم. منظورم ازبیان این مطلب آنست که چگونگی تشخیص درست ظرفیت ها و موقعیت ها و جلوه دادن آن بعنوان تصویری ازخود به مردم، را خاطر نشان سازم.

درجلسه مربوط به آن مذاکرات رفسنجانی، ایت الله طالقانی، بهشتی و بنی صدر خلاصه همه سران شورای انقلاب ایران حضور داشتند. درآنجا طالقانی با صدای بلند می پرسد صدیق کمانگر کیست که این چنین آشوبی رابریا کرده است؟ صدیق کمانگر هم ازجایش برخاسته بود و با صدای رسائی جواب داده بود، منم، حرفی داشتید؟ یکی دیگر از رفقایمان که در آن جلسه پهلوی صدیق کمانگر قرار گرفته بود، با کشیدن گوشه ای از پیرانش به او میگوید بنشین سرجایت اینطوری که همیشه. فواد هم که در همان جلسه حضور داشت، به همان رفیقمان گفته بود، بگذار حرفهایش را بزند. صدیق کمانگر بر سر طالقانی فریاد میزند و او را ساکت میکند. به نظرم آنچنان لحظاتی در طول فعالیت یک حزب و یا سازمان تعیین کننده هستند. مردم کسانی و حزبی را بعنوان رهبر سیاسی خود برمی گزینند که «اهل خطر بوده» و بتوانند ریسک کنند و به مردم بگویند که دستیابی به قدرت سیاسی امریست ممکن و شما با کمک ما میتوانید قدرت سیاسی را بدست گیرید.

**سؤال:** چرا کاک صدیق کمانگر و کسان دیگری هم که در زمره کادرهای اولیه کومه‌له بودند، در کنگره اول حضور نداشته و شرکت نکردند؟

**جواب:** در کنگره اول بغیر از آن تعداد ازاعضائی که از زندان آزاد شده بودند افرادی که بیشتر فعال بودند شرکت داشتند. درمورد افراد تازه آزاد شده از زندان اتهاماتی همچون دوری گزیدن از تشکیلات و یا رفتن به دنبال زندگی شخصی و یا شغل کارمندی را نداشتیم.

به عنوان نمونه محمد حسین کریمی فردی بود که بخاطر تردیدش درمورد اینکه آیا از شغل مهندسی کشاورزی دست بردارد یا نه. مورد انتقاد قرار گرفته بود. اما او محض اینکه متوجه انتقاد تشکیلات شد، بدون هیچگونه تردیدی دست از شغل مهندسی کشاورزی برداشت و به دهات ربط و سردشت و «میر آباد» رفت و درآنجا ها تحت نام استاد صالح مشغول به دروکردن وانجام دیگر

کارهای سخت شد. کاک فواد در مورد محمد حسین کریمی که فردی از خود گذشته و برخوردار از صداقت و پاکی بود میگفت تا اکنون فقط او توانسته است کاملاً آن زندگی حرفه ای مورد نظر را درپیش گیرد و بقیه درآمورد قابل انتقاد هستند. ببینیم این کار را درآینده انجام خواهید داد، یاخیر؟ در آن لحظه یکی از رفقا گفت من چنین نخواهم کرد و من ازعهده اینها برنمیآیم.

**سؤال:** درهمان کنگره؟

**جواب:** بله، درکنگره گفت «من ازعهده این چیزها برنمیآیم. برایم زندگی شخصی و خانوادگی مطرح است.» البته اوهمچنان ماند و درمقابل جمهوری اسلامی سر فرود نیآورد و در تشکیلات تهران مشغول بکارشد. منظورم ازبیان این مطلب جوابی است درمقابل سؤال شما که پرسیدید چرا فلان کس درکنگره حضور نداشت؟ من میگویم حتی کسی همچون محمد حسین کریمی مدتها پیش از کنگره یک دوره آزمایشی را ازسر گذرانده بود تا اینکه توانست به جلسات کنگره راه یابد.

**سؤال:** اکنون پرسشی دیگر درمورد کنگره اول. مضمون مباحث سیاسی مربوط به بافت اقتصادی - اجتماعی جامعه آنزمان ایران اکنون مورد سؤال من نیست. اما اگر در مورد جنبه های مثبت ویا منفی مباحث کنگره مطالبی را بخاطر میآورید، برایمان تعریف کنید. مثلاً آیا در مواردی زیاده روی شد؟ ویا اینکه دخالتی درجنبه هائی از زندگی شخصی و خانوادگی کسی شد؟

**جواب:** اگربحث بر سر جنبه منفی است بایستی درمورد ظلمی که آن جماعت نسبت بخود روا میداشتند صحبت کرد. به نظر من در آمورد زیاده روی شد. که البته آن نیز توسط خود آنها صورت میگرفت. مثلاً وضعیت فواد را بخاطر آورید به نظر من او نه فقط درمورد خودش بلکه نسبت به رفقاییش هم، به نوعی جفا کرد.

**سؤال:** یعنی چطوری؟

**جواب:** شما اگر پایگاه اجتماعی کسی همچون او را درنظر بگیرد، متوجه خواهید شد که او برخوردار از پایگاه اجتماعی رفیع و وسیعی درمیان مردم بود و موقعیت تاریخی ویژه ای را هم کسب کرده بود. با این وصف او به آن پایگاه و موقعیتش درجامعه و حتی به شخص خودش چندان اهمیت نمیداد. او حاضر بود در راهی که به آن اعتقاد داشت خود را قربانی کند. دراینمورد میتوان

چگونگی جانباختنش و یا آن قرارهائی که صادر میکرد را بعنوان نمونه هائی در نظر گرفت. دو نمونه ارائه خواهم داد که نشانگر آن است فواد به پایگاه اجتماعی‌اش اهمیت چندانی نمیداد و به شخص خودش هم سخت می‌گرفت و ظلم میکرد. او بیشتر از حد خود را فدای زحمتکشانش میکرد بطوریکه از آن بابت ریسکهایی را متقبل میشد که نمیایستی چنان کند.

#### سؤال: مثل چی؟

**جواب:** مثلاً اولین ماجرائی که فواد در آن جاننش بخطر افتاد رویداد مربوط به روستای «خانگای جوجو» بود. او شانس آورد که در آن جنگ جان سالم بدر برد. به نظر من مسئله تقسیم زمین در «خانگای جوجو» که خود اهالی در آن شرکت چندانی نمی‌کردند، چندان مهم نبود با آن وصف فواد بیشتر از حد لازم برایش مایه گذاشت. او بدون اینکه از لحاظ نظامی تجربه ای داشته باشد بنا به گفته خودش چیزی نمانده بود که در آنجا کشته شود. اما او در چنان جنگ مهمی خود را بعنوان فرمانده ای برجسته تعیین کرده بود. ازجمله نمونه های مربوط به جنبه های منفی و به خود جفا رواداشتنی که مورد صحبت ماست وقایعی بودند که درمورد صدیق کمانگر و یا محمدحسین کریمی (درشهربانی سقز) رویداد. درهر حال شخصی همچون کاک فواد به نظر من پی به اهمیت شخص خود نبرد.

**سؤال:** در این رابطه یک سؤال مطرح خواهد شد من می‌گویم وظیفه من حفاظت از توست و توهم موظف هستی که ازمن حفاظت کنی. مثلاً جنگ «خانگای جوجو» که شما بعنوان نمونه از آن یاد کردید. او خود در سخنرانی ای که در مهاباد داشت آن را بعنوان یکی ازتجارب اتحادیه دهقانان مورد بررسی قرار داده و گفته بود که آنها بمنظور جنگ کردن به «خانگای جوجو» نرفته بودند. بلکه بهنگام حضور آنها درآنجا اربابان ده شروع به تیراندازی به طرف آنها میکنند. بنا به تعریف خود او در آنچنان شرایطی اتحادیه دهقانان فقط به دو صورت میتوانست عکس العمل نشان دهد. یا می بایستی بدون اقدام متقابل وبدون دفاع ازخود سرش را پائین می انداخت وعقب نشینی میکرد. که درچنین صورتی از لحاظ معنوی وشهرتی که اتحادیه دهقانان کسب کرده بود به ضررشان تمام میشد. درغیر اینصورت آلتزناتیو دیگر آن بود که درمقابله با تیراندازی ازجانب اربابان از خود دفاع میکردند. در این مقطع کاک فواد التزناتیو دوم را برمیگزیند.

اما آن موردی که او خود در آن معرکه با پیشروی کردن جان خود را بخاطر انداخته بود مربوط است به ازخود مایه گذاشتن و از خود گذشتگی بهنگام روبرو شدن با چنان شرایطی. که البته آنهم خود شرط لازمی است جهت کسب اتوریت، مقبولیت و خوشنامی. منظورم آنست آن قسمت دیگرش (محافظت کردن از همدیگر) وظیفه رفقای دیگر بوده است که آنها آنرا بجای نیاورده بودند.

**جواب:** تو در مورد جنبه های مثبت و منفی انتقاداتی که مطرح میشدند، سؤال کردید. من در جواب به چگونگی جنبه های مثبت آن اشاره کردم و درمورد جنبه های منفی اش هم گفتم که آنها مربوط میشد به رفتار افراد نسبت بخود و هم نسبت به دیگران. من میگویم اگر آن بخود جفا کردندها که البته فقط فواد نبود که بخود جفا میکرد بلکه جفای همگی ما بخود و به تشکیلاتمان بود، تا بدان حد شدید نمی بود، در آنصورت می توانستیم با هم در مورد نمونه ای همچون «خانگای جوجو» تصمیم دیگری را اتخاذ کنیم. اگر میبایست همچون تشکیلات درمسئله «خانگای جوجو» دخالت میکردیم درآنصورت مشکل از حالت فردی بدر میآمد و راه حلی تشکیلاتی میطلبید. بدینجهت است که تشکیلات هم درآمورد مقصر بوده است. اگر تو استدلالت این باشد که ایجاد نهادی چون اتحادیه دهقانان مریوان ضمن دربر داشتن ارزشهای مختص به خود ناگزیر عواقب نامطلوبی هم درپی داشته است که از آن جمله احتمال درگیرشدن درجنگی مسلحانه و کشته شدن افرادی درآن بوده است. در اینمورد نظرم اینست که مگر در آن شرایط افراد مربوط به تشکیلات ما چند نفر بودند که میبایستی شخصی همچون فواد در معرض خطر از دست دادن جانش درآن درگیری قرار میگرفت؟ من بحثم اینست که درجوامع بشری بطور کل پرهیز و افراد نابغه همواره وهمیشه پرورده نخواهند شد. لذا درمیان میلیاردها جمعیت بشری ای که در دنیا، وجود دارند، چه از نظر سیاسی چپ و یا راست باشند و یا در عرصه های هنری، ورزشی، موزیک و یا هر عرصه دیگری فعالیت کنند تعداد کمی از آنها چنان پرورده خواهند شد که بتوانند در جایگاه رهبری نقش برجسته ای را ایفاء کنند. بدان جهت است که نبایستی نسبت به وجود چنان دستاوردهائی بی مبالا بود.

به نظر من هدف رهبران سیاسی از شرکت کردن در مبارزه و انقلاب آن نیست که با شهید و یا کشته شدنشان پرچمی را برافرازند، بلکه اگر بحثی از قربانی شدن

و از خود گذشتی هم درمیان استان خود نیز بخاطر آرمان گرایی والای انسانی است. من میگویم، فواد تو کسی بودید که با تحمل چهار سال ماندن در زندان و ۲۴ روز اعتصاب غذا کردن تعهدت را بجای آورده‌اید. لذا نیاستی همواره خود را محروم کنی. چرا روت همیشه بگی من میرم بانه تا نسبت به چگونگی تسخیر پادگان مریوان تحقیقاتی انجام دهم. نمیتوانم و نیاستی تنها به آنجا بروم.

چرا مثل آن مورد که در مریوان با اعتماد بخود بما دستور دادید، رفتار نکردی؟ در اینمورد جریان چنان بود که او در مریوان بود و به من و ایوب نبوی که در سنندج بودیم، تلفنی زنگ زد و گفت «مگر شما گندیده اید، چرا کاری نمیکنید. بجنیبید و مردم را سازمان بدهید، راه پیمائی راه بیاندازید، سرو صدایی بکنید». من میگویم در آن زمانی که تو در جایگاه مسئول هیئت مذاکره کننده در مریوان توانستید بر سر ما داد بکشید و از ما توقع انجام دادن کارهایی را داشته باشید، پس چرا بهنگامی که قصد بررسی تسخیر پادگان مهاباد و یا پادگان مریوان را داری برسر تشکیلات داد نمی زنی و بگوید، ما قصد انجام کار مهمی را داریم و شما بایستی درآمورد کمپینی راه بیاندازید و یا چهل نفری را بهمراهم بفرستید.

**سؤال:** درست است اما آنچنان هم نبود که کومه‌له بعنوان یک تشکیلات درخواستهایی از او کرده باشد و یا به او گفته شود که شما باید فلان نقش را ایفاء کنید و یا کسی او را ازانجام کاری برحذر داشته و گفته باشد چنان کاری به تو مربوط نیست.

**جواب:** راستش را میخواهی، به نظر من فواد نسبت به شخص خودش خیلی سخت میگرفت. مثلاً من درجریان راه پیمائی مردم از سنندج به مریوان به آنجا نزد او رفتم. او را در سالونی ملاقات کردم که بسیار خسته بود. درصورتیکه بغیراز او رفقای دیگری همچون یوسف اردلان، عطارستمی در آنجا بودند و من هم به آنجا رفته بودم، ساعد و طندوست البته در آنزمان در زندان بود بعداً آزاد شد. او میتوانست به کمک آنها امور مربوطه را به نوبت پیش ببرد. ولی او نقش عمده‌ای برای فداکاری از جانب شخص خودش قائل میشد. درمورد جنگ «کرفتو» هم بهمان صورت بود که گفتم در آن مورد جریان چنان بود من در حال سفر به طرف سقز بودم که بطور اتفاقی او و زنده یاد امین برادران را همراه طاهر خالدی و تعدادی دیگر دیدم که درانتظار رفتن به «کرفتو» تجمع کرده بودند. منم از ماشین پیاده شده وبا آنها همراه شدم. ما کمی دیرتر از



موعد به آنجا رسیدیم. جنگ خاتمه یافته بود. اما با کم تجربگی آنها در مورد مسائل نظامی اگر درگیر درآن جنگ میشدند ممکن بود بجای یحیا خاتونی آنها هم کشته شوند. درآن جنگ یحیا خاتونی با تأسف بسیار جانش را مفت از دست داد. او در پشت چهار تکه سنگ سنگر گرفته بود و آنها هم با تیر او را زده بودند. منظورم اینست که نظرم را درمورد آنچه که تو بعنوان رابطه فرد و تشکیلات از آن نام بردید بیان کنم. در واقع فرد و تشکیلات تأثیر متقابلی برهمدیگر داشتند. یعنی زمانی خود رهبر با فداکاریهای شخصی اش بجای ارگان رهبری و سمبل آن عمل میکند طبعاً تشکیلات هم در محافظت کردن از رهبرش نمیکوشد.

**سؤال:** شاید بپذیرم که کاک فواد احتمالاً درموردی زیاده روی کرده باشد، اما او فرصتش بسیار کم بود. یازده ماه چیزی نیست. او بعد از آزادی از زندان فقط یازده ماه زنده ماند...

اکنون برگردیم بر سر بحث درمورد ۲۸ مرداد و صدور فرمان جهاد از جانب خمینی. آیا در تابستان ۱۳۵۸ بهنگام کوچ مردم مریوان از شهر و در جریان مذاکرات با هیئت جمهوری اسلامی، شما با کاک فواد دیدارهای باهم داشتید؟ گفتگویی با هم انجام دادید؟ قرارهایی صادر شد؟ تا خاتمه کوچ مریوان اگر درآن زمینه‌ها مطلبی را بخاطر می‌آورید، لطفاً آنرا بیان کنید.

**جواب:** اگر بخاطر بیاورید در روز ۲۳ تیرماه ۱۳۵۸ افراد مسلح مکتب قران که طرفدار جمهوری اسلامی بودند و در بین مردم هیچ نفوذی نداشتند در مریوان اولین مقر را دایر کردند. در آن روز یعنی در ۲۳ تیرماه من درتهران بودم. در آنزمان من و طیب عباسی روح الهی را بمنظور دریافت اسلحه از مجاهدین و چریکهای فدائی خلق به تهران فرستاده بودند.

**سؤال:** ببخشید آیا درجلسه ای به شما مأموریت انجام آنچنان کاری داده شد؟ اگر نه پس چگونه بود؟

**جواب:** بله درسندج بود. اما چنین نبود که جلسه ای درآمورد برگزار کرده باشیم. درآنزمان خیلی از کارها براساس رفاقت صورت میگرفت. در جلسه ای گفته شد که ما اسلحه نداریم.

**سؤال:** آن جلسه درسندج برگزار شد؟ چه کسانی در آن حضورداشتند؟

**جواب:** من، فواد، ساعد وطندوست، عبدالله مهتدی و طیب عباسی روح الهی

در آن جلسه با هم بودیم. طیب عباسی روح الهی دردورانی که زندان بود رابطه بسیار خوبی با مجموعه زندانیان داشت. لذا او جهت انجام آن کار در نظر گرفته شد و من هم بهمان صورت. ما به تهران نزد آنها رفتیم. ما در تهران به مقر چریکهای فدائی خلق در خیابان «میکده» مراجعه کردیم، آنها چندان روی خوشی به ما نشان ندادند. مجاهدین خلق بعلت مسائل امنیتی کسی را به مقرشان راه نمیدادند. اما ما بهنگام مراجعه به مقر آنها توسط نگهبان که قبلاً با ما در زندان بود، بداخل مقر هدایت شدیم. مسئولان با آوردن چای از ما پذیرائی کرد. آنها درکمال احترام علت مراجعه کردنمان را پرسیدند. ما نیز خواسته مان را با آنها درمیان گذاشتیم. آنها گفتند گرچه ما سازمانی مذهبی هستیم و شما نیرویی غیر مذهبی با این وصف چند قبضه ای اسلحه به شما خواهیم داد. درست بخاطر ندارم ۲۰ یا ۱۰ قبضه ای اسلحه به ما دادند. اسلحه ها از نوع یوزی، کلاشینکوف و کلت بودند.

ضرورت دستیابی ما به اسلحه طی پروسه ای بهما تحمیل شد که جریان آن بدینصورت بود قبل از ماجرای مسلح شدن، کاک فواد بهما گزارش داد که او بهمراه تعداد دیگری از رفقا و هواداران در نظر دارند که «گشت سیاسی» کنند. یعنی بطور دستجمعی به دهات منطقه سرکشی کرده و در آنجا با مردم جلساتی سیاسی برگزار کرده و روابط اجتماعی نزدیکتری را با آنها برقرار سازند. از آنزمان به بعد هر وقت او به سنندج میآمد در آن مورد بهما گزارش میداد و میگفت طی دفعاتی که به دهات مختلف مراجعه کردیم مردم آن مناطق هرچه بیشتر به نظرات ما گرایش پیدا کرده و دردهات مربوطه خود متشکل شده اند. او هر بار که درآمورد بهما گزارش میداد میگفت مثلاً این دفعه با اهالی ۱۵ روستا، دفعه قبل ۳۰ روستا و یا ۴۰ روستا، جلسات سیاسی برگزار کرده ایم و در مورد فلان مطلب و بهمان موضوعات هم بحث کرده ایم. او میگفت هدف از برگزاری چنان جلساتی صرفاً ارتقاء دادن به آگاهی سیاسی اهالی آن روستاها میباشد و اصلاً مسئله تقسیم زمین بین دهقانان، مطرح نیست. بلکه درپیش گرفتن چنین شیوه ای صرفاً بخاطر آنست که از این طریق مردم متشکل شوند و آگاهی سیاسی شان را ارتقاء دهند. ضمناً این چنین شیوه ای از فعالیت بدو بصورت مسلحانه انجام نمیگرفت. در آن هنگام قیاده موقت و مکتب قران که نهادهائی مسلح و طرفدار جمهوری اسلامی بودند با اتحادیه دهقانان مخالفت میکردند و بصورتی

مسلحانه برایش مزاحمت ایجاد میکردند. مثلاً در آنزمان اتحادیه دهقانان تصمیم گرفت به دهقانان و افراد زحمتکش در «سوما و برادوست» یاری رساند. اما مورد تعرض مسلحانه چنان نیروهائی قرار گرفتند و حتی دونفر از اعضای سرشناس آنها زنده یادان احمد گل (نه‌حہ گوّله) و جلال نسیمی که ما درسقز آنها را ملاقات کردیم دستگیرشدند. در واقع مزاحمت‌های ایجاد شده برسر راه ادامه فعالیت‌های اتحادیه دهقانان بصورت مسلحانه انجام میگرفت. لذا دفاع از خود بصورت امری ضروری درآمد و درآن رابطه مسئله دسترسی ما به اسلحه برایمان مطرح شد. درآمورد فواد از جمله کسانی بود که بسیار پی گیرآن مسئله بود. بخاطر دارم که روزی او ضمن مراجعه ہما مسئله تهیه کردن اسلحه را مطرح کرد. گفت اگر اتحادیه دهقانان مسلح شود میتواند بہنگامیکہ مورد تعرض مسلحانه مخالفینشان قرار میگیرند از خود دفاع کنند. لذا در آن صورت مخالفین نمیتوانند همچون گذشته مزاحمت ایجاد کرده و فعالین مان را دستگیر و از همکاری با ما پشیمان سازند. او میگفت ما بہر صورتی یا بطریق دریافت کمک و یا از راه خرید بایستی بہ اسلحه دسترسی پیدا کنیم. درآن زمان ساعد وطندوست، ہم درصفوف اتحادیه میهنی کردستان عراق فعالیت میکرد و ہم اینکه او خود مهندس و پولدار بود. بقیہ رفقاء ہم اگر از ہر جائی پولی گیرشان میآمد و یا اینکه خود پولدار بودند. همچون عبدالہ بابان و بسیاری از افراد دیگر آنرا بہ تشکیلات میدادند. لذا بدان شیوہ ما مقداری پول بدست آوردیم و با آن من و زنده یاد مظفر «لطف اللہ» کمانگر در سردشت تعداد پنج الی شش قبضہ کلاشینکف خریدیم و آنها را درسندج تحویل فواد دادیم.

اتحادیہ دهقانان مریوان بنا بہ پیشنهاد فواد مقری درمریوان دایر نمود. او درآن مورد استدلال میکرد کہ دراین شرایط بایستی درمکان معینی بصورت علنی فعالیت داشته باشیم. زیرا کہ دراینصورت مردم بامراجعه بہ آنجا ومطرح کردن مسائل وخواسته هایشان ما را بہ رسمیت خواهند شناخت. علاوه براین نمونہ دیگری ازابتکارات او پیشنهاد دستگیری تمامی رؤسای ادارات وشہربانی بود. در اینمورد از او سؤال شدہ بود؛ چرا چنین کاری بکنیم، آنها کہ قبلاً اعلام ہمبستگی کرده و خود را تسلیم کرده اند؟ او درجواب گفته بود ما نہ قصد اذیت و آزار آنها را داریم و نہ میخواهیم آنها را در زندان نگهداریم، بلکہ این روشی است ازاعمال حاکمیت مردم برکسانی کہ طی سالهای قبل بعنوان کارگزاران

دیکتاتورهای حاکم بر مردم ستم روا داشتند. اتحادیه دهقانان میوان بعد از دایر کردن مقر و ادامه یافتن فعالیت‌هایش تبدیل به نیروی سیاسی شناخته شده ای شد. بعد از مدتی رفقای ما اطلاع یافتند که افراد مربوط به مکتب قران درگوشه ای از شهر مقری را دایر نموده و بر تابلوی نصب شده بر سر در آن نوشته بودند، مقر سپاه پاسدارن میوان. رفقا به آنجا مراجعه کرده و به آنها گفته بودند، برای شما که افراد کردی هستید، خجالت آوراست که چنان عنوانی را انتخاب کرده اید. آنها هم بعداً آنرا عوض کرده و بجایش تابلوئی تحت عنوان «مقر پیشمرگان کرد مسلمان» را نصب کرده بودند. در روز ۲۳ تیر هم فواد اتفاقاً در میوان نبود بلکه در آلمان ما در جلسه ای در بوکان شرکت داشتیم.

دسترسی ما به اسلحه که بدو بنا به انگیزه دفاع از خود در مقابل عملکردهای نهادهای محلی ای همچون مکتب قران صورت گرفته بود، بعداً بعلت تدارک حمله جمهوری اسلامی به کردستان درمقیاسی فراتر از آن برایمان ضروری شده بود. لذا در آن رابطه ایده‌ای نزد ما مطرح شد که آن نیز مربوط میشد به دفاع از خود در مقابل هجوم احتمالی نیروهای جمهوری اسلامی به کردستان. در آمورد گفته میشد که اگر جمهوری اسلامی بخواهد قدرت نظامی اش را در اینجا که ما نفوذ اجتماعی داریم اعمال کند، ما نتوانیم باعکس العملی مناسب مانع پیشبرد مقاصدش شویم در آن صورت او برنده و ما بازنده خواهیم بود. بنابراین گفته میشد قبل از اینکه جمهوری اسلامی در آن مورد پیش دستی کند ما بایستی چاره ای بیندیشیم. البته نگرانی مربوط به قدرت نمائی نظامی جمهوری اسلامی در میوان بی اساس نبود بلکه میوان از لحاظ شرکتش در انقلاب و مبارزات انقلابی و از لحاظ دارا بودن نهادی همچون اتحادیه دهقانان و فعالیت‌های سیاسی مشهورش دارای سابقه درخشانی بود.

من گفته بودم که در آن زمان در تهران بودم و در آنجا شاهد تبلیغات وسیعی که بر علیه میوان میشد، بودم. در آن زمان در سراسر شهر تهران پوسترهائی از کسانی که گفته میشد در میوان کشته شده اند و به عنوان «شهید میوان» از آنها نام برده میشد پخش کرده بودند. در واقع در آن زمان جنگ روانی هیستریکی را بر علیه میوان در شهرهای غیرکرد نشین بخصوص در شهرهای عمده ایران راه انداخته بودند. که ابعاد واقعی آن از دید کسانی که در میوان و یا درسندج سرمیبرند، غیر قابل تشخیص بود. ایجاد چنان فضای تبلیغاتی ای نشانگر آن بود

که جریانات اسلامی تصمیم گرفته بودند مطابق نقشه و سازماندهی ای که قبلاً انجام داده بودند، با قدرت تمام به میروان حمله کرده و آنجا را تحت تسلط خود درآورند. ما نیز آن وضعیت را مورد بحث و بررسی قرار دادیم و در آن رابطه فواد گفت ما بایستی کاری کنیم که جمهوری اسلامی نتواند تجربه نقده را در میروان تکرار کند. لذا در صورت حمله نیروهای جمهوری اسلامی به میروان ما باید بکوشیم که جنگ به داخل شهرسرایت نکند. بعد از هم فکری‌هائی که در آن مورد با هم داشتیم، نهایتاً فواد گفت لازمست مردم میروان را ازآنچه که نیروهای جمهوری اسلامی بر سر مردم نقده آوردند آگاه سازیم و به آنها پیشنهاد کنیم که منظور جلوگیری از تکرار چنان رویدادی در میروان شهر را ترک کنند. چنان ایده ای بدو توسط عطارستمی ارائه شد و فواد هم فوراً اهمیت آنرا درک کرد. در هر حال آنها خود در میان مردم نفوذ داشتند و مردم با قبول پیشنهاد آنها همگی شهر را ترک کردند. در آن زمان تعداد زیادی از رفقای ما در آنجا بودند. من و طیب عباسی روح الهی در سنندج بودیم و ساعد وطندوست هم به‌مراه تعدادی دیگر دستگیر و در پادگان میروان در زندان بودند. مردم سقز در نظر داشتند بعنوان اعتراض بطرف میروان راه پیمائی کنند. در چنان شرایطی بود که فواد بما که در سنندج بودیم تلفن کرد و گفت شما دارید چکار میکنید؟ مگر گنبدیده اید؟ مردم در اینجا شهر را ترک کرده اند. شما هم زود باشید کاری بکنید.

در آن زمان گرچه کومه‌له و «جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب» در سنندج فعالیت میکردند، اما اتحادیه کمونیستها هم بکمک افراد مبارزی همچون امیرحسن پور و جمیل مردوخی از جمله سازمانهای فعال در شهر بودند. آن افراد در «جمعیت» هم نفوذ داشتند و در راه اندازی راه پیمائی اعتراضی مردم بطرف میروان هم نقش عمده ای داشتند. بعداً در «قوری قلعه» پاره مردم تحصن کردند و فواد هم به آنجا رفت و اصل ماجرا از آنجا شروع شد.

جمهوری اسلامی در پی بهانه ای جهت حمله به کردستان بود. چندی نگذشت که با فرمان حمله خمینی آنرا عملی ساخت. ما زمانی از آن با خبر شدیم که جنگ «کرفتو» در جریان بود. جریان آن جنگ هم بدینصورت بود که رفقای ما درسقز به‌مراه تعدادی دیگر از مبارزین آن شهر در روز ۲۴ یا ۲۵ مرداد درگیر جنگ «کرفتو» شدند. آنها در سقز بصورتی فرمال اتحادیه دهقانان ناآماده ای را

تشکیل داده بوند. در آن جنگ یحیا خاتونی جان باخت. او یکی از شخصیت‌های برجسته سقز بود. در آنزمان من در حال مسافرت به سقز بودم که در سه راهی «کرفتو» فواد را به‌مراه اتحادیه دهقانان مریوان دیدم که منتظر رفتن به آنجا بودند. من به آنها پیوستم. صلاح و عبدالله مهتدی هم در آنجا حضور داشتند. در هر حال ما به «کرفتو» رفتیم. بهنگام رسیدن ما به آنجا جنگ خاتمه یافته بود. در آن جنگ، یکی از اقوام فیروز خان و یک پیشمرگه اتحادیه میهنی هم کشته شده بودند. ما از آنجا عازم شهر شدیم. نرسیده به جاده اصلی صلاح مهتدی گفت خمینی فرمان حمله به کردستان را صادر کرده است. ما به سقز رسیدیم و در آنجا تصمیم گرفتیم که با بسیج تمامی نیروهای موجود در مقابل حمله جمهوری اسلامی مقاومتی را سازمان بدهیم. در آن زمان اگرچه رفقا و هواداران کومه‌له و «جمعیت» بخش عمده نیروهای مسلح موجود را تشکیل میدادند اما تمامی گروه‌های مسلح موجود نتوانسته بودند باهم بصورت یک تشکل ائتلافی عمل کنند. در میان دیگر گروه‌های سقز تا حدودی یک نوع جدائی وجود داشت. تعدادی از مبارزین که قبلاً در تشکلی به اسم «کومه‌له یکسانی» فعالیت داشته بودند، مکانی را بنام دفتری تحت عنوان مرکز احیای فرهنگ کوردی دایر کرده بودند «بنکه‌ی بووژانه‌وه‌ی فهره‌ه‌نگی کورد» دایر کردند. از جمله فعالین آن گروه ملا سید رشید بود که او جانفش را در آن جنگ از دست داد.

ما از سقز بطرف بوکان حرکت کردیم. بهنگام رسیدن به آنجا کاک صلاح به مهاباد به نزد ماموستا شیخ عزالدین حسینی رفت. بقیه که در بوکان ماندیم عبارت بودیم از من، عبدالله مهتدی، کاک فواد و دکتر جعفر شفیع‌ی. تا آنجائیکه بخاطر دارم در آنهنگام کاک فواد خطاب به عبدالله مهتدی گفت این نیروهای جمهوری اسلامی که با تجهیزات جنگی کامل و تحت حفاظت هلیکوپترها به کردستان حمله آورده‌اند، هدف مشخصی را تعقیب میکنند. اگر آنها بتوانند به شهر مهاباد دست یابند یکی از اهدافشان دستگیرکردن اشخاص مشهور در آن شهر خواهد بود. از جمله آن افراد شیخ عزالدین حسینی بود. ایشان در مذاکرات نوروز سنندج خطاب به آیت الله طالقانی گفته بود دیکتاتوری آخوندی از دیکتاتوری شاهی بدتر است. آیت الله طالقانی از شنیدن چنان اظهاراتی یکه خورده و بسیار ناراحت شده بود. در هر حال در صورتی که آنها شیخ عزالدین را دستگیر کنند، حتماً به او اهانت خواهند کرد. در اینمورد آنطوریکه بخاطرم

مانده، در زمانیکه آیت الله قمی دادستان انقلاب بود، با خط درستی نوشته بود شیخ عزالدین را با ریش و عینک و آن قیافه اش دستگیر کرده به تهران نزد من آوردید تا به او بفهمانم خود مختاری یعنی چه! در هر حال فواد گفت اگر شیخ عزالدین را دستگیر کنند هم به نوعی به معنای پست و بی ارزش کردن ماست و هم اهانتی است نسبت به خلق کرد. لذا فواد به عبدالله مهتدی گفت ما بقیه کارهای اینجا را انجام خواهیم داد ولی تو با اتومبیلت به نزد ماموستا شیخ عزالدین و صلاح مهتدی برو و آنها را بطرف مرز منتقل کن. در جلساتی که ما در حضور فواد برگزار کرده بودیم. گاهاً متوجه میشدیم که چشمان او بطرز بخصوصی به لرزش درمیآمدند. ما با آن وضعیت او آشنا بودیم و میدانستیم که او درحال تفکر و تحت استرس قرار دارد. درآنزمان او تحت چنان حالتی قرار گرفت و سپس گفت باید اعلامیه ای صادر کنیم.

برسر چگونگی خطوط آن اعلامیه با هم بحث و گفتگو کردیم. اما وجداناً فواد بود که خطوط آن اعلامیه را مشخص میکرد. او نکاتی را تعیین کرد و ما میگفت آنها را بنویسید. مهم ترین آنها عبارت بودند ازاول اینکه کومه‌له با استفاده از تمامی امکانات مادی و معنویش و بهره گیری از پشتیبانی تمام مردم میکوشد درمقابله با حمله جمهوری اسلامی مقاومتی را سازمان دهد و هرگز تسلیم نشود. دوم اینکه اعلام کنیم که ما امیدواریم و انتظار داریم که طبقه کارگر و مبارزات سراسری درایران از این امر عادلانه ما پشتیبانی کنند. او در همین رابطه افزود لازمست ما کسانی از افراد تشکیلاتی مان که بنا به هر دلیلی نمیتوانند دراین جنگ و گریز مسلحانه شرکت کنند ولی از لحاظ دیگری دارای ظرفیتهای و توانائی هائی میباشند، را به دیگر شهرهای ایران بفرستیم تا آنها درجلب پشتیبانی مردم دیگر نقاط ایران بکوشند. بنابراین ما تعدادی را دستچین کرده و به شهرهای تبریز، اصفهان، اهواز و تهران فرستادیم. آنها کسانی بودند که نمیتوانستند درامور نظامی «پیشمرگایتی» شرکت کنند اما مستعد، توانا و مایل به رفتن به میان نیروهای چپ و کارگر بودند. و می توانستند با توضیح شرایط موجود درکردستان برای مردم دردیگر نقاط ایران درجلب حمایتهای آنها بکوشند. فواد بعد از بیان توضیحات فوق خطاب ما گفت اکنون شما این موارد را در اعلامیه بگنجانید. من و دکتر جعفر شفیعی هم اعلامیه مورد نظر را آماده کرده و آنرا به اطلاع فواد رسانیدم. او بعد از خواندن آنرا تأیید کرد. و گفت دوست دارم آنرا تحت

عنوان «خلق کرد دربوته آزمایش» منتشر کنیم. او گفت به نظرم امروزه خلق کورد در معرض آزمایش شدن قرار گرفته است. بایستی دید آیا از این گذرگاه سربلند عبور خواهد کرد یا نه؟ اعلامیه نوشته شد و تأثیر خوبی هم برجای نهاد. و کومه‌له بدین ترتیب چگونگی ایفای نقش سیاسی خویش را علناً اعلام کرد.

**سؤال:** شما نسخه آن اعلامیه را دارید؟

**جواب:** متأسفانه نه. از ابراهیم علیزاده هم سراغش را گرفتم.

**سؤال:** مهم اطلاع یافتن از محتوایش بود که تو آنرا برایمان تعریف کردید.

**جواب:** خوب به یاد دارم که بهنگام چگونگی نگارش آن با همدیگر بحث می کردیم. بخصوص درمورد طرز نوشتن جمله ای از آن گفتگویمان به درازا کشید. که فواد از آن وضعیت خوشنود نبود و گفت اصلاً لازم نیست آنرا بنویسد. بهتر است بجایش کار دیگری بکنیم. اما ما گفتیم حتماً بایستی آنرا بنویسیم. او در جواب گفت باشد بنویسید اما حالا وقت روشنفکر بازی نیست. سپس فواد گفت من باید بروم و با اتحادیه میهنی و نیروهای موجود دیگر تماس بگیرم بینم آیا ما و آنها با همدیگر میتوانیم کاری را صورت دهیم. او گفت من میروم تا با آنها درمورد تصرف کردن پادگان مریوان به بررسی امکاناتمان پردازیم. من به سقز رفتم تا در آنجا ترتیب مسافرتم را به سنندج بدهم که در آنجا خبر جانباختن کاک فواد را در روزنامه «انقلاب اسلامی» خواندم. بسیار ناراحت شدم. من علاوه بر سابقه رفاقت در عرصه های مبارزاتی با فواد از لحاظ شخصی هم با او رابطه بسیار نزدیکی داشتم وهم تحت تأثیر او قرار داشتم. از مرگش بحدی ناراحت شدم که زندگی در نظرم بی ارزش شده بود. همچون کسی که زندگی در نظرش بی اهمیت شده باشد بدون ترس از همانجا سوار بر اتوبوس شدم و از میان آن همه پایگاهها و پست های بازرسی و کنترل دشمن بطرف سنندج حرکت کردم. در ورودی شهر یک مزدور کرد که او را پیشمرگ مسلمان می نامیدند، اتوبوس را متوقف کرد و آنرا مورد بازرسی قرار داد. که خوشبختانه مرا نشناخت.

به هر حال به سنندج رفتم و از آن ببعد پیراهن سیا می پوشیدم. و اولین مطلبی که بعد از آن واقعه نوشتم مربوط به مرگ فواد بود. عنوانش را هنوز بیاد دارم که عبارت بود از «آنهائی که باد میکارند، طوفان درو خواهند کرد» بر سر برگ آن نوشته عکسی از فواد و آرم آنزمان کومه‌له نقش بسته بود و انرا در چاپخانه خودمان چاپ و تکثیر کرده بودم. از دست رفتن فواد فقط من که



رفیق نزدیک او بودم را غمناک نکرده بود، بلکه مرگ او سایه ای ازغم برسر تمامی هواداران و مدافعين کومه‌له و آن تشکیلات گسترانیده بود. احساس میکردم که درکردستان کردها غمبار و عزا دارند. آنچنان حالتی عیناً قابل تشخیص بود. من پیش خود عهد کردم که باید به آلمان (محل تولد کاک فواد) بروم و باید من خود ترتیب تهیه سنگ قبرش را بدهم. لذا به استاد داود نامی که سنگتراش ماهری بود (پدر زنده یاد بهروز سلیمانی مسئول شاخه چریکهای فدائی خلق درکردستان) مراجعه و خواسته ام را با او درمیان گذاشتم. اتفاقاً درآن لحظه بهروز و برادر کوچکترش هم آنجا بودند. بهروز خود با گشاده روی و ضمن اظهار تنفر نسبت به جمهوری اسلامی گفت هرچه بادا باد من خود آنرا درست کرده و میآورم. او بعداً آنرا درست کرد و خودش هم دو بیت شعر به زبان کردی هورامی برآن حک کرده بود و آنرا با تاکسی بارش به آلمان حمل کرد. من هم به اتفاق یکی از رفقای دختر ازمسیر سه راهی «بیه‌کره» به آلمان و بر سر مزار فواد رفتیم. دایه بهیه و... دیدم و یک شب درآلمان ماندیم که اتفاقاً دسته ای ازپیشمرگان منطقه اورامانات به آنجا آمدند و بعداً بکمک یکنفر راهنما از آنجا خارج شدند.

بهرحال منظورم وصف حالت غمناک مستولی برمردم است که ما درمسیر رفتن به آنجا شاهدش بودیم. در طی آن مسیر عیناً احساس میشد که آن دشت و کوهها و مردمانش غمبارند. احساس میشد که بزرگ مردی از دست رفته است. بهرحال سخت بود، بسیارسخت. تأثیرش برشخص من بسیار گران بود.

**سؤال:** آیا بعداً هیچ تجدید سازمان، تغییرات، تنظیمات دوباره یا آرایشی دیگر را درتشکیلات بوجود آوردید؟

**جواب:** بدان معنی که تغییرات مشخصی را درنظر بگیریم و آنها را اعمال کرده باشیم خیر. اما احساس میشد که راه پیموده شده تا آن لحظه نتیجه ابتکارات اشخاص معینی بوده است. فواد یکی از ستونهای اصلی آن جریان بود اتحادیه دهقانان مریوان باوجود هرتحلیلی که در درون تشکیلات نسبت به آن وجود داشت برآثر زحمات و از خود گذشتگی های او پیشرفت کرد. علاوه براین او دراموراتی همچون شورای شهر مریوان، راه پیمائی های مردم شهرهای دیگر بطرف مریوان، کوچ مردم مریوان از شهر، مذاکرات با هیئت دولت در سنندج، دفاع مردم سنندج از شهر بهنگام حمله رژیم به آنجا، حتی مذاکره دور اول

در مهاباد که با داریوش فروهر صورت گرفت، قطعنامه هشت ماده ای نقش برجسته ای را ایفاء کرده بود. بعد از فواد در جنبه هائی از فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و انقلابی مان خلأئی بوجود آمده بود که احساس میشد آنها بر اثر فقدان فواد بوجود آمده اند و برطرف کردنشان بدون وجود او کار دشواریست. در آن زمان کومه‌له دچار بحران شده بود و بطور کلی وضعیت چپ در ایران هم میتوان گفت که به نوعی در حال فرو ریزی بود. از عرصه های فعالیت چپ ایران فقط بخش کردستانش بصورت مسلحانه فعال بود. مدت چند ماهی بعد از جابجایی فواد پیشمرگان دوباره شهرهای کردستان را در اختیار گرفتند. در آن شرایط بنکه های محلات (مکانهای تجمع اهالی هر محله برای حل مشکلات و دفاع از خود) یکی پس از دیگری دایر میشدند و جنبش مردمی عظیمی به جریان افتاده بود.

در آن موقع چپ در ایران دچار بحران شده بود در کردستان چپ در مرحله ای از رشد و شکوفایی بسر میبرد اما آینده سیاسی تشکیلات مربوط به چپ در کردستان نامشخص بود. معلوم نبود که چی میگوید و به کجا میرود. آیا به یکی از ادامه دهندگان جنبشی که صرفاً به کردستان مربوط است مبدل میشد؟ آیا در جهت تشکیل حزب کمونیست ایران و یا حزب سیاسی دیگری میتوانست حرکت کند؟ آیا تاکتیکش نسبت به جنگ آنزمان میان ایران و عراق چگونه میتوانست باشد؟ من خوب بیاد دارم که در آن شرایط دو نامه درون تشکیلاتی بدستمان رسید. که در واقع نشانگر دو نظربودند دو دیدگاه نسبت به آن جنگ را نمایندگی میکردند. یکی از آنها با امضای «شیرکو» که مربوط به عبدالله مهتدی بود. در آن قید شده بود که موضع ما نسبت به آن جنگ بایستی همانند موضع لنین نسبت به جنگ جهانی اول که گفته بود بایستی لوله تفنگهایمان را بجانب بورژوازی خودی برگردانیم باشد. ما بایستی عمدتاً بر ضد جمهوری اسلامی عمل کنیم و نسبت به حکومت عراق بی طرف باشیم و یا بهر حال با آن دشمنی نورزیم. در نامه دیگر که با امضای مخفی شعبی زکریائی بود نظر ایشان نسبت به آن جنگ منعکس شده بود. او درآمورد نوشته بود ایران مورد حمله خارجی قرار گرفته است. اکنون ما برعکس باید هم جهت با جمهوری اسلامی در دفاع حمله خارجی به ایران بکوشیم.

قبل از کنگره دوم از من و سعید یزدیان خواسته شد نظرمات را درمورد بافت

اجتماعی - اقتصادی جامعه ایران بنویسیم و آنرا در کنفرانس آمادگی برای کنگره، که قرار بود قبل از خود کنگره دو برگزار شود ارائه دهیم. ما درسندج بدون متکی به دلائلی نوشته ای تحت عنوان بررسی جامعه ایران تهیه کردیم که در آن قید کرده بودیم در جامعه ایران هنوز بقایای نظام فتودالی وجود دارد. بحث برسر دیدگاه یک مطرح نشده بود.

آن نوشته به کنگره دوم راه یافت و مضمون آن بعنوان دیدگاه یک، که معتقد به وجود بقایای نظام فتودالی در جامعه ایران است در نظر گرفته شد. دیدگاه دو هم بعنوان نظری که معتقد به سرمایه داری بودن نظام اجتماعی حاکم بر جامعه ایران است و تضاد طبقاتی در آن عبارت است از تضاد بین کارگر و سرمایه دار شناخته شد. یکی از نتایج حاصل از مباحث مربوط به دیدگاه دو آن بود که گفته میشد مسئله ملی امریست مربوط به بورژوازی. از آن نتیجه ای اخذ گردید که مضمونش بصورت یکی از قطعنامه های تصویب شده در کنگره دوم درآمد. در آن قطعنامه قید شده بود چون مسئله ملی امر بورژوازیست لذا پرولتاریا نیاستی درحل آن دخالتی داشته باشد و ماهم درحل آن دخالتی نخواهیم کرد. آنچنان نظری از طرف اتحاد مبارزان مورد انتقاد قرار گرفت. گرچه در آزمون ارتباط آنچنانی بین کومه‌له و اتحاد مبارزان وجود نداشت، اما اتحاد مبارزان به نحوی به آن قطعنامه دسترسی پیدا میکنند و بعد از خواندش مضمون آنرا مورد انتقاد قرار میدهند. من بخاطر دارم آن انتقاد که از طرف منصور حکمت ارائه شده بود هم بصورت نوار ضبط شده و هم بصورت نوشته برای کومه‌له فرستاده شده بود. درآمورد ذکر شده بود کنارکشیدن شما از حل مسئله ملی موضعی تروتسکیستی است. جریانی کمونیستی نیاستی نسبت به حل مسئله ملی که مطرح است بی تفاوت باشد.

**سؤال:** در آزمون جریان سیاسی دیگری به اسم «وحدت کمونیستی» در ایران وجود داشت که افرادی از آنها هم قطعنامه کنگره دوم کومه‌له درمورد مسئله ملی را مورد انتقاد قرار داده بودند. نظر آنها از آن بابت آن بود که گفته بودند یکی از دلائل نفوذ و اعتبار کومه‌له در کردستان وجود ستم ملی در آنجا میباشد لذا کومه‌له نیاستی آنرا از دست بدهد.

**جواب:** اینهائی را که ذکر کردم در زمره مباحث علنی کنگره دوم بودند. اما بغیر از آن مباحثات علنی احساس میشد که همزمان جنگ برسر قدرت هم بطور

پوشیده و غیرمستقیم در کنگره در جریان بود. واقعاً بحث کنونی من نوستالژی فواد نیست، اما به عینه احساس میشد که در آن تشکیلات او حرف آخر را میزد. اما احساس میکنم که در فقدان او پذیرفتن آن تحلیل اتحاد مبارزان هدف دیگری را هم تعقیب میکرد. چرا که قبول کردن نظرات و تئوریهای عمیق اتحاد مبارزان و منصور حکمت که در آن زمان سازمانی بود که از زیر ضربات پلیسی بدور مانده و با نفوذ بود، به نوعی از آن استفاده بردن در جنگ بر سر اتوریته هم بود این قضاوت من مبتنی بر شواهدی است که یکی از آنها بدین صورت بود. زمانیکه من درسندج بودم یکی از رفقا که نمیخواهم اسمش را ذکر کنم به نزد من آمد و گفت احساس میکنم مشغول تغییر خط سیاسی کومه‌له خط سیاسی فواد هستم. در این مورد منظورم اینست که راه اندازی آن جنگ تئوریک، مایه‌ای شده بود که از آن درتصفیه حساب کردن با گذشته‌ها مورد استفاده قرار گرفت. و به نظر من آن چنان موضعی نادرست و بدور از صداقت بود. در دوره‌ای که فواد در قید حیات بود آنها هیچگاه بحثی در مورد دو قطبی بودن دیدگاه‌های موجود در کومه‌له را به آن صورتی که گفته شود ما طرفدار دیدگاه یک هستیم و تو از دیدگاه دو دفاع میکنی و این دو دیدگاه با هم متضاد و متعارض همدیگر هستند، رامطرح نکردند.

**سؤال:** در تأیید آن بحثی که ارائه دادید لازمست به گفته‌های از خود کاک فواد اشاره کنم او در روز ۲۲ یا ۲۳ ماه تیر سال ۱۳۵۸ یعنی دقیقاً یک ماه قبل از صدور فرمان جهاد خمینی علیه مردم کردستان سخنرانی‌ای را در مهاباد ایراد کرد که در بخشی از آن او علناً گفته بود که ما ناروشنیایی داریم که میخواهیم بعداً آنها را مورد بحث و گفتگو قرار دهیم. اما در حال حاضر درگیر انجام کارهای عملی بسیار زیادی هستیم. منتها در خیلی از موارد ناروشنی‌هایی داریم که از آن جمله در مورد تشکیل حزب کمونیست دو نظر وجود دارد. که یکی از آنها تشکیل حزب کمونیست ایران را و دیگری تشکیل حزب کمونیست کردستان را در نظر دارد. اما او در آن سخنرانی بحثی در مورد وجود دو دیدگاه مختلف نسبت به تحلیل وضعیت سیاسی اجتماعی آن زمان جامعه ایران را ارائه نداده بود.

**جواب:** وجود آن ناروشنی‌ها در کنار فرصت نیافتن کومه‌له در پرداختن به کارهای تئوریک که اینها خود معلول درگیر شدن کومه‌له در انجام کارهای عملی بسیار زیادی که پیش رویش قرار میگرفتند بود، جملگی سبب شدند

کومه‌له‌ای که همچون یک تشکیلات عمل می‌کرد درکنگره دومش فاقد برنامه حتی اساسنامه ای باشد. تا قبل از آن همه امور مطابق سنت و در چهارچوب روابط رفیقانه پیش برده میشد. تا آنزمان هیچ نوشته ای از کومه‌له در دست نبود تا بتوان با اشاره به دو نمونه از آنها از وجود دو خط سیاسی مجزا صحبت میان آورد.

وجود دشواریها و تنگناهای آنزمان مشغولیات رهبری آن زمان کومه‌له سبب شدند که کومه‌له بدون برنامه و اساسنامه عملاً در پروسه ای از رهبری سیاسی قرارگیرد.

**سؤال:** به نظر من کومه‌له در آنزمان دارای برنامه سیاسی مکتوب نشده ای بود. که این خود نیز با آنچه که می‌گوئید کومه‌له بی برنامه بوده است، فرق میکند.

**جواب:** درست است. نظر من اینست که انجام کارهای عملی بسیاری که در برابر کومه‌له قرار داشتند، اجازه مکتوب کردن آنچنان مواردی و تجربهایش را نمیدادند. نمونه های قابل ذکر درآمورد، اعلامیه هائی بود که ما پیشتر منتشر کرده بودم. که از آن جمله اعلامیه ای بود که در رابطه با جشنهای ۲۵۰۰ساله نظام شاهنشاهی توسط من، فواد، عطا رستمی، صدیق کمانگر، ساعد وطندوست و جمیل زکریائی و تعدادی دیگر درسال ۱۳۵۰ منتشر کرده بودیم. گذشته از آن میتوان به جزوه ای که تحت عنوان «چرا پراکنده ایم» اشاره کرد که درتهران منتشر کرده بودیم. درسال ۱۳۴۸ هم اطلاعیه ای را درتهران صادر کردیم که بهمراه فواد و عطا رستمی آنرا درجنوب تهران پخش کردیم. و فواد در آن رابطه گفت اعلامیه پخش کردن در اینجا ارزش ندارد ما باید آنرا به دست اهل فکر برسانیم. در هر حال ذهنیت آنزمان چنان بود که گویا پخش اعلامیه درمیان مردمان جنوب شهر رواج خواهد یافت.

یا مثلاً اعلامیه ای درمورد کارگران ذوب آهن توسط شعیب زکریائی نوشته و پخش شد. که اثری از آن نمانده است. درمورد شرکت سهامی زراعی اعلامیه‌ای نوشته شد. خود فواد هم درمورد چگونگی عملکرد نظام سرمایه‌داری در شوروی نوشته ای داشت. بخاطر دارم که در آن او ذکر کرده بود که نظام موجود در شوروی سرمایه‌داری است و در آنجا کارمزدی وجود دارد و در آنجا کارکالا است. منظورم اینست که بعداً مباحث تئوریکی درمورد جامعه ایران، حزب طبقه

کارگر و نقش حزب کمونیست و رابطه آن با جنبش ملی و موارد این چنینی دیگری مطرح شدند که آنها در دوره قبلی وجود نداشتند. اکنون آیا بایستی من فلان شخصی که در قید حیات نیست را به چنان دیدگاهی منتسب بکنم چرا که آن دیدگاه شانس زیادتری و یا نوشته های زیادتری دارد و یا اینکه تئوری هایش رواج دارد! نمیتوان گفت که در کومه‌له دیدگاهی وجود داشته است که فلان کس ادعای نمایندگیش را کرده باشد.

به هر حال در کومه‌له هم آن موضوعات فوق الذکر وجود داشتند و هم جنگ بر سر کسب اتوریته هم در جریان بود. فواد شخص با اتوریته ای بود. اتوریته او بر بعضیها می چربید. ایشان فواد را همچون مانعی بر سر راه رسیدن به آرزوهایش جایگاه شخصی اش در سیاست یا توهّمات سیاسی و یا هر نامی که بتوان بر آن نهاد تلقی میکرد. احساس میشد که بخاطر مسائلی واقعیت بر روی شبح شمشیر میکشند. اما همان کسی که در کمال خودستائی لاف میزد که گویا مخالف دیدگاه یک بوده و فواد را هم به آن دیدگاه منتسب مینمود طبیعتاً میبایستی به قول و عقیده خود وفادار میبود. در صورتیکه اکنون همان کس برعکس میگوید انقلاب بدون تفکر فواد پیروز نخواهد شد! این است که احساس میشود بری از صداقت است.

**سؤال:** اکنون سؤال دیگری دارم که البته جواب دادن به آن کمی مشکل است. در آن اوضاع و احوالی که چپ در ایران فرو پاشیده، افرادش دستگیر، اعدام و یا مخفی شده بودند و یا به کشورهای خارج فرار کرده بودند. آیا به نظر شما پروژه تشکیل حزب کمونیست در چنان شرایطی تا چه حد انتخاب سیاسی مناسب و همخوان با آن اوضاع و احوال آنزمان بود؟

**جواب:** به نظر من رهبری آنزمان کومه‌له بنابه تصمیمی از پیش اتخاذ شده نسبت به برآورده شدن نیازی قبلاً شناخته شده، دست به چنان کاری دست نزد. بلکه براساسی پراگماتیستی در چنان پروژه ای شرکت کرد. قبل از ایجاد حزب کمونیست نامه هائی رد و بدل شدند. در یکی از آن نامه ها عبدالله مهتدی خطاب به کمیته تدارک تشکیل حزب کمونیست نوشته بود، «اکنون حزب دموکرات به شورای ملی مقاومت پیوسته با مجاهدین ائتلاف کرده است و در حال تبدیل شدن به اکثریت است، اما ما با هیچ نیروی سراسری متحد نشده ایم. به نظر من اگر حزب کمونیست را ایجاد نکنیم منزوی خواهیم شد. لذا ما مجبور به

انجام چنین امری هستیم». به نظر من کومه‌له بنا به آنچنان انگیزه ای در پروژه مذکور شرکت کرد و گرنه اگر راستش را بخواهی رهبری کومه‌له زیاد مشتاق به انجام چنان امری نبود. حتی در آن هنگامیکه درکنگره سوم کومه‌له برنامه مشترک اتحاد مبارزان و کومه‌له تصویب شد، عبدالله مهتدی در آن باره گفته بود «بگذار افتخار تشکیل حزب کمونیست ایران نصیب کومه‌له شود».

البته شرکت درمبارزه ملی و کوشش درجهت تشکیل حزب کمونیست فی‌الذات دو امرنسبت بهم متناقض نیستند بلکه هرکسی که تشکیل حزب کمونیست را همچون هدفی پیشاروی خویش قرار داده باشد موظف است درصورت امکان درجنبشهای ملی ای که موجود و مطرح هستندمداخلت کند. مهم نیست دیگران از آن بابت چه قضاوتی نسبت به او خواهند داشت. اما در آن زمان احساس نمیشد که رهبران کومه‌له براساس میل و خواستی آگاهانه و در دست داشتن طرحی از پیش آماده شده، قدم درراه تشکیل حزب کمونیست نهاده باشند.

**سؤال:** بسیار خوب، اما دراین مورد هنوز سؤالی قابل طرح است. سیاست کومه‌له در بدو فعالیتش آن بود که اعضایش با رفتن به میان کارگران و زحمتکشان با آنها دمخورشده وبا کسب نفوذ اجتماعی درسازمان دادن آنها بکوشند. اگر در آن بستر کار و فعالیت اجتماعی با مبارزینی برخورد کردند که با آنها هم فکر بوده و همچون آنها درامرانقلاب آبدیده شده باشند درآنصورت میتوانند با آنها وحدت کنند. اما آنچنان سیاستی درمقایسه با اینکه صرفاً براساس توافق رهبران و صدور اطلاعیه آنها حزبی ایجاد گردد نشانگر وجود دو طرز فکر و دو خط سیاسی مجزا ازهم میباشد.

**جواب:** از قضا دردوره تدارک تشکیل حزب کمونیست ایران چنین مسئله ای مطرح شد. رفقای اتحاد مبارزان کمونیست میگفتند حزب کمونیست بایستی زمانی ایجاد شود که حداقل بخشی از فعالان و کارگران در آن شرکت داشته باشند. اما درهمان حال آنها گفتند اکنون که سازمانی فعال و دخالتگر در جنبش وسیع مردمی قدم پیش نهاده و برنامه ما را قبول کرده است ما هم از مسئله پیوند با طبقه کارگر چشم پوشی خواهیم کرد.

ازطرفی دیگر عبدالله مهتدی هم در جواب به آن مسئله پیوند با طبقه کارگر خطاب به رفقایش نوشته بود رفقا لازم نیست به آن بحث پردازید و به آن

جواب دهید. چنین بحثی پوپولیستی، خرده کارانه و اکونومیستی است. پیوند چه معنائی دارد؟ زمانیکه من به ضرورت تشکیل حزب کمونیست ایران رسیده ام آنرا تشکیل میدهم اگرچه با شرکت ده نفر هم بوده باشد.

**سؤال:** یعنی اتحاد مبارزان از اینکه درآنزمان پیوندی وجود نداشت نگران بودند؟

**جواب:** بله، نامه ای مربوط به آن زمان وجود دارد که آنرا عبدالله مهتدی برای جواد مشکی و عمرایلخانی زاده که در تبریز بسر میبردند، نوشته بود و کپی آنرا برای من که درآنزمان بعنوان مسئول سازمانده در سنندج فعالیت داشتم فرستاده بود.

**سؤال:** آن نامه حال درنزد تو موجود است؟

**جواب:** متأسفانه آنرا ندارم. درآن زمان دوره کار مخفی بود. درآن نامه آمده بود جدلی در جریان است. جدل با پوپولیسمی عمیق، اکونومیسمی عمیق. اگر من دورنمای انشعابی سالم دراین تشکیلات را نبینم درآنصورت خودم با در دست گرفتن پرچم اتحاد مبارزان بهمراه صد پیشمرگه انشعاب خواهم کرد و آنگاه حزب خود را تشکیل خواهیم داد. من حاضرم بهمراه صد پیشمرگه ای که این خط سیاسی را پذیرفته باشند انشعاب کنم و از خیر مردمی بودن کومه‌له بگذرم و بروم.

**سؤال:** درتأیید این صحبت مطلبی ازحسین مرادیگی (همه سور) در کتابی که نوشته است وجود دارد. او درآنجا نوشته است در تدارک برگزاری کنگره ما خود را آماده کرده بودیم که اگر دیدگاه ما پیروز نشود انشعاب کنیم.

**جواب:** اینکه آیا او از آن بابت با حسین مرادیگی هم مشورت کرده باشد من ازآن اطلاعی ندارم. درآنزمان حسین مرادیگی بعلت اینکه مسئول نظامی کومه‌له بود نامی کسب کرده بود. که البته از لحاظ نظر و خط سیاسی به عبدالله مهتدی هم نزدیک بود.

بسیار ممنون کاک ایرج، بدینوسیله صحبت‌های قبلیمان با همدیگر تکمیل گردید. خسته نباشید.

شما هم خسته نباشید.

این مصاحبه بخشی ازگفتگوئی است که در تاریخ ۲۶/۲/۲۰۱۲ با آقای ایرج



فرزاد در شهر یوتبوری سوئد صورت گرفت و متأسفانه بعلت اشکالات تکنیکی قسمتی از صحبتها از بین رفته بود. ناچار یکبار دیگر در زمستان با ایشان گفتگو کردیم.

### **این مصاحبه توسط حشمت و رضا، صورت گرفت.**

قسمت دیگر مطالب برگرفته از گفتگوی آقای ایرج فرزاد با تلویزیون کومه‌له (کومه‌له تی وی) است که بمناسبت سی امین سالگرد جانباختن کاک فواد در شهریور ۱۳۸۹ (اوت ۲۰۰۹) انجام گرفت.



### گفتگو با ساعد وطندوست (ماموستا ابراهیم) - ۲۰۱۲/۶/۲۷

**سوال:** با سپاس و قدردانی از وقتی که ما داده‌اید. هدف از این دیدار با شما صحبت در مورد سفر کاک فواد و چگونگی آن سفر می باشد. همچنین علاقه‌مندیم از اطلاعات و شناختی که از کاک فواد دارید، بهره‌مند شویم. آشنائی شما با کاک فواد چگونه بود؟ و کار سیاسی مشترکتان را چگونه شروع کردید؟

**جواب:** اولاً من وظیفه خود میدانم که در مورد کاک فواد هر اطلاعاتی داشته باشم، همانطور که در اینجا و آنجا بازگفته‌ام، با شما نیز در میان بگذارم.

دوماً به نظر من خیلی خوبست که شما دارید این اطلاعات را جمع آوری میکنید. کار مهمی میکنید. امیدوارم مجموعه این اطلاعات بتواند شخصیت کاک فواد را کاملاً بشناسانند. نمیدانم در این کار تا چه حد موفق خواهیم شد، اما میدانم که اگر هر فردی لحظاتی از دوره حیاتش اگر چه حتی یک ساعت هم

بوده باشد با کاک فواد گذرانده باشد حتماً خاطره ای و یا مطلبی از او برای گفتن دارد. جمع آوری اینها کار بسیار مهمی است. کارتان قابل تقدیر است، دست مریزاد. این وظیفه تمامی آنهایی است که بنام کومه‌له فعالیت دارند. اما متأسفانه هیچیک از آنها تاکنون آنطوری که باید و شاید درصد انجام چنین کاری برنیامده است. آنها تاکنون نتوانسته اند اطلاعات مربوط به آن انسان بزرگ را که در مدت کوتاه زندگی سیاسی بعد از آزاد شدنش از زندان مبتکر بسی کارهای انقلابی بود را یکجا جمع آوری نمایند تا با استفاده از آن فرزندان آینده‌مان بتوانند با تاریخی که با دستان کاک فواد پایه‌ریزی شد و نقش آفرید آشنا شوند. پرسیدی چه وقت با کاک فواد آشنا شدم دورادور از طریق شهرتی که داشت اطلاع حاصل کرده بودم که بهترین شاگرد مدارس سنندج کسی است به اسم فواد مصطفی سلطانی از لحاظ سنی او دو سال از من کوچکتر بود. البته ما قبلاً با هم روابط خانوادگی داشتیم. پدرتان مرحوم محمد رشیدبگ به خانه ما رفت و آمدی داشت. او با پدرم آشنا بود. کاک فواد و چند تن دیگر از شاگردان مدارس همچون شعیب زکریائی بعنوان شاگردان زرنگ و ممتاز آنزمان شناخته میشدند. ما که بعداً به دانشگاه رفتیم و با هم آشنا شده و کار سیاسی مان را شروع کردیم از کاک فواد شنیدیم که میگفت که قبلاً با من در مورد اینکه کدام رشته تحصیلی را برگزیند مشورت کرده است که البته من بیاد ندارم.

قبل از گذاشتن پایه‌های کومه‌له ما گروهی تشکیل داده و مشغول فعالیت سیاسی بودیم. بعد از آن در سال ۱۳۴۹ من به سنندج برگشتم و در آنجا شروع بکار کردم. در آنزمان تمامی آنهايي که مشغول کار سیاسی بودند تقریباً همدیگر را می شناختند. ما در رابطه با انجام کار سیاسی به همدیگر گزارش میدادیم لذا وقتی در رابطه با انجام امری به کسی اشاره میشد، میتوانستیم او را بشناسیم بدون اینکه قبلاً با هم حضوراً ملاقاتی کرده باشیم. با اینوصف تعدادی از ما همدیگر را میشناخیم. مثلاً من، ایرج فرزاد، عبدالله مهتدی و زنده یاد صدیق کمانگر با هم آشنا بودیم. بعداً تعداد دیگری با هم مشغول به کار شدند. بعداً از راه گزارش‌دهی و دریافت گزارشات مربوطه حدس میزدیم که کی در کجا فعالیت دارد و چکار میکند. اسم مخفی تشکیلاتی کاک فواد «لرزوک» بود.

من این را هم اضافه کنم که در بهمن سال ۱۳۴۹ ما جلساتی را برگزار کردیم که میتوان از آنها بعنوان اولین جلسات عمومی مان نام برد. ما در تهران بصورت

دو گروه جدا از هم چند جلسه ای را برگزار کردیم. من به همراه گروه اول بودم و یداله بیگلری رابط گروه دوم بود. او در بین آن دو گروه در رفت و آمد بود و مضمون بحث ها را انتقال میداد. در آنزمان بحثهایمان در دو سطح در جریان بودند. یکی آرمانخواهیمان بود و دیگری به زندگی شخصی مان مربوط میشد. عبارتی منطبق کردن آن دو با همدیگر آنچه را که ما در آنزمان انتقاد از خود می نامیدیم، بعلت مطرح شدن مسائل شخصی اکنون تعدادی را آزرده کرده است. آنها در واقع نوعی خودسازی همراه با تزکیه نفس هم بود که ممکن است از نظر بعضی همچون امر بدی تلقی شوند.

من در آنزمان کارمند بودم. در جلسه ای با شرکت دو سه نفر از رفقا بر سر گزارشی که در مورد خودم داده بودم بحث میکردیم. من از شغلم و کارمند دولت بودنم ناراضی بودم. آن گزارش بدست دیگر رفقا و از جمله کاک فواد که به احتمال زیاد مرا شناخته بود، رسید. آنها یعنی کاک فواد و محمد حسین کریمی و تعداد دیگری از رفقا مرا می شناختند. بعداً در جلسه ای پیامی از کاک فواد را به من دادند که او از تصمیم من برای دست کشیدن از کار دولتی اظهار خوشحالی کرده بود. این مبنای آشناییمان بود. من از کار دولتی ام دست برداشتم و کار شخصی ام را براساس همان رشته تحصیلی ام شروع کردم. طی پروسه ای روز به روز کار سیاسی و تشکیلاتی زیادتر میشدند و کارهای دیگر کمتر.

یکی از روزهای آواخر تابستان و اوائل پائیز بود که من در تهران به عبدالله مهتدی گفتم ما که داریم بصورت تشکیلاتی فعالیت میکنیم بایستی دارای مرکزیتی باشیم. این موضوعی بود که برای اولین بار از جانب من مطرح شد. اگر فرد دیگری مدعی است که قبلاً او خود مرکزیت بوده است. حتماً درست میگوید. اما تا آنجائیکه من بیاد دارم من آن موضوع را پیشنهاد کردم. به هر حال او پرسید به نظرت چکار کنیم؟ گفتم به نظرم باید مرکزیتی را انتخاب کنیم طبعاً انتخاب ارگان مرکزی در آن شرایط نمیتوانست بصورت علنی باشد. بعد از مدتی به من گفته شد که سه نفر بعنوان هیئت مرکزی تعیین شده اند. آنها عبارت بودند از زنده یاد کاک فواد، حسین مراد بیگی (حمه سور) و من. این سه نفر در پائیز ۱۳۵۲ برای اولین بار در طاق بستان کرمانشاه همدیگر را ملاقات و جلسه ای برگزار کردیم. به یاد دارم که در آن جلسه مجموعه ای بحث و گفتگو

صورت گرفت و حتی کمی انتقاد هم مطرح شد. در آنزمان بین ما مرسوم بود که از بعضی رفتار و کردار و حتی اخلاقیات همدیگر انتقاد کنیم. در آنزمان کاک فواد در شهر بروجرد بود و در کارخانه برق کار میکرد.

**سوال:** انتخاب تو بعنوان عضو هیئت مرکزی در غیاب خود شما صورت گرفت؟

**جواب:** بله، چون من که دیگران را نمیشناختم ما مشخصاً در جنوب کردستان و بخصوص در سنندج مجموعه ای کار و فعالیت انجام داده بودیم. من تصمیم گرفته بودم که کل زندگی و توانم را در راه فکر و هدفی که داشتم فدا کنم. بعداً مطلع شدم که کاک فواد هم قبلاً مطرح کرده بود که ما بایستی زندگی انقلابیون حرفه ای را در پیش گیریم. در پی آن رهنمود بود که به چنان نتیجه ای رسیدم. و بخاطرکار و فعالیتی که کرده بودم آن مسئولیت را بمن سپردند.

**سوال:** بعد از انتخابتان بعنوان اعضای مرکزی کارهایتان چطوری بود؟

**جواب:** از آن ببعد گزارشات مربوط به کار و فعالیت های تمامی رفقای تشکیلاتی در آنزمان چه در کردستان و چه در بقیه دیگر شهرهای ایران مانند تهران و کرمانشاه و غیره بدست ما میرسید. یادم هست جهت برگزاری جلسه به بروجرد به نزد کاک فواد میرفتم در آنجا دو نفری مشغول طرحی بودیم. کاک فواد مطلبی را نوشته بود و میخواست آنرا تایپ کند. به نظرم جزوه «چرا پراکنده ایم و چگونه متحد شویم» بود. او به یک ماشین تایپ نیاز داشت. در آنزمان هم هرکسی ماشین تایپی میداشت از لحاظ امنیتی از طرف دولت دچار مشکل میشد. خانه ای هم که کاک فواد در آنجا میزیست بخشی از اداره برق بود و استفاده کردن از ماشین تایپ در آنجا باعث ایجاد سروصدا میشد که شنیده شدنش توسط دیگران میتوانست خطری جدی در پی داشته باشد. لذا میبایستی در آن مورد فکری میکردیم.

یک روز در سنندج از جلو مغازه «براتیان» رد میشدم که فردی صدایم کرد و گفت؛ آقای مهندس یک ماشین تایپ داریم شاید مفید واقع شود آنرا بخرید. البته من خود نیز درصدد خریدن یک ماشین تایپ بودم. منتها جهت اقدام در آنمورد میبایستی از دولت اجازه میگرفتم. من با شنیدن آن پیشنهاد، بدون اینکه خود را ببازم با خونسردی گفتم ماشین تایپ چی؟ میخواهم چکارش کنم؟ گفت تو را بخدا بیا و از ما بخر مدتی است همینجا در مغازه رو دستانمان مانده و کسی خریدارش نیست. من هم با بی تفاوتی گفتم چند میدهی؟ گفت صد

تومان گفتم صد تومان زیاده. درآنزمان صد تومان پول زیادی بود معادل حقوق یکماه کارمندی بود. گفتم باشد من نود تومان میدهم. گفت چون مشتری ندارم قبول است بیا ببرش. من هم که باطناً از خوشحالی درپوستم نمی گنجیدم ماشین تایپ راخریدم. به یاد دارم که نوع کوچک و خوبی بود. هم حجم کمی داشت و هم صدای کمتری میداد.

فوراً آنرا به کاک فواد رساندم. دیدیم باز این هم صدا میداد. خوب چه باید کرد؟ من در زمینه پیمانکاری دست بکار شده بودم. لوله کشی دردهات و چنین کارهائی را انجام میدادم. در آن رابطه مردی همکار و رفیقم شده بود، یادش بخیر انسان بسیار خوبی بود، کارش لوله کشی بود. از او درخواست ساختن صندوقی را کردم به ارتفاع یک متر و شصت الی هفتاد سانتیمتر. بصورت قطعات مجزائی که بتوان آنها را بهم وصل ویا دوباره از هم جدا نمود. حجمش را هم به اندازه جای گرفتن یک گهواره در آن درنظرگرفتم. همزمان سفارش دوختن لحافی درمقیاس همان صندوق را دادم. حجم صندوق را آنچنان درنظرگرفته بودم که کسی بتواند درآن بدون دچار شدن به مشکل تنفسی مدتی را بصورت نشسته بسر برد. هر دوی آنها را به نزد کاک فواد بردم. بسیار مورد استفاده قرار گرفت. کاک فواد کارش را در میان همان صندوق به انجام رساند و چند مطلب را درآنجا نوشت که یکی از آنها جزوه «چرا پراکنده ایم ، چگونه متحد شویم» بود. و یکی دیگر تحت عنوان «جنایتی دیگر علیه خلق کرد» بود. آنرا هم کاک فواد نوشت.

**سوال:** جلسات را چگونه برگزار میکردید؟

**جواب:** مهم آن بود که جلسات را در جای ثابتی برگزار نکنیم چونکه درآنصورت به سادگی تحت محاصره پلیس قرار میگرفتیم. بمنظور احتراز از چنین خطری از اتوموبیل بهنگام مسافرت استفاده میکردیم. مثلاً من ماشینی داشتم که با استفاده از آن من، کاک فواد، ایرج فرزاد و صدیق کمانگر شبی چهار نفری از کرمانشاه به طرف تبریز حرکت کردیم و تا صبح که به تبریز رسیدیم در همان حال مسافرت مشغول بحث و گفتگو و چه باید کرد و از چه چیزی باید احتراز نمود، بودیم. در واقع ما در تبریز هیچ کاری نداشتیم. بلکه صرفاً بخاطر برگزاری جلسه در طی آن مسیر طولانی به آنجا رفته بودیم.

من تا این لحظه هم در بین رفقا کسی را سراغ ندارم که درآمورد به اندازه

کاک فواد مصمم و مشخص صحبت کرده باشد. در بین رفقای آنزمان کلماتی که بیانگر مفاهیم مشخصی بودند بکار برده میشد، و ما به آنها معتقد بودیم. کلماتی همچون سوسیالیسم، کمونیسم، مبارزه طبقاتی، کارگر و مردم محروم که اینها هر یک از نظر ما در بر گیرنده مفاهیم مقدسی بودند. آنها از جمله مواردی بودند که مستمراً به آنها فکر میکردیم. بعضی ها فکر میکنند که ما در آنزمان صرفاً خود را برای مبارزه مسلحانه آماده میکردیم! خیر چنین نبود. مبارزه مسلحانه بخشی از آن بود. در آنزمان چه کسی پیشبینی میکرد که انقلاب سال ۱۳۵۷ و مبارزه مسلحانه پیشمرگان پیش بیاید؟ اما ما جمعی بودیم که به هر مورد ممکن فکر میکردیم و آماده بودیم از زندگی و تمامی مسائل شخصی و خصوصی مان گذشت کنیم.

به یاد دارم روزی را که به همراه کاک فواد در منطقه «اوباتو» واقع در بین سنندج- سقز، در حال مسافرت بودیم. کاک فواد از من پرسید، چه آرزوئی دارید؟ در آن لحظه به روستائی ویران شده و بی امکانات نزدیک شده بودیم من در جواب گفتم آرزویم اینست که روزی ما حاکمیت را بدست گیریم تا بتوانیم بجای این چنین خرابی هائی امکاناتی انسانی و رفاهی برای مردم فقیر و درمانده این دیار بوجود آوریم.

**سوال:** روابط شما با افراد غیر کرد چگونه بود؟

**جواب:** ما با افراد دیگری آشنائی داشتیم و کاک فواد هم دوستان زیادی بخصوص از میان افراد غیر کرد، داشت. مثلاً او در لرستان دوستان زیادی داشت که آنها بعداً در آنجا سازمانی را تشکیل دادند و از آنها افرادی هم اعدام شدند. یادش بخیر طیب عباسی روح الهی در شهر دزفول بود. محمود فارس بود که در آنزمان من هنوز ندیده بودمش، اما میدانستم که او در منطقه اسداباد و کنگاور است. در آنزمان گزارش آن دو بدستمان میرسید. کاک طیب و محمود در ارتباط با هم فعالیت میکردند.

**سوال:** شما که تحصیل کرده بودید و شغل خوبی هم داشتید، چطور شد که دست به چنان کارهائی میزدید؟

**جواب:** انجام دادن آن کارها توسط ما که همگی تحصیل کرده و دارای شغل خوب و موقعیتهای اجتماعی بالائی بودیم نه اینکه آسان نبود بلکه بسیار هم سخت بود. اما طبق نظر کاک فواد در آنزمان که به نظر من هم صحیح بود

توصیه میشد که لازمست ما زندگی مان را با زندگی مردم فقیر و زحمتکش در هم آمیزیم تا مورد قبول و اعتماد آنها قرارگیریم. تجربه شخصی خود من یکی از نمونه های موفق دراین زمینه بود. زمانی تغییراتی در روال زندگی بوجود آمد امکان یافتیم تا با افرادی زحمتکش و رنجدیده و درد کشیده تماس حاصل نمایم. من شخصاً خاطرات زیادی دارم از اینکه چرا از شغل مهندسی در ادارات دولتی دست کشیدم. امر بیهوده ای که نبود. این را حمل بر خود ستائی نکنید. رفقائی از ما دراین راه جان باختند همواره گفته ام که فقط گرد راه بر من نشسته است. من کاری نکرده ام. مسیر زندگی به گونه ای بود که هر آن انتظار میرفت با مشکلاتی جدی روبرو شویم که شدیم. رفقایمان مشقات زندانها را تحمل کردند. فواد مصطفی سلطانی مدت ۲۴ روز دراعتصاب غذا بسر برد. اینها که کارآسانی نیست. یا اینکه شکنجه تحمل کردنهای شعیب زکریائی، فواد و دیگران در زندانها. این مسیر را آگاهانه انتخاب شده بود و ما همگی رهروان آن بودیم. محک ارزیابی مان آن بود که هر شخصی درقبال بهبود یافتن وضعیت زندگی مردم فقیر و زحمتکش یا در مقابل آن درکدام جبهه قرار گرفته است.

**سوال:** میتوان آن دوره از عمر کومه له از ابتدای فعالیت تا سالهای ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ را بعنوان دوره خودسازی و آماده شدن برای تغییر شیوه کار و یا دیگر مسائل سیاسی نام برد؟ عبارتی دیگر شفافیت بخشیدن به بینش و مواضع تان در قبال مسائل سیاسی، حزب توده و شناختی که از ماهیت آن حزب داشتید و یا شیوه مبارزه چریکی که مورد قبول شما نبود و همچنین مواضع حزب دموکرات که به آن هم نقد داشتید. آیا میتوان آن دوره را دوره شفافیت بخشیدن به مواضع نامید؟

**جواب:** ما ناچاربه شفافیت بخشیدن به دیدگاهمان بودیم. چرا که ما در حال از سر گذراندن دوره متحولی بودیم. اینکه ما از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۲ درجهت شفافیت نظراتمان میکوشیدیم، بحث درستی است. بحثهای زیادی درمورد وضعیت چین و شوروی با هم داشتیم. پیروزی انقلاب چین درسال ۱۹۴۹ و تحولات حاصل از آن که درطرف بیست سال چین را به تدریج وارد دنیای تازه ای ساخته بود. یوروکمونیزم سر بر آورده بود که بعداً احزاب کمونیست عظیمی دراروپا پدید آمدند. ملکه! در تائید این گفته تو میتوان این مدرک را ارائه داد که ما در سال ۱۳۴۹ جلسه وسیعی را بر گزار کردیم. نشریه ای وجود داشت بنام «توده» که



توسط سازمان انقلابی حزب توده، چاپ و منتشر میشد. آنها خود افرادی بودند که از حزب توده انشعاب کرده و مسائل تازه ای را مطرح میکردند. آنها پیرو خط مشی چین بودند. گذشته از آن مسائل دیگری هم در کردستان مطرح بودند بعلاوه وضع موجود ایران و دنیا و همچنین مبارزه ای که در کردستان عراق شروع شده بود و حدود هشت سال ادامه داشت همگی بخشی از شرایط موجود آنزمان را تشکیل میدادند. آن جزوه ای که قبلاً مورد اشاره قرار گرفت، یعنی «جنایتی دیگر علیه خلق کرد» محصول تفکر مشخصی در آن زمان بود. میتوانم بگویم که در طی آن سه الی چهار سال در دیدگاه ما و حتی در مبارزه درونی مان شفافیتی حاصل شد. ما در آن مقطع زمانی در وضعیت بخصوصی قرار گرفته بودیم. بغیر از آن دسته اول از رفقایمان تعداد دیگری هم به همراهی خود با ما ادامه ندادند. افرادی به تشکیلات پیوسته و خود را درگیر بحثها کردند. اما در مقطعی متلاطم با اخذ موضعی متفاوت کنار کشیدند. گرچه آنها بعداً زندگی شرافتمندانه ای را در پیش گرفتند و در مقطعی دوباره با کومه‌له همراه شدند. آن دوران مصاف بود با دوره جهت گیری عموم خلقی ما. همزمان مشغول مبارزه ای ایدئولوژیکی بودیم که در نتیجه تعدادی ماندگار و افرادی هم جدا شدند.

**سوال:** اگر صلاح میدانید کمی روشن تر درباره آن موارد صحبت کنید. ما با افرادی دیگری هم مصاحبه کرده‌ایم که آنها در آن مورد بحث بر سر افراد مشخصی را پیش کشیده و گفته اند که فلانی چنان موضعی را اتخاذ کرد و یا آن یکی دیگر تصمیم گرفت از کومه‌له جدا شود. در مورد آن کشمکشهای درونی‌ای که تا پیش از سال ۱۳۵۳ و دستگیری شماری از رفقا، بیشتر توضیح دهید؟

**جواب:** در طی وقوع آن رویدادهای درونی ما با یک سری مسائل روبرو بودیم که به زندگی شخصی مان مربوط میشد. نمیشد من در جایگاه یک مهندس ماهیانه هزاران تومان در آنزمان درآمد داشته باشم در حالیکه به رفیق کارگر بغل دستیم که نوع دیگری زندگی میکرد بی توجه باشم. در همان حال با رژیم دیکتاتور و سیستم پلیسی درنده اش روبرو بودیم. یکی دو نفر از رفقایمان برای اولین بار دستگیر شدند. مصلح شیخ الاسلامی در زمره بنیانگذاران کومه‌له بود که دستگیر شد. او بعد از آزاد شدنش دچار وضعیت مخصوصی شده بود. من خود زندان رفتن را تجربه نکرده‌ام، اما فقط میتوانم فکرش را بکنم که چقدر میتوانست سخت باشد.

فاتح شیخ الاسلامی هم بدون شک یکی از بنیانگذاران این تشکیلات بود و نقش مثبتی را در ایجادش ایفاء نمود. او پایبند به مجموعه نظراتی شده بود که بیشتر مربوط به جنبه نظری قضیه میشدند که با مواضع و طرز تفکر آنزمان بقیه همخوانی نداشت. علاوه بر آن او متنی تحت عنوان «آنک سپیده دمید» را نوشته بود. بیگمان او چنان محتوایی را بنا به میل و رضایت خاطر خویش ننوشته بود بلکه تحت فشار ساواک دست به چنان کاری زده بود. افراد زیاد دیگری هم گرچه تحت فشار ساواک بودند اما مقاومت کردند. او اگر تحت فشار بود میتواندست به رفقا اطلاع دهد که او را مجبور به نوشتن متنی کرده اند. من مطمئنم در آنصورت رفقای ما تا آن حد واقع بین بودند که او را راهنمایی کرده و یا مانع انجام یافتن آن کار شوند و یا شیوه مناسب تری را برگزینند. تو که آنرا با رفقای مطرح نمیکنی مسلماً اینکار مشکلی در پی خواهد آورد. قرار صادر شد که دیگر نمیتوانیم با او باشیم. من پیشنهاد کنار گذاشتن او را کردم. به او گفتیم ما از این بعد فعالیت سیاسی نخواهیم داشت و در نتیجه روابطمان را با او قطع کردیم. کاک فواد در جلسه بهمن سال ۱۳۴۹ آن نوشته را با خود آورده بود اما آنرا هما نشان نداد. چرا که آن نامه زائیده طرز فکری سیاسی بود و او تصمیم داشت که دیگر رفقا خود مستقلاً چنان طرز فکری را بشناسند. کاک فواد سه ماه بعد از آن جلسه آنرا بمن نشان داد. او میخواست که در طی آن دو سه ماهه من از طریق دریافت گزارشات و مطالبی که میشنیدم خودم به چنان نتیجه ای برسم. در واقع اگر من خود به چنان نتیجه ای دست نمی یافتم طبعاً بخشی از افراد تشکیلات هم که با من در ارتباط بودند نمیتوانستند با چنان طرز فکری آشنا شوند. او با نشان دادن آن نامه به من گفت این هم مدرکی قطعی آیا اکنون چه میگوئی؟ در هر حال آن قضیه بدان صورتی که شرحش گذشت حل شد.

زمانیکه مصلح شیخ الاسلامی از زندان آزاد شد و ما بعداً از چگونگی موضع اش در درون زندان آگاه شدیم به این نتیجه رسیدیم که او نمیتواند با جمع ما فعالیت کند. بعداً افراد دیگری پیدا شدند که هم جهت با خط فکری آنها فعالیت میکردند. از آنها در مقابل طرز فکر سیاسی ای که کاک فواد رهبریش را بعهدہ داشت، دفاع میکردند. از جمله آنها زنده یاد عطا رستمی بود. بعد از آن ما با آنها ارتباط تشکیلاتیمان را قطع کردیم.

کاک فواد که تازه به سنندج آمده بود ما دو نفر هنوز روابط با همدیگر را علنی نکرده بودیم. اما او بصورت مخفی با من رفت و آمد داشت و همدیگر را ملاقات میکردیم. روزی که او دستگیر شد یعنی روز ۲۸ مهرماه ۱۳۵۳ قرار بود که ما همدیگر را ببینیم. بعد از آنکه دستگیر شد دیگر ندیدمش.

**سوال:** چطور شد ناگهان تعداد زیادی از رفقای کومه‌له دستگیر شدند؟

**جواب:** ما از جانب خودمان لو نرفته بودیم بلکه افرادی از بیرون تعدادی از ما را لو داده بودند. تنها چیزی که من را حفظ کرد آن بود که قاطی روشنفکران نشده بودم. بلکه بیشتر با افرادی سر و کار داشتم که به گونه‌ای در ارتباط با وظائف شغلیم قرار میگرفتند. بیشتر با کارگر و زحمتکش ارتباط داشتم. لذا ظاهراً چنان می نمود که من مشغول کار خود و مهندسی کردنم هستم. در آنزمان اگر نوشته‌ای از کسی گرفته میشد در ارتباط با او دهها نفر دیگر دستگیر میشدند. شعیب در آنزمان در زندان بود. ایرج فرزند دوبار دستگیر شده بود. فاتح، مصلح، ابراهیم علیزاده، حسین مرادیگی، محمدحسین کریمی و خلاصه تعدادی دستگیر شدند که هر یک مدتی را در زندان بسر بردند. تنها من و کاک صدیق ماندیم.

**سوال:** چطور متوجه شدید که کاک فواد در آنروز دستگیر شده است؟

**جواب:** بر سر قرار حاضر نشد. بگمانم صدیق کمانگر خبر دستگیر شدنش را بمن داد. پیشتر ما آماده شده بودیم که وسائلمان را مخفی کنیم. سقف منزل من پر از نوشته شده بود. اما آنها را طوری قرار داده بودم که کسی به آنها پی نمیرد. بدور نوشته‌ها نخ می بستم و آنها را در سقف جای میدادم. در صورت نیاز با کشیدن نخ نوشته‌ها را به پائین می کشیدم.

**سوال:** بعد از دستگیر شدن آنها بین رفقای بیرون و داخل زندان ارتباطی وجود داشت؟ این ارتباط چگونه بود؟

**جواب:** یکی دو سال اول با هم ارتباطی نداشتیم، اما بعداً با هم ارتباط گرفتیم. من صدیق کمانگر و جمیل زکریائی سه نفری با هم فعالیت میکردیم. مثلاً بین ما و رفقای مکریان ارتباطی برقرار شد. روزی فردی بخانه ما آمد. محمد حسین کریمی بود. ما قبلاً به شیوه تشکیلاتی با هم مرتبط بودیم اما آن روز اولین دیدار حضوریمان با همدیگر بود. من قبلاً از وجود یکی از رفقایمان در سقز خبر داشتم او را تحت نام مستعارش «ایضاً» خطاب میکردیم. من او را ندیده بودم اما او از طریق گزارشات متعددی که در مورد من دریافت کرده

بود، پی به مشخصات واقعی من برده بود.

**سوال:** در دوره ای که کاک فواد در زندان بود، با هم ارتباط داشتید؟

**جواب:** در اوائل نمیتوانستیم. اما بعداً از طریق برادرانتان و جمیل زکریائی که میتوانستند به ملاقات زندانی ها بروند ارتباطمان را برقرار کردیم. در آن زمان شعیب زکریایی هم در زندان بود. بعد از انتقال کاک فواد به زندان سنندج، ارتباطمان زیادتر شد. اما قبل از آن روابط محدودی با هم داشتیم. برادر جانباخته‌ات امین بیشتر به ملاقاتش میرفت. او خبر سلامتی اش را و یا اگر سفارشی و یا بحثی در بین بود بما میرساند و ما هم متقابلاً چنان میکردیم.

**سوال:** بعد از آزاد شدن کاک فواد از زندان، چگونه دوباره همدیگر را ملاقات کردید؟ از سرگذشت رفیق جانباخته خانه «سعید معینی» و سفری که کرد برایمان تعریف کنید.

**جواب:** در مورد سفر جانباخته سعید معینی لازمست بگویم که رفتن او به کردستان عراق بنا به تصمیم تشکیلات و یا مأموریتی تشکیلاتی نبود. رفتن سعید معینی (خانه اسم مستعار وی) تحت تأثیر شرایط ویژه‌ای که او در آن قرار گرفته بود صورت گرفت. خانواده او در مهاباد مشهور بودند. جانباختگان عبدالله و سلیمان معینی برادران او بودند. سعید معینی خودش هیجده ماه رادر زندان بسر برده بود. بعد از آزاد شدنش مدتی را در بیرون از زندان بسر برد، اما ساواک دست بردارش نبود. بنا به صلاحدید رفقای مکریان قرار شد مسئله امنیت سعید معینی (خانه) از طریق رفتن او به جایی دور از دسترس ساواک حل شود. لذا او به خارج از ایران و به نزد پیشمرگان اتحادیه میهنی کردستان عراق فرستاده شد. بیش از این من از جزئیات آن مسئله خبر ندارم. اما بنا به آنچه که در این مورد شنیده ام گویا رفقای مکریان آنطوریکه لازم بوده سفارش محفوظ ماندنش را و اینکه او چه کسی و از چه خانواده ای و تحت چه شرایطی قرار داشته است را نکرده بودند. سعید معینی خود نیز به این نتیجه رسیده بود که نمیتواند بماند. با توافق همه قرار شد که برای بودن در مکانی امن به کردستان عراق برود. اما روز ۳۱ خرداد ۱۳۵۷ در یک درگیری مسلحانه در آنجا جانباخت. من بعداً فردی را که همراه او رفته بود ملاقات کردم. او از محسناتش بسیار تعریف میکرد. میگفت که ما طی مدت کوتاهی با همدیگر دوست شدیم. جانباختن سعید معینی بعنوان اولین جانباخته تشکیلات آن زمان کومه‌له تأثیر زیادی بر همه ما

بجای نهاد. من حضوراً او را ندیده بودم. اما غیباً احساس عاطفی شدیدی نسبت به او داشتم. با جانباختن او رفقای مکریمان در نتیجه بحثی که بین خود داشتند، پیشنهاد کردند که یکی از رفقا بجای او برود. من داوطلب شدم و رفقا هم آنرا پذیرفتند.

**سوال:** این تصمیم فقط از جانب رفقای بیرون از زندان اتخاذ شده بود یا اینکه رفقای زندان هم آنرا پذیرفتند؟

**جواب:** آنهایی هم که در زندان بودند به نوعی در آن بحث و تصمیمات شرکت میکردند. آن زمان مصادف بود با فضای باز سیاسی ای که در سال ۱۳۵۷ ایجاد شده بود. تصمیم من در مورد رفتنم به آنجا را به اطلاع کاک فواد رسانده بودند. او مخالفت نکرده بود. اما در قالب طرح سئوالی در رابطه با چگونگی ادامه کاری وظائف زیادی که من بعهده داشتم، گفته بود «آیا من کار دیگری از دستم برمیآید؟»

**سوال:** میتوان چنین تفسیر کرد که او به نوعی مخالفت خود را بروز داده بود؟

**جواب:** نمیتوانم بگویم که او مخالف بوده است. اما بهر حال او سئوالی را مطرح کرده بود که در واقع منطقی بود. بدین معنی که آیا من کار دیگری ندارم و یا اینکه آیا کسی دیگری وجود دارد که آن کارها را بعهده بگیرد. من بنا به تصمیمی که گرفته بودم به آنجا رفته و چند ماهی را در آنجا ماندم. یکی از روزهایی که من در تدارک رفتن به آنجا بودم، فردی که عازم آنجا بود را بمن معرفی کردند. او رفیق جانباخته دکتر جعفر شفیعی بود. این اولین باری بود که من در سنندج با او آشنا می شدم. همراه با او نزد رفیق جانباخته حمید فرشچی رفتیم. من از حمید تقاضای فراهم آوردن مکان مناسبی برای استقرار یکنفر را کردم. البته دکتر جعفر خود نیز از طریق رفت و آمدهای که قبلاً به سنندج کرده بود با آنجا آشنا بود و افرادی از ساکنان شهر را هم میشناخت. اما ما در آن شرایط نمی خواستیم که کسی از حضورش در شهر مطلع شود. گاهیگاهی به نزدش میرفتم و به او سر میزدم و حمید فرشچی هم هوایش را داشت و نیازمندیهایش را بر طرف میکرد. بعداً با هم به طرف کردستان عراق حرکت کردیم. از آنجا به قندیل رفته و دست بکار فعالیتهای پارتیزانی شدیم. در آنجا هرکاری که از دستمان برمیآمد انجامش میدادیم. طی مدتی که ما در آنجا بودیم چند نفری به ملاقات ما آمدند. از آن جمله حسین مراد بیگی «حمه

سور» بود. او هنگام برگشتن از سفری که به سوئد کرده بود، به نزد ما آمد و از آنجا به ایران برگشت و در آنجا مخفی شد. ابراهیم علیزاده هم یکی دیگر از آنهایی بود که در طی آن مدت به نزد ما در آنجا آمد. او همچنین رهبران اتحادیه میهنی را ملاقات کرد. من و او قبلاً حضوری همدیگر را ندیده بودیم. اما من پیشتر میدانستم که رفیقی را در مهاباد داریم و قبلاً از طریق تلفن باهم درارتباط بودیم. ارتباط تلفنی ما در رابطه با گزارش دهی و یا دیگر امور تشکیلاتی بود. خاطره ای از ایشان دارم که میخواهم آنرا باز گو کنم ابراهیم علیزاده توسط سرمایه ای که از طریق رفقای بخش تشکیلات ما تأمین شده بود، مغازه ای در مهاباد دایر کرده بود. روزی من به مهاباد رفته بودم. در آنجا در پاساژی برسر در یکی از مغازه ها تابلوئی نصب بود که بر آن نوشته شده بود «دفتر یا شرکت ابراهیم علیزاده». بعداً که جویا شدم معلوم شد که همان مغازه مورد نظر بوده است.

درهمان زمان مسئله آزاد شدن رفقا از زندان بسیار مطرح بود. آن داستانی که مام جلال ازعلاقمند بودن من به سرنوشت کاک فواد و شعیب زکریایی تعریف میکند صحت دارد. شعیب را همچون رفیقی تشکیلاتی نمی شناختم اما او را بنا به شهرتی که داشت می شناختم.

آنها که از زندان آزاد شدند به ابتکار کاک فواد پیشنهاد برگزاری جلسه ای در رابطه با بررسی فعالیتهای گذشته وچگونگی سازماندهی درآینده، داده شد. من نیز درپی دریافت پیامی ازجانب آنها برگشتم. طبق آنچه که بعداً شنیدم و بنا به اظهار نظر بعدی خود کاک فواد او در هنگامیکه در زندان بود راجع به تصمیم من درمورد دست کشیدنم از زندگی عادی ای که داشتم نظر مثبتی داشت. آنرا مهم تلقی کرده بود. درسندج گفته بودم قصد سفر به سوئد را دارم. این نیز کاک فواد را بسیار تحت تأثیر قرار داده بود.

من آذر ماه ۱۳۵۷ از کوههای قندیل برگشته و به منزل محسن رحیمی در شهر نقده رفتم. تازه وارد آن خانه شده بودم که ناگاه کاک فواد از یکی از اطاقها بیرون آمد. او که مرا دید اشک از چشمانش فرو ریخت. من آن لحظه ای که احساسات عمیقمان نسبت بهمدیگر بروز مییافت را هرگز از یاد نخواهم برد. آن دیدار، اولین دیدارمان بعد از آزاد شدنش از زندان بود. ابراز احساسات او نسبت بمن در آن لحظه تأثیرعمیقی برمن نهاد. برایم مهم بود آنچه را که انجام

میدهم مورد قبول او واقع شود. از نظرم کاک فواد همچون انسانی بود که علاوه بر اینکه نسبت به دیگران سرو گردنی بالاتر بود، مورد اعتماد نیز بود. با او که بودی میدانستی قدم بعدی کجا خواهد بود. در مقابل رفقاییش هیچ راز نهفته‌ای نداشت و با هیچکس برخورد شخصی نمیکرد. هیچگاه احساس نشد آنچه را که او انجام میدهد بخاطر کسب مقام و منزلتی بوده باشد. من بارها گفته‌ام که افتخار میکنم به اینکه شاگرد او بوده‌ام. در شهر نقده جلسه‌ای را برگزار کردیم که تقریباً شانزده الی هفده روزی طول کشید. در آن جلسه همه امورمان را جزء به جزء مورد بحث و تبادل نظر قرار دادیم. صورت جلسات کنگره اول کومه‌له موجود است و با مراجعه به آن معلوم خواهد شد که ما برسر همه موارد صحبت کرده‌ایم. از زندگی خصوصی خودمان گرفته تا سرنوشت آن جمعی که اسمش را تشکیلات گذاشته بودیم بحثهای دستجمعی و یا دو نفره میکردیم. احساس میکردم که من گذشته از اینکه مورد لطف کاک فواد قرار میگرفتم همچنین مورد اعتماد او نیز بودم.

بارها مرا به نزد خود فرا میخواند و میگفت فلان کار را انجام دهیم. دو نمونه از آنها را که مربوط به بعد از کنگره اول کومه‌له بودند را برایتان تعریف میکنم. هنگامیکه او پیشمرگه اتحادیه دهقانان مریوان بود، به من تلفن زد و گفت یکی از شما به اینجا (مریوان) نزد من بیایید. به او گفتم من خود خواهم آمد. بدون اینکه از قصد او آگاه بوده باشم، به نزدش رفتم. گفت میخواهم در تصمیم‌گیری برسر مسائل تنها نباشم. کاک فواد با آن همه فراستی که داشت، همیشه در فکر آن بود که هنگام تصمیم‌گیری کسی را در کنار خود داشته باشد. ما بر سر سازماندهی اتحادیه دهقان مریوان با تعدادی دیگر اختلاف نظر داشتیم. لذا او مرا نزد خود فراخوانده بود تا در آموورد با هم گفتگو و مشورت نمائیم. بار دوم روز ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ بود که ازسقز به من تلفنی گفت به اینجا نزد من بیا و ایرج فرزاد درهمان جا بماند. من هم با اعتماد زیادی که به او داشتم بدون اینکه بپرسم چکارم دارید و یا چه برنامه‌ای در نظر گرفته‌ای؟ به نزدش رفتم. در واقع در آن هنگام من میدانستم که او مشغول چه کاریست و یا قصد رفتن به کجا را دارد. البته بیشتر کادرهای کومه‌له نسبت به او چنان وضعیتی را داشتند. او اگر شدیداً مخالف کسی هم می‌بود، کینه شخصی بدل نمیگرفت. اگر کسی انتقادی داشت و یا اینکه نسبت به او تردیدی داشت باز آنها را در

کارهای سیاسی دخالت می داد. نقش او نسبت به دیگران در تشکیلات محوری بود. بخصوص درکنگره اول هنگام موضع گیری برسر مسائل مطرح شده همه منتظر میماندند تا که او ابراز نظر کند.

دراوائل که من از قنديل برگشته بودم، بنا به تمایل بسیاری که داشتم، یادداشتها و مطالب مورد نظرم را به زبان کردی می نوشتم. این نیز بسیار مورد پسند او بود. در طی آن یازده ماهه (دوران زندگی کاک فواد پس از آزاد شدن از زندان) بارها به نزد مام جلال طالبانی و یا دیگر مسئولان اتحادیه میهنی سفر میکردیم. او بهنگام مباحثه آنها را تحت تأثیر خود قرار میداد. زمانیکه در مورد مسئله کرد و یا مسائل طبقه کارگر و یا هر مورد دیگری بحث میکرد، چنان موضوع مربوطه را می شکافت که شنونده احساس میکرد که او نه در حاشیه حوادث بلکه بعنوان کسی که در دل محرومان جامعه است از مسائل مربوط به خودش حرف میزند.

**سوال:** شما چه وقتی نزد اتحادیه میهنی رفتید؟

**جواب:** بعد از قیام که کاک فواد از زندان آزاد شده بود، شاید در اواخر بهار ۱۳۵۸ بود که من و کاک فواد و عبدالله مهتدی به نزد مام جلال طالبانی رفتیم. کاک فواد در جلساتی که در آنجا برگزار می شدند با هوشیاری بسیار درمباحث مربوطه شرکت میکرد. ما سه نفر بودیم که با مام جلال در مورد موقعیت و شرایط مربوط به کردستان صحبت میکردیم. کاک فواد به مام جلال گفت؛ چرا مطلبی در مورد آینده کردستان با امضای هردو طرف مان ننویسیم؟ چنین پیشنهادی اولین بار بود که به آنصورت مطرح میشد.

مام جلال قبلاً من را می شناخت و عبدالله مهتدی را هم بخاطر کاک صلاح برادرش می شناخت. اما اولین باری بود که کاک فواد را میدید. و او را هم به اسم مستعار کاک علی معرفی کرده بودیم. کاک علی نام مستعاری بود که ما در آن دیدار کاک فواد را با آن نام خطاب میکردیم. از جلسه که بیرون آمدیم مام جلال بدون اینکه پی برده باشد که او کاک فواد مصطفی سلطانی است گفت این کاک علی عجب نابغه ای است! به هنگام مرگ کاک فواد به ایشان گفتیم که کاک علی کسی بجز فواد مصطفی سلطانی نبوده است. او بارها به من گفته است که سلطانی بسیار باهوش و نابغه بود، اگر او زنده می ماند کومه له سرنوشت دیگری را می یافت.



**سوال:** از اواسط پائیز ۱۳۵۷ که کنگره اول کومه‌له برگزار شد تا نوروز ۱۳۵۸ مقطعی بود که در آن خیزش عمومی مردم ایران روی داد و فضای سیاسی دموکراتیکی در ایران و کردستان گشوده شد. ضمناً در همان مقطع تا نوروز خونین سنندج ۱۳۵۸ ارگانهای دموکراتیکی ایجاد و شروع به فعالیت کردند بودند. در رابطه با آن موارد، فعالیت مشترکتان چه بود و خود شما چه خاطراتی از آنها دارید؟

**جواب:** در طی آن مدت زیاد با هم بودیم، و بر سر مسائل بسیاری با هم تصمیم می‌گرفتیم. می‌خواهم مطلبی را بیان کنم، گرچه مربوط به مقطعی قبل از آن دوران می‌باشد. او بارها به من مراجعه میکرد و بصورت مبهم میگفت، به چیزی احتیاج دارم! من می‌فهمیدم که او جهت امور تشکیلاتی و یا رفع نیاز مادی رفیقی احتیاج به پول دارد و از من پول میخواهد.

بعد از قیام پنج نفر را بعنوان کمیته اجرائی تشکیلات تعیین کردند که عبارت بودند از: کاک فواد، محسن رحیمی، ابراهیم علیزاده، عبدالله مهتدی و من.

کنگره اول موارد بسیاری را در بر گرفت و زمان برگزار شدن آن مصادف بود با دورانی که قیام مردم ایران داشت شروع میشد، هر روز تغییر و تحولاتی در جامعه روی میداد. بنا به رهنمود و کاردانی های کاک فواد مشغول بودن با کار کنگره ما را غافل از رویدادهای موجود در جامعه نکرد. به خاطر دارم که او اهمیت وقایعی همچون اعتراض توتونکاران منطقه بانه، رویداد روستای «یلو» در مریوان، آمدن شاهپور بختیار آخرین نخست وزیر ایران را بخوبی تشخیص میداد و ما فوراً جلسه را تعطیل می‌کردیم و بجایش یک سری فعالیت سیاسی همچون اطلاعیه نوشتن، قرار صادر کردن و چگونگی دخالت کردن در آن رویدادها را در دستور کار خود قرار میدادیم. یکی از خاطرات فراموش نشدنی ام مربوط است به نمونه ای از شیوه کار بسیار جالب اودر کنگره اول، ده نفر بودیم که میبایستی متن اطلاعیه ای را می نوشتیم. از نظر ما مسلم بود که بالاخره میبایستی او اعلامیه را بنویسد. اما او بدون شرکت دادن دیگران هیچوقت خود به تنهایی چنان کاری را نمی‌کرد. میگفت هرکس هرچه درآورد به نظرش میرسد آنرا بر روی کاغذ آورد. ما هم هر یک در آن مورد مطلبی نوشتیم. بعداً او همه نوشته ها را جمع میکرد و با استفاده از آنها متن مورد نظرش را تهیه میکرد. هر یک از آن جمع با خواندن آن متن نقش خود را در آن بازمی یافت. آن روش او گذشته از دیگر جنبه

های مثبت آن ما را در زمینه نویسندگی آموزش میداد. انتقادات و انتظاراتش از رفقا چه مربوط به گذشته آنها و چه مربوط به دوران زندان یا بعد از آن صریح و صمیمانه بود. ما دوران متحولی را از سر میگذراندیم که تجربه شش ماهه فعالیتمان بعد از نوشته شدن اعلامیه «خلق کرد دربوته آزمایش» آنرا به اثبات رساند. تجربه یکساله فعالیتی که بعد از آن کردیم ثابت کرد که ما درقبال سرنوشت جامعه جدی بوده ایم.

**سوال:** کاک فواد درمهاباد سخنرانی ای داشته است که درقسمت سؤال و جواب آن موضوعی را درمورد فعالین کومه‌له بدین صورت توضیح داده است؛ تعدادی دستگیر و زندانی شدند و تعداد دیگر ماندند. او درمورد این بخش از رفقای کومه‌له می‌گوید که تعدادی از آنها درانجام وظائفشان فعال بوده اند، البته معلوم است که منظور او چه کسانی است. اما درهمانجا اشاره به نوعی انفعال و ناامیدی تعداد دیگری از رفقا می‌کند. در این باره می‌گوید آنها آنچه را که درحرف و بصورت شعار بیان کرده بودند، عملاً پیگیری نکردند. آیا این انتقادات در کنگره اول مطرح گردید به چه شیوه‌ای تأثیر گذار بود؟

**جواب:** درکنگره اول هر فردی علاوه برانتقاد کردن از خود همچنین مورد انتقاد تمامی شرکت کنندگان درکنگره قرار میگرفت. هر کسی به سهم خود به اشتباه و سهل انگاریهایش پی برده بود. کاک فواد درمواردی کلمه انحطاط را بکار می‌برد. منظورش تنزل و از یادبردن آرمانها درتفکر شخص بود. یعنی منحرف شدن از راه رسیدن به اهدافی که داشتند. دراساس قضیه بدین صورت بود که ما در شرایطی قرار گرفته بودیم که ازطرفی تعدادی از رفقایمان دستگیر و زندانی شده بودند و از طرف دیگر اختلاف نظر چه در بین رفقای زندان و چه در بین رفقای بیرون از زندان بوجود آمده بود. آن اختلاف نظر هم سطحی نبود بلکه اساسی و عمیق بود. همیشد درحرف ادعائی را داشت ولی درعمل مشغول به کاری شد که اصلاً ربطی به اهداف تعیین شده‌ات نداشته باشد. درواقع سهل انگار و سرسری عمل کردن خود نیزحاصلی از بینش و تفکر معینی است. ما قرارمان برآن بود که انقلابیونی حرفه ای باشیم. اما هر یک به دلیل مختص بخود ازاجرای آن قرار سر باز زده بودیم.

**رضا:** مگر خود شما محمد حسین کریمی و تعدادی دیگر حرفه ای (پروفیشنال) عمل نمی‌کردید؟

**سوال:** نوروز خونین سنندج رویداد غیر مترقبه ای در کردستان بود. حکومت به شیوه های مختلف نظامی به کردستان هجوم آورده بود و مردم در مقابلش جانانه مقاومت کردند. در نتیجه دولت مجبور شد نمایندگانی را جهت مذاکره به کردستان بفرستد در آن جریان کومه‌له نقش چشم گیری را ایفاء نمود. صدیق کمانگر گفتگوی تلویزیونی انجام داد و کاک فواد هم در آنزمان درسندج بود. شما در آنمورد چه چیزهایی را بیاد دارید؟

**جواب:** در آن هنگام کاک فواد سنندج بود و ما همواره در جلساتی باهم بودیم. چند مورد از آن جلسات را بیاد دارم که من با کاک فواد و سعید یزدیان وقایعی که در کردستان و ایران روی میدادند را مورد بررسی و تبادل نظر قرار میدادیم. در آن جلسات تصمیماتی میگرفتیم و یا نظرها را در مورد آن وقایع بصورت اطلاعیه هائی می نوشتیم که آنها بعداً در کردستان و بسیاری از شهرهای بزرگ ایران پخش میشدند. یک مورد آن اطلاعیه‌ای بود در مورد برخوردهای صورت گرفته میان چپ و راست مذهبی که درسندج عنوان کمونیستها و مفتی زاده‌ایها را یافته بود.

مدتی در بوکان با هم بودیم. روز ۲۶ بهمن که محمد حسین کریمی جانباخت ما در بوکان جلسه داشتیم. جلساتمان را در خانه ای مخفی که داشتیم برگزار میکردیم. در آن جلسات برسر مسائل مربوط به کل کردستان بحث و گفتگو میکردیم، بیانیه‌ای نوشتیم و برسر نامگذاری کومه‌له و انتخاب یک به یک کلمات مربوط به آنکه نهایتاً «سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران - کومه‌له» شد باهم همفکری میکردیم.

در نوروز سال ۱۳۵۹ که جنگ در گرفت کاک فواد در سنندج بود. عبدالله مهتدی و تعدادی دیگر هم از جاهای مختلف به آنجا آمده بودند. ما رفتیم به جلو درب ساختمان ستاد ارتش. من اولین فرد مسلحی بودم که وارد ستاد ارتش شدم. در آنزمان من که تازه از قندیل برگشته بودم، با خود یک قبضه کلاشینکوف بسیار خوب حمل میکردم. آن کلاشینکوف را چندی بعد به کاک فواد دادم.

کاک فواد از چگونگی تمامی آن جریانات باخبر بود. نکته ای که از آن بابت بیاد دارم اینست که کاک فواد قبلاً از مضمون سخنانی و گفتگوئی که صدیق کمانگر انجام داد بی خبر بود. اما صدیق کمانگر بعد از اتمام سخنهایش، نظر کاک فواد را از آن بابت پرسید. کاک فواد در جواب گفت: «کار بسیار خوبی کردی».

در جریان درگیریها در پادگان سنندج بسیار سعی کردیم که کاک فواد را از رفتن به آنجا منصرف کنیم. اما موفق نشدیم و او به آنجا رفت و ما هم رفتیم. یادم میآید که من مصرانه عبدالله مهتدی درخواست میکردم که همگی ما نایستی به میان آن جنگ و درگیری که خطرات جدی جانی دربر داشت برویم. به او توضیح میدادم که لازمست چند نفرمان در همین جا دور از آن درگیری بمانیم. اما او هم تحمل نیامد و همراه شد. همه ما به همراه مردم به داخل پادگان رفتیم. بهنگام برگشتن کاک فواد را ندیدم و از دستگیر شدن عبدالله مهتدی هم بی خبر بودیم. در جستجوی کسب خبری از کاک فواد در شهر میگذشتیم. اما هیچکس از او خبر نداشت. تا اینکه بالاخره او را در خانه ای یافتند. او همچنانکه خودت میدانی چشمانش ضعیف بود و بهنگام بیرون آمدن از پادگان بیراهه ای را در پیش گرفته بود.

در مورد مسائل مربوط به شهر سنندج و چگونگی فعالیت شورای شهر مستمراً اطلاع حاصل میکرد. به یاد دارم که شبها مسلحانه با هم در شهر گشت میزدیم. البته ما تا حدودی کارهایمان را سازمان داده بودیم. مثلاً همان وجود ارگان «جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب» و وجود تعدادی از رفقای رهبری کومه‌له در سنندج سبب شد که کارهایمان تا حدودی خوب پیشرفت کنند.

**سوال:** از آمدن نمایندگان دولت به سنندج چه چیزهائی را بیاد دارید؟

**جواب:** در آنهنگام کاک فواد مرا در «جمعیت»، بعنوان مسئول نظامی آن جلسات گمارده بود. چون من قبلاً پیشمرگ بودم تصور میکرد که در امور نظامی بسیار صاحب نظرم و مرا مناسب ترین فرد در انجام آن وظیفه بحساب میآورد. من هم که همیشه مسلح و مشغول به انجام کارهایم بودم. گاهاً پیش میآمد که مرا به «جمعیت» راه نمیدادند. میگفتند اینها دیگه کی هستند!

در آن دوران صدیق کمانگر بعنوان فعال سیاسی در میان مردم شهرت به سزائی یافته بود و کاک فواد جایگاه اجتماعی ایشان را کاملاً در نظر میگرفت. در آنزمان صدیق کمانگر عضو کومه‌له نبود. اما او بسیار موثر بود. من بارها گفته ام که او شجاعانه و بدون اینکه کسی قبلاً به او گفته باشد خود را همچون فعال کومه‌له معرفی کرده بود. او بعداً به کاک فواد گفته بود که من خود را بعنوان عضو کومه‌له معرفی کرده ام که کاک فواد در جواب گفته بود «کار خوبی کردی». در چنان شرایطی بود که کاک فواد بمن گفت، صرف نظر از عضو بودن و یا نبودن

صدیق کهانگر او اکنون موقعیت و جایگاه اجتماعی مهمی را کسب کرده است. پس بایستی ما مواظبش باشیم و از او محافظت کنیم بنابراین لازمست من و تو وظیفه محافظت از او را بعهده بگیریم. لذا در طی مسیری که صدیق کهانگر پیاده به دانشگاه رازی میرفت، ما دونفر همچون محافظانی مسلح در طرفین اطراف او قرار گرفته و تا مقصد او را همراهی میکردیم. در آنجا صدیق کهانگر و کاک فواد جهت شرکت در جلسه به داخل ساختمان رفتند و من هم همچون سربازی دم درب ساختمان به نگهبانی ایستادم. خلاصه من و حسین مراد بیگی بعنوان نگهبان مراجعه کنندگان را بازدید میکردیم.

آن رفتار کاک فواد را همچون آموزه ای بخاطر سپرده ام، زیرا که او گذشته از اینکه در مواقعی از همه ما و منجمله از صدیق کهانگر انتقاداتی داشت، اما آنها را در قضاوتش نسبت به جنبه های دیگری از فعالیت هایمان دخالت نمیداد. او چندان برایش مهم نبود که چه کسی در چه شرایطی چه چیزی را انجام داده است، بلکه از نظر او منافع آن جنبش اجتماعی و مبارزه سیاسی و سرنوشت آن انقلاب مهمتر بودند. نزد او مهم آن بود که، رفتار هر فردی در لحظه موجود، میتواند چه نفعی به مبارزه انقلابی برساند. کاک فواد در طی آن مدت یازده ماهه، شب و روزش را فعالانه صرف فعالیتهای بی مانندی نمود. اودر طی آن مدت چه آن هنگام که با اتحادیه دهقانان مریوان در ارتباط بود و یا بهنگام شرکت کردن (بعنوان نماینده شورای شهر مریوان) در نوشتن قطعنامه هشت ماده‌ای مهاباد و یا در دیگر موارد، نقش ارزنده ای را ایفاء مینمود.

**سوال:** در رابطه با تدارک استقبال از شعیب زکریایی بهنگام آزاد شدنش از زندان چه خاطره ای دارید؟

**جواب:** من در کوهستان قندیل بودم اما از طریق خبری در روزنامه کیهان از آزاد شدن شعیب زکریایی با خبرم شدم. در آنجا او را بعنوان یکی از رفقایم به اطرافیانم معرفی میکردم.

**رضا:** من هم خاطره ای از نقش کاک فواد در چگونگی تدارک استقبال از شعیب زکریایی بهنگام آزاد شدنش از زندان را دارم که میخواهم برایتان تعریف کنم. بمناسبت آزاد شدن شعیب از زندان جلسه‌ای بمنظور بحث برسر چگونگی تدارک استقبال از ایشان در خانه ی رشاد برادرم در محله چهار باغ سنندج برگزار شد. در آن جلسه صدیق کهانگر، مصلح شیخ الاسلامی، محمد حسین پیرخضری، ایوب

نبوی، ماجد و کاک فواد و تعداد دیگری شرکت داشتند. من در آنهنگام نوجوان بودم و قبل از آن جلسه درهمان منزل بودم و خواهی نخواهی درجریان مباحثات مربوط به آن جلسه قرار می‌گرفتم. افراد حاضر در جلسه متنی را نوشته بودند قرار شد کاک ماجد آنرا در مراسم استقبال که درمحل «تایله بر مزار اسماعیل شریفزاده» برگزار میشد بخواند. درآن جلسه پیشنهاد شد که مصلح شیخ الاسلامی در مراسم شعری که عنوانش «گشت و گذاری در کردستان» بود را بخواند. اما پیشنهاد خواندن شعر توسط مصلح شیخ الاسلامی از نظر تعدادی، سؤال برانگیز بود. چرا که خواندن شعر توسط مصلح شیخ الاسلامی که او درآنزمان از لحاظ تشکیلاتی با کومه‌له همراه نبود، مناسب تلقی نمیشد. اما کاک فواد گفت چه کسی بهتر از مصلح میتواند شعری به آن خوبی که سروده خود او است را بخواند؟

**سوال :** چطور شد که روز ۲۶ بهمن روز جانباختن محمد حسین کریمی بعنوان روز کومه‌له تعیین شد؟

**جواب:** قبل از انقلاب، یعنی روز ۲۲ بهمن ما در بوکان جلسه داشتیم. درهمان روزها برادر محمد حسین (رئوف کریمی) درتهران جان باخته بود. محمد حسین با شنیدن خبر جانباختن برادرش به سقز برگشت. شرکت محمد حسین در عملیات مربوط به تسخیر شهربانی شهرسقز بنا به تصمیم خود او صورت گرفت و تشکیلات در این باره قبلاً قراری صادر نکرده بود. متأسفانه ما در جاهای دیگری هم دچار چنان مشکلی شدیم و در نتیجه چند نفر از بهترین کادرهای خود را از دست دادیم. ما جهت دیدار با محمد حسین به طرف سقز حرکت کردیم. اما به سقز که وارد شدیم متأسفانه او جانش را از دست داده بود. بعداً برای گرامیداشت او که یکی از کادرهای اصلی کومه‌له بود موجودیت تشکیلاتمان را علناً تحت نام (سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران - کومه‌له) اعلام کردیم. آنکه روز ۲۶ بهمن را بعنوان روز کومه‌له نام گذاری کردیم بحث جداگانه ایست که به این موضوع مربوط نمیشود. ما درآنهنگام هنوز نیروی مسلح «پیشمرگ» نداشتیم. اگر اشتباه نکنم بعداً من پیشنهاد کردم که روز جانباختن محمد حسین کریمی را بعنوان روز کومه‌له در نظر بگیریم. درآنمورد استدلال آن بود که ما گرچه تعداد زیادی افراد دیگر را هم از دست داده ایم، اما چون درآن روز بود که بعنوان سازمانی مشخص اعلام موجودیت کرده بودیم، پس بجا بود که همان روز را بنام روز کومه‌له تعیین می کردیم.

**سوال:** قبلاً گفتید که کاک فواد تلفنی شما را به مریوان نزد خود فرا خوانده بود، تا با هم درمورد اتحادیه دهقانان گفتگو کنید. در این مورد برایمان بگویید.

**جواب:** سازماندهی اتحادیه دهقانان دراصل با پیشدستی کاک فواد حاصل شده بود. کاک فواد شدیداً خواهان دخالت کردن در جنبش های اجتماعی بود. همچنانکه اطلاع دارید، مبارزه دهقانان مریوان برخوردار از پیشینه بسیار دوری بود. کاک فواد معتقد بود بایستی آن نیروی اجتماعی را درمقابل با دست درازی های مالکان سازمان داد. اما لازمست توجه شود که قبل از دهقانان بدو مالکان بودند که خود را سازمان داده و مسلح کرده بودند. آنها بودند که شورای عشایر را تشکیل دادند. کاک فواد هم تز سازمان یافتن و مسلح شدن دهقانان را مطرح کرد. آن نیز از جانب اکثریتی از کومه له پذیرفته شد. اما تعدادی مخالف بودند و آنرا نادرست تلقی میکردند. پرچم دار این نظر عبدالله مهتدی بود که این کار را نادرست میدانست. بیاد دارم که من و عبدالله مهتدی به مریوان نزد کاک فواد رفتیم. سه نفری با هم درآورد مفصلاً صحبت کردیم. البته شاید کس دیگری با ما بوده باشد که من اکنون بیاد نمیآورم.

**سوال:** مخالفین بوجود اتحادیه دهقانان، چه نظری داشتند؟

**جواب:** به نظر آنها انجام آن کار غیر ضروری بود. بعداً بنا به همان طرز تفکر بود که در تحلیل بر سر مرحله رشد اقتصادی جامعه ایران آنزمان نظام سرمایه داری بعنوان وجه غالب شیوه تولید بحساب آمد. این تحلیل در کنگره اول کومه له درتقابل با تحلیل دیگری قرار گرفت که با تقلید از بررسی های حزب رنجبران جامعه ایران را بعنوان، جامعه ای نیمه مستعمره، نیمه فئودالی قلمداد میکرد. بعداً با تعمق درمورد ریشه های آن دو تحلیل، معلوم شد که آنها حاصل دو طرز فکر جداگانه بودند. مطابق یکی از این نظرات ضروری بود که مبارزات اجتماعی موجود در جامعه حال آن جامعه سرمایه داری و یا فئودالی و یا هر چه که میتواند باشد را سازمان داد و آن را در دستور کار خود قرار داد. شعیب زکریائی همواره از آن بعنوان یک دولت یاد میکند. او میگوید در مریوان دولتی بر سر کار آمد. نظر ایشان صحیح است زیرا که اقشار و طبقات مختلف در سیستمی شورائی فعال بوده و نقش ایفاء میکردند.

درمورد قضیه آلك و آهنگران در کامیاران چی؟ درآنجا که فئودال وجود نداشت. بلکه اشراف شهری بودند که زمینها را ضبط کرده بودند. و یا در «خانگای

جوجو» و «سوما و برادوست». منظورم اینست اینها پدیده هائی نبودند که با بی تفاوتی از کنارشان گذشت. بلکه میبایستی در آنها دخالت میشد.

**سوال:** در رابطه با دو دیدگاه موجود در کومه‌له، میتوان گفت که دیدگاهی می‌پنداشت که بایستی به سراغ واقعیت‌های موجود در جامعه رفت و عملاً در آنها دخالت نمود. دیدگاه دیگر بیشتر حرف و شعار دادن داشت. آیا میتوان این چنین تفسیری را در مورد دو دیدگاه موجود در کومه‌له بکار برد؟

**جواب:** بدون شک دیدگاه یک و دیدگاه دو در کومه‌له از چنین طرز تفکری‌های نشأت می‌گرفتند. ما با از دست دادن کاک فواد چون پیکری بدون سر می‌ماندیم و دچار بحران شدیم. تنها کسی که در آن دوران میتوانست علیرغم وجود اختلافات و اشتباهاتمان همبستگی مان را بر محوری از فاکتورهای مشترک دور هم جمع کند کاک فواد بود. پس چرا مضمحل نشدیم؟ برای اینکه ما بر زمینه‌ای از مبارزات موجود در جامعه کردستان با دشمنی غدار و سرکوبگر همچون جمهوری اسلامی روبرو بودیم. من از مباحثات بسیاری که در مورد دیدگاه یک و دیدگاه دو صورت می‌گرفتند و از برخوردهائی که بعدها به ما میشد، خاطرات زیادی دارم. من خود یکی از آنها بودم. بعد از فوت کاک فواد قرار گذاشتیم که در روز بیستم شهریور ۱۳۵۸ در «بیژوی» جلسه داشته باشیم. کاک فواد در نهم شهریور جانباخت. در «بیژوی» هشت تا نه نفری بودیم که کنفرانس ماندنی را تشکیل داده بودیم و در مورد این موضوعات صحبت میکردیم. قبل از اینکه وارد کنفرانس شویم، من فکر میکردم که خط فکری ما در کنفرانس دست بالا را خواهد داشت. اما همینکه وارد جلسه شدیم متوجه شدم که تعدادی از رفقاییکه با هم در این مورد توافق نظر داشتیم، تغییر عقیده داده بودند.

**سوال:** ممکن است اسمشان را ذکر کنید؟

**جواب:** بله دو دیدگاه موجود در کنگره یکم یکی را کاک فواد و دیگری را عبدالله مهتدی نمایندگی میکرد. تعدادی از رفقا معتقد بودند که نظام سرمایه‌داری کاملاً در ایران برقرار است. تعداد دیگری معتقد بودند که بقایای نظام فئودالی در ایران و کردستان وجود دارد در طی آن مدت بحثهای زیادی صورت گرفت جمع ما در آنجا تشکیل میشد از این افراد: سعید یزدیان، عبدالله مهتدی، محسن رحیمی، احمد خورشیدی، شعیب زکریایی، ابراهیم علیزاده و من. بغیر از اینها کس دیگری هم بود که اکنون بخاطر نمی‌آورم. من تصور میکردم که نظر ما دست بالا را



خواهد داشت. اما در جلسه متوجه شدم که شعیب زکریایی و ابراهیم علیزاده تغییر عقیده داده بودند. در این باره خود آنها میتوانند توضیح دهند. اما بهر حال آنها نظر دیگری را داشتند. از آن پس هر دو دیدگاه در تشکیلات عمل میکرد اما بهر حال ما به همکاری خود ادامه داده و مشغول به کار خود شدیم. تا اینکه آن دو دیدگاه درکنگره دوم هم منعکس شدند.

**سوال:** مباحث فکری و نظری بجای خود. اما هنگامیکه بمثابه یک تشکیلات کار و وظائف خودتان را تعیین میکردید، آیا آن دو دیدگاه نسبت به تعیین وظائف و انجام اموراختلاف پیش می آورد؟

**جواب:** تا مدت زیادی مشهود نبود. درکنگره اول کارها را بین خود تقسیم کرده بودیم.

**سوال:** سازمان دادن کارگران ایران در اولویت قرار گرفته بود یا مبارزه مسلحانه در کردستان؟ بنا به آن دیدگاه گفته میشد که نظام تولیدی حاکم بر آنزمان جامعه ایران کاملاً سرمایه داریست و هیچ بقایایی از نظام فئودالی در آن وجود ندارد. با توجه به چنان گفتمانی، آیا در تعیین اولویتهایی در زمینه مسائل سیاسی، تشکیلاتی، تاکتیکی و غیره اختلافی بروز نمیکرد؟ یا اینکه حمله جمهوری اسلامی چنان فضای غالبی را تحمیل کرده بود که مجال بروز چنان اختلافی را نمیداد؟

**جواب:** در آن مقطع جمهوری اسلامی به کردستان حمله کرده بود و ما هم بنا به مضمون بیانیه «خلق کرد در بوته آزمایش» که به ابتکار کاک فواد و شرکت زنده یاد دکتر جعفر شفیعی و ایرج فرزاد نوشته شد و من هم در آنجا حضور داشتم موظف به همراهی با جنبش مقاومت خلق کرد بودیم. ما در آن بیانیه از مردم خواسته بودیم که در مقابل یورش نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی مقاومت کنند و خود نیز در آن شرکت داشتیم. در واقع حمله جمهوری اسلامی به کردستان باعث شد که مقاومت در مقابل آن به اساسی ترین مسئله ما تبدیل شود. که البته از این لحاظ ما همگی هم نظر بودیم و از این بابت هیچ اختلافی بین ما وجود نداشت. اما اکنون که رویداد های گذشته را بازبینی میکنم متوجه این نکته میشوم که مثلاً فلان عملکرد مشخص چگونه بود و چرا انجام میگرفت. در این مورد نمونه ای دارم زمانی بعد از جنبش مقاومت اول و عقب نشینی رژیم به شهرها برگشتیم. ما درسندج، علاوه بر برنامه سراسری که در مرکز کومه‌له منتشر میشد و بسیار مفصل و مهم بود، برنامه ای

ویژه سنندج منتشر میکردیم. من که به سنندج برگشتم بعد از مدتی متوجه شدم که در شهر وقایعی روی میداد که بسیار مهم و برجسته بودند. در آن رابطه ایده‌ای به نظرم رسید مبنی بر منعکس کردن وقایع مهم شهر در یک خبرنامه لذا با وجود محدودیتها و امکانات کمی که داشتیم دست بکار نوشتن و پخش کردن خبرنامه‌ای شدیم نتیجه اش آن شد که خود شما در جریان هستید. عنوان آن «خبرنامه ویژه سنندج» بود. مقایسه خبرنامه سنندج با خبرنامه مرکزی کومه‌له معلوم میکرد که ما دارای دو دیدگاه متفاوت از هم بودیم. یکی از آن دو خبرنامه به بیان کلی مسائل اکتفاء میکرد و در امور دخالت نمیکرد. اما در «خبرنامه ویژه سنندج» بدون اینکه حتی یک مقاله هم از مرکزیت کومه‌له دریافت کرده باشد، حاوی مطالبی مربوط به زندگی روزانه مردم بود. من بدو ایده مربوط به تهیه و منتشر کردن آن خبرنامه را با رفقای سنندج در میان گذاشته بودم که مورد تأیید و پذیرش آنها قرار گرفت. رفقای زنده یاد ناصح مردوخ، رضا رشیدیان و کامبیز قبادی و دیگر عزیزانی که نامشان را بخاطر نمی‌آورم، همگی از آن بابت بسیار زحمت میکشیدند. با انتشار خبرنامه ویژه سنندج مخالفت میشد. با این استدلال که با وجود خبرنامه مرکزی انتشار خبرنامه ویژه ضروری نیست. زمانیکه آنچنان خبری را شنیدم یکه خوردم و تلفنی ضمن اعتراض شدید به یکی از رفقا گفتم چرا با انتشار روزنامه ای که دارای چنین مزیت‌هایی است مخالفت میکنید؟ آنها فوراً پیامی فرستادند مبنی بر اینکه ما چنین منظوری نداشته‌ایم.

اختلاف در زمینه مسائلی سیاسی، نظری و یا مربوط به شیوه کار و یا هر عنوانی دیگری که باشد، در شرایطی عیان خواهد شد که عملکرد واقعی در جریان باشد. منی کمونیست و سوسیالیست کومه‌له‌ای چگونه میتوانم در قبال آنها بی تفاوت بمانم؟ درحالیکه خبرنامه دیگری هم وجود داشت که افراد بسیار با سوادتری از من همچون عبدالله مهتدی، ابراهیم علیزاده و شعیب زکریایی آنرا تهیه و منتشر میکردند و حاوی مطالبی با ارزش هم بود، اما با آن وصف در پی تجربه ما فوراً توسط مراکز کومه‌له در شهرهای دیگر کردستان خبرنامه محلی انتشار میافتند. لذا از آن پس به قضیه طور دیگری برخورد میشد.

**سوال:** تا چه حد میتوان تصور کرد که وجود دو دیدگاه در کومه‌له در کسب اختیارات حزبی موثر بوده و یا آنچنان عرصه هائی از فعالیت را تحت نفوذ خویش در آورده باشد؟

**جواب:** در کنگره دوم کومه‌له در جریان انتخاب اعضای کمیته مرکزی من خود را کاندید نکردم. در آن کنگره با وجود اینکه تعدادی از همفکرانم در آن شرکت داشتند با اینوصف من در آنجا احساس تنهائی میکردم. تا آنجائیکه بیاد داشته باشم از جمله همفکرانم در کنگره ایرج فرزند، دکتر سعید یزدیان، طیب عباسی روح الهی و تعداد دیگری بودند. اما هیچیک از ما نتوانستیم در مقابل آن دیدگاه دیگر ایستادگی کرده و نقطه نظراتمان را جمع بندی کنیم.

**سوال:** آن رفقائیکه در جلسه «بیژوی» نسبت به دیدگاه قبلی خود تغییر عقیده داده بودند. آیا پس از گذشت سالیانی از آن تغییر موضع و با توجه به تمامی آن پیشآمدها اکنون اتخاذ موضع آن زمانشان را هنوز درست تلقی میکنند یا اینکه به نتیجه و نظر دیگری دست یافته اند؟

**جواب:** من تاکنون نشنیده ام که آنها از خود انتقادی کرده باشند. من و شعیب زکریایی روابط دوستانه نزدیکی با هم داریم. او رفیق نزدیک من است. من در آنمورد با او صحبت کرده ام و فکر نمیکنم که او هنوز همان موضع را داشته باشد. البته من نیز زیاد پیگیرش نبوده ام، چونکه بعد از گذشت ۳۳ سال دراصل موضوع تغییری حاصل نخواهد شد.

**سوال:** درمورد آمدنت به مریوان بهنگام کوچ مردم از آن شهر و همکاریهایت در این زمینه برایمان تعریف کنید.

**جواب:** ما اطلاعات لازم را در هر مورد یا از طریق تلفن و یا از راه ملاقاتهای حضوری بدست میآوردیم. یکی از روزهاییکه مردم مریوان از شهر کوچ کرده بودند من در آنجا بودم و قرار شد جهت انجام پاره ای از کارهایمان غروب از مریوان بطرف سنندج حرکت کرده و روز بعد دوباره از آنجا به مریوان برگردیم. درمورد چگونگی امنیت راه ها از عبدالله دارابی سئوال کردم، ایشان سفر از راه «گاران» را پیشنهاد کردند. من خود با آن پیشنهاد مخالف بودم و درعوض مسیر اورامان را مناسب تر میدانستم. اما او گفت که آنجا مسیر امنی نیست. ما هشت نفر بودیم که سوار بر یک ماشین تویوتای دوکابین بطرف سنندج حرکت کردیم. حرکت در آن مسیر بر خلاف میل من بود چرا که میبایستی از جلو پادگان رد شد که آن نیز در آن شرایطی که مردم از شهر کوچ کرده بودند و به گونه ای شهر هم شلوغ شده بود کار آسانی نبود. با اینوصف ما از همان مسیر جلو پادگان حرکت کردیم. و بعد از مدتی از محل پادگان رد شده و مصافتی هم

از آن دور شده بودیم. در آن موقع یکی از رفقا بنا به دلیلی که اکنون بیاد ندارم گفت برگردیم. هنگام برگشتن در کمینی که بعد از رد شدن ما در مقابل پادگان گذاشته بودند، افتادیم. وضع بسیار ناخوشایندی بود زیرا اگر تیراندازی میکردند هیچیک از ما جان سالم بدر نمیبرد. ما را دستگیر و خلع سلاح کردند. در آن هنگام من اوراقی را بهمراه داشتم که مربوط بود به اسامی افرادی در مریوان که ما اسلحه هائی را نزد آنها مخفی کرده بودیم. در آن فاصله زمانی که ما را در اطاقی تنها گذاشته بودند، هر یک از ما یکی از آن اوراق را جویده و بلعیدیم. در واقع ما هشت ورق کاغذ A4 را خورده بودیم. ما آن کار را بنا به احساس مسئولیت در قبال آن افراد انجام دادیم. بعد از چند روز در زندان بسر بردن آزاد شدیم. در همان لحظه نجات یافتنمان از زندان خطاب به رفقای همراهم گفتم که آزاد شدنمان حاصل فعالیت‌های اشخاص معینی بوده است از آن جمله اولین فرد کاک فواد بود که اهمیت زیادی به آزاد شدنمان از زندان، میداد. دوم یداله بیگلری بود که در آن زمان سمت دادستان کردستان را داشت. و سوم یوسف اردلان بود که او هم عضو شورای شهر سنندج بود. ما در آن لحظه اطلاع پیدا کردیم که جمع کثیری از مردم سنندج درهمبستگی با مردم مریوان با پای پیاده بطرف مریوان در حرکت هستند. از طرفی مردم مریوان هم دست به اعتراض زده بودند. شنیدن آن چنان اخباری سبب دلگرمی ما شده بود.

در زندان که بودیم شبی دیر وقت ساعت سه الی چهار بعد از نصف شب ما در خواب بودیم. کسی از فاصله نسبتاً دوری مرا به اسم صدا زد. صدایش به گوشم آشنا بود. اما به خود میگفتم این شب دیر وقت حتماً قصد بردن و اعدام کردنمان را دارند. اما برخلاف تصور یداله بیگلری بود که گفت شما آزاد شده اید و بایستی هرچه زودتر از زندان خارج شوید. او خود تا خروج آخرین نفرمان پشت درب زندان مانده بود. درحین آزاد شدن ما را به نزد، یکی از مسئولین زندان بردند. از او خواستم که اسلحه کم‌ریم (کلت) که بهنگام دستگیریمان آنرا ضبط کرده بودند، را بمن پس دهد. او گفت اسلحه چی؟ اگر آزاد شدنتان نیم ساعت به تأخیر میافتاد، حتماً جانتان را هم از دست میدادید. مسئول مربوطه کرد و برادر یکی از رفقایمان بود. ما بعد از آزاد شدن به نزد مردمی که از سنندج بطرف مریوان در حال راه پیمائی بودند رفتیم. آن اسلحه کلت هم دست یکی از مزدوران محلی افتاده بود که بعداً رفقای مریوان او را دستگیر کرده و آن

اسلحه را برایم پس فرستادند.

**سوال:** بعد از درگیری «کرفتو» رفقای کومه‌له درسقز جلسه‌ای را برگزار کردند. آیا شما در آن جلسه حضور داشتید؟

**جواب:** من درسقز نبودم. روز ۲۸ مرداد همراه با فایق حسنی بطرف بوکان درحال حرکت بودیم. درآنزمان درجهت حل مسئله «کرفتو» هنوز کوششهایی درجریان بود و خاتمه نیافته بود. قبل از حرکت ما بطرف بوکان کاک فواد تلفنی بمن گفته بود، به بوکان نزد من بیا و ایرج فرزاد در سنندج بماند.

**سوال:** چه وقت شما به بانه رفتید؟

**جواب:** بنا به پیشنهاد کاک فواد نمایندگان تمامی نهادهایی که درشهرهای کردستان «جمعیت...» نامیده میشدند در بانه تجمع کردند. همه ما به شهر بانه رفته بودیم. افراد زیادی در آن جلسات حضور داشتند. من توانستم در آخرین جلسه از آن سری جلسات شرکت کنم. این جلسات بعد از انتشار بیانیه «خلق کرد دربوته آزمایش»، برگزار شدند. ما در نظر داشتیم با برگزاری جلساتی، سروسامانی بخود و به کارهایمان بدهیم. از جمله قرار بود در جهت متحد کردن همه آنهای که درمقابل یورش جمهوری اسلامی به کردستان مقاومت میکردند، بکوشیم. دراین رابطه گرچه اختلاف نظراتی وجود داشت، با وجوداین کاک فواد نقشی اساسی در نتیجه کار ایفا کرد.

**سوال:** چه نظراتی مطرح بود؟

**جواب:** بخاطر ندارم. اما میدانم مخالفین با کاک فواد هم نظر نبودند. بهرحال از آن جلسات نتایج مطلوبی حاصل شد که عبارت بودند از تصمیم بر ایجاد نهادی مسلح «پیشمرگه» و اینکه همگی درآن شرکت داشته باشند. البته در آن جلسات غیر از رفقای کومه‌له افراد دیگری هم که از جانب «جمعیت‌ها» آمده بودند و شرکت داشتند. بعد از اتمام آن جلسات، رفقای کومه‌له و از جمله خود من بطرف «بیژوی» حرکت کردیم.

**سوال:** آیا شما بمثابة اعضای کومه‌له جلسه مختص به خودتان را برگزار کردید؟

**جواب:** بله، چنان جلسه‌ای را برگزار کردیم. درآن هنگام کاک فواد، عبدالله مهتدی و من و دیگر رفقا درآنجا بودیم. اما اکنون جزئیاتش را بخاطر نمی‌آورم.

**سوال:** چگونگی رسیدن خیراعدام شدگان مریوان به بانه را بیاد دارید؟ آیا آن

خبر دربان به کاک فواد رسید؟ او چگونه آن خبر را دریافت کرده بود؟  
**جواب:** یک یا دو روز قبل از حرکتش بطرف مریوان خبر را شنیده بود. طبعاً او از شنیدن آن خبر بسیار متأثر شد. اما او در آن هنگام از دو جنبه مرتبط بهم نگران و ناراحت بود. اول اینکه دو برادر و تعدادی از رفقاییش در مریوان اعدام شده بودند. و مورد دوم که آنهم بسیار او را نگران کرده بود وضعیت نامطلوبی بود که رفقای مریوان در آن قرار داشتند. آن رفقا که خود در زمره فعالین اتحادیه دهقانان مریوان بودند، با تأثیر از شرایط و اوضاعی که در آن مقطع در مریوان بوجود آمده بود، دچار مشکلاتی شده و نتوانسته بودند کارها را سازمان داده و رهبری آن جریان را دردست گیرند. او با توجه به آن مشکلات و در پی شنیدن خبر اعدامها تصمیم گرفت به مریوان برگردد.

**سوال:** رفتن کاک فواد از بانه به مریوان بنا به تصمیم خود او بود و یا اینکه قراری تشکیلاتی بود؟

**جواب:** بنا به تصمیم خود او بود. من این را قبلاً مطرح کرده‌ام که به نظر من کاک فواد در آن مورد دچار اشتباه شد. ما در آن زمان مَثابه تشکیلات کومه‌له دارای نیروی مسلح نبودیم. لذا ما از بکر حاج صفر که یکی از فرماندهان اتحادیه میهنی بود تقاضای دراختیار گذاشتن نیروی مسلحی جهت محافظت از کاک فواد در طی سفری که درپیش داشت را کردیم. او دسته ای از پیشمرگان تحت فرماندهی اش را به آن کار اختصاص داد و گفت همراه اینها با ماشین حرکت کنید. بهنگام سوار شدن کاک فواد بر ماشین دوباره به او گفتم که از سفرش به مریوان صرف نظر کند. اما او گفت باید بروم. من در جوابش گفتم دارید اشتباه میکنید. او اظهار داشت مریوان را از دست خواهیم داد. در جوابش گفتم آنجا را نمی خواهیم ما بدون مریوان کردستان را بدست خواهیم آورد. اما حال که توداری میروید اگر اتفاقی برایت پیش آید ما چه کاری میتوانیم بکنیم؟ متأسفانه بهنگام حرکتش هر دو از هم دلگیر شده بودیم. من دلواپس آنجه که میتوانست بر سرش آید بودم و او هم معلوم بود که نگران وضعیت موجود در مریوان بود. بیاد دارم که بهنگام حرکت درب ماشین را محکم بست. او بسیار نگران آینده رفقای مریوان بود.

**سوال:** از جمله افرادی از اتحادیه میهنی که در طی آن مدت با کومه‌له همکاری میکردند و دراموری هم چون کوچ مردم مریوان از شهر با کومه‌له فعالیت

مشترکی را داشتند، بکر حاج صفر، ملا بختیار، سالار عزیز، جمال حمه خداکرم بودند. درآزمان کاک فواد رابطه چندانی با ابراهیم جلال نداشت با وجود این چطور شد که او درآن سفر کاک فواد را همراهی کرد؟

**جواب:** بنا به تصمیم فرمانده نظامی بکر حاج صفر بود که ابراهیم جلال هم در زمره کادرهای آن نیروی نظامی بود که او خود شخصاً در میان افراد اتحادیه میهنی آدم کمی نبود. از طرفی ما هم در آن شرایط نمی دانستیم چه کسی را تعیین کنیم. ما در آزمون تجربه چندانی نداشتیم و این هم خود ربطی به آشنا بودن و نبودن با کسی نداشت. آنها خود فردی را جهت محافظت از کاک فواد در نظر گرفته بودند.

**سوال:** چه وقت شما خبر جانباختن کاک فواد را شنیدید؟

**جواب:** ساعت دو بعد از ظهر روز نهم شهریور ما در حال گوش دادن به اخبار رادیو بودیم که در صدر اخبار آنرا پخش کردند. رادیو در جوار من بود و عبدالله مهتدی کمی آنطرف تر از من نشسته بود. تعداد دیگری هم در آنجا که یکی از مدرسه های بانه بود، حضور داشتند.

**سوال:** در اخبار فقط از کاک فواد اسم برده شد یا اینکه از کس دیگری هم اسم برده شد؟

**جواب:** در آن خبر فقط از کاک فواد نام برده شد.

**سوال:** ما در آزمون گرچه بخاطر اعدام شدن کاک حسین و کاک امین سوگواری داشتیم ولی همیشه به اخبار گوش میدادیم. ابراهیم جلال میگوید که آنروز رادیو خبر کشته شدن او را هم در آن درگیری، پخش کرده بود.

**جواب:** اصلاً رادیو در پخش آن خبر چنین شروع کرد: فواد مصطفی سلطانی رهبر ضد انقلاب در کردستان کشته شد.

**سوال:** در هنگام پخش آن خبر آیا آن رویداد همچون واقعه ای تصادفی به نظرت میآمد یا اینکه آنرا نقشه ای از پیش طرح ریزی شده از طرف جمهوری اسلامی میدانستید؟ در اینمورد لازمست اضافه کنم که درآزمان در رابطه با شهر مریوان وقایع مهمی در جریان بودند که میتوان از آن جمله کوچ مردم از آن شهر و راهپیمائی اعتراضی مردم دیگر شهرهای کردستان بطرف مریوان را نام برد. لذا در چنان شرایطی رژیم جمهوری اسلامی شهر مریوان و فعالین سیاسی آنجا را بطور ویژه ای مدنظر قرار داده بود. از جمله فعالین سیاسی در آنجا کاک فواد بود

که او نقش برجسته ای در پروسه فعالیتهای سیاسی ایفا میکرد. مسلماً منظور آن نیست که جایگاه و نقش دیگران در جریانات سیاسی آنزمان را کم جلوه دهم. اما کاک فواد در میان فعالین سیاسی آنزمان مریوان بعنوان مذاکره کننده اصلی با هیئتهای متعدد اعزامی از جانب رژیم به مریوان که در آنها افرادی همچون گلستانی، لاهوتی و چمران، شرکت داشتند فردی شناخته شده بود. مسلماً دیگر رفقا و فعالین سیاسی چه در شورای شهر و دیگر امور هر یک به فراخور حال خود تأثیر گذار بودند اما کاک فواد در واقع گل سرسبد آن جنبش بود. از این زاویه آیا آن رویداد همچون واقعه ای اتفاقی به نظرت رسید یا همچون توطئه ای از جانب رژیم؟

**جواب :** بخاطر ندارم که به توطئه ای از جانب رژیم فکر کرده باشم. در آن لحظه مهمترین مسئله ای که فکرم را بخود مشغول کرده بود از دست دادن مهمترین رفیق مان بود. من از دست رفتن کاک فواد را چه از نظر عاطفی و چه از نظر سیاسی ضربه ای سنگین بر کومه له و بر جنبش کردستان میدانستم. در آن لحظه من در فکر علل آن رویداد نبودم. بعدها بود که فرصتی یافتم و به چگونگی وقوع آن رویداد، فکر کردم. در آن لحظه فقط فقدان کاک فواد فکرم را بخود مشغول کرده بود. در فقدان او احساس میکردم که تکیه گاه اصلی ام را از دست داده ام. در واقع از دست رفتن او ضربه سنگینی بود بر من چه از لحاظ روابط دوستانه و چه از نظر سیاسی. در آن لحظه جانباختنش را از این زاویه که کسی عاملش بوده باشد به نظرم نمیآمد. موقع رفتنش زمانیکه ازم جدا میشدیم من بسیار نگران بودم که مبادا بلائی بر سرش بیاید. بیاد دارم که او بسیار کم به امنیت خودش اهمیت میداد. نمونه ای در اینمورد مربوط میشد به اینکه او در یک روز زمستانی تک و تنها میخواست از سنندج به مریوان، سفر کند. من از فرط نگرانی اعتراض کردم چون هنگامیکه بعنوان پیشمرگ نزد اتحادیه میهنی بودم یاد گرفته بودم که نایستی کسی را در آن شرایط نامطلوب تنها گذاشت. من به دیگر رفقا گفتم نگذارید تنها راه بفتد. که البته چنان شد و کسی را به همراهش فرستادند. ما همیشه نسبت به امنیت او در داخل شهر نگران بودیم. بارها به او گفته بودم که در شهر به تنهائی رفت و آمد نکند. اما او اهمیت نمیداد.

**سوال:** کاک حسین پیرخضری برنامه ای را در شهر مریوان ترتیب داده بود که



مطابق آن کاک فواد حق تنها رفتن به هیچ جایی را نمی‌یافت. او گروهی را تشکیل داده بود که شامل خودش، طاهر خالدی، برادرانمان عبدالله و امین میشدند. همواره یکی از آنها کاک فواد را درهرجائی که بود همراهی میکرد. بطور نمونه کاک فواد میخواست شبی درخانه کاک حسین برادرم، بخوابد. محل خواب دارای دو پنجره مشرف به بیرون از ساختمان بود. به همان دلیل حسین پیرخضری و عطا رستمی اجازه ندادند کاک فواد آن شب را در آن اطاق بخوابد.

**جواب:** مطمئنم که یکی از اشتباهات کاک فواد آن بود که به وجود خوش اهمیت میداد. او تنها راه میافتاد و هر جایی که دلش میخواست میرفت. ما هم همواره نگرانش بودیم و میکوشیدیم دو نفر بعنوان محافظ او را همراهی کند.

**رضا:** طرز فکر آن موقع در آمورد چنان بود. افرادی از قبیل سعید معینی، محمد حسین کریمی، کاک فواد و بعداً رفقائی از کومه‌له در نواحی مختلف کردستان جان باختند. باتوجه به اسامی جانباختگان کومه‌له درنواحی مختلف بخصوص در سنندج و مریوان چنین به نظر میرسد که گوئی آنها را گلچین کرده بودند. کادرها و اعضای بسیار خوب از قبیل ایوب نبوی، حمید فرشچی، عبدالله مولوی [در بانه] و... همگی افرادی که میتوانستند کشوری را اداره کنند. درواقع اینها ازجمله پیامدهای نظامهای دیکتاتوریت بودند. اگر درسوئد فعال سیاسی باشید آب از آب تکان نخواهد خورد. حداکثرش اینست که در دادن رأی به یک طرح بودجه سبب کم یا زیاد شدن دومیلیون کرونی درآن شوید. اما درکشور ما و یا در دیگر جوامع تحت تسلط نظامهای دیکتاتوری جان مخالفین سیاسی در خطر است. با اینوصف آنها با بخطر انداختن جانشان فداکاری میکنند. اگر آن فداکاریها هم انجام نگیرند، چنان افرادی پرورده نخواهند شد. بهر حال میبایستی سیستمی وجود میداشت که همه از همدیگر مواظبت میکردند. مثلاً همان نمونه تو خودت که در پادگان مریوان دستگیر شدید. آنرا چگونه باید تفسیر کرد؟ اگریم ساعت دیرتر آزاد میشدید هیچ معلوم نبود چی برسران می‌آمد.

**جواب:** ما ازآن گونه حرکات زیاد داشته ایم. نوروز خونین سنندج همه ما به درون پادگان رفتیم. حتی من خاطره دیگری هم دارم تمامی کادرهای کومه‌له با هم به جایی رفتیم و اسلحه و مهمات برای اتحادیه میهنی بردیم. البته اینکه هرکس در جهت رسیدن به هدفی که دارد قدم بردارد و فداکاری کند فی‌الذمه ایده درستی است اما مشکل ما آن بود که نقشه مند عمل نمی‌کردیم. کسی که

دارد بازی شطرنج میکند هر حرکتی که انجام میدهد از روی نقشه معینی است. مثلاً سعی میکند در ازاء از دست دادن یک مهره سرباز مهره وزیر حریف را بگیرد. اما ما بدون اینکه سربازی را هم بزنیم وزیرمان را از دست میدادیم.

**سوال (ملکه):** من از این بحث برداشتی دارم که ناشی از احساسی برخورد کردن به مسئله نیست. کاک فواد بسیار در فکر امنیت جانی و مسئله حفاظتی رفقا بود. در وقایع نوروز خونین سنندج، کاک فواد به تو کاک ساعد که در زمره بنیانگذاران کومه‌له بودید، میگوید؛ لازمست من و تو از صدیق کمانگر محافظت کنیم. یا اینکه ایرج فرزاد میگوید بهنگام کوچ مردم مریوان به آن شهر آمده بودم اما کاک فواد به او میگوید چرا به اینجا آمدی لزوی ندارد تو در اینجا بمانی زیرا که اینجا محیط امنی نیست و احتمال دارد مشکلی برایت پیش آید. اینکه رضا میگوید فداکاری کردن امری ضرور است گفته درستی است. اما باید اضافه کرد که آن مجموعه میبایست هوای همدیگر را می داشتند و از همدیگر محافظت میکردند. اما متأسفانه کومه‌له آنطوری عمل میکرد که نتایجش را دیدم. (منظورم آن نیست که عمدی در کار بوده است)، اما بی تجربگی و ناآگاهانه عمل کرده است. کاک فواد از بانه بطرف مریوان و بالعکس حرکت میکند بدون اینکه حتی یکنفر از افراد کومه‌له او را همراهی کند.

**جواب:** درکنگره اول کومه‌له که درخانه من برگزار میشد کاک فواد یکی از آنهایی بود که به حفظ امنیت رفقا بسیار اهمیت میداد. او از من در مورد جزئیات نقشه خانه ام می پرسید. درحد افراط و وسواس در مورد راه ورودی، خروجی و راه در رفتن سؤال میکرد، و بمنظور پیش گیری از وارد آمدن هر گونه ضربات احتمالی پلیس به رفقا مشخص میکرد که درصورت لزوم چه کسی چه کاری را چگونه انجام دهد. اما من حداقل درمورد خودم نمیتوانم قبول کنم که نسبت به حفظ امنیت کاک فواد بی تفاوت بوده باشم. در این رابطه میتوانم به آن دو نمونه مشخصی که قبلاً هم ذکر کردم اشاره کنم. یکبار او میخواست تنها از سنندج به مریوان برود که من ممانعت کردم و گفتم بایستی افرادی را به همراه داشته باشد. که نتیجتاً دو نفر از رفقاء که عبارت بودند از حمید فرشچی و ادیب وطندوست او را همراهی کردند. بار دوم زمانی بود که او قصد سفراز بانه به مریوان را داشت. ما در آن زمان پیشمرگ کومه‌له دراختیار نداشتیم. چون هنوز نیروهای مسلح مردمی سازمان نیافته بود. با وجوداین تا آن حد

احساس مسئولیت کردیم که از اتحادیه میهنی تقاضای در اختیار گذاشتن یک دسته پیشمرگ جهت همراهی با کاک فواد را کردیم. اما اینکه همراهانش چه کسانی بودند، آیا در قبال حفظ امنیت او احساس مسئولیت میکردند یا نه؟ اینها همه خود موضوعات جداگانه است. در مورد آن مشاجره ای که بهنگام رفتنش از بانه با او داشتم خود نیز نشانگر آنست که به امنیت او اهمیت میدادم. حتی اماکنی که او در آنجاها جلساتی را پیش میبرد تحت کنترل ما قرار می گرفت و درب و پنجره های آنجاها را تحت نظر قرار میدادیم. در بانه بهنگام برگزاری جلسات «جمعیت ها» هم ما همانطور عمل میکردیم. پس به نظر من این احساس تو مبنی بر اینکه اهمیت داده نشده است را نمیتوان به آسانی اثبات کرد.

**رضا:** من میگویم که مسئله چنان نیست که گویا فلان شخص معین اصلاً در فکر نبوده است، بلکه اگر درآورد توجهی هم شده باشد به طور فردی بوده است و تبدیل به دستور العمل و توافقی همگانی در میان آن جمع که ملزم به حفاظت از همدیگر بوده باشند، نشده است. مثلاً با نظری به چگونگی فعالیت نیروهای پارتیزانی معلوم خواهد شد که فرمانده مربوطه همیشه یک نفر معین را جهت محافظت از گروه تعیین نخواهد کرد.

**سوال:** من فکر نمیکنم که چنین سهل انگاری هایی صرفاً نسبت به کاک فواد اعمال شده بود. بلکه طرز فکری بود که در سطح عمومی تری عمل میکرد. قضیه سعید معینی را در نظر بگیرید. درآورد خودت ضمن صحبتهایت به نکته مهمی اشاره کردید. خانواده آنها در شرایط آنزمان کردستان بزرگترین لطمه را دیده بودند. با وجود این کاک سعید تک و تنها راه کردستان عراق را در پیش میگیرد. به نظر من در پیش آمدن چنان حالتی سهل انگاری یکی از فاکتورهائی بوده است که عمل کرده است.

**جواب:** اگر شما این را بعنوان طرز تفکری مورد انتقاد قرار میدهید، درآنصورت موافقم و نمونه های زیاد دیگری را هم بخاطر دارم. ولی اگر آنرا صرفاً مختص به کاک فواد بحساب میآورید، در آن صورت خواهم گفت که آنچنان نبود. مخصوصاً در مورد کاک فواد، ما تا آنجائیکه از دستمان برآمده کوتاهی نکردیم. زمانیکه ما بقصد برگزاری جلسه از بانه عازم «بیژوی» بودیم تمامی آن مسیر را پیاده پیمودیم. در آن مسیر ما جملگی در حدود شصت الی هفتاد نفری میشدم. در طول آن راه تا رسیدن به مقصد روزی صد بار سئوالات ابهام آمیزی همچون

«چه برنامه ای دارید؟» و یا داریم به کجا میرویم؟ از من میشد. بهنگام رسیدن به «بیژوی» و مستقر شدن در آنجا من، شعیب زکریایی، عبدالله مهتدی و سعید یزدیان شبها نگهبان همدیگر میشدیم. در آن شرایط کسی که ملزم به نگهبانی ما بوده باشد اصلاً وجود نداشت. ما مجموعه رفقای منفردی بودیم و هنوز سازمانی وجود نداشت. شعیب زکریایی در آنطرف روستا در میان صخره ها میخوابید. ما که نمی توانستیم توقع داشته باشیم که کسی نگهبانی ما را بدهد. ما خود درگیرودار رویدادها قرار گرفته بودیم. صرفاً بسیج آن همه نیرو از شهرها و متمرکز کردنشان در یک سازمانیکه بتوانیم برایشان وظیفه تعیین نمائیم، که مثلاً فلان و بهمان کار را انجام دهید، چندان آسان نبود.

**سوال:** من بحشم آن نبود که گفته باشم چنان دیدی صرفاً در مورد کاک فواد عمل کرده بود. بلکه اگر آن ضربات مهلکی که بر کومه‌له وارد شد را در نظر بگیریم، خواهیم دید که رویدادهائی همچون ازدست رفتن محمد حسین، جانباختن کاک فواد و صدیق کمانگر و از بین رفتن گردان شوان همگی متأثر از دیدگاه مشترکی بوده اند. اما در وقوع هر یک از آنها اشتباه کومه‌له به نوع مخصوصی تأثیرگذار بوده است. در مورد از دست رفتن دیگر کادرها و مسئولین کومه‌له همینطور در اوائل بخصوص هر فردی از کومه‌له که جان می باخت در زمره اعضاء و کادرهای آزموده کومه‌له بودند که سابقه ده الی پانزده ساله‌ای از مبارزه را داشتند. من منظورم همان سهل انگاری ایست که در مورد خود شما هم عمل کرد، اما خوشبختانه شما نجات یافتید. ولی چه تضمینی وجود داشت که واقعه دلخراش دیگری در پادگان مریوان تکرار نشود. یداله بیگلری بارها گفته است که استاندار خود شخصاً از سنج به مریوان آمده بود و بمنظور آزاد کردن شما کمک زیادی نمود بود. یداله میگوید نگران بودم از اینکه مبادا آزادی شما به روز بعد موکول شود. که در آنصورت اگر دو نفر از مزدوران محلی شما را شناسائی میکردند، حتماً کار از کار میگذشت.

**جواب:** مبارزه این جور چیزها را هم دارد.

**سوال:** درست، است اما در کومه‌له رویدادهای دلخراش زیادی پیش آمد.

**رضا:** تأسف آور آنست که علاوه بر اینکه چنان اتفاقاتی افتاد، بعدها هم بدون تجربه گرفتن از آن، همچنان ادامه یافت.

**جواب:** مجموع تحلیل های کومه‌له و جانباختن تعداد زیادی از انسانهایی که

بمراتب در درجات بالاتری از من قرار داشتند، همگی از یک دیدگاه معین نشأت می‌گرفتند و صرفاً به یک شخص معین مربوط نمیشد. دیدگاهی که به عقیده من از همان نوع نظراتی است که هنوز به تمامی در میان چریکها از بین نرفته است. فداکاری خود را به کشتن دادن، خود را فداکردن برای رسیدن به هدف.

**سوال:** من منظورم این نبود که آن اشکالات را تبدیل به مسئله ای فردی کنم. اما اگر در اوائل صحبت‌هایم نتوانستم منظورم را به درستی بیان کنم عذر میخواهم. بعنوان نمونه چه کسی تضمین میکرد که عبدالله مهتدی صحیح و سالم از پادگان سنندج رهایی یابد؟

**جواب:** آن شب صد مرتبه به او گفتم که آمدن تو به درون پادگان ضروری نیست. میگفت چطور نیایم تحمل نمیکنم.

**سوال:** من میگویم این مشکل تا زمانی که کومه‌له دوران عظمتش بسر آمد همچنان ادامه داشت. نمونه دیگر اینکه تمامی کمیته مرکزی کومه‌له از اینکه دکتر جعفر شفیعی زمانی درمیان پیشمرگان اتحادیه میهنی کردستان عراق بود اطلاع داشتند. از طرفی این واقعتی بود که از دید دولت بعث هم پنهان مانده بود. از این گذشته دولت بعث درعراق بدون شک از ارتباط کومه‌له با اتحادیه میهنی مطلع بود. با وجود چنین فاکتورهائی دکتر جعفر شفیعی را با ماشینی شبیه تاکسی‌بار که مردم آنرا برای فروش اجناس بکار می‌گیرند روانه مأموریت میکند!

**رضا:** مسئولین دستگاه اطلاعاتی بعث عراق به رفقای مسئول کومه‌له در سلیمانیه گفته بودند کومه‌له اسلحه، غذا و آذوقه به اتحادیه میهنی داده است.

**سوال:** کمیته مرکزی کومه‌له چگونگی جانباختن کاک فواد را مورد بحث قرارداد؟

**جواب:** چیزی بعنوان برنامه تحقیق اصلاً وجود نداشت. به یاد نمی‌آورم که چنین چیزی بوده باشد. درآنزمان کمیته مرکزی کومه‌له متشکل از من، عبدالله مهتدی، ابراهیم علیزاده بود. ابراهیم علیزاده که در کمیته اجرائی هم عضو بود، درمنطقه «سیسر» سردشت فعالیت میکرد و اصلاً به نزد ما نمی‌آمد. پس فقط من و عبدالله مهتدی درآنجا بودیم. درارتباط با تمامی کارهای اجرائی کومه‌له هم مردم به من مراجعه میکردند. عبدالله مینوشت و من هم میبایستی روزانه جوابگوی امورات مربوط به پنجاه نفر میشدم. احزاب سیاسی موجود با پیشنهادات و درخواستهایشان ما را درتنگنا قرار داده بودند. رفقا بیائید حزب

تشکیل بدهیم، فلان و بهمان کار را باهم انجام دهیم. کمیته مرکزی به مفهوم واقعی کلمه، در آن مقطع عملاً درکومه‌له وجود نداشت!

**سوال:** آیا کمیته مرکزی کومه‌له بطور رسمی درباره آن رویداد از ابراهیم جلال سؤال کرد؟

**جواب:** من هرگز نه دیده و نه شنیده‌ام که درآمورد با او جلسه‌ای برگزار شده باشد. اگر کسی از طرف خودش و یا بنام کمیته مرکزی، چنان کاری کرده باشد، من از آن بی اطلاعم.

**سوال:** ابراهیم جلال در کتابش تعریف میکند که بعد از جانباختن کاک فواد افرادی از اتحادیه میهنی و منجمله کاک سالار عزیز نسبت به او بحدی برخورد بدی داشتند که کمیته مرکزی کومه‌له نامه‌ای در براءت از او نوشته و آنرا برای اتحادیه میهنی میفرستد. چه کسی چنین نامه‌ای را نوشت؟

**جواب:** نشنیده‌ام. اگر چنین نامه‌ای هم بوده باشد، بایستی معلوم شود مربوط به چه سالی و چه زمانی بوده است؟

**سوال:** شاید سال ۱۳۵۹ بوده باشد.

**جواب:** اگر چنین کاری صورت گرفته باشد، حتماً عبدالله مهتدی و ابراهیم علیزاده از آن اطلاع دارند.

این گفتگو توسط ملکه و رضا انجام شد.



### گفتگو با سالار عزیز - سلیمانیه ۲۰۱۲/۴/۱۸

**سوال:** با سپاس و قدردانی از شما برای وقتی که دراختیارمان گذاشته اید. میخواهیم درمورد جانباختن کاک فواد و آن رویداد ناگوار سوالاتی را با شما در میان بگذاریم.

**جواب:** منم درخدمتتان هستم، بسیار خوش آمدید. در آنمورد هرچه که از دست ما برآید، کمترین خدمتی است که باکمال میل بعنوان یک برادر انجام خواهم داد.

**سوال:** آیا ماه اوت سال ۱۹۷۹ شما درشهر بانه بودید؟

**جواب:** آنزمان، خیر، نمیدانم. یادم نمانده، به نظرم در دفتر مرکزی حزب بودم.

**سوال:** ازآنجهت پرسیدم که درماه اوت سال ۱۹۷۹ که به تاریخ ما معادل است با ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، رژیم جمهوری اسلامی فرمان حمله به کردستان را صادر کرد.

در رابطه با این رهبران همه احزاب سیاسی کرد که اپوزیسیون جمهوری اسلامی بودند، در شهر بانه تجمع کردند تا برسر چه باید کردی، همفکری و گفتگو کنند. ماموستا شیخ عزالدین حسینی، و تا آنجائیکه ما خبر داریم گویا جناب مام جلال و تعدادی از کادرهای اتحادیه میهنی و کومه‌له رنجدران هم در آنجا بودند. میخواهم بدانم که آیا شما هم در آنجا حضور داشتید یا خیر؟

**جواب:** خیر، میدانی چرا؟ یادم می‌آید که در روز نوروز و یا روز قبل از آن، من بهمراه یک نیروی بزرگ نظامی در مریوان و آن اطراف بودم. فرماندهی آن نیروی بزرگ بعهد من بود. دیگر مسئولین عبارت بودند از کاک بکر حاج صفر، جلال حسین، عثمان قاله منور، محمد حاجی محمود، شوکت حاج مشیر. ما به مریوان آمدیم و در آنجا برادران شورای شهر بهمراه انور مجید سلطان (که بعداً شهید شد) به نزد من آمده و گفتند درنظر داریم پایگاه دزلی را تسخیر کنیم. و آنها در آن رابطه ازمن تقاضای کمک کردند.

منهم موافقت کردم و گفتم نیروی زیادی را با خود ببرید. اما آنها گفتند، فقط سی الی چهل نفری کافیست. بعداً آنها خبر دادند که به دادمان برس، ما درمحاصره قرارگرفته ایم. ناچار فردای آنروز ما حمله کردیم و محاصره کنندگان را از آن محل راندیم. بهنگام شب آتش نوروز را درهمان محل برپا کردیم. و بعد از چند روزی ماندن در آن حوالی من به دفتر مرکزی حزبان برگشتم. آن جریان را بخوبی بیاد دارم از این جهت است که میگویم درآن تاریخی که مورد نظرشماست، من در آنجا نبودم.

**سوال:** درآن مقطع همکاری بین کومه‌له ایران و کومه‌له- رنجدران - و اتحادیه میهنی چگونه بود؟

**جواب:** بسیار بسیار خوب بود. روابط بین ما از زمانی شروع شد که دکتر جعفر شفیع و ساعد وطندوست نزد ما آمده بودند. در آنزمان [مردادماه ۱۳۵۷] که ما هم از جانب ایران و هم از طرف عراق مورد حمله قرار می‌گرفتیم، آنها پیش ما بودند. دکتر جعفر بیمارستانی در آنجا یعنی در منطقه آزاد دایر کرده بود، درتصمیم گیریه‌ها و انجام همه امور دیگر نیز همچون سایر رفقایمان، شرکت داشته و به ما نزدیک بودند. بدلیل چنین همکاری‌هایی بود که ما همواره تلاش می‌کردیم آنها را ترغیب کنیم تا خود را سازمان داده و در صف مقدم مبارزه ظاهر شوند.



**سوال:** شما واحد نظامی مشخصی را به همکاری با کومه‌له گمارده بودید؟

**جواب:** ما چنین گروهی را اختصاص نداده بودیم. من در آن زمان هم عضو دفتر سیاسی اتحادیه میهنی و هم عضو کمیته مرکزی کومه‌له رنجدران بودم. در واقع چنان نبود که ما دسته معینی را جهت ارتباط مشخصی با کومه‌له، تعیین کرده باشیم. بلکه همه ما، چه به لحاظ شخصی و چه بعنوان دفتر سیاسی و کمیته رهبری، با کومه‌له رابطه داشتیم.

**سوال:** در آن دوره من در مریوان بودم، اما بودن شما در آنجا را به خاطر نمی‌آورم، درحالی‌که حضور آقایان بکرحاج صفر، ملا بختیار، محمد حاجی محمود و شوکت حاجی مشیر را بیاد دارم. آنها بیشتر با بخش کومه‌له مریوان ارتباط داشتند. و کاک فواد بیشتر با آنها مراوده داشت. با توجه به آن روابط نزدیک و همدمی‌ای که کاک فواد با آن آقایان داشت، چطور شد در سفری که کاک فواد از بانه به مریوان داشت، ابراهیم جلال را جهت همراهی با او تعیین کردند؟

**جواب:** راستش من اطلاعی از آن ندارم. اما میدانم که گاهی چنان حالتی وجود داشت که دسته‌ای از پیشمرگان ما روابطی برقرار میکردند. بخصوص در زمان انقلاب ایران تعدادی از پیشمرگان ما به آنطرف مرز میرفتند. در آن شرایط آنها تا حدودی میتوانند درمورد رفتن از جایی به جای دیگر و یا درمورد همکاری با جناحی در هر محلی، مستقلانه تصمیم گرفته و عمل نمایند. درموردی هم ما خود مأموریت همکاری با گروه مشخصی را به آنها میدادیم. مثلاً درمورد آموزش استفاده از اسلحه و یا درمورد آموزش جنگ پارتیزانی و یا موارد این چنینی ما خود دسته‌ای از پیشمرگان را تعیین میکردیم. اما درمورد کاک ابراهیم جلال چنان بود که او را بعنوان فردی که پیشمرگ بوده و در منطقه «قره داغ» هم حضور داشته و فردی کاردان و با تجربه بود، بحساب می‌آوردند. فرستادن ایشان آنطور نبود که گویا ما از لحاظ وجود گروه‌های زبده پیشمرگ در مزیقه بودیم و اجباراً از میان تمامی نیروهایمان بهترینشان را انتخاب کرده و فرستاده باشیم. خیر چنین نبود. ما گروه‌های پیشمرگ زیادی داشتیم که یا خود آنها را به مأموریت فرستاده بودیم و یا اینکه خودشان مستقلانه پی انجام مأموریت رفته بودند. درواقع من درمورد اینکه چه کسی او را انتخاب کرده بود و یا چطور شد که او را انتخاب کردند، اطلاعی ندارم.

**سوال:** کاک سالار آیا شما کتاب ابراهیم جلال را خوانده اید؟

**جواب:** خیر من آن کتاب را نخوانده ام. درواقع نخواستہ ام آنرا بخوانم.

**سوال:** او در قسمتی از کتابش مطلبی را نوشته که مربوط است به برگشتن واحد دوم از نیروی پیشمرگان کرکوک به مقرهای دفتر کمیته مرکزی. بنا به گفته او گویا فرمانده آن واحد، یعنی سیروان طالبانی شهید میشود و ابراهیم جلال، سامان گرمیانی را بعنوان فرماندهی آن واحد، تعیین میکند. که این خود نیز باعث اعتراضاتی درمیان افراد آن گروه میشود. او خود همراه شخصی به اسم سوران که مسئول سیاسی بوده است، جهت حل و فصل آن مشکل به دفتر مرکزی - اتحادیه میهنی - برمیگردند. ازطرفی شخصی به اسم انور که درمنطقه «قره داغ» فعالیت میکرده است، طی نامه ای برای مام جلال طالبانی، از ابراهیم جلال شکایت میکند و از او بعنوان فردی که رفتار بد و ناپسندی داشته است، نام میبرد. گویا آن نامه بدو بدست شما میرسد و شما آنرا نزد مام جلال برده اید. نتیجتاً آن شکایت مورد بررسی قرار میگیرد و در آن مدت ابراهیم جلال خلع مسئولیت شده و میبایست وضعیتش مورد بررسی قرار گیرد. او خود دراین رابطه میگوید در آنجا بیکار بوده است که مام جلال او را فرا میخواند و به او مأموریت کمک کردن به رفقای کومه‌له ایران رامیدهد.

**جواب:** راستش تا جائیکه من اطلاع دارم ابراهیم جلال در منطقه «قره داغ» فعالیت میکرد اما فرد ناموفقی بود. آن نامه هم به‌عنوان گله مندی دیگر برادران از او توسط خدا بیامرز انور، که اسم واقعی اش رشید بود اما ما او را بنام استاد انور می نامیدیم، نوشته شده بود. آنها همه نوشته بودند او شخصی است که بدرد آن ناحیه نمیخورد. لذا او به دفتر مرکزی آمده بود و ما هم بعنوان مسئول مافوق حق فراخواندن و بررسی و تحقیق کردن درمورد وی را داشتیم. من درواقع کتاب زیاد میخوانم، اما کتاب او را نخواهم خواند. زیر میدانم که محتوای نوشته هایش ناصحیح اند. حتی اگر او درمورد رویداد شهید شدن کاک فواد هم مطلبی نوشته باشد، باز هم مورد اعتماد من نخواهد بود. درمورد آن رویداد هم تا آنجائیکه ما خود در جریان بودیم یا بعداً در آن باره تحقیق کرده ایم، وضعیت چنان بوده است که کاک فواد در آن سفر همچون امانتی به او سپرده شده بود. خود کاک فواد هم بحساب اینکه او فرد کاردان و باتجربه ای بوده و میتواند است به کمک یک دسته از پیشمرگان محافظت او را بعهده گیرد، او را در آن سفر بهمراه خود برده بود. اما زمانیکه به کمین می افتند و با آن نیروهای

مهاجم درگیر میشوند، او شهید فواد را تنها گذاشته بود. لذا از آن بابت همگی، پیشمرگان و اعضای مرکزیت، همه میدانند که ابراهیم جلال شخصاً کسی است که در همه جا ناموفق بوده است. درآمورد هم ناموفق بود و نتوانست از کاک فواد محافظت نماید. او آنطوریکه توانست خود را از مهلکه بدر برد میتوانست کاک فواد را هم نجات دهد.

از اینجهت بعد از آن رویداد او را همچون فرد مرموزی بحساب میآورند. از او بیزار بوده اند، زیرا که او آنچنان فرد ترسوئی بود که نتوانست از کاک فواد محافظت نماید. درواقع هم همینطور بود. او میتوانست درمحافظت از کاک فواد تا حد شهید شدن هر دو نفرشان بکوشد. اما متأسفانه کاک فواد با چنان مردی همراه شد.

**سوال:** من با شیخ عثمان در این باره صحبت کرده ام. او جریان را چنین تعریف کرد که ابراهیم جلال یا ناصح (پسر شیخ عثمان)، یکی از آن دو نفر، درقسمت جلو حرکت کرده است، بعد کاک فواد، طهمورث اکبری، که او هم در آنجا شهید شد، و آخر نفر هم شیخ عثمان بوده است. سپس او میگوید، با شنیده شدن صدای تیراندازی، دیگر ابراهیم جلال و ناصح دیده نشدند. آنها رفته بودند. ناصح که فرد جوانی بود، پیشمرگ نبود. اما او که مسئولیت نظامی را بعهده داشت دیگر چرا...؟

**جواب:** ما نیز چنین شنیده ایم که ابراهیم جلال بعنوان اینکه آنها را آموزش دهد به آنجا آمده بود، درصورتیکه خود او پیشاپیش همه فرار کرده بود. اطلاعات ما درمورد شهید فواد نیزصرفاً همان بود.

**سوال:** به نظر من این که ابراهیم جلال فرستاده شد، خود یک بدشانسی بود. چرا که طبق شناختی که ما از کاک بکر حاج صفر داشتیم، مطمئن بودیم که اگر وی میبود کاک فواد را به آن صورت رها نمیکرد. کاک ملا بختیار همینطور (سالار، هیچکس)، یا اینکه جمال محمد خداکرم که با کاک فواد بسیار دوست بود و میدانست که او چگونه آدمی است، او را به آنصورت رها نمیکرد. دراین چند روزه دستگیرم شده که بهنگام برگشتن کاک فواد به مریوان، از بدشانسی کاک بکر آنجا نبوده است. وگرنه من مطمئنم اگر دسته ای دیگر از پیشمرگان و شخص دیگری را بهمراه میداشت، تدبیر دیگری اندیشیده میشد. بنابراین سئوالم اینست که آیا فاکتور بخصوصی سبب انتخاب ابراهیم جلال شد یا اینکه انتخاب

او برحسب اتفاق بود؟

**جواب:** شاید اتفاقی بوده باشد. زیرا که انسان در بسیاری مواقع پیش بینی اینکه چه چیزی روی خواهد داد را نمیکند. اما ناگهان آن واقعه روی داد. در صورتیکه اگر قبلاً در آن مورد بگونه ای اطلاعاتی را کسب میکردند و یا خبر داده میشد که در آنجا حرکاتی صورت گرفته است و لازمست شما مواظب باشید، در آنصورت شاید طور دیگری پیش میآمد. یا شاید اصلاً سفرشان را منتفی میکردند.

**سوال:** شما پس از چه مدت از جانباختن کاک فواد مطلع شدید؟

**جواب:** آن حادثه در بعد از ظهر روی داد، مگر نه؟

**سوال:** یکی از تناقضات موجود در آن مورد آنست که، ابراهیم جلال میگوید در عصر آنروز اتفاق افتاد، اما شیخ عثمان خالدی میگوید، نزدیکیهای ساعت ده قبل از ظهر بوده است.

**جواب:** آنطوریکه ما شنیده ایم وقوع آن رویداد در بعد از ظهر بوده است.

**سوال:** در ایران رادیو تهران ساعت دو بعد از ظهر پخش اخبار داشت.. همان روز ساعت دو بعد از ظهر رادیو تهران خبر وقوع حادثه و جانباختن کاک فواد را پخش کرد. ما نوار صوتی پخش آن خبر را در اختیار داریم.

**جواب:** پس معلوم است که قبل از ظهر بوده است.

**سوال:** یکی دیگر از سئوالاتمان اینست که آیا شما آن رویداد را نتیجه طرحی از پیش تدارک دیده توسط جمهوری اسلامی قلمداد میکنید یا اینکه آنرا واقعه ای اتفاقی میدانید؟

**جواب:** بنا به اطلاعاتی که من از آن زمان تا لحظه کنونی کسب کرده ام، از آن همچون رویدادی اتفاقی نام برده شده است و در واقع ما چنین شنیده ایم.

**سوال:** میدانی چرا آن سئوال از نظرما بسیار مهم است؟ بعد از اینکه فرمان حمله به کردستان از طرف خمینی در ۲۸ مرداد که برابر است با ۱۹ ماه اوت از سال ۱۹۷۹ صادر شد، نیروهای سرکوبگر رژیم اسلامی بلافاصله در شهرها مستقر نشدند. مثلاً از روز نوزدهم تا سی و یکم ماه اوت (روز جانباختن کاک فواد)، فاصله زمانی چندانی نیست. بلکه در حدود ده الی دوازده روزی بود که در آن مقطع زمانی نیروهای جمهوری اسلامی، نه اینکه در فواصل بین جادهها بلکه حتی بهنگام عبور از شهر نیز به حالت آماده باش درآمده و مسلح به اسلحه هائی همچون «دوشکا» حرکت میکردند. منظور آنست که آنها در آنزمان هنوز

احساس امنیت نمی‌کردند. و راه‌های موجود ما بین شهرهای کردستان، همگی آزاد بودند. هنوز توسط نیروهای رژیم تسخیر نشده بودند. پایگاهها و مقرهائیکه قبلاً توسط مردم تصرف و یا بنا به مصلحت خود رژیم برچیده شده بودند، هنوز دوباره دایر نشده بودند. اما درچنان شرایطی یک ستون از نیروهای مسلح رژیم ناگهان بطرف پاسگاه بسطام بحرکت درمیاید ودرآن فاصله چند بار رفت و آمد میکند و هلیکوپتر هم درآنجا نیروی نظامی پیاده میکند و سپس کاک فواد و همراهانش دچار آن جنگ و درگیری میشوند! بنابراین ما معتقد نیستیم که آن درگیری بطور اتفاقی روی داده باشد. اما اینکه چگونه رژیم ازحضور آنها درآنجا اطلاع پیدکرده بود، خود نیزمسئله ایست که ما ازآن بی خبریم. البته لازمست اضافه کنم که درآنزمان حرکت نیروهای رژیم درآن بخش ازجاده مربوطه، فقط یکبار صورت گرفت. و چنان نبود که آنها درآنزمان درآنجا مستقر شده ویا مسیر آن جاده را مورد کنترل خود قرار داده باشند. به عبارتی دیگر آنها عملیاتی را انجام دادند و برگشتند.

**جواب:** در واقع اطلاعات من درهمان حدیست که قبلاً گفتم. زمانیکه ما درآنجا بودیم، تصورمیکردیم که آن رویداد واقعه ای اتفاقی بوده است. یعنی برسر آن جاده کمینی گذاشته شده بود و آنها هم اتفاقی دچارش شدند. ما چنین تصورمیکردیم. اما همانطورکه خودت هم گفتید، ممکن است دست آن تعداد از کردهائیکه با آنها ارتباط داشتند، در کار بوده باشد. درواقع درآنزمان چنین افرادی وجود داشتند. به خدا قسم آنها به حدی ازحضور ما درمیروان در خشم بودند که اگرامکان میداشتند چشمان را از حدقه درمیآوردند. بخصوص تعدادی از آنها طرفدار سپاه پاسداران بودند و بعضی دیگرشان پارت دموکرات (قیاده موقت) بودند. ممکن است آنها جاسوسی کرده باشند.

**سوال:** اینکه به دوگونه ازچگونگی خود درگیری، تعریف و قضاوت ارائه داده میشود، خود نیز نشانگر وجود نکته های ناروشنی است. مثلاً ابراهیم جلال درکتابش نوشته است که نیروهای مسلح رژیم از هلیکوپتر که فرودآمده بود پیاده شدند. اما شیخ عثمان میگوید، ماشینهای ارتشی آمدند، بعداً حرکت کرده و رفتند. ولی بعد از مدت کوتاهی دوباره برگشتند.

شیخ عثمان میگوید، چند ماشین به آن پاسگاه رفتند، بعد آنها برمیگردند ودرجائی نزدیک به محل پیشمرگان توقف میکنند. و از آن پس جنگ و درگیری

شروع میشود. مدتی بعد از آن رویداد، افراد کومه‌له به فردی در آن ناحیه مشکوک شده و می‌خواهند او را دستگیر کنند. اما او از آنجا گریخت و هرگز هم به کردستان برنگشت. آن مرد دردوره حکومت شاه، فرد مسلح مزدوری بود که در آن زمان چنان شغلی را «چریک ژاندارمری» می‌نامیدند. کارکرد چنان شغلی همچون مزدوران اینجا (جاشهای کردستان عراق) بود. آنچنان افرادی از جانب حکومت‌های وقت مسلح میشدند و اگر هر رژیمی هم جابجا و تعویض میشد، آنها همواره از حکومت جدیدی که سرکار می‌آمد طرفداری میکردند. آن مرد از حضور کاک فواد در آن منطقه باخبر شده بود. آن نیز خود میتواند بعنوان مدرکی تلقی شود.

**جواب:** آن پاسگاه مورد نظر، هم در نزدیکی آن ناحیه قرار داشت و هم در طرفی قرار گرفته بود که کار خبر رسانی و تماس گرفتن با آنجا را آسان ترمیکرد. در می‌یوان هم افراد بد زیاد بودند. طی آن مدتی که ما در آنجا بودیم، چند روزی آنها بحدی با ما مخالفت میکردند که ما مجبور شدیم از رفتن پیشمرگانمان به داخل شهر جلوگیری کنیم. بنابراین به احتمال زیاد میتواند آنطوری باشد که تو میگوئید.

**سوال:** آیا رهبری آنزمان اتحادیه میهنی و یا کومه‌له رنجدران از ابراهیم جلال در آن مورد بازخواست کردند؟

**جواب:** از او سؤال شد. اما حقیقتاً نسبت به آن موارد از کسی سئوالی نشد. در واقع نمیشد کسی را به صرف ترسو بودن در یک جنگ و درگیری، متهم کرد. او هم میتواند دلائل مربوط به خودش را ارائه دهد. مثلاً گفته شود که آن واقعه به ناگهان روی داد. و در آن شرایطی که مورد حمله قرار گرفتیم، ما که تعداد کمی بودیم و منطقه را نمی‌شناختیم، از وضعیت همدیگر بیخبر ماندیم. در مقابل ارائه چنین استدلالی چه میتوان کرد؟ با این وصف مسلماً ما در آن مورد تحقیق کردیم. کاک فواد گذشته از رفقاییش، همه ما بسیار دوستش داشتیم. خوب، اما بعد از رویدادن آن واقعه چه میتوان کرد؟

**سوال:** سپس او در ادامه مطالبی که در کتابش منعکس کرده است، همراه با عصبانیتی که از طرز نوشتنش پیدا است میگوید، سالار نسبت به نقش من در آن رویداد مشکوک شد. اما مهمترین نکته آنست که او میگوید رهبری کومه‌له رنجدران و در راس آن سالار، از من بخاطر آن رویداد کینه بدل گرفتند. و مرا در هیچ فعالیتی شرکت نمیدادند.

**جواب:** درست است، همه چیز بعهده ما بود درست است.

**سوال:** اما او در همانجا مسئله عمده ای را مطرح میکند که آن نیز از نظر ما بسیار مهم است. او میگوید. رهبران اتحادیه میهنی و کومه‌له رنجدران بحدی از من رنجیده شدند که رهبری - کومه‌له ایران مجبور شدند دربرائت من نامه‌ای بنویسند. درآن نامه آنها نوشته بودند که او در آن رویداد نقش و تأثیر بدی نداشته است و بسیار مورد اعتماد ما میباشد. آیا اصلاً چنین نامه ای نوشته شد؟  
**جواب:** خیر، بعد از آن رویداد آن مرد دیگر نتوانست جایگاه قبلی خود را باز یابد. او از دید همه و درمیان پیشمرگان، همچون شخص نالایقی جلوه میکرد. درواقع آن مرد که کاک فواد را به کشتن داد مرد ترسوئی است.

**سوال:** اما درمورد اصل موضوع، آیا چنان نامه ای و چنان چیزی وجود داشت؟

**جواب:** خیر، کاک بختیار حافظه بهتری دارد میتوانید از او هم سؤال کنید. من چنین چیزی را نشنیده‌ام.

**سوال:** ما باراول از طریق خواندن کتاب او از آن مسئله اطلاع پیدا کردیم که او درمورد شما نوشته بود. که به سبب برخورد بد و آزارهای کاک سالار عزیز بود که کمیته مرکزی کومه‌له ایران مجبور شد دربرائت من نامه ای نوشته و آنرا بمن بدهند. وی ادعا میکند که آنها در آن نامه بنا به کاردانی و صلاحیتی که داشتم، تقاضا کرده بودند من برای کمک کردن به آنها دوباره به نزدشان برگردم.  
**جواب:** او درست نمیگوید.

**سوال:** اصلاً شما خودتان کاک فواد را دیده بودید و با او آشنائی و معاشرت داشتید؟ اگر موردی را بیاد دارید بسیار مایلیم گوش کنم.

**جواب:** طبعاً دوستان دیگری را قبل از آشنائی با کاک فواد می شناختم. دوستانی همچون شهید جعفر شفیع (دکتر عزیز)، ساعد (وطن دوست) و بعداً دوستان دیگری همچون عبدالله مهتدی درواقع من که کاک فواد را ملاقات کردم به یکباره بیاد کاک آرام (شهید آرام - از رهبران و بنیانگذاران اولیه کومه‌له رنجدران) افتادم. کاک فواد را دیدم با دستاری به سر که نتوانسته بود آنراهم خوب ببندد. او بسیار ساده و بی آرایش بود. من هیچ تصور نمی‌کردم که آن مرد با چنان شمایلی، دبیراویل کومه‌له باشد. درواقع او بحدی ساده و خاکی بود. به دفعات زیادی همدیگر را ملاقات میکردیم، باهم می نشستیم و صحبت میکردیم، باهم تبادل افکار داشتیم. با هم از دنیا و از کومه‌له ما و کومه‌له آنها

و اهدافی که داشتند، بحث بمیان می‌آوردیم. از آن نوع همکاریها و نشست‌ها با هم زیاد داشته ایم. درآزمان یا آنها نزد ما می‌آمدند و یا ما به نزد آنها می‌رفتیم. مواردی از آن نوع تماسها زیاد با هم داشتیم. خیلی ممنون و بسیار سپاسگزاریم

**این مصاحبه توسط ملکه و حشمت صورت گرفت.**





### گفتگو با شعیب ذکریایی - ۲۰۱۳ / ۳ / ۱۷

**سوال:** شما با کاک فواد همکلاسی و رفیق بودید. این رابطه کی و چگونه آغاز شد؟

**جواب:** ما در دبیرستان هدایت سنندج در کلاس دهم همکلاس شدیم. دبیری داشتیم یهودی به اسم آقای کیمیا که بسیار انسان خوب و دلسوزی بود. او همیشه محصلین را به درس خواندن تشویق میکرد. بیاد دارم سال قبل هنگامیکه کاک فواد در دبیرستان رازی و من در دبیرستان هدایت تحصیل میکردیم همین آقای کیمیا بمن توصیه کرد که با محصلی به اسم فواد مصطفی سلطانی رقابت کنم. تا جائیکه بیاد دارم برنده این مسابقه کاک فواد بود. این اولین باری بود که از دور با فواد آشنا میشدم بدون اینکه خودش را هرگز دیده باشم. بعد که همکلاس شدیم او یک ردیف جلوتر از من می نشست. آشنایی ما

هر روز بیشتر میشد و بتدریج تبدیل شد به رفاقت. حقیقتا کاک فواد همان کسی بود که من دنبالش میگشتم. رابطه ما در پروسه زمانی، نزدیکتر و عمیقتر می گشت، تا جائیکه رفت و آمد خانوادگی هم به آن اضافه شد.

احساس میکردم فواد آدمیست جدی و آگاه. باوقار و کاراکتر شخصی اش سبب میشد که در بین دوستانش احترام و اتوریته کسب کند. در محافل ما در آنزمان، بحث مسئله کردستان و مذهب و مسائل اجتماعی دیگر داشت مطرح میشد. بعد از فارغ التحصیلی از دبیرستان، حدود یک سال ارتباطمان با همدیگر قطع شد. من بعنوان نفر بیست و چهارم در دانشگاه صنعتی آریامهر پذیرفته شدم. عجب که کاک فواد سال بعد بعنوان نفر بیست و سوم در همین دانشگاه پذیرفته شد، یعنی اینجا هم او برنده شد و از من سبقت گرفت!

با ورود کاک فواد به دانشگاه آریامهر، ما هم اطاقی شدیم. از این بعد زندگی، درس خواندن و فعالیتهای سیاسی ما بیشتر و بیشتر بهم گره خورد. **سوال:** از چه زمانی ب فکر کار و فعالیت سیاسی افتادید؟

**جواب:** در دبیرستان با افکار تازه و با ایده عدالت اجتماعی و همچنین افکار کمونیستی و آرمانخواهی آشنا شدم. کاک فواد نسبت به مسائل گوناگون اجتماعی و فرهنگی، مسئله کرد و... حساس بود و اظهار نظر میکرد. بیاد دارم وقتی نشریه «خاک و خون» بدستمان میرسید، دست بدست میگشتم و کنجکاوانه دنبال مطالبی بودیم در پیوند با جنبش و جنگ کردستان. من با این افکار وارد دانشگاه شدم. در دانشگاه با چند نفر آذری آشنا شدم که گاهی با هم بحث میکردیم. کتابی دردسترس نبود، تا اینکه کاک فواد به دانشگاه آمد. آشنایی و ارتباط فواد با دانشجویان کرد وسیع تر بود. با بودن کاک فواد دسترسی ما به کتب و نشریات ممنوعه آنزمان عملی تر شد.

در محیط دانشگاه رابطه ما ن سیاسی تر شد. بعضا کاک فواد را می دیدم که با دیگر دانشجویان مشغول جر و بحث است. برعکس من او اینکار را با نهایت متانت و بردباری به پیش میبرد. روزی دیدم فواد با کسی در باره ماتریالیسم و ایده آلیسم و غیره بحث میکرد. وقتی از او جویا شدم که این مسائل را از کجا یاد گرفته است؟ وی کتاب «اصول مقدماتی فلسفه» را که بدست آورده بود به من داد.

خوب من هم کم کم وارد این نوع بحث ها میشدم. همزمان با تحصیل در

دانشگاه، باز تکثير و دست نويسي جزوات و کتب مطلوب را هم به پيش مي برديم. بتدريج بحث درست کردن تشکيلات مطرح شد. فواد گفت که او با بقيه رفقا به اين نتيجه رسيده که تشکيلاتي راه اندازي کنند.

او در رابطه با ادامه کاري و همچنين حوزه هاي ۳ نفری از من نظر خواست؟ پاسخ دادم خوب است، موافقم. ارتباطات کاک فواد گسترش مي يافت. در نزديکي دانشگاه خانه اي اجاره کرديم که بعدا تبديل شد به مرکز جلسه و تجمع کردهای سياسي و چپ. فواد در تمامی اين جلسات مشارکت فعال داشت.

**سوال:** شما از ارتباط کاک فواد با برادران احمدزاده (چريکهاي فدائي) چه اطلاعاتي داشتيد؟

**جواب:** بنظرم کاک فواد با مسعود (برادر بزرگتر) رابطه اي نداشت. با مجيد اما هم دانشکده‌اي و همکلاسي بود. بارها شاهد بحث و جدل آنها بودم. گاهي من هم مشارکت ميکردم و ميدانستم هوادار جنبش چريکي است. جزئيات اين بحث ها را بخاطر ندارم ولي مطمئنم که ما مرزبندي خودمانرا با اين خط مشي بروشنی ابراز ميکرديم. با وجود اين کاک فواد بطور مرتب با مجيد احمدزاده در بحث و جدل بود. آنها بهم اعتماد داشتند و رفتارشان با همدیگر کاملا دوستانه بود. بهرحال اختلافات فکري آنها برکسي پوشيده نبود. با اين وجود تماسها و جدلهای آنان مدتها بعد هم ادامه داشت تا سرانجام مجيد متاسفانه جانش را فدای آرمانش کرد.

**سوال:** در سال ۱۳۴۹ همين جمع شما که کومه‌له را بنیان گذاشتيد، جلسه بزرگي در تهران تشکيل داديد. در واقع دو جلسه جدا از هم از دو محفل. چيزی بياد داريد؟

**جواب:** گمان نميکنم چنين جلسه اي تشکيل شده باشد يا حداقل من در اين باره اطلاعي ندارم. زماني که قصد داشتيم تشکيلات بسازيم، پيوندهای اعضاي اين محافل با همدیگر منسجم تر شده بود. لذا افراد در حوزه ها تقسيم شدند و کارهايی نظير مثلا نگهداري کتابخانه‌مان (که یک ساک دستی بود) به کسي يا محفلی سپرده ميشد. اين نوع اقدامات و سازماندهی به اين خاطر بود که ضربات احتمالی پليس را خنثي يا به حداقل برسانيم. بهرحال در پاسخ به سوال شما بايد بگويم که اگر افرايی آنزمان در چنين جلسه اي شرکت داشته اند من هيچ اطلاعي ندارم.

**سوال:** گفته میشود در همان آغاز تشکیل کومه‌له، عده ای از فعالین نظیر فاتح و مصلح شیخ الاسلامی حذف میشوند. بنظر میرسد موضع شما و کاک فواد در رابطه با ضعف و لغزشهای سیاسی اعضا سختگیرانه بوده است. این اختلافات در چه رابطه ای بود؟ امنیتی بود؟ سیاسی بود؟ خود شما در مقاله‌ای به نوشته ای از کاک فاتح استناد کرده اید. جریان چی بود؟

**جواب:** موضوع همان بود که من در نوشته ام به آن اشاره کرده ام. فاتح شیخ الاسلامی در جمع ما فردی بود قابل احترام. همانطوریکه خودتان هم اشاره کردید، مسئله ما امنیتی بود. میدانستیم که این مبارزه بدون محکم کاری تشکیلاتی به جایی نمیرسد. لذا در چنین شرایطی افراد درگیر قاعدتا باید حداکثر ممکن مسائل امنیتی و محکم کاری را رعایت کنند. فواد با تمام تلاش مشغول جذب افراد مطلوب بود. بیاد دارم هنگامیکه با مجید احمدزاده به بحث می نشست، طوری جدی و دوستانه جدل میکرد که حتی روی او هم تاثیر گذاشته بود. میخواهم بگویم که جذب افراد و تقویت تشکیلات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. در چنین شرایطی فاتح شیخ الاسلامی چنین مقاله‌ای می نویسد.

فاتح شیخ الاسلامی با اینکار عملا اعتماد رفقاییش را از دست میدهد. کاک فواد که با هردو از نزدیک تماس داشت، وضعیت پیش آمده و تحولات تازه در این رابطه را برای من توضیح داد.

بعد از بحث و مشورت در این باره قرار شد که به فاتح شیخ الاسلامی اطلاع داده شود که این تجمع (تشکیلاتی که در آستانه شکل گیری بود) منحل شده و هر کسی دنبال کار و زندگی خودش رفته است. اینکار جهت حفاظت از اعضای فعال و خنثی ساختن فشارها و ضربات احتمالی پلیس و ساواک بسیار ضروری بود. این نوع مخفی کاریها باعث شد که حتی بعد از دستگیری شماری از اعضای اولیه کومه‌له در سال ۱۳۵۳، هیچ کسی در هیچ موردی، هیچ چیزی را لو نداد.

در واقع کوچکترین اقرار در باره تاسیس تشکیلات کومه‌له، میتوانست عواقب بسیار بدی دنبال داشته باشد. بعدها هم چنانکه دیدیم آنها دوباره به صفوف کومه‌له بازگشتند و در این رابطه برخورد منطقی فواد با آنها را هم شاهدیم. دیدیم که آنها مخالف مسلح شدن اتحادیه دهقانان بودند. چنین موضعی

مبین دیدگاه سیاسی آنان بود. اگر کاک فواد سالها پیش زلزله آنها را تشخیص داده بود، خود نشانگر فراست و تیزی فواد بود. کسانی ممکن است این نوع برخوردها را غلط ارزیابی کنند که من البته موافق نیستم حتی بر فرض درست بودن نظر آنها هم، فرد مخصوصی مقصر نخواهد بود، بلکه ما همگی مسئولین تشکیلات آنزمان پاسخگو شناخته می‌شویم. بهرحال آنها بعدا پشیمان شدند. کاک فواد خطاب به آنها گفت: با وجود اینکه شما مدتها علیه تشکیل اتحادیه دهقانان تبلیغ منفی کرده اید، امروز اما پشیمان شده اید؛ لذا انتقاد از خودتان تنها در جمع محدود ما دردی را دوا نمی‌کند. اینکار را شما بایستی نزد مخاطبین تبلیغاتتان انجام دهید، برایشان توضیح دهید که شما در اشتباه بودید. امروز اما ادعا میکنند که گرایش سیاسی آنها بعداز بحران انشعابهای کومه‌له ادامه همان خط سیاسی آنزمان آنانست! من در مقاله ای که مدتی قبل در این باره نوشته‌ام، خاطرنشان ساختم که درشخصیت شکنی و تبلیغ علیه آنها با حکومت هم سو نخواهم بود، هرچند این گروه بدون وقفه مشغول شخصیت شکنی و دروغ پراکنی علیه بعضی از افراد بوده اند و اینکار را هم مرتب ادامه میدهند.

**سوال:** جهت اطلاع شما یدالله بیگلری میگوید در یکی از جلسات، مصلح شیخ الاسلامی مقاله نوشته شده توسط فاتح شیخ الاسلامی را به حضار جلسه نشان میدهد و میگوید که اینرا فاتح شیخ الاسلامی نوشته است. کپی این مقاله در نزد کاک فواد هم بود، منتها تا آخر جلسه به کسی نشان نمی‌دهد. کاک فواد میگوید که فاتح شیخ الاسلامی در مدت این جلسات که تابحال داشته ایم، حاضر نشده هیچ نوع انتقادی را دراین باره قبول کند! او نمیگوید که اشتباه کرده است و این اشتباه تحت فشار پلیس و ساواک انجام گرفته است. پس از پایان جلسه رسمی، کاک فواد میگوید که برخورد این رفیق با ما صادقانه نیست. یدالله بیگلری گفت که بعد از جلسه کاک فواد نوشته فاتح شیخ الاسلامی را به من داد و گفت بگذار که جمع خودشان تصمیم بگیرند.

**جواب:** اگر کاک فواد امروز زنده بود، یقین دارم که نزد فاتح شیخ الاسلامی میرفت و از وی دلجویی میکرد و میگفت: شما مبارز بوده اید و قدر شما را من بخوبی میدانم. مطالبی هم که علیه ما گفته اید و نوشته اید، نادیده خواهیم گرفت. کاک فواد چنین شخصیتی بود کسانی که از نزدیک با او کار و مبارزه

کرده اند، با این کاراکتر بزرگ منشا نه آشنا هستند.

**سوال:** فاتح شیخ الاسلامی اظهار داشت هنگامی که کاک فواد به ناحیه مریوان بازگشت، در مورد ضرورت تشکیل دفتر شیخ عزالدین حسینی سخن گفت و جهت سروسامان دادن به اینکار مرا مناسب دید. او کارآیی رفقاییش در زمینه های مختلف را بخوبی تشخیص میداد.

**جواب:** موضع کاک فواد مشخصا در این رابطه آموزنده است و جای تعمق. او عملا معتقد بود که هر کس هراندازه توان و اراده ای آزادیخواهی در او وجود دارد باید به آن بها داد و نگذاشت هدر برود.

**سوال:** علاقه مندم در رابطه با دستگیری خودت کمی تعریف کنید؟

**جواب:** جریان فعالیت و سپس دستگیری ام در اصفهان را تا به امروز جایی بازگو نکرده ام. چرا که هرگز نخواستیم ام این بازگوئیها برای رفقای سابقم و یا افرادی که هنوز در قید حیات هستند، مسئله ساز شود. بهر صورت این داستان درازی است و من در این رابطه به چند نکته اشاره خواهم کرد. من به اصفهان به یک شهر کارگری منتقل شدم. بر طبق قرارهای تشکیلات، موظف بودیم که محیط های کارگری را انتخاب کنیم و من هم کارخانه ذوب آهن اصفهان را انتخاب کردم. البته من سرباز بودم و بعنوان افسر وظیفه با لباس شخصی مشغول به کار شدم. با یکی از رفقا که هنوز عضو تشکیلات نبود و پیشتر به آنجا رفته بود هم منزل شدم. او هم در همان کارخانه کار میکرد. این رفیق با عده ای از کردها و اصفهانی ها ارتباط برقرار کرده بود. آنها هم بنوبه خود با کسانی دیگر از اقشار مختلف رابطه درست کرده بودند.

من هم وصل شدم. آشنایی و ارتباط گیری بیشتر میشد. جمع خوبی بود از بچه های دلسوز و صمیمی، منتهای تفکر چریکی. وظیفه تشکیلاتی من این بود که با بینش چریکی که ما با آن مرزبندی داشتیم، برخورد کنم. مثلا کسانی در این جمع بودند که بطور مرتب توصیه میکردند که برویم فلان جا را منفجر کنیم! بالاخره قبول کردند که این نوع فعالیتها غلط است. برخی از آنان فقط ماجراجو بودند. پیوندها با افرادی که بنظرمان جدی تر بودند ادامه یافت. من در محیط کار خودم ابتدا با یک کارگر با تفکرات مذهبی رفیق شدم. او کتاب های مذهبی من امانت میداد. من هم به شیوه خودم با او بحث و روشننگری میکردم. این نوع ارتباطات در حال گسترش بود.

رفیق هم منزل و دو رفیق دیگر که تکنسین بودند، در ارتباط گیری خیلی فعال و موفق بودند. آزمان مسئله اخراج مطرح بود. ما در این مورد اطلاعیه خوبی صادر کردیم. قبلا هم در این رابطه جزوه‌ای نوشته بودیم. من مدتی کتابدار تشکیلات بودم. یکی دو ساک کتاب و جزوه و نوشتجات نزد من بود. برای حفاظت از بعضی از ملزومات و همچنین کتابخانه مان، خانه ای مخفی هم در اجاره داشتیم تا از دسترس ساواک و پلیس محفوظ بمانیم.

من حدود یک سال در ذوب آهن خدمت کردم. بعدا دستگیر شدم. قبل از دستگیری یک یا دو بار کاک فواد جهت تجدید دیدار به اصفهان آمد. ما هم گزارش فعالیت‌هایمان را به وی دادیم.

من از طریق یکی از کارگران مذهبی با محفلی از هواداران خمینی آشنا شدم. اعتماد آنها بمن سبب شد که در یکی از جلسات آنها شرکت کنم. مدتی بعداز شرکت در این جلسه، کاک فواد به اصفهان آمد. حضورم در جلسه مذهبی ها را به اطلاعش رساندم. او بعداز شنیدن موضوع، بمن توصیه کرد که از شرکت در این نوع اجلاس خودداری کنم و افزود که آنها متحجرو متعصبند و میتوانند خطرناک باشند. من البته به استناد به حرفهای این دوست مذهبی و اینکه در میانشان کارگر وجود دارد به میان این محفل رفته بودم. اما وقتی به جلسه آنها رفتم، متوجه شدم برعکس بشدت مذهبی اند و اغلب اعضای محفل کارمند و بازاری و اقشار دیگر بودند.

کاک فواد توانست وارد محوطه کارخانه ذوب آهن شود. ورود فقط برای پرسنل ذوب آهن مجاز بود. بخاطر ندارم او چطور توانست به داخل محوطه وارد شود. بهرحال در داخل کارخانه یکی از کارگران غیر مذهبی که اصفهانی بود و با هم رفیق شده بودیم، با خیره شدن و ورنانداز کردن فواد، نگاه معنی داری بمن کرد و انگار میخواست بگوید: «اینها متشکل هستند»!

اخراج بخشی از کارگران از کارخانه مسئله مهمی بود. بعداز مشورت با همگی رفقا، اعلامیه خوبی در این مورد نوشتم. با دردسر زیاد توانسته بودیم یکدستگاه ماشین پلی کپی تهیه کنیم و آنرا در آن خانه مخفی گذاشته بودیم. بعداز تحریر و تکثیر اعلامیه و پس از نشان دادن به آن کارگر مذهبی، او گفت که باید میان کارگران پخش شود و اینکار را هم به انجام رساندیم. پخش اعلامیه انعکاس وسیعی یافت. یکی از کارگران بعداز خواندن اعلامیه گفته بود که نوشتن این

اعلامیه با همکاری کارگران و تکنسین ها و مهندسین کارخانه انجام گرفته است. تقسیم کار کردیم و قرار گذاشتیم که اعلامیه های باقیمانده را در مناطقی از شهر و همچنین مرکز شهر پخش کنیم. من و رفیقم بعد از ساعت ۱۱ شب به چند کارخانه دیگر رفته و اعلامیه ها را در جاهای مناسب به دیوار زدیم. در بازگشت در نزدیکی خانه خودمان که مرکز تردد کارگران بود، قصد داشتیم چند اعلامیه هم آنجا بدیوار بزنیم و اینکار را هم کردیم.

غافل از اینکه یک پاسبان شاهد چسباندن این اعلامیه ها بدیوار بود! در مسیر و نزدیکی خانه، ناگهان با دو مهاجم روبرو شدیم که قصد داشتند ما را دستگیر کنند. من گریختم. یکی از آنها اسلحه کشید و شلیک کرد. بدون اینکه آسیب بینم در رفتم. شب دیر وقت بود و هوا دلپذیر. جوانان زیادی در خیابان نزدیکی گرد آمده بودند. خودم را به میان آنها انداختم. پاسبان هم آمد و همگی را با دقت برانداز کرد و نتوانست مرا بخاطر بیاورد. او اما تهدید کرد که همه را دستگیر و به کلانتری میبرد. آنها هم مرا لو دادند. مرا سوار تاکسی کردند و بردند. روز بعد در مقر ساواک شکنجه شدیم. از طریق نامه ای به یک کارگر و همچنین شکنجه های زیاد، رفته رفته آشکار می شدیم.

مامورین ساواک نشریه ای از حزب دمکرات کردستان پیدا کردند که ما هنوز نخوانده بودیم. پرسیدند از چه کسانی گرفته اید؟ داستانی درست کردم که این نوشته را از یک عطرفروش در شهر بانه گرفتم. مجدداً مرا به ساواک بردند. تلاش کردیم که قضیه بزرگ نشود و رفقای دیگر آسیب نبینند. بالاخره من و رفیقم هرکدام به یک سال زندان محکوم شدیم. سال ۱۳۵۱ بود، چند سال بعدتر برای چنین جرمی حبس ابد میدادند. دوران زندان سپری شد و ما آزاد شدیم. ۳ ماه از دوران سربازی باقیمانده بود و ما دوباره سرباز شدیم. مرا به کرمان تبعید کردند. این بار اما با درجه سرباز صفری!

بعد از پایان سربازی، بدلیل سابقه زندان نمی توانستم بعنوان مهندس کار کنم. البته در آن هنگام به کارگری رفتن در میان تشکیلات جدی تر شده بود و من در تهران در شرکت کفش بلا، بعنوان کارگر ساده استخدام شدم و با سعید یزدیان آشنا شدم. عبدالله مهتدی هم در تهران بود. کاک فواد مرتب با ما در ارتباط بود و همدیگر را پیوسته ملاقات میکردیم. در تهران به همراه فواد اعلامیه ای نوشتیم در باره کارگران کارخانه «جهان چیت». اعلامیه را تکثیر کردیم و بعد



بردیم به جنوب شهر و پخش کردیم. یکی از رفقای فعال، صمیمی و مبارز در آن دوره «عه به تاران» بود که در تهران با ما فعال بود. با کارگران پیوند خوبی داشتیم. عده ای از رفقا که در کارخانه کار و فعالیت میکردند، مبارزین لر بودند.

موج دستگیریها شروع شد. با کاک فواد خانه ای در جنوب تهران داشتیم. روزی در منزل مشغول صحبت بودیم. هردو هم نظر بودیم که ما نباید بخاطر این نوع دیدارها دستگیر شویم. لذا باید چاره ای پیدا کرد. از وی پرسیدم که نظرت چیست براینکه ما در جاهای مختلف مشغول به کار شویم و مثلا هر ۶ ماه یکبار همدیگر را ملاقات کنیم؟ به این ترتیب خواهیم توانست فعالیتهایمان را در بین توده مردم افزایش دهیم و بعداز پیدا کردن شکل و شیوه ای از مبارزه، دور هم جمع شویم و روی آن بحث کنیم. خلاصه اینکه مدتها در این رابطه با همدیگر بطور جدی تبادل نظر کردیم. نظراتمان در این باره بهمدیگر نزدیک بود، لذا هر دو مشتاقانه در رابطه با ادامه کار در میان توده های مردم امیدوار بودیم.

فراموش نکنیم که منصور حکمت و رفقایش که سالهای بعد همراه ما شدند، بحث رابطه مبارزین روشنفکر با کارگران را بهمان شیوه ای که ما سالها قبل اتخاذ کرده بودیم و در عمل هم انجام میدادیم، بعنوان اکتشافی بزرگ مطرح کردند! بنابراین سالها قبل از اینکه منصور حکمت فعالیت سیاسی خود را آغاز کند، این «کشف» وی عملا بعنوان شیوه ی مطلوب کار سیاسی تشکیلات مورد توجه ما بود. دستگیری اکثریت رفقا اما سبب شد که ما نتوانیم اینکار را به پیشبرده و جا بیاندازیم. رفیق صمیمی و دلسوز سعید یزدیان که رابطه وسیعی هم با کارگران داشت دستگیر میشود و علیرغم شکنجه زیاد کماکان مقاومت میکند تا بالاخره او را با رفیق سیاسی اش روبرو میکنند.

بعداز دستگیری سعید یزدیان یک یا دو نفر از رفقای هم محفل او بمنزل آمده بودند. قرار شد روزی جهت ملاقات یکی دیگر از این رفقا که قبلا هم همدیگر را دیده بودیم، عازم مشهد گردم. روزی در منزل نشسته بودم، یکدفعه با هجوم گله ای از نیروهای امنیتی غافگیر شدم. فوراً پرسیدند: «اسلحه ات کجاست؟» بهرحال مرا به کمیته برده و مثل همیشه یگراست به اتاق شکنجه منتقل شدم. بعلت شکنجه زیاد نمیتوانستم راه بروم، لذا با پتو مرا حمل میکردند. چیزی

نگفتم .

بعد از مدتی یکروز در اتاق بازجویی چشم بندم را کنار زده و میپرسند: «اینرا میشناسی؟» سعید یزدیان بود. او اسم همه از جمله من و کاک فواد و همه آنها را که با وی در ارتباط بودند، گفته بود. فقط اسم یک کارگر را نگفته بود که با وی در تماس بود و من هم میدانستم.

به دلیل ۲ بار سابقه زندان، به ۱۲ سال زندان محکوم شدم. بقیه که سابقه زندان نداشتند محکومیت کمتری گرفتند. بیاد دارم بهنگامی که با کاک فواد و دیگر رفقا دادگاهی میشدیم، همه میدیدند که ما، چند نفر چند نفر، همیشه دور هم بودیم. لذا به احتمال زیاد میپنداشتند که ما یک جریان سیاسی هستیم. بخاطر دارم موقعی که بیژن جزنی را اعدام کردند، تصور میکردیم که ما هم در داخل این زندان سربه نیست میشویم و یا اینکه این رژیم فرو خواهد پاشید.

باوجود این ضربه سنگین که متحمل شدیم، کسانی که جزو جمع ما بودند، درواقع بدون توافق قبلی، تقریباً شبیه همدیگر سخن گفته بودند. مثلاً کسی نگفته بود که ما جزو جریان یا تشکل بخصوصی هستیم. در زندان میدیدیم که کسانی دستگیر شده و بالاخره بر اثر شکنجه و فشار اعترافاتی میکردند. اگر ما هم چنین میکردیم، شاید میتوانستیم ۳۰ یا ۴۰ نفر را لو بدهیم. بنابراین دیدیم که کسی مثلاً درباره صدیق کمانگر و یا ساعد وطندوست، بهیچ وجه چیزی نگفته است.

روزی هنگامی که فواد را به شکنجه گاه میبردند، من که در اتاق بازجویی بودم، با ناراحتی و اندوه شاهد این صحنه بودم. او اما هیچی نمیگفت تا اینکه ما را روبرو میکردند. از من پرسیدند فواد کجا کار میکند؟ نمیدانم از کس دیگری هم پرسیده بودند یا نه؟ بهرحال من امکان اینرا هم نداشتم که کاک فواد را از موضوع باخبر سازم. بیشتر تصور میکردم که این نوع سوالها فرمالیته است، لذا پاسخ دادم: «درهنرستان صنعتی».

**سوال:** دو چیز مشخص است. اول اینکه همه شماها که دستگیر شدید، درواقع لو داده شدید. با وجود این شما با مقاومت و فداکاری توانستید جلو دستگیریهای بیشتر را بگیرید. گفته میشود که در بین شما زندانیان بر سر شرکت در مراسمات حکومتی نوعی اختلاف بوجود آمده بود؟ چیزی بخاطر دارید؟

**جواب:** بعد از ۳ ماه در زندان کمیته، مرا به زندان قصر منتقل کردند. به این ترتیب عده زیادی از ما در یکجا جمع شدیم. کاک فواد هم بود. امکان با هم بودن در یکجا با رفقا بسیار دلپذیر بود. مسئولین زندان کسانی را عمداً آنجا گذاشته بودند که مرتب مشغول مزاحمت و کارشکنی بودند. با هم قدم زدن و دوستی و حتی دست دادن و روبوسی هم ممنوع بود!

میگفتند چند سال قبل موقعی که بیژن جزنی و همراهانش آنجا بودند، وضعیت زندان به مراتب بهتر بود. در واقع دخالت مستقیم زندانیان، در مناسبت‌شدن موقعیت و جو زندان کاملاً آشکار بود. مثلاً سرود میخواندند! روزی به زندانیان خبر میدهند که قرار است مسئولین و مقامات عالی‌رتبه دولتی از زندان بازدید کنند، لذا درخواست میکنند که در حضور این مقامات سرود نخوانند تا وضعیت آرام و خوب فعلی بهم نخورد. هواداران جنبش چریکی پاسخ میدهند که «زندان منطقه آزاد شده» است! بهر حال درست موقع بازدید این مقامات، زندانیان چریک‌های فدایی با صدای بلندتر از همیشه سرود میخوانند. مسئولین زندان و ساواک با مشاهده چنین جوی در زندان، فوراً دستور سرکوب میدهند و از این بعد زندان تبدیل به شکنجه‌گاه میشود.

روزی من و یکی از هم‌بندان مشغول خوردن غذای زندان بودیم. بهنگام کوبیدن گوشت، ناگهان پاسبانی آمد و ما را با خود برد و گفت: «اینکارتان کمونیستی است!». گفتیم خوب مجبوریم. دو نفریم و دو بشقاب. آب آبگوشت را در یک بشقاب گذاشته و گوشتها را هم برای کوبیدن در بشقاب دیگر؛ حالا اشکال اینکار کجاست؟!

در زندان ما اختلافات و مشکلات آنچنانی با هم نداشتیم. مدت محکومیت رفقایم سه و یا چهار سال بود و محکومیت من دوازده سال. به اعتبار مدت زمان محکومیت، زندانیان را تقسیم و سازماندهی میکردند. به این ترتیب مرا از رفقایم جدا کردند. در پیوند با سوال شما، بعدها پس از آزاد شدن شنیدم که کاک فواد گفته است نباید انرژی خود را صرف مسائل دست و پا گیر کنیم، بلکه بایستی فعالیت‌هایمان را رو به بیرون و بر اساس ایدئولوژی و افکارمان سازمان دهیم.

**سوال:** در جریان قیام سال ۱۳۵۷ مراسمات استقبال از زندانیان سیاسی در کردستان چشمگیر بود. خود شما هم یکی از این زندانیان بودید. با توجه به

پیوند نزدیکتان با کاک فواد، چه خاطراتی از آن زمان دارید و اصلاً بعد از آزاد شدن، اولین بار کجا و کی کاک فواد را ملاقات کردید؟

**جواب:** در زندان از طریق بلندگو اسامی افراد را میخواندند. هر روز لیستی از زندانیان آزاد شده قرائت میشد. که نوبت ما هم رسید، با مینی بوس ما را به خارج زندان قصر آوردند. در آنجا برادرم جمیل و رؤف روحانی منتظرم بودند. خبر داشتند که آزادی ما هم محتمل است. از جمیل پرسیدم: «کی به کردستان برمیگردیم؟». گفت: «بهمین آسانی؟ به شیوه عادی که نمیتوانیم برگردیم!». پرسیدم: «چطور مگه؟». او توضیح داد که مراسم استقبال برای ما سازماندهی کرده اند.

ما ابتدا به کرمانشاه رفتیم. کاک فواد هم آنجا بود و این اولین دیدار ما بعد از آزاد شدن من از زندان بود. او گفت که مراسم استقبال سازمان داده اند و توصیه کرد که برای حضار سخنرانی کنم. مشغول شدم به نوشتن تا بلکه بتوانم پیامی بنویسم. اما موفق به اینکار نمیشدم. بیاد دارم کاک فواد پرسید: «پیام را نوشتی؟» گفتم: «نه هنوز!». عاقبت او خودش این پیام را نوشت و بمن داد. دیدم بزبان کردی نوشته است. از او تشکر کردم و با هم سوار ماشین شدیم. عبدالله بابان هم در ماشین حضور داشت. گفتم: «کاک فواد، این کاک عبدالله پسر خوبی است!». گفت: «تو خبر نداری، اکنون هزاران انسان مبارز شبیه به او در جامعه پیدا شده اند!».

در داخل شهر بعد از راهپیمایی به گورستان شهر رفتیم و یاد چند جان باخته حوادث اخیر را گرامی داشتیم و سپس من متن پیام را قرائت کردم. بعداً مامورین انتظامی یورش آوردند و گاز اشک آور انداختند. صدای تیراندازی هم بگوش میرسید. وقتی که ما به خانه رفتیم، عده ای در اطراف منزل و پشت بام خانه نهبانی میدادند. فوراً متوجه شدم که این نوع سازماندهی و تدارکات امنیتی کار کاک فواد است. او در رابطه با امنیت ما دقیق بود و به مسائلی اهمیت میداد که همه از آن غافل بودند. این خصوصیات البته مختص به کاک فواد بود و هیچکدام از ما، این نوع حساسی ها را به این شیوه در معادلات خود نمی گنجانیم.

کاک فواد گفت: «احمد مفتی زاده در رابطه با بازگشت شما اطلاعیه داده و اعلام کرده است که وی «ازما نیست!». همزمان صدیق کمانگر هم مردم

را به مشارکت در مراسم استقبال دعوت کرده است!». من يقين دارم که اين ابتکار بسيار مهم صديق کمانگر هم به توصيه کاک فواد بوده است. در چنين موافقي بود که کاک فواد کارآئي و قابليتش را بخوبي نشان ميداد. مثلا سريع تشخيص داده بود که صديق کمانگر در بين مردم سنندج اتورپته دارد و مردم به اعتبار اعتمادی که به وی داشتند به حرفش گوش فرا ميدادند. درواقع اقدام نکردن عليه موضع احمد مفتی زاده، ميتوانست بالانس نيروها را به نفع جريان مفتی زاده تغيير دهد. ديديم که دعوت صديق کمانگر از مردم، سبب عقب نشيني مفتی زاده و هوادارانش گرديد.

احمد مفتی زاده شب جهت خوش آمد گویی به خانه ما آمد. من هم با رفتار دوستانه او را پذيرفتم. ميدانيد که ما از طريق مادرم با وی خویشاونديم. بهرحال او موضع ارتجاعي داشت و کاک فواد تلاش ميکرد که کسی از اطرافيان و رفقا با تندرویی و چپ رویی، بی جهت باعث تحريکات نگردند. حقيقتا مشارکت مردم در آنروز فقط به خاطر شخص من نبود، چرا که مرا زياد نمی شناختند. درست است که مردم چند بار شعار آزادی مرا سر داده بودند، منتها شرکت بسيار گسترده مردم به دعوت صديق کمانگر، درحقيقت نشانه ای بود آشکار از پیشروی و جا افتادن خط سکولار، عدالتخواه و راديکال در سنندج. بالاخره کاک فواد و رفقای همراهش سبب شدند اين موفقيت در سنندج حاصل گردد.

**سوال:** ميدانيم بهنگام برگزاري کنگره اول کومه‌له، شما تازه از زندان آزاد شده بوديد. احتمالا به اين دليل نتوانستيد در اين کنگره شرکت کنيد. تا چه حدی در جريان مباحث آن بوديد و آنرا چطور می ديديد؟ بنظر شما کنگره اول چه نقشی داشت در اينکه کومه‌له چند ماه بعد به یک جريان توده ای بزرگ تبديل شد؟

**جواب:** من بعد از آزادی از زندان تا مدتی فقط خانه بودم، به اين مناسبت مرتب مهمان می پذيرفتم. رفقای خودمان هم میآمدند. کاک فواد، محمد حسين کریمی، عمرايلخانی زاده و ... برای مثال من عمر ايلخانی زاده را که هرگز ندیده بودم، آنجا ملاقات کردم. کاک فواد گفت که آنها در اینجا (سنندج) با برخی از رفقا گردهمایی خواهند داشت. او نگفت که من هم شرکت داشته باشم. کنگره در خانه ساعد وطندوست برگزار شد. در پايان اين گردهمایی ها مرا

دعوت کردند و در مباحث آنروز، کمابیش من هم شرکت کردم. با وجود این من در جریان مصوبات کنگره و موضوعات مورد بحث نبودم. مدتی بعد اما صورتجلسات مباحث این کنگره در اختیارم گذاشته شد و توانستم آنرا مطالعه کنم. واضح است کومه‌له آنزمان، تشکیلات منسجم و مرتبی نبود. گزارشات سیاسی و مناسبات متعارف حزبی هنوز بخوبی جا نیافتاده بود. اینکه مثلا یکی از رفقا، در طول پروسه ای که ما در زندان بودیم، چکار میکرده و چطور به سر میبرده، برای من اهمیتی نداشت. بهر حال بعد از وصل شدنم به رفقا پس از آزادی، این نوع مسائل حل شده بود. اما تزلزل و انفعال برخی از رفقا، معضلی بود که می بایست به آن برخورد میشد. اینکار را عملا کاک فواد بعهده گرفت و توانست آندسته از رفقا را متقاعد کند تا در صفوف کومه‌له باقی بمانند و در همان صفوف مبارزه ادامه دهند. اعتماد بنفس افراد در صفوف تشکیلات با بودن شخصیتی همچون کاک فواد افزایش می یافت و پایداری و استقامت تشکیلات کومه‌له به اعتبار او در حال تقویت بود. افراد مبارز و جدی با تلاش وی جمع شدند و به این صورت کاک فواد نقش مهمی را در این کنگره بعهده داشت.

این کنگره البته بدون ضعف هم نبود و طبیعی است ضعف های خودش را هم داشته باشد. ببینید عده ای جوان در این سن و سال چنین مسئولیت سنگینی را داوطلبانه بر دوش میگیرند. رژیم فرو پاشیده که شما بعنوان یک فعال سیاسی، این شانس را داشته اید که جان سالم بدر ببرید. در زندان و حتی در بیرون زندان تحت حاکمیت این دیکتاتوری، شما حق انتخاب کتاب و مطالعه هم نداشتید؛ درچنین شرایطی درست هنگامی که کاک فواد از دست میدهم، ناگهان متوجه اهمیت این کنگره شدیم. روزهای قبل از جان باختن او، کسی به این فکر نمیکرد.

تجزیه و تحلیل در مورد ساختار جامعه ایران، یکی از مباحث اصلی کنگره اول بود. از همان آغاز قدرت گیری حکومت اسلامی، اپوزیسیون چپ ایران بر سر اینکه چه باید بکند، مشکل داشت. ما ولی صرف نظراز هر تجزیه و تحلیلی که داشتیم، بدون هیچ تزلزلی در برابر این رژیم ایستادیم. شما حتی اگر کل آثار مارکس را هم از بر باشید، ولی حکومت اسلامی را ضد امپریالیست بدانید، تمام تحلیل هایتان باطل خواهد شد. مشغول شدن ما به خرده کاریها در آنزمان،

جزو مشکلات ما بود. علیرغم این و با وجود تمام اشکالات دیگر، خطوط اصلی تشکیلات کومه‌له انقلابی بود.

**سوال:** بعد از قیام ۱۳۵۷، فضای دمکراتیک در ایران و شهرهای کردستان باز شد و جنبش‌هایی در حال پاگرفتن بودند و کلا جامعه دستخوش تحول بود. در این دوره شکوفایی تا آغاز جنگ خونین سنندج، چه خاطره‌ای با کاک فواد دارید؟

**جواب:** روزهای قبل از ۲۲ بهمن یعنی روز فروپاشی رژیم قبلی، اکثراً با رفقا به جاهای مختلف سفر میکردیم و یا به بحث و جدل میپرداختیم. در حیاط خانه ساعد وطن‌دوست، بعضی از چیزهایمان را در زیر خاک قایم میکردیم. نظر به اینکه اغلب رفقایمان در شهرهای مختلف کردستان، مشغول به کار و فعالیت بودند، لذا وقت آنچنانی برای گردهمایی و جلسه باقی نمی‌ماند.

در این بین کاک فواد به دلیل خصوصیتی که داشت، تنها کسی بود که به همه جا سر میکشید و اوضاع را ارزیابی میکرد. من معتقدم کسی از ما از رفقای تشکیلات، نتوانستیم چنین ویژگی‌هایی را از خود نشان دهیم. برای مثال من فعال در سنندج، درگیر با انواع و اقسام کار و مشکلات، سرکشی به مریوان یا سقز بهیچ وجه برایم کار آسانی نبود. ولی کاک فواد علیرغم کارهای روزمره و فعالیت‌های بدون وقفه در مریوان، پیوسته به مناطق گوناگون و شهرهای کردستان از جمله سنندج مسافرت میکرد و اوضاع را از نزدیک بررسی میکرد.

رقابت‌های احمد مفتی زاده و صفدری منجر شد به آغاز جنگ خونین سنندج. آموغچ کمیته انقلابی موقت هم درست شده بود و من و کاک صدیق کمانگر، نمایندگان کومه‌له در این کمیته بودیم. روزی تیراندازی یکدفعه شروع شد. بمن زنگ زدند و گفتند که به ستاد نزد صدیق کمانگر بروم. به آنجا که رفتم دیدم صدیق کمانگر و جمعی از چریک‌های فدایی و مردم حضور داشتند. ضرورت تشکیل یک کمیته انقلابی متشکل از احزاب مختلف بحث شده بود. از هر گروه و سازمان ۲ نفر قرار بود بعنوان نماینده در این کمیته شرکت کنند. صدیق کمانگر میگوید: «من کومه‌له هستم!». میگویند از هر گروه ۲ نفر. او هم بلادرنگ مرا معرفی میکند و میگوید: «من و شعب زکریایی!». به این ترتیب من هم عضو کمیته انقلابی شهر شدم.

در جلسه آنروز کاک فواد هم در مقر کمیته شهر بود. وحید عابدی تعریف میکند که در آنجا ناگهان چشمش به کاک فواد و صدیق کمانگر می‌افتد که

درگوشی با هم حرف میزدند. کاک فواد عضو کمیته نبود و در جلسه هم حضور نمی یافت. ما نمایندگان کومه‌له، یعنی من و صدیق کمانگر و بقیه نمایندگان سازمانهای دیگر هم حضور داشتند. منتظر آمدن افسران پادگان بودیم. سرهنگ صفدری آمد و گردهمایی شروع گردید. همزمان کاک فواد که مسلح بود، داخل کربودر به انتظار نشست. نمیدانم شبانه روز گذشته هم آنجا بود یا نه؟ بهر حال بعد از ختم جلسه او رفته بود.

در همین رابطه دیدم اطلاعیه ای از طرف کومه‌له با عنوان «هم میهنان مبارز!» منتشر و پخش شده بود. این اطلاعیه بسیار مرتب و خوب نوشته شده بود. مطمئن بودم که کاک فواد در نگارش آن دخیل بوده است. در واقع میتوان گفت این بهترین و درعین حال ضروری ترین اعلامیه ای بود که آنزمان منتشر میشد. خواندن آن سبب آرامشم شد. این اطلاعیه دروغ و دسیسه های مفتی زاده را که قصد داشت مسئولیت جنگ و خونریزی را به گردن صدیق کمانگر و چپ ها بیاندازد، بخوبی افشا و خنثی میکرد.

بعد از این قضایا و درست شدن شورای شهر سنندج، دیگر یادم نیست کی و کجا او را ملاقات کردم. ولی میدانم که او اینبار بیشتر مشغول کار در منطقه مریوان بود و بعضا هم مناسبتهاى مختلف همدیگر را میدیدیم و یا بوسیله نامه، پیوسته با همدیگر در ارتباط بودیم.

**سوال:** عکسی از شما و کاک فواد داریم بهنگام مذاکرات با هیئت دولت در نوروز خونین سال ۱۳۵۸ در سنندج. آیت الله طالقانی، آیت الله بهشتی، هاشمی رفسنجانی و شماری دیگر از طرف دولت جهت مذاکره به سنندج آمده بودند. چیزی در این باره بخاطر دارید؟

**جواب:** این عکس را دیده ام ولی چیز زیادی بخاطر ندارم. متأسفانه ما به عکس گرفتن و مستند سازی زیاد اهمیت نمیدادیم. این بی توجهی ها بهیچ وجه نفعی برای ما نداشت. آنزمان ما تحت فشار زیادی بودیم. عبدالله مهتدی در درگیریهای پادگان سنندج جزو اسرا بود. بشدت نگران سرنوشت او و دیگران بودیم. در بحبوحه مذاکرات من در تلاش بودم که لیست زندانیان را زودتر تهیه و به امضای طالقانی برسانم. آیت الله بهشتی مانع اینکار بود. با چنین مسائلی مرتب درگیر بودیم. یا مثلاً ماموستا شیخ عزالدین حسینی به سنندج آمده بود. در منزل داداش پور جلسه بود. من و ایوب نبوی هم شرکت داشتیم.



پیشنهاد شد که ما به‌مراه سرگرد کولیجی به پادگان برویم و درباره چگونگی آتش بس با آنان صحبت کنیم.

با وجود تیراندازی شدید، ما سوار آمبولانس شدیم و با اهتزاز درآوردن پرچم سفید در راست و چپ آمبولانس بسوی پادگان حرکت کردیم. اصرار من در نگهداشتن پرچم سفید از دست ایوب نبوی، که در صندلی جلو آنطرف راننده آنرا بدست گرفته بود، نتیجه ای نداد. یادش گرامی باد، او این پرچم سفید را تا رسیدن به پادگان همچنان در دست داشت. من و سرگرد در بین کیسه های شنی در عقب ماشین دراز کشیدیم تا اینکه سالم به پادگان رسیدیم.

درجلسه ای که با طالقانی و غیره داشتیم، بعلت اینکه دربانها مرا نمیشناختند و نمیدانستند که من هم عضو هیئت مذاکره کننده هستم، کمی دیر به جلسه رفتم. آنها منتظر بودند و با دیدن من پرسیدند کجا هستی؟ بهرحال جلسه تازه شروع شده بود.

هاشمی رفسنجانی، بنی صدر، احمد مفتی زاده و صدیق کمانگر بودند. من نگران بودم احمد مفتی زاده مسئولیت جنگ و همچنین جنگ افروزیهای اخیر خودشان را به گردن چپ ها و کومه‌له بیان‌دازد. عجله داشتم خود را به صدیق کمانگر برسانم تا در رابطه با مسئله زندانیان گرفتار در پادگان چاره ای بیابیم. بیاد دارم بعداز جنگ خونین سنندج، روزی کاک فواد را ملاقات کردم. او درباره نگرانی خود از هجوم احتمالی دوباره ارتش و پاسداران اسلامی سخن گفت و پیشنهاد کرد که خود را آماده تر و متشکلاتر کنیم. همه ما خسته و فرسوده بودیم. کاک فواد همه چیز را بشدت جدی میگرفت. هرجا میرفت، همه رفقا حضورش را احساس میکردند. در واقع اگر در همه جاها با جدیت او به مسائل برخورد میکردیم، سیر رویدادها امروز شاید طوری دیگری میبود.

**سوال:** پس از نوروژ خونین سنندج، کاک فواد بیش از پیش درگیر کار و فعالیت در منطقه مریوان شد. فعالیت‌های اصلی او در این منطقه عبارت بود از سازماندهی اتحادیه دهقانان، تنظیم اولین دسته های پیشمرگه و همینطور سازماندهی کوچ مردم مریوان بعنوان اعتراض به وارد شدن پاسداران اسلامی به شهر بود. در این رابطه شما چیزی برای گفتن دارید؟

**جواب:** بخاطر دارم زمانی که در سنندج بودیم، عده ای تشکیل نیروی مسلح را عملی چپ روانه می پنداشتند. در این میان ما طرفداران تشکیل اتحادیه

دهقانی، تلاش میکردیم ضرورت ایجاد این اتحادیه را توضیح دهیم. در واقع تاسیس اتحادیه دهقانی، ایده شخص کاک فواد بود که مورد حمایت ما هم قرار گرفت. یکبار در همین رابطه از ساعد و طندوست سوال کردم. او میگفت که حتی فلانی هم (از او اسم نمی بریم) مخالف ایجاد چنین تشکلی بود! بهر جهت ما رفقای نزدیک به کاک فواد همه موافق اینکار بودیم. بیاد دارم در رابطه با درست بودن این حرکت، نامه ای به کاک فواد نوشتم. بعدها مسائلی همچون درگیری با پادگان سنندج، کوچ اعتراضی مردم مریوان و همینطور دستگیری ساعد و طندوست و تنی چند از رفقای دیگر مطرح شد. بخاطر دارم در جلو مقرر جمعیت گرد آمده بودیم. روی مسئله «چه باید کرد؟» بحث بود. آنروز بمناسبتی من و امیر حسن پور با هم بودیم. خطاب به او پرسیدم: «به نظر شما، ما چکار باید بکنیم؟». او گفت: «راهپیمایی!». من هم موافقش بودم. در مقرر با رفقا تبادل نظر کردیم. آنها هم موافق بودند. با چریکهای فدایی در این باره مشورت شد. آنها هم حمایت کردند و روز بعد راهپیمایی آغاز گردید. امیرحسن پور اما در مصاحبه ای قضیه را حماسی توصیف میکند. وقتی از او میپرسند: «چطور شد ب فکر این پیشنهاد افتادید؟ آیا تجارب جنبش چین و مبارزه مسلحانه درازمدت در طرح این پیشنهاد موثر بوده است؟»، پاسخ مثبت میدهد! در صورتیکه قضیه اصلا اینطور نبود. اساسا بحث و جدلی انجام نگرفت، چرا که همه آنرا قبول داشتند.

پس از پخش خبر راهپیمایی، در شهرهای دیگر کردستان هم راهپیمایی حمایتی برگزار شد. حدود ۳۰ تا ۴۰ هزار نفر در سنندج راهپیمایی کردند و از این تعداد حدود ۳ تا ۴ هزار نفر بخارج از شهر رفتند که اکثرا زنان و مردانی بودند که به کومه له سمپاتی داشتند. کاک شوان و عده ای دیگر از فعالین مسلح به ابتکار خودشان، مسئولیت نگهبانی و حفاظت از راهپیمایان را بعهده گرفتند. درست برعکس گفته کاک امیرحسن پور، ما تصمیم گرفتیم جهت جلوگیری از تحریکات احتمالی، از جلو پادگان رد نشویم؛ لذا نه از راه «گاران» بلکه طرف رودخانه «شامیان» را برگزیدیم.

جهت اداره و سازماندهی راهپیمایی، یک هیئت مرکزی برای اینکار انتخاب گردید که من هم جزو آن بودم. افرادی از چریکهای فدایی هم در این هیئت مشارکت داشتند. بعدا ۲ نفر از آنان با عصبانیت اعتراض کردند به انتخاب مسیر

راهپیمایی و این تصور را داشتند که گویا ما عمدا مسیر و منطقه تحت نفوذ کومه‌له را برای راهپیمایی برگزیده ایم! توضیح دادم که اصلا اینطور نیست، چرا که ترجیح دادیم از جلوی پادگان رد نشویم و به این صورت مانع بهانه‌گیری و تحریکات احتمالی شدیم. گذشته از این در مسیر «گاران» تراکم جمعیت کمتر و در نتیجه مردمان کمتری در جریان این آکسیون اعتراضی قرار می‌گرفتند.

درست در جریان این راهپیمایی زندانیان آزاد شدند. ما تصور می‌کردیم که آزادی زندانیان زیر تاثیر راهپیمایی رخ داده است، اما اینطور نبود. در واقع تلاش‌های کاک فواد و یوسف اردلان، عضو شورای شهر سنندج و همچنین یدالله بیگلری دادستان استان کردستان، در آزادی زندانیان نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. بدون شک اگر کوشش‌های این دو رفیق نمی بود، احتمال اعدام زندانیان وجود داشت. انعکاس راهپیمایی اعتراضی ما در رسانه‌های جمعی، البته کمک مهمی بود به تلاش‌های یوسف اردلان و یدالله بیگلری در تحت فشار قرار دادن «چمران» برای آزادی زندانیان. ساعد وطن‌دوست هم بمیان مردم آمد و سخنرانی کرد. او از شرکت مردم در این راهپیمایی قدردانی کرد. سپس بهنگام اردو زدن در این مسیر، کاک فواد هم علیرغم کارهای بسیار زیادش به ما ملحق شد و درباره مذاکرات صحبت کرد.

درست بخاطر دارم که کاک فواد در باره دروغ‌گویی مسئولین دولت بحث کرد. مثلا زمانی که او خواسته‌هایش را تسلیم مقامات محلی کرده بود، بعد از چند دقیقه به او پاسخ می‌دهند که تلفن زدیم و جواب منفی دادند! او به آنها می‌گوید: «چگونه تلفن زدید، تلفنها که از کارافتاده اند؟!». وی همیشه این چنین با دقت عمل می‌کرد و بخوبی به دروغ‌گویی و موضع دشمنانه آنها پی برده بود. وقتی که به مریوان رسیدیم، من خودم را به محل مذاکرات رساندم. کاک فواد را خسته و فرسوده دیدم. او هنوز تفنگ بر دوش داشت و حمایل نظامی اش را هم باز نکرده بود. با خود در این فکر بودم که چرا باید اینطور باشد؟ او به خودش نفیرسید و راستش من افسرده شدم، اما چیزی نگفتم. گفتن بعضی از مسائل در آنزمان نوعی «تابو» محسوب می‌گردید.

همان شب قرار بود قراردادی امضا شود. در جلسه‌ای به اتفاق شیخ عثمان خالدی، بهروز سلیمانی و کاک فواد و عده‌ای دیگر که بخاطر ندارم. بعدا به اردوگاه «کانی میران» رفتیم. در آنجا کاک فواد نتیجه مذاکرات را به اطلاع حضار

رساند. عده ای ناراضی بودند و مذاکرات را بدون دستاورد میدیدند. فواد هم با بلندگوی دستی شروع به سخنرانی کرد و با زبانی گویا به مسائل مطرح شده و موضوع مذاکرات پرداخت. هنوز هم در ذهنم باقی است که او با چه اعتماد بنفسی با مردم سخن میگفت. در مجموع سخنرانی و این صحنه سبب خوشحالی فراوان من شد. حقیقتا که جای وی خالیست.

درست بعد از چند روز خمینی فرمان حمله و سرکوب خلق کرد را صادر کرد. گرچه ما در این مدت توانسته بودیم نیروی پیشمرگ سازمان بدهیم و پیشرفتهایی نسبتا خوبی هم در زمینه آموزش نظامی نیروی پیشمرگ کرده بودیم، ولی ما هنوز به اندازه کافی آمادگی مقابله با چنین حمله گسترده ای نداشتیم. افراد متشکل در جمعیت ها (جمعیت دفاع از آزادی و حقوق زحمتکشان کردستان ایران)، همگی کومه‌له‌یی نبودند. افراد را جمع کردیم و میخواستیم تحت نام کومه‌له از شهر خارج شویم که عملی نشد. در سنندج اگر ما نیروی پیشمرگ سازمانیافته ای داشتیم، چه بسا دستاوردهای بزرگی بدست میآوردیم. بیاد ندارم کاک صدیق کجا بود. در واقع تشکیل جمعیت در سنندج، به پیشنهاد و ابتکار صدیق کمانگر بود. او معتقد بود که باید کاری کرد و علنا تشکلی ساخت. با همدیگر اطلاعیه تشکیل جمعیت را نوشتیم.

**سوال:** در فاصله کنگره اول تا کنگره دوم، از ۵ کنفرانس نام برده میشود. حدود ۶ ماه پس از کنگره دوم، جهت اصلاح مصوبات این کنگره، کنفرانسی در شهریور ۱۳۶۰ شمسی در روستای علم آباد ناحیه بوکان برپا شد. شما در کنفرانسهای قبل از کنگره دوم تا چه حدی مشارکت داشتید؟ گفته میشود که یکی از کنفرانسها در سال ۱۳۵۸ در مهاباد گرفته شد. شما هم شرکت داشتید؟ **جواب:** من تعداد این کنفرانسها را بخاطر نمیآورم. اما در مهاباد من و کاک فواد با هم شرکت داشتیم. تا جائیکه بیاد دارم بحث روی مناسبات اجتماعی ایران آنزمان و همچنین تاثیر اصلاحات ارضی بر این روابط و مناسبات بود. البته نتیجه کنکرتی در این زمینه گرفته نشد.

کاک فواد منکر نظام سرمایه داری در ایران نبود. در این باره تا جائی که من بخاطر دارم، کسی مشخصا تعصب و یا پافشاری خاصی روی هیچ مسئله ای نداشت. البته در کنگره اول کسی از جا افتادن نظام سرمایه داری در ایران بحث کرده بود، ولی بعدا زیاد دنبالیش نکرده بود. یعنی در واقع اینطور نبود که

دو جبهه در برابر هم قرار گرفته باشند. چنین چیزی را من بیاد ندارم. در آنجا ابراهیم علیزاده، عبدالله مهتدی، دکترجعفرشفیعی و عده ای دیگر که درست بخاطرمانده است، شرکت داشتند. اما اینرا بیاد دارم که در روستای «بیژوه» در ناحیه سردشت، بعداز یورش حکومت اسلامی به کردستان، ما در جلسه ای جمع شدیم که این افراد حضور داشتند: ساعد وطندوست، عبدالله مهتدی، ایوب نبوی، احمد خورشیدی، محسن رحیمی، ابراهیم علیزاده و من و چند نفر دیگر از رفقا که من دقیقا بخاطر نمیآورم.

**سوال:** بعداز این همه سال باید پرسید که چرا مصوبات این کنفرانسها و همینطور سخزانی کاک فواد در مهاباد که حاوی نکاتی مهمی بود، رو به بیرون هرگز پخش نشد!؟

**جواب:** دلیل اینکار بی سازمانی بود. آزمون ما اهمیت چندانی برای مصوبات و قرارهای تشکیلاتی نداشتیم. متاسفانه اسناد و رویدادهای قبل از کنگره دوم، بایگانی نشدند. اهمیت به این نوع کارها از کنگره دوم به بعد آغاز شد. در واقع قبل از آن آثار و رویدادهایی که پراکنده یافت شده اند، اکثرا متعلق به کسانی است که خودشان آنجا بوده اند و بعدا در آرشیو خصوصی خودشان نگهداری کرده اند. سخزانی کاک فواد در مهاباد را من چند سال پیش گوش داده‌ام. بسیاری در این باره اطلاعات چندانی ندارند. مطمئنم در دسترس نبودن این نوع اسناد، تنها سهل انگاری بوده است نه چیزی دیگر.

این نوع بی توجهی ها در کومه‌له کم نبود. من خودم در جلسه ها و رویدادهای مختلف یادداشت برمیداشتم. بعلت سهل انگاری در نگهداری آنها، به هنگام مهاجرت به سوئد، تمام اسنادم را از بین بردم. در میان نوشته های خودم، اسناد و مدارک تاریخی نابود شدند که درواقع مربوط بودند به سالهای بعداز کنگره دوم. نوشته های زیادی داشتم که همه از بین رفتند. مثلا ما به دوربین عکاسی اهمیت نمیدادیم و از این جهت نسبت به احزاب دیگر عقب تر بودیم. مسئله نوارهای کاست مربوط به کاک فواد را هم، متاسفانه باید مشمول این نوع سهل انگاریها دانست.

**سوال:** بعداز یورش حکومت اسلامی به کردستان در ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۸، گفته میشود که همه احزاب کردستان ایران و عراق، در ناحیه بانه گردهمایی میکنند. اگر شما هم آنجا بودید، روی چه مسائلی بحث میکردید و به چه نتایجی هم

رسیدید؟

**جواب:** ابتدا قرار بود به بانه برویم تا بعدا در پایگاههای اتحادیه میهنی کردستان عراق بهم وصل شویم. میخواستیم از تجارب نظامی آنان در جهت سازماندهی نیروهای پیشمرگه استفاده کنیم. در این رابطه موفق نبودیم و بعنوان یک تشکیلات حقیقتا نتوانستیم از این امکان بهره ببریم. ما حدود ۳۰ پیشمرگه، پیاده از طریق بیراهه و کوهها به ناحیه بانه رفتیم. کاک فواد قبلا در بانه بود. جلسه گرفتیم، یعنی جلسه تشکیلات خودمان بدون حضور احزاب دیگر. بحث برسر این بود که اکنون چکار باید بکنیم؟ بعدا اما با مسئولین و فرماندهان اتحادیه میهنی کردستان جلسه گرفتیم و در باره فعالیتهای نظامی و غیره بحث و مجادله کردیم. از طرف کومه‌له من و یوسف اردلان بودیم. راستش بیاد ندارم که این جلسه قبل از جان باختن کاک فواد بود یا بعداز آن. یک جلسه را بیاد دارم با حضور جلال طالبانی و کاک فواد که پهلوی هم نشسته بودند. در این جلسه که در سالی برگزار شد، کاک فواد مرا به مام جلال معرفی کرد. ولی جلسه ای با مشارکت همه احزاب را من بخاطر نمی‌آورم.

چندی بعد خبر اعدام رفقای مریوان رسید. به این مناسبت کاک فواد تصمیم گرفت عازم مریوان شود. بعدها شنیدم که کاک فواد در رابطه با حمله به پادگان مریوان، با رفقا تبادل نظر کرده است. او معتقد بود که باید این پادگان را تسخیر کرد. نمیدانم، شاید او وجود پادگان را خطری جدی برای امنیت شهر مریوان میدانست. بهر حال ما اصرار داشتیم که وی در رفتن به مریوان به دلیل وضعیت جنگی و ناآرام منطقه، عجله نکند. در آنموقع هرکسی مشغول به کاری بود و کسی هم به فکر این نبود که در این سفر او را همراهی کند. بیاد دارم که از او خواهش کردم که فعلا نرود. ساعد و تندوست هم تلاش کرد او را بازدارد، قانع نشد. او تشخیص داده بود که حتما باید برود. تنها بعداز جان باختن وی، انسان به این فکر می‌آفتد که ای کاش با هر وسیله ای که شده، می‌بایستی جلو ماشین را سد میکردیم.

بعداز رفتن او ما همه نگران بودیم. من اولین بار، خبر جان باختن او را از طریق اخبار رادیو شنیدم. رویداد بزرگی بود. افسرده شده و گریه ام گرفت. با وجود این می‌بایستی فوراً جلسه بگیریم. من دچار اندوه عظیم و دراز مدتی شدم.

**سوال:** برگشتن کاک فواد به مریوان در این رابطه بود که وی جهت مقابله با حمله محتوم رژیم به کردستان، میخواست با همکاری نیروهای پیشمرگه کردستان ایران و عراق، پادگان مریوان را به تصرف درآورند. مریوان از لحاظ جغرافیایی و همچنین از نظر وسیع بودن نفوذ تشکیلات کومه‌له، جای مناسبی بود برای استقرار مرکزیت کومه‌له. در پیوند با این موضوع، شما چیزی بخاطر دارید؟

**جواب:** من در این باره چیزی نمیدانم، فقط این را شنیده‌ام که کاک فواد در مریوان، درباره حمله به پادگان این شهر و ضرورت تسخیر آن سخن گفته است. با وجود این میدانم که ایده‌هایی از این نوع، افکار وی را بخود مشغول کرده بود. منطقه مریوان در کردستان برای جنبش چپ و کومه‌له مهم بود. چرا که نزدیکی و سمپاتی مردم این منطقه به کومه‌له و پیشمرگان، حقیقتاً جایگاه ویژه‌ای داشت. همچنین ایده همکاری نیروهای پیشمرگ کردستان ایران و عراق هم صد درصد، ایده و ابتکار کاک فواد بود. با وجود این من اطلاعات چندانی در این باره ندارم.

بعد از جان باختن کاک فواد ما به منطقه سردشت رفتیم. قرار بود مسئولین نیروها و احزاب کرد در آن ناحیه جمع شوند. من و حسین مرادیگی «حومه سوور» نماینده کومه‌له بودیم. از طرف سید عزالدین حسینی هم شیخ جلال حسینی آمده بود. دکتر قاسملو، عبدالله حسن زاده و عزیز ماملی هم هیئت حزب دمکرات کردستان ایران را تشکیل میدادند.

در رابطه با اینکه چکار باید کرد، بحث شد. قاسملو شرایط همکاری حزبشان را در ۳ بند اعلام کرد. در واقع هر ۳ بند در یک شرط خلاصه میشد. شرایط او را این چنین میتوان فرموله کرد: «رهبری باید بعهدده حزب دمکرات باشد؛ چرا که حزب دمکرات حزب اصلی و اکثریت است!»

مذاکره حول این مسئله مدتی بدون نتیجه ادامه یافت. ما اظهار داشتیم که اینگونه نمیتوان متحد شد، و شرایط آنان را غیرقابل قبول تلقی کردیم. چندی بعد گفتگوها حول این مسئله در «توژله» ادامه یافت. جلال طالبانی، سید عزالدین حسینی و چریکهای فدایی هم حضور داشتند. شرط و شروط حزب دمکرات بر سر رهبری، مانعی بود جدی بر سر یک توافق دمکراتیک. این جلسه هم بدون هیچ دستاوردی پایان رسید.

**سوال:** بعد از حادثه جان باختن کاک فواد، آیا کمیته مرکزی به این مناسبت جلسه گرفت؟ مثلا بررسی شود چرا و چگونه این اتفاق افتاده است؟  
**جواب:** خیر جلسه‌ای ویژه به این رویداد نداشته ایم.

**سوال:** پس از این اتفاق یعنی بعد از جان باختن کاک فواد، جمع شما بعنوان کمیته مرکزی کومه‌له آنزا چطور ارزیابی کردید؟ بعبارت دیگر نگاه شما به این حادثه، همچون یک رویداد اتفاقی و عادی بود و یا اینکه توطئه‌ای برنامه ریزی شده از سوی حکومت اسلامی؟

**جواب:** چنانچه گفتم ما جلسه‌ای در این باره نگرفتیم و اساسا در آن شرایط سخت، فرصت چنین کاری را هم نداشتیم. در شرایط بحرانی آنروز، بحث زیادی روی این حادثه نشد. اینکه حکومت اسلامی در این ماجرا دخالت داشته است یا نه، بحثی بود که مدتها بعد بوسیله شما نزدیکان و بستگان کاک فواد مطرح گردید. بدون شک گمان و سوظن نسبت به حکومت اسلامی میتواند کاملا بجا باشد. من خودم شخصا در این باره که این حادثه نقشه و توطئه حکومت اسلامی بوده باشد و نه یک رویداد اتفاقی، زیاد فکر نکرده ام. این احتمال اما همیشه میتواند وجود داشته باشد. با توجه به اطلاعاتی که دشمن روی نقش و جایگاه کاک فواد داشته است، همینطور با بهره‌گیری از اطلاعات خائنین و جاشهای پراکنده در منطقه، شاید توانسته باشند که چنین توطئه‌ای را سازمان بدهند. آگاهی و شناخت دشمن روی موقعیت و کاردانی کاک فواد چه بسا بیشتر از دوستان و نزدیکانش بوده است! این احتمالات را نمیتوان نادیده گرفت. بهر حال ما آنزمان در این باره آنچنان تعمق نکردیم. با وجود این تحقیقات دقیق در این باره و ثبت آن در تاریخ، میتواند آموزنده و مفید باشد.

**سوال:** آیا کمیته مرکزی کومه‌له راجع به این مسئله با اتحادیه میهنی کردستان عراق تماس داشته است؟

**جواب:** تا جاییکه من خبر دارم نه. اگر هم کسانی خودشان مستقلا تماسی داشته اند، من اطلاع ندارم.

**سوال:** در نشستی که ما جهت مصاحبه با «ابراهیم جلال» داشتیم، او میگوید که بعد از جانباختن کاک فواد، رهبران اتحادیه میهنی رفتاری نامطلوب با وی داشته اند، بطوریکه مجبور شده از کومه‌له کردستان ایران بخواهد که در این باره دخالت کنند. کومه‌له هم نامه‌ای در تهرئه وی برای رهبران اتحادیه میهنی



نوشته است. عبدالله مهتدی، ابراهیم علیزاده و عمر ایلخانی زاده هم گویا این تهرئه نامه را امضا کرده اند. میل داریم اطلاعات احتمالی شما را هم در این باره بدانیم؟

**جواب:** من اطلاعاتی در این باره ندارم. ابراهیم جلال را در ابتدای روزهای بعد از قیام دیده ام. اما با وی هرگز در تماس نبوده ام. من از تماس وی با کسانی در کمیته مرکزی کومه‌له هیچ نوع اطلاعی ندارم.

**سوال:** نقش مهم کنگره اول کومه‌له هموار ساختن راه مبارزاتی این تشکیلات بود. اما کنگره دوم در پروسه تحولات فکری و سیاسی تشکیلات کومه‌له چه نقشی داشت؟

**جواب:** سوال دشواری است. امروز دیگر موانعی برای جواب ندادن به این سوال نمی بینم. ولی نمیتوان گفت که کنگره دوم در خط و مشی قبلی کومه‌له تغییری داده است. یقین دارم اگر کاک فواد هم با ما میبود، در این جلسات صد درصد موفقتر، دقیقتر، سنجیده تر و با دستاوردهای بهتری کنگره دوم را برگزار میکردیم.. فقدان فواد، ضربه ای بود سخت و جبران ناپذیر. وقتی به گذشته مینگریم، ما بعنوان تشکیلات مردمی و به پیروی از اندیشه های مارکس و انگلس، مدافع واقعی کارگران و زحمتکشان کردستان بودیم. این طرز تفکر و جهان بینی، با بودن و یا نبودن فواد تغییر تئوریکی نمیکرد. اما طرز بکار بردن آن تئوری و اندیشه ها در عمل و منطبق با شرایط و مصالح جامعه، در نبود کاک فواد بتدریج تغییر یافت.

برای درک و دیدن این تغییرات آشکار در تشکیلات، نیازی به برگزاری کنگره هم نبود. رفقای جان باخته هرکدام به سهم خود در این جنبش نقش داشته اند. تاثیر کاک فواد اما به اعتبار نقش بسیار آشکار و برجسته اش، کاملاً منحصر بفرد بود. در واقع او گل سرسبد بود.

بعدها وقتی اعمال خودمان را ارزیابی می کردیم، اشکالات و ضعف های کنگره دوم را بهتر می توانستیم ببینیم. یعنی می دیدیم که نقش تشکیلات در ارزش دادن به جنبش انقلابی که ما خودمان در آن نقش فعال داشتیم، اتخاذ تئوری انقلابی برای آن، کم رنگ بود. قبل از کنگره دو هم این اشکالات وجود داشت. ما البته مشکلات و ضعف های مختلفی داشتیم و هرکدام از ما بنوعی در عمل و پراکتیک روزانه، حامل این ضعف ها بودیم. در اینجا است که وجود

کسانی پیشروتر، اثرات منفی این نوع ضعف‌ها را کم‌رنگ‌تر میکنند و هم‌زمان ملاحظات انتقادی و در نهایت مبارزه با این نوع ضعف‌ها، آسان‌تر میتواند صورت بگیرد. بنابراین زمانی که چنین افرادی در صحنه نمی‌مانند، مبارزه با خطاها و اشکالات با موانع و دشواری بیشتری مواجه میشود و این دقیقا همان چیزی بود که در مورد ما روی داد. برای مثال در رابطه با تشکیل حزب کمونیست ایران، به اعتقاد من اگر فواد همچنان با ما میبود، روند شکل‌گیری این حزب طور دیگری به پیش برده میشد. منظورم این نیست که او خط مشی و روشی را برمیزگزد که از قبل آنرا تعیین کرده بود.

در پروسه تشکیل حزب کمونیست، هواداران تشکیل حزب در مورد شکل‌گیری حزب مطلوب، بهیچ وجه متفق‌النظر نبودند. تردیدات و پرسشهای مختلف بدون بررسی و پاسخ به حاشیه رانده شدند. خود من هم تردید داشتم. در این باره بحث زیادی نداشته‌ام، اما در واقع من از همان ابتدا در این رابطه تردید داشتم. میدانیم که کاک فواد هم هوادار تشکیل حزب کمونیست ایران بود. کلا برخورد و مواضع ما در این مورد مشترک بود و همه در نهایت به تشکیل این حزب معتقد بودیم. اما اوضاع سیاسی جامعه هم بی‌تاثیر نبود. درست مثل امروز که افراد زیادی میپرسند چرا کومه‌له‌ها با همدیگر وحدت نمیکند؛ آنزمان هم مرتب در طرفداری از وحدت چپ‌ها سخن گفته میشد.

من مطمئنم با بودن شخص کاک فواد، عملکرد ما در این باره طور دیگری میبود. مقصود من این است که تشکیل حزب کمونیست ایران، با انحرافات عظیمی همراه بود. اینجا ما کلاه سرمان رفت. پروسه و شیوه ساختن حزب درست نبود. ما البته اشتباه کردیم و بایستی منصفانه برخورد میکردیم، همچنانکه کاک فواد منصفانه و دقیق رفتار میکرد. چپ ضعف خود را اینجا نشان میداد. اگر فواد در میان ما میبود، کومه‌له موقعیت بسیار بهتری میداشت. البته سیاه و سفید به قضیه نگاه نمی‌کنم، ولی با تمام وجودم درک میکنم که فقدان فواد، ضربه‌ای بود سخت و جبران‌ناپذیر. من میدانم اگر او در این پروسه با ما میبود، چکار میتوانست بکند؟ در این اما شکی ندارم که بهمراه او، مطمئن‌تر، سنگین‌تر با اعتماد بنفسی محکم‌تر و با دقت بیشتری میتوانستیم به پیش برویم.

**سوال:** همیشه این احساس را داشته‌ایم که شما در میان افراد نزدیک به کاک

فواد، جزو نزدیکترین رفقاییش بودید. در هنگام آزاد شدن وی از زندان به این قضیه بیشتر پی بردیم. یادشان گرامی باد رفقا جمیل، فریده، و جلیل و نسرین و عبدالله خواهر و برادرانت به این مناسبت به دیدار او به آلمان آمدند. کاک فواد با درآغوش گرفتن این عزیزان آنهم با گریه و احساسات ویژه و استثنائی، همه ما را متوجه سمپاتی خود نسبت به شما که هنوز در زندان بودید کرد. شما اگر بخواهید کاراکتر کاک فواد را برای خواننده توصیف کنید، چطور آنرا فرموله میکنید؟

**جواب:** اگر بتوانم! بدون شک کاک فواد اگر عزیزترین شخص در زندگی ام نباشد، قطعاً جزو عزیزترین هاست. نزدیکی و رفقات ما نه فقط در پیوند با مبارزه و کار سیاسی، بلکه روابط عاطفی هم بشدت دخیل بود. اساساً طرز زندگی او، رفتار و واکنش وی در رابطه با مسائل مختلف، توجه انسانها را به خود جلب میکرد. او بسیار دور از خودخواهی بود و مقام و منزلت والای اجتماعی را نه در تحکیم موقعیت شخصی و منافع فردی، بلکه در برابری انسانها و آزادی و عدالت اجتماعی میدید.

او قابل اعتماد بود و این قابلیت را رفقا و نزدیکانش بخوبی میدیدند. جدیت و صداقت وی سبب آرامش رفقا و نزدیکانش میگردد. شخصاً برای خود من هم او در داخل تشکیلات نقطه اتکا بود. با کس دیگری به این اندازه احساس نزدیکی نمیکردم. فراموش نکنیم که انسانهای پاک و شریف و با ارزش در تشکیلات کومه‌له کم نبودند، با وجود این هرگز کسی را هم‌تراز او ندیدم. به این جهت همیشه او را نه فقط بعنوان یک رفیق شایسته و قابل اعتماد، بلکه همانند یک برادر احساس میکردم.

در جایی هم نوشته‌ام که رهبری کمونیست، عدالتخواه و آزادیخواه، انسانی دانا و دلسوز و محبوب توده‌های مردم همچون فواد، اگر در قید حیات میبود، یقیناً امروز جزو سرشناس‌ترین افراد خاورمیانه بحساب می‌آمد. متأسفانه او زنده نماند و جایش هم برای همیشه خالی مانده است.

سوال دیگری نداریم. از مشارکت تان بسیار سپاسگزاریم.

**شعیب زکریائی:** خواهش میکنم. بحث در این باره برای من افتخار است. کاک فواد برادری بود بزرگ و عزیز. وی بخشی از من بوده و هست. ایمان، پایداری و استقامت وی برای من آموزنده بوده و او را سرمشق خود میدانستم.

امیدوارم بتوانیم ادامه دهنده راهش باشیم.

مصاحبه بالا بوسیله ملکه و حشمت انجام گرفت.



### گفتگو با طاهر خالدي - ۲۰۱۲ / ۷ / ۶

**سوال:** ممنون از اینکه به ما فرصت دادید سئوالاتمان را درمورد کاک فواد با شما درمیان بگذاریم. ما هم فامیل و هم همشهری هستیم. این بجای خود. اما از لحاظ سیاسی همکاری شما با کاک فواد از چه وقتی شروع شد؟

**جواب:** در دوران حکومت شاه بعثت وجود دیکتاتوری و خفقان کار سیاسی علنی صورت نمیگرفت. بلکه بیشتر آنهاییکه باهم نزدیک بودند، بصورت گروهی با هم فعالیت سیاسی میکردند. آشنای همدیگر بودند و فعالیت هم عمدتاً در زمینه فکری بود تا کارعلنی. درست است که من و کاک فواد نسبت فامیلی با هم داشته و هر دو اهل یک روستا بودیم. اما بعثت اختلاف سن، ما باهم نبودیم. گاه گاهی او به روستای «آلمانه» برمیگشت، بعداً من در مریوان بودم و او در تهران. لذا از اول رابطه آنچنانی باهم نداشتیم. من هیجده سالم بود که کاک

فواد دستگیر و زندانی شد.

قبل از آزاد شدن کاک فواد از زندان، من و امین برادرتان و حسین پیرخضری و تعدادی دیگر، با هم فعالیت میکردیم. ما گروهی بودیم که از مواضع و تفکراتی نزدیک بهم برخوردار بودیم. کاک فواد که از زندان آزاد شد، نزدیکترین گروه به او بعد از رفقای خودش درماریوان ما بودیم. که آن نیز ابتدای کار سیاسی مشترکمان بود.

**سوال:** آزادی کاک فواد از زندان مصادف بود با مبارزه و اعتراضات مردم ایران برضد نظام سلطنتی، آن حرکات در ماریوان هم شروع شده بودند، در آهنگام شما مشخصاً چکار میکردید؟

**جواب:** درآنزمان هیچ برنامه و طرح از پیش تدوین شده‌ای وجود نداشت. اما ما گروهی بودیم که قبلاً درمورد مسائلی عمومی باهم توافق داشتیم. ما درماریوان با دو فاکتور مرتبط بهم روبرو شدیم که عبارت بود از آزاد شدن کاک فواد از زندان و رویدادهای ایران. یکی از خصوصیات کاک فواد این بود که محض مناسب ضروری دانستن امری، بدون فوت وقت در پی انجام آن میکوشید. میگفت؛ معطل چی هستیم، بگذار انجامش بدهیم، چرا انجامش نمیدیم؟ خودش دنبال کار را میگرفت. او برای ما نیروی محرکه‌ی مهمی بود. میگفت، درانجام کارهایمان به کم راضی نشویم، هرچه از دستمان برمیآید، انجامش بدهیم.

**سوال:** بخاطر میآورید با همدیگر کارهایی در رابطه با مبارزات مردم درشهر انجام داده باشید؟ موارد عمده‌اش کدامها بودند؟

**جواب:** زمانیکه کاک فواد به ماریوان برگشت و فعالیتش را شروع کرد، در موقعیتی نبود که مورد مشورت مردم قرار گیرد. بلکه او خود درطی روز به دنبال انجام کارها میرفت و زمانی هم که درمورد مسائلی صحبت میان میآمد اطلاعات او از دیگران خیلی بیشتر بود. ضمناً او مثابه مدیر و مشاور سر و گردنی از همه ما بالاتر بود. با مسائل بیشتری آشنا بود و خوب تر و عمیق تر فکر میکرد. زمانی هم عملاً دست به کاری میزد او از همه فعالتر و پیشروتر بود.

**سوال:** در پائیز ۱۳۵۷ جنبشی مردمی درماریوان پدید آمد. اهالی «بیلو» تحصن کردند. شما یکی از فعالین آن جنبش بودید. تجربیات مربوط به این جنبش و نقش و جایگاه کاک فواد در آنها چگونه بود؟

**جواب:** من درجزئیات مسئله «بیلو» دخیل نبودم. کاک فواد و حسین پیرخضری

گفتند مردم بیلو بخاطر مسئلہ زمین تحصن کردہ اند. لازمست ما ہم کمکشان کنیم. من و کاک حسین تا پایان یافتن آن تحصن در آن شرکت کردہ و اعتصاب غذا ہم کردیم. دیگر رفقا ہم در جہت جلب پشتیبانی مردم از آن حرکت، در شہر و روستاها مشغول فعالیت بودند.

درآمدورد خاطرہ جالبی دارم؛ روز آخر آن تحصن بود کہ کاک فواد من و حسین پیرخضری را بہ پیش خود فراخواند و گفت؛ این جریان بالاخرہ موفق شد و این خود دستآورد بزرگی است. ما بایستی مردم شہر و روستاها را جمع کنیم. در این زمینہ کاک فواد بسیار توانا بود. او میکوشید آنرا بہ دستآورد عمومی مردم شہر مریوان و بہ انگیزہای جہت ہمکاری مردم شہر و روستاها با ہمدیگر تبدیل کنیم. او گفت شما دو نفر کہ در کل پروسہ آن حرکت شرکت داشته اید، لازمست گزارشی بنویسید و توسط یک نفرتان در جلسہ ای خواندہ شود. ما ہم ہرچہ کوشیدیم، نتوانستیم چنان گزارشی را تہیہ کنیم. بعداً کاک فواد پرسید، آنرا نوشتید؟ جواب دادیم، نمیدانیم چہ بنویسیم. گفت باشد، امشب با ہم آنرا می نویسیم. بہنگام نوشتن گزارش، یک بہ یک می پرسید روز اول چطوری شروع شد؟ من ہم شرح میدادم و او خود یادداشت میکرد. بہمین صورت از حسین پیرخضری سئوالاتی میکرد و خود جوابهای او را یادداشت میکرد. در پایان نوشتہ مربوطہ دو الی سہ صفحہ ای را در بر گرفت. دست آخر کہ آنرا خواند بسیار مورد پسندمان قرار گرفت. گفت این همان توضیحات شماسست کہ من از آنها یادداشت برداشتم. او واقعاً آن گزارش را بدون دخالت ما تنظیم نکرد. کاک فواد ہرکسی را بہ نوعی درانجام کاری دخالت میداد.

**سوال:** درمورد دستگیری رؤسای ادارات مریوان چیزہائی شنیدہ ام. آن رویداد از ویژگیہایی برخوردار بود. درآمدورد چہ اطلاعی دارید؟

**جواب:** در جلسہ ای کاک فواد گفت لازمست ما بہ نوعی قدرت نمائی کنیم. پرسیدیم، چطور؟ او در جواب گفت؛ تعدادی از مسئولان و کاربدستان دولتی را دستگیر کنیم. در اینمورد بین ما صحبتہای زیادی درگرفت. نہایتاً این پیشنهاد پذیرفتہ شد کہ اول تعدادی از روشنفکرها را فراخوانیم و آنها را نسبت بہ مثبت بودن چنان کاری مجاب کنیم. لذا از ہر تپیی تعدادی را فرا خواندیم. گروہ ما، گروہ فاتح و دیگران، چریکهای فدائی، شخصیتہای منفرد (درآنزمان حزب دمکرات در مریوان نبود) از جملہ کسانی بودیم کہ با ہم تجمع کردیم. در آن جلسہ

از غروب تا نصفه های شب برسر این موضوع صحبت شد. به دو دسته با دو نظر مختلف تقسیم شدیم. از یکطرف گروه ما بود که در واقع بیشتر کاک فواد نظراتمان را بیان میکرد و طرف مقابل میگفت این کار ماجراجویی است و آشوب بپا خواهد کرد. ما براساس صحبت‌های کاک فواد تصمیم گرفتیم آن کار را انجام دهیم. شرایط چنان بود که از آنها هم نیرو می‌گرفتیم. از جلسه بیرون که آمدیم تعدادمان به ده دوازده نفری رسیده بود. درداخل شهر هم چند رفیقی را داشتیم. در ظاهر قراری صادر نشده بود. چرا که کاک فواد خود مسئول شورای شهر بود. لذا من در آنجا اعلام کردم که ما اینکار را با مسئولیت خودمان انجام میدهیم. نزدیک به بیست الی سی نفری را دستگیر کردیم. و آنها را تحویل ستاد دادیم. این خبر که پخش شد و به گوش اعضای شورای شهرهم رسید، پدرم (شیخ عثمان خالدی) و دو نفر دیگر از اعضای شورای شهر بر سر اینکه چرا در آمدن آنها سئوالی نشده اعتراض کردند. بار دوم که اعضای شورای شهر اعتراض کردند، کاک فواد خود در آنجا بود. در این باره آنها با کاک فواد مشورت کردند و بنا به صلاحدید کاک فواد دستگیر شدگان آزاد شدند. فقط آن حرکت چنان تأثیری بر روحیه مردم نهاده بود که آنها میگفتند؛ از اینها همه کاری بر می آید. درحالیکه آنها میدانستند که ما دارای یک خط فکری و موضع یکسانی نیستیم.

**سوال:** درمورد سازمان یافتن اتحادیه دهقانان، که تو یکی از فعالان و پیشمرگان بودید تعریف کنید.

**جواب:** در آن دوره هر روشنفکری میکوشید بسوی دهات رفته و در آنجا فعالیت سیاسی کند. بسیاری از رفقای ما در دهات معلم بودند و این خود نیز زمینه خوبی بود. زمانیکه رژیم شاهی سرنگون شد، تمام دسته ها و گروهها به جنب و جوش افتادند. گروهی از اربابان متحد شدند که آن نیز سبب شد مردم دهات مریوان بطور جدی احساس خطر کنند. ما بمنظور خنثی کردن هر نوع خیال خام اربابان درمیان دهقانان فعالیت را شروع کردیم. این زمینه سازمان یافتن اتحادیه دهقانان بود.

**سوال:** بحثی درمورد تقسیم زمین بین دهقانان مطرح بود یا اینکه مسئله همانی بود که شرح دادید؟

**جواب:** اصلاً بحثی درمورد تقسیم کردن زمین مطرح نبود. ستاد مجموعه ای



اسلحه داشت. در گفتگوئی میان ستاد و پادگان قرار شد ستاد شهر تحویل ژاندارمری داده شود، و ما به مقرر اتحادیه دهقانان نقل مکان کردیم. من از مسئول تسلیحات ستاد درخواست کردم که اسلحه ها را هم با خودمان ببریم. او موافقت کرد. در اینمورد عبدالرضا کریمی و عطا رستمی موافق بودند اما فاتح شیخ الاسلامی مخالفت کرد. لذا آنها نظرشان را عوض کردند و گفتند ما اسلحه نمی خواهیم... درآورد ما بین عطا و کاک فواد بحث سیاسی جدی ای درگرفت. عطا مصرانه میگفت ما در وضعیت سیاسی ویژه ای که حاکی از شرکت فعالانه مردم در آن است قرار گرفته ایم. ما با پشتیبانی این مردم هر کاری از دستمان ساخته است و به اسلحه نیاز نخواهیم داشت. کاک فواد درمقابل استدلال میکرد که این شرایط پایدار نیست و این وضعیت تغییر خواهد کرد، ما مورد حمله قرار خواهیم گرفت درآنصورت بایستی بتوانیم از خود دفاع کنیم.

**سوال:** آنهایکه اولین دسته مسلح (پیشمرگه) اتحادیه دهقانان را تشکیل میدادند، چه کسانی بودند؟

**جواب:** همه آنها را بیاد نمیآورم؛ برادرانت کاک فواد، امین و ماجد، عبدالله کهنه پوشی (عبه شیخ عزیز) و خودم. شب اول دوازده نفر بودیم. که بقیه را بیاد نمیآورم.

**سوال:** درمورد جریان ۲۳ تیر ۱۳۵۸ و کوچ مردم مریوان تعریف کن.

**جواب:** در ۲۳ تیر شورای شهر، چریکهای فدائی، کمیته زنان، کمیته دانش آموزان، دریک جلسه تصمیم گرفتند که تظاهراتی را ترتیب دهند و در مقابل ساختمان رادیو مریوان قطعنامه ای را بخوانند. درضمن به رفقای کومه له پیشنهاد شد که جهت محافظت از تظاهر کنندگان از اتحادیه دهقانان دعوت نماید. ما هم دعوت را پذیرفتیم و به داخل شهر آمدیم. دیگر نیروهای مسلح مردمی که وجود داشتند را تحت فرماندهی ما قرار دادند. تظاهر کنندگان بطرف رادیو تلویزیون حرکت کردند. نیروهای مسلح مکتب قران در میدانی نرسیده به رادیو تلویزیون و در ساختمان ساواک قبلی مستقر شده بودند. آنها رسماً با حکومت همراهی نمیکردند، اما سیاست دفاع از جمهوری اسلامی را در پیش گرفته و با ما و طیف چپ آشکارا دشمنی می ورزیدند. آنها برسر پشت بام سنگر گرفته بودند. ما که بخشی از آن نیروی مسلح محافظ بودیم همراه مردم نرفته بلکه بمنظور کنترل بیشتر همانجا مانده و با صف کشیدن روبروی تظاهر کنندگان از رفتنشان

بطرف آن مقر جلوگیری میکردیم. تعدادی از تظاهر کنندگان درمسیر برگشتن به آنجا که رسیدند احساساتی شده و شعارهای تندی را برعلیه آنها سر دادند. تعداد قلیلی از آنها هم با خزیدن بدرون جوی مجاور خیابان قصد نزدیک شدن به آن مقر را داشتند. آنها از پشت بام تیراندازی را شروع کردند. و رؤوف کهنه پوشی که دقیقاً نزدیک به ما بود، مورد هدف قرار گرفت و جانباخت. وضعیتی پیش آمده بود که میبایستی درمقابل آن حرکت عکس العملی را نشان داد. ما مقر آنها را محاصره کردیم و تعداد زیادی از مردم هم به شیوه‌های مختلف بما کمک کردند. ما توانستیم آن مقر را تسخیر کنیم. از آن پس رودروئی مردم با حکومت، شدیدتر شد. مکتب قران درشهر نماند و قدرت بکلی در دست ما بود و درهر موردی تصمیم میگرفتیم. ازطرفی رودروئی‌ها بازهم شدیدتر شدند. بعد از آن جنگ و درگیری از طرفی ما قدرتی پیدا کرده و مردم رویمان حساب میکردند و از طرف دیگر تعدادی از مردم ترسیده و میگفتند حکومت این وضعیت را نمی‌پذیرد، خونریزی شده و این خود عواقبی در پی خواهد داشت.

روز بعد کاک فواد از سندنج برگشت و اولین جلسه بعد از آن رویداد را برگزار کردیم. کاک فواد گفت من درجریان آن چنگ و درگیری نبودم. اما مردم مریوان میبینند که کسی کشته شده و تو هم مسلحی و ادعای محافظت از آنها را داری، با اینوصف اگر مسئول مربوطه بدون هر گونه عکس العملی، پیشمرگان را از آنجا دور میکرد، در آنصورت میتوانستی ادعای پیشمرگ بودن و از مردم دفاع کردن را داشته باشیدی؟ درحالیکه پیش چشمانت بی گناهی راهم کشته باشند؟

**سوال:** به نظر تو تسخیر آن مقر طبق طرحی از پیش ریخته شده بود؟

**جواب:** من اکنون هم معتقدم که وقوع آن جنگ نتیجه اجرای هیچ نقشه‌ای از پیش طرح شده نبود. زیرا که سیاست شورای شهر، سازمانها و مردم مریوان آن بود که جنگی درنگیرد، چونکه به نفع نیست. در آن موقعیکه ما محافظت شهر را بعهده گرفته بودیم و در شهر نگهبانی میدادیم، کاک فواد صریحاً و مکرراً هشدار میداد که تیراندازی نکنیم. میگفت ما توان جنگیدن با پادگان را نداریم، بلکه وظیفه شما فقط نگهبانی است و بس.

ما گروه فعالی بودیم اما آن گروه دیگر هم هر چه که در توان داشتند در انجام کارها و ایفای نقش درامور مربوطه بکار میبردند. کاک فواد از اتوریتته معنوی مختص بخود برخوردار بود. او میتوانست آنها را بدور هم جمع کند.

من در تمامی جلساتی که با کاک فواد بودم حتی برای یکبار هم نشنیدم که او گفته باشد؛ باید چنین کنیم. جلسات آزاد برگزار میشدند و همه امکان صحبت کردن را می یافتند. همه کارها با تفاهم پیش میرفت. اما اتوریته معنوی او بهنگام تحلیل و بررسی ها خود نیز حاصلی از صحت و درستی عملکردهایش بود. اما ایراد کارمان آن بود که بمثابة سازمان فاقد کمیته بودیم. درغیاب کاک فواد و بهنگامیکه او در سفر بود، معلوم نبود که چه کسی بعنوان جانشین او مسئولیت کارها را بعهدہ خواهد گرفت. بهنگام حضورش هم درمیان ما نیز او خود به تنهائی درهیچ موردی نه تصمیمی میگرفت و نه قراری را صادر میکرد. بلکه همواره با ما مشورت میکرد و حاصل آن مشاورها تبدیل به قرارهائی میشد که بعداً دست بکار اجرایشان میشدیم.

**سوال:** بهنگام کوچ مردم مریوان، چند هیئت از جانب دولت بمنظور مذاکره کردن به آنجا آمدند. آیا تو خاطره بخصوصی از کاک فواد که مربوط به آنهنگام باشد را بیاد داری؟

**جواب:** بعنوان یک نکته مثبت بسیار مهم اینکه من از پدرم در آن مورد سؤال کردم و درباره کاک فواد میگفت که او بعد از اتمام هر یک از جلسات مضمون گفتگوها را به مردم منتقل میکرد. این کار تنها به ابتکار خود او بود نه از طرف شورا. در آن هنگام وظیفه ما محافظت کردن بود. اما درجریان جزئیات رویدادها هم قرار میگرفتیم. به نظر ما آن ابتکار کاک فواد بسیار مهم بود. او از ما میپرسید چکار کنیم؟ کاک فواد همواره از یکطرف فتنه انگیزی ها و توطئه های حکومت را برملا میکرد و از طرف دیگر ظرفیتهای و توانائی های خودمان را برمیشمرد. او اولاً درمورد توانائی های خودمان هیچ تردیدی نداشت ثانیاً درمورد طرح و نقشه ها و توطئه گریهای رژیم برایمان صحبت میکرد ثالثاً میکوشید محتوای گفتگوها را درجزئیات به مردم منتقل کند.

**سوال:** روز سوم شهریور ۱۳۵۸ شخصی از بانه به مریوان آمد که حامل دونا مه از طرف کاک فواد بود. یکی از آن نامه ها که مربوط به من (ملکه) و رضا بود را بما تحویل داد. آن نامه دیگر برای شما پیشمرگان فرستاده شده بود. ما آن شخص و نامه مربوط به پیشمرگان را به نزد شما فرستادیم. آیا کاک فواد در آن نامه چه چیزی را نوشته؟

**جواب:** یادم نیست چه نامه ای بود و چه محتوای را داشت.

**سوال:** آیا شما درفاصله سوم الی نهم شهریور ۱۳۵۸ خری ازکاک فواد داشتید؟  
**جواب:** ما با هم ارتباطی نداشتیم. اوضاع بسیار آشفته بود. تا آنجائیکه بیاد دارم درآنزمان بما خبر داده بودند که کاک فواد برمیگردد و ما جهت دیدن او از نزدیکی روستای «گاگل» بطرف روستای «وشکه لان» در حرکت بودیم.

**سوال:** چه وقتی بود که کاک فواد به مریوان برگشت؟

**جواب:** یادم نیست. ما آن مسیر مورد نظر را نتوانستیم یکشنبه طی کنیم. روز دوم حرکتمان بود که در نزدیکیهای عصر کنار چشمه ساری، توقف کردیم. او هم به همراه چند نفری پیشمرگه به آنجا آمدند.

**سوال:** چند نفر پیشمرگه به همراه داشت؟

**جواب:** یک دسته پیشمرگه او را همراهی میکردند. آنها بیشتر از ۹ نفری میشدند، در حدود ۹ ال ۱۱ نفری بودند.

**سوال:** کاک فواد چه مدتی در مریوان نزد شما ماند؟

**جواب:** دقیقاً نمیدانم. ما تعداد زیادی بودیم که بغیر از ما نفراتی از حزب دمکرات و علی مریوانی و تعداد زیادی هم که از شهر بیرون آمدند با هم بودیم. همه آن جمعیت میخواستند کاک فواد را ملاقات کنند تا به او هم تسلیت گفته و هم با او مشورت و نظر خواهی کنند. در آنزمان حزب هنوز در میان مردم اتوریته زیادی نیافته بود. لذا افراد زیادی بودند که میخواستند بطور خصوصی با کاک فواد صحبتی داشته باشند. بیاد ندارم که چند روز بعد از اتمام جلسه کاک فواد با مردم بود او چند جلسه خصوصی با ما برگزار کرد. همچنین او با عطا رستمی و تعداد دیگری هم که می خواستند به نیروی پیشمرگ، پیوندند، جلسه ای برگزار کرد.

**سوال:** آن دسته پیشمرگی که همراه کاک فواد و ابراهیم جلال به مریوان

آمدند، چرا بهنگام برگشتن کاک فواد به بانه او را همراهی نکردند؟

**جواب:** کاک فواد که به مریوان برگشت، این بحث را مطرح کرد که پادگان مریوان نقطه ضعیفی است و ما قصد تصرف آنرا داریم. اما اینکار توسط همین نیروئی که داریم شدنی نیست. بلکه لازمست نیروهائی از اتحادیه میهنی و دیگران هم در آن شرکت داشته باشند. لذا آنها تا رسیدن آن نیروهای مورد انتظار، به مریوان برگشته بودند تا نیروهای موجود آنجا را سازمان داده و آماده نمایند. اما آن بخش از نیروهائی مورد انتظار بموقع نیامده و دیرکردند. یکی از آن روزها

بود که کاک فواد گفت اگر من خود به آنجا برنگردم، میدانم که آن نیروها به این زودی نخواهند آمد. ما هم از اینکه او برگردد و نیروهای مورد نظر را به همراه خود بیاورد، موافق بوده و کسی از آن بابت مخالفتی نکرد. پرسیده شد که میخواهی چطوری برگردی؟ او در جواب گفت؛ من و ابراهیم جلال با هم خواهیم رفت. دقیقاً یادم نیست که در آن هنگام چنین مطلبی مطرح شد، چند نفر در آنجا حضور داشتیم اما مشخصاً اینرا بیاد دارم که من خود از او پرسیدم، تو تحت چه حفاظت امنیتی به آنجا خواهی رفت؟ البته ما از اینکه مسیر حرکت آنها به بانه، خالی از نیروهای مسلح دولتی بود، هیچ شکی نداشتیم. اما من از ایجاد خطر توسط اشخاص دیگر بیم داشتم. ما در آن هنگام اطلاع کاملی از موقعیت جغرافیای منطقه نداشتیم و نمیدانستیم که درجوارمان منطقه «شلیر» قرار دارد هیچ نیروی دولتی آنجا نبود و میشد در شب و یا در طی روز از آنجا به طرف بانه عبور کرد. بهر حال او گفت مسیر حرکتمان خالی از وجود دشمن است. من خود از آن مسیر با ماشین به اینجا آمده ام. در جواب گفتم؛ منظورم نیروهای حکومتی نیست بلکه اشخاصی بدکردار میتوانند به راحتی هر دوی شما را از بین ببرند. او گفت؛ ما با ماشین سریع خودمان را به بانه خواهیم رساند. من در جواب پیشنهاد کردم؛ چرا تعداد بیست نفری از ما شما را همراهی نکنیم؟ او گفت؛ عزیز من اگر تو بخواهی از میان این نیروی موجود تعداد بیست نفری که توانائی مقابله در یک درگیری احتمالی را داشته باشند، دستچین کنی، در آنصورت بقیه نفرات را نمیتوانی ۲۴ ساعتی نگه داری. چرا که آن بیست نفر ستون اصلی این نیروی ۷۰ ای ۸۰ نفره را تشکیل میدهند. لذا بهتر است و مصلحت در آن است که ما دونفر سبک و سریع، سوار بر ماشین به آنجا برویم. این حرفهای او استدلالی از جانب شخص بیگانه ای نبود، بلکه اظهارات شخص مسئول بالاتر از ما بود. ضمناً این را هم یادآوری کنم که او در ادامه سخنانش گفت؛ دشمن نایستی به وجود این تعداد از نفرات در اینجا پی ببرد. گفتم این تعداد را که نمیتوان همچون مرغ قایم کنم. این تعداد افراد خوراک لازم خواهند داشت و برای تهیه آن مجبوریم به میان مردم دردهات برویم [و علنی شویم]. این استدلال، مرا از پیگیری بیشتر موضوع عقب نشاند.

پدرم [عثمان خالدی] در این باره تعریف میکند؛ که شب با کاک فواد بوده و آنها باهم تصمیم میگیرند که پدرم هم آنها را همراهی کند. بهنگام حرکت

ناصر برادرم هم گفته بود که او هم با آنها همراه خواهد شد. طهمورث اکبری هم با شنیدن آن خبر گفته بود من قصد شرکت در جلسه چریکهای فدائی را دارم و اگر ممکن است من هم همراه شما باشم.

**سوال:** ابراهیم جلال میگوید که او با کاک فواد و دو یا سه نفر دیگر از کادرهای نظامی کومه‌له، در خانه‌ای جلسه‌ای داشته‌اند. که دو پسر صاحب آن خانه افراد وابسته به رژیم بوده‌اند. در آن جلسه بحث بر سر تصرف پادگان مریوان در جریان بوده است. او همچنین میگوید که به افراد آن خانه مشکوک بوده و به کاک فواد گفته است که فکر میکنم افرادی از این خانه درمورد بودن تو در اینجا به دشمن گزارش داده باشد. آیا تو چنین موضوعی را بیاد داری و اینکه در کدام روستا بود؟

**جواب:** دقیقاً یادم نیست؛ چونکه در آنزمان در اطراف سه الی چهار روستا مشغول مخفی کردن مجموعه‌ای اسلحه و مهماتی که همراه داشتیم، بودیم. در آنزمان هوا خوب بود و ما شبها را در بیرون از روستاها بسر میبردیم.

**سوال:** ابراهیم جلال میگوید؛ صد درصد مطمئنم که بودنمان را در آنجا را گزارش کرده بودند و حمله آن گروههای نظامی به ما هم طبق نقشه از پیش طرح شده جمهوری اسلامی صورت گرفت. او میگوید آن شبی که به آن ده رفتیم (پدرت میگوید آن شب در «آگجه» بودیم)، درمورد چگونگی امنیت وضعیت جاده جویا شدیم. در جواب به ما گفته شد که دو روز است هیچ ماشینی برسر آن جاده در حرکت نبوده است. او اضافه میکند زمانی ماشینی بر سر آن جاده دیده شد، همان وقتی بود که آن نیروی نظامی ما را مورد حمله قرار داده و ما با آنها درگیر شدیم. آیا شما درمورد آنچنان حوادث اطلاعی دارید؟

**جواب:** من که آن صفحات از کتاب ابراهیم جلال را خوانده‌ام و از طرفی با توجه به حرفهای پدرم و با در نظر گرفتن گفته‌های ناصر برادرم و بنا به تجربه چند ساله مبارزه‌ام در کوه فکر میکنم که آن رویداد حرکتی سازمان داده شده نبود. دلیل اینست که اولاً اینکه افرادی از آن خانواده در آن خانه خائن بوده باشند یا نه، من هیچ اطلاعی ندارم.

**سوال:** با توجه به اینها، آیا هیچ پیش آمده است که تو و چند نفر دیگر با کاک فواد و ابراهیم جلال، در خانه‌ای با هم بوده باشید و در آنجا جلسه‌ای را برگزار کرده باشید؟

**جواب:** یادم نیست، اما در طی آن دو سه روزه کاک فواد و من، عثمان روشن توده و کاک عبدالله دارابی با هم جلساتی داشتیم که محل برگزاری آنها را بیاد نمی آورم.

**سوال:** جلسات بر سر چه مسایلی بود؟

**جواب:** بحث ما در مورد روند آینده اوضاع، موضوع تصرف پادگان و چگونگی آماده شدن جهت آن و اینکه نتایج حاصله چگونه خواهند شد. همچنین بحث در مورد حزب دموکرات و بعضی کارهای خودمان و اینکه وضعیتان در دیگر شهرها چگونه خواهد شد. اینها نمونه ای از آن مسائلی بودند که در طی آن دو سه روز باعجله اما مفصلاً مورد بحث مان قرار گرفتند. سئوالات بیشمار دیگری هم داشتیم که طی آن مدت نتوانستیم حتی به تصف شان هم جوابی داده باشیم.

**سوال:** آیا بیاد میاورید که تو با کاک فواد و ابراهیم جلال در یک خانه با هم بوده باشید؟

**جواب:** تا آنجائیکه بیاد دارم، در مورد برگشتن خود او جلسه ای داشتیم اما محل آنرا بیاد نمی آورم. شما اگر قصد تحقیقات و بررسی دقیقی در مورد نقشه و برنامه ای را دارید، بایستی از آنانیکه طراح آن نقشه و برنامه بوده اند سئوال کنید نه اینکه به افرادی که درآمورد هیچ اطلاعی ندارند مراجعه کنید. من که سیر آن رویداد را در نظر میگیرم نکته مبهمی در آن نمیابم زیرا که آنها به روستای «گوگجه» رفته اند و کاک فواد بر سر جاده گفته است که ما با ماشین همین مسیر را طی کردیم و خالی از نیروهای حکومتی بوده است. ضمناً آنها بهنگام حرکت بطرف آن جاده عبدالله قامیشه‌ای را که آشنا به منطقه بوده را بهمراه داشته اند. ما که بعداً از او در اینمورد پرسیدیم او گفت آنها را تا نزدیک جاده راهنمایی کردم و از آنجا آنها به حرکت خود ادامه دادند. هیچ کسی هم به اینکه عبدالله قامیشه‌ای جاسوس بوده باشد، مشکوک نبوده است. بهر حال آنها سر آن جاده میروند و در آنجا طبق گفته پدرم و ناصح هلیکوپتر فرود آمده است و در آنجا پایگاه «کانی کون» را دایر میکنند.

**سوال:** اینکه میگویند عبدالله قامیشه‌ای تا مسیری همراهشان بود، مگر موقعیت آنجا چگونه است؟

**جواب:** فاصله بین روستاهای قامیشه و کانی کن راهی است که با پای پیاده

پیمودنش مدتی طول میکشد.

**سوال:** پدرت این چنین تعریف کرده است که عبدالله قامیشهله تا مدتی ما را همراهی کرد و از آن پس او دیگر با ما نیامد. ما هم نمیدانستیم کدام جهت را درپیش گیریم. لذا ما به مردی که در آنجا مشغول علف چیدن بود پولی دادیم تا بعنوان راهنما همراهمان باشد.

**جواب:** او جاده را نشان شان میدهد. و آنها بر سر جاده رفته و در آنجا متوجه نشستن هلیکوپتر میشوند. اجباراً مسیرشان را عوض میکنند. اما آنها بدون اینکه تردید کنند که اگر رژیم «کانی کن» را اشغال کرده باشد، ممکن است هم پایگاه روستای بسطام و هم آن پایگاه دیگر را نیز بازگشایی کند. بدین جهت آنها در برنامه سفرشان تغییری بوجود نمیآورند. من فکر میکنم که آنها حضور آن نیروهای دولتی را همچون رویدادی اتفاقی قلمداد میکنند. لذا پیش خود فکر کرده اند حال که نمیتوانیم از طریق «کانی کن» برویم، پس آنجا را دور میزنیم. و آنها با دور زدن کانی کن به روستای آگجه میروند. اگر طرح و نقشه ای درمورد آنها مدنظر بوده باشد، دولت میبایستی با آن همه پادگان و امکاناتش در سه یا چهار مکان مختلف، درمسیرهای احتمالی حرکت آنها کمین هائی میگذاشت. در صورتیکه آنها به آگجه رفته اند و در آنجا از فرط خستگی همه شان تا ساعت هشت صبح و بدون اینکه حتی یک نفرشان یک دقیقه نگاهیانی داده باشد، خوابیده اند. اما تا آنزمان هیچ کسی وارد آگجه نشده است.

هم ابراهیم جلال و هم پدرم میگویند درمورد چگونگی امنیت جاده از کسانی سؤال کردیم در جواب گفتند بغیر از ماشینهای حزب دموکرات، هیچ کس دیگری را ندیدیم. این اطلاعات بدین معنی است که بر روی آن جاده مردم عادی عبور نکرده اند بلکه فقط ماشینهای حزب دموکرات بوده اند. از آن روستا هم که خارج میشوند در راه به شخصی بر می خوردند و از او درمورد امنیت راه میپرسند. او هم میگوید بغیر از ماشینهای حزب دموکرات، کسی دیگر را ندیده است. حال با درنظر گرفتن این اطلاعات آنها که خود روز قبل در آن جاده بوده اند و ناظر آن حرکت دشمن بوده اند میبایستی متوجه میشدند که حرکت ماشینهای حزب دموکرات روی فقط قسمتی از آن جاده بمعنی بسته بودن قسمت مقابل همان جاده بوده است.

**سوال:** دو دفعه هلیکوپتر دیده شده بود. پدرت گفته است که روز قبل از



آن درگیری بر سر چشمه ای بوده اند که هلیکوپتری حامل نیروی نظامی را در مسیر پایگاه کانی کن می بینند و آنها هم خود را به کناری میکشند تا که دیده نشوند. آنها اول از آنجا به قمچیان میروند تا در قهوه‌خانه آنجا خوراک تهیه کنند اما قهوه‌خانه بسته بوده است. او همچنین اضافه میکند که یکی از آنها پیشنهاد رفتن به داخل قهوه‌خانه از طریق شکستن شیشه پنجره و تهیه غذا و بجای گذاردن پول را کرده بود. اما آن پیشنهاد مورد قبول یکی دیگر از آنها قرار نمیگیرد و آنها از آنجا بطرف آگجه میروند. آن شب را در آنجا بسر میبرند و روز بعد درگیر میشوند. اما ابراهیم جلال میگوید هلیکوپتری آمد نیرو پیاده کرد و بطرف ماهم تیراندازی کرد. اما پدرت میگوید آن نیروی نظامی از درون ماشینهایی که به آنجا آمدند پیاده شدند. ابراهیم جلال میگوید از دور متوجه حرکاتی در درون پایگاه کانعمت شدیم. و با دوربین هم آنجا را مشاهده و کنترل کردیم. او اضافه میکند که ما فکر میکردیم آنها افراد متعلق به حزب دموکرات هستند. اما آنها برسر جاده آمده و ما فرمان ایست دادند.

**جواب:** من هم به اندازه شما در جریان هستم. اما تا آن حدی که پدرم در آن باره تعریف کرده و یا نوشته است، من به هیچ موردی که دال بر وجود یک برنامه از پیش طرح ریزی شده باشد، مشکوک نیستم. بلکه آن رویداد واقعه ای تصادفی به نظر میرسد.

**سوال:** کمی به عقب تر برگردیم و جریانات مربوط به آن زمانیکه تصرف پادگان مریوان مد نظر بوده است، را بخاطر آوریم. درآورد عبدالله کهنه پوشی (شیخ عزیز) میگوید پنج نفر که او خود یکی از آنها بوده است را تعیین کرده بودند تا که آنها از طریق تماس با دوستان و هواداران موجود در دهات دوروبر پادگان زمینه انجام آن کار را تدارک ببینند. شما چه اطلاعی دارید؟

**جواب:** ممکن است کاک فواد، بدون اطلاع ما فرد و یا افرادی را در پی انجام کارهای گوناگونی فرستاده باشد. اگر او فرستاده کاک فواد بوده باشد، دراینصورت ممکن است.

**سوال:** اگر اکنون رویدادهای آنزمان را دوباره مرور کنیم میتوانیم اجزآء متشکله وضعیت حاکم بر آن مقطع را دوباره باز شناسیم. درآنزمان وضعیت آشفته ای حاکی از بیرون رفتن تعداد زیادی مردم از شهرها، نا روشنیهای سیاسی و اقتصادی وغیره حاکم بود. در آن زمان افراد زیادی ازهر قشر و گروه اجتماعی

به شما مراجعه می‌کردند. از جمله آنها چه دوست و چه غیردوست و یا افراد نزدیک و هوادار و اعضای کومه‌له و یا حتی افراد مربوط به دیگر سازمانهای سیاسی که برای کسب خبر به نزد شما می‌آمدند. از اینها گذشته در آن شرایط این احتمال را نمیشد نادیده گرفت که شما از لحاظ اینکه مشغول چه کاری هستید و در کجاها حضور مییابید، توسط مزدوران رژیم قدیم همچون «چریک ژاندارمری»، کهنه ساواکی‌ها و یا تعدادی از اربابان مورد تعقیب جاسوس قرار گرفته باشید. آیا شما در آنزمان به اینچنین مواردی فکر میکردید؟

**جواب:** همیشه امکان اینکه کسی با ما در تماس باشد وجود داشت. ما همواره و حتی در حساس‌ترین شرایط به این که اطلاعاتی از ما به دشمن داده شود فکر میکردیم. اما بسیار کم احتمال درز کردن بعضی از اطلاعاتمان به بیرون از مجموعه خودمان وجود داشت. مثلاً زمانی که کاک فواد قصد آن سفر را داشت، من تردید دارم از اینکه غیر از آن دو سه نفر کس دیگری از آن با خبر بوده باشد. در آنزمان من یکی از آن دوسه نفر بودم. اگر بهنگام حرکت کسی هم کاک فواد را دیده بود نمیدانسته که آنها در حال سفر به بانه هستند. بلکه تصور میکردم که مثلاً آنها آن شب را در دهی دیگر بسر می‌برند و فردا برخواهند گشت. بسیاری از افراد آن نیروی خودمان هم از غیبت کاک فواد و اینکه او به کجا خواهد رفت بی خبر بودند. زمانی هم که رادیو خبرجانباختن کاک فواد را پخش میکرد، بسیاری از آن مجموعه ای که باهم بودیم با تعجب میگفتند پیشمرگان که همه در اینجا حضور دارند، پس چه وقتی کاک فواد از ما جدا شد؟

**سوال:** وقتی که کاک فواد به نزد شما برگشت، روحیه اش چطور بود؟

**جواب:** خودش روحیه عجیبی داشت. من دوست ندارم از هیچ کسی قهرمان بسازم، اما بسیار آرام و متین بود. من که او را دیدم نتوانستم خود را کنترل کنم، بغلش کرده و گریستم. بیاد دارم که توفیق علی مریوانی بعداً در آن باره میگفت؛ در آن لحظه با دیدن شما دونفر اشک در چشمانم حلقه بسته بود اما شرم آمد که گریه کنم. چرا که مصیبتی که بر سر کاک فواد آمده بسیار سنگین تر از آنچه بود که بر سر خود من آمده بود. لذا وقتی او را دیدم خجالت کشیدم که گریه کنم. او بسیار با روحیه بود وضع خوبی داشت. او بیشتر میکوشید این احساس را بماند که اگر آنها را (اعدام شدگان را) از دست داده ایم بایستی با انجام هر چه پیگیرانه تر وظایف خودمان جای خالی آنها پرکنیم. اما

همزمان سوز دلش را با برآوردن آهی از نهاد، بیرون میداد.

**سوال:** درآنزمان هیچ پیش آمد که کمیته مرکزی کومه‌له جویای چگونگی وقوع آن رویداد بوده باشد؟

**جواب:** تا کنون هیچ فرد کومه‌له ای از من چگونگی وقوع آن جریان را نپرسیده است.

**سوال:** یکی ازموارد سئوال برانگیز از نظر من شک و گمان بردن به شخصی به اسم «حمه نجیم» است. حتی دراین رابطه دسته ای از پیشمرگان با مراجعه به محل اقامتش خواسته اند او را دستگیر کنند. اما او فرار کرد و تا زمانیکه مرد به محل زندگی قبلی اش برنگشت. آیا تو اطلاعی از آن جریان دارید؟

**جواب:** نمیدانم، ممکن است افرادی را فرستاده باشند. من نشنیده ام.

**سوال:** ابراهیم جلال میگوید، بعد از مرگ کاک فواد افرادی ازاتحادیه میهنی و کومه‌له رنجدران با او بسیار بد رفتار کرده اند طوریکه او حتی امکان شرکت درجلسات حزبی را نیافته بود. تا اینکه کمیته مرکزی کومه‌له نامه ای در براثت او می نویسند. او اضافه میکند که آن نامه را عبدالله مهتدی، ابراهیم علیزاده و عمر ایلخانی زاده نوشته بودند. شما اطلاعی از این نامه دارید؟

**جواب:** نشنیده ام که چنین نامه ای به او داده باشند. ابراهیم جلال بنا به تجربه ای که داشت، قرار بود هما کمک کند. در این رابطه خود او مسئول بود. لذا شرم آور است اینکه او میگوید به فردی مشکوک شدم. اگر چنان بود پس چرا درهمان زمان نگفتید که بعلت مشکوک بودنم به فلان فرد لازمست جلسه‌مان را به جای امنی منتقل کنیم. یا اینکه اگر از آن فرد و آن خانوار مشکوک بودی و آنرا هم با کاک فواد درمیان گذاشتید، میبایستی بعد از بیرون آمدن از آن خانه در مسیر تان تغییری ایجاد میکردید. و یا اینکه در آنهنگام که سرجاده رفته بودید و جلو چشم شما مشغول دایر کردن پایگاه بودند، چرا تو که قبلاً هم مشکوک بودید، به کاک فواد نگفتید دایر شدن پایگاه سفر کردن ما با ماشین را غیر ممکن کرده است و بایستی یا برگردیم و یا مسیر دیگری را انتخاب نمائیم. ما خود در آن زمان از موقعیت جغرافیائی منطقه و چگونگی قرار گرفتن منطقه «شلیر» [منطقه‌ای که روی نقشه همچون پیشرفتگی خاک کردستان عراق بوده و اگر مشکل امنیتی نباشد با ورود به آن منطقه آسانتر میتوان مسیر مریوان - بانه را پیاده طی کرد] اطلاع نداشتیم. ولی مگر اتحادیه میهنی

پیشمرگه نداشت؟ تو نمیدانستی «شلیر» در کجا قرار گرفته است؟ تو چطور در چنان شرایطی راست از همان جاده راحت را ادامه دادی؟

**سوال:** من دوست دارم نظری را بطور خلاصه بیان کنم. نظری که مورد توافق همه افراد خانواده ما میباشد. من بدنبال این نیستم که فردی را بیایم و او را بعنوان خطاکار معرفی کنم. بلکه از همان زمان تا کنون در مخیله ما این فکر همواره وجود داشته است که آیا آن رویداد، واقعه ای اتفاقی بود یا طبق طرحی از پیش تنظیم شده؟ هیچ مدرکی هم ندارم اما تحلیلیم چنین است که در شرایطی که خمینی در ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۸ فرمان جهاد و حمله به کردستان داده بود. بدنبال آن در شهرهای پاوه، مریوان، سنندج و سقز عده‌ای از مردم اعدام میشدند تا روز نهم شهریور در مجموع یازده روز میشود. روز سوم شهریور تعدادی از مبارزین را در پادگان مریوان اعدام کردند. من (رضا) بهمراه جعفر مصطفی سلطانی [پسر عمویم] در شهر بودیم. ما برای کسب خبر در آنجا گمارده شده بودیم. کردهای طرفدار حکومت و افراد طرفدار مکتب قرآن به شهر بازگشته و تظاهراتی ترتیب داده بودند. یک ماشین که تفنگی کالیبر ۵۰ بر روی آن نصب بود، پیشاپیش آنها را اسکورت میکرد. از آن زمان تا مدتها بعد آنها در تمامی شهرهای کردستان بغیر از خیابانهای اصلی از رفتن بدون کوچه و پس کوچه ها و خیابانهای فرعی هم بیم داشتند. راههای بین شهرهای کردستان هنوز توسط نیروهای سرکوبگر رژیم اشغال نشده و هیچ پایگاهی بر بلندی های مشرف به آن جاده هادایر نشده بود. همه پاسگاههای دوران رژیم شاه هم یا توسط مردم خلع سلاح شده و یا ویران شده بودند. در چنان وضعیت آشفته‌ای، گرچه جمهوری اسلامی به کردستان هجوم آورده بود و از لحاظ نظامی قویتر بود و امکانات نظامی بیشتری داشت، اما از لحاظ سازمانی، بخصوص در کردستان منسجم نبود. در چنان اوضاع و احوالی است که دو هلیکوپتر بهمراه نیروهای نظامی به محل مورد نظر می‌ایند و در آنجا عملیاتی را انجام میدهند. انجام آن عملیات در چنان شرایط و اوضاع و احوالی موجب شده است که این سؤال برایم مطرح شود. بخصوص در رابطه با جریانات مریوان، کاک فواد فردی شناخته شده بود و رژیم اسلامی هم از چگونگی جایگاه و نقش او در آن جریانات بخوبی مطلع بود. در آنزمان در مریوان همانطوریکه شما هم به آن اشاره کردید طیف چپ و رادیکال، قوی بود. در آن شرایط دقیقاً در وسط شهر مریوان اولین مقر گرچه

تحت عنوان سپاه پاسداران نبود اما به دفاع از آنها دایمی شود. اما در شهرهای دیگر کردستان آن کار را نکردند. جمهوری اسلامی مجموعه ای از نظامیان و دم و دستگاههای رژیم قبلی و مزدوران دوره شاه و جاش ها را بهمراه داشت. اربابان بخاطر مسئله زمین و دفاعی که از دهقانان میشد و غیره عصبانی بودند و با رژیم همکاری و برایش جاسوسی میکردند. به نظر من کافی بود در همان شب اول در همان لحظه نزدیک شدن و ورود آنها به آن روستا کسی رفته و حضور آنها در آنجا را گزارش کرده باشد. نامه ای به شهر فرستاده و گفته باشد که سه چهار نفر مسلح منجمله دوعضو شورای شهر مریوان در آنجا هستند. منظورم اینست که از لحاظ عملی انجام چنین کاری بعید نبود. زمان لازم جهت طی کردن مسیر بین روستاهای «آگجه» به «گوگجه» چندان طولانی نیست. برای کسی که میخواسته چنان کاری را بکند با استفاده از ماشین از آنجا تا پادگان مریوان چهل دقیقه راه است. از این نوع جریانات در تاریخ جنبش های مختلف دردنیای روی داده است. حزب دموکرات ایران را در نظر بگیرید اول از قاسملو شروع کردند، از بالا ضربه ای میزدند تا در پائین و در بدنه آشفتگی و هرج و مرج بوجود آورند. بعداً به شرفکندی ضربه زدند. کسانی که جایگاهی دارند و نقش برجسته ای ایفاء میکنند را مد نظر قرار میدهند. البته منظورم نادیده گرفتن جایگاه و نقش دیگران نیست. اما در منطقه و با سابقه ای که در مورد وجود جاسوس دو جانبه ایران و عراق در دوران ساواک وجود داشت، احتمال اینکه همکاری با رژیم و خبررسانی صورت گرفته باشد، وجود داشت.

**جواب:** رویدادی پیش آمده است که طبعاً شک و گمان هم در پی خواهد آورد. من و تو دو فرد جداگانه ای هستیم که برخوردار از یک سری اطلاعات مشترک میباشیم. اما هر یک از ما تحلیل و بررسی مختص بخود را داریم. من به نتیجه ای میرسم و تو به نتیجه ای دیگر.

**سوال:** من منظورم اینست که ما اکنون اطلاعات زیادی در اختیار نداریم. اما حتی اگر اطلاعات کافی هم میداشتیم، شاید من و تو به دو نتیجه گیری متفاوت از همدیگر دست می یافتیم. بطور معمول دیده میشود که در دادگاهی پرونده ای حاوی مدارک بسیاری را در مورد یک مجرم آماده کرده اند که براساس آن یکی از قضات حکمی را صادر میکند و دیگری حکمی متفاوت با آن.

**سوال:** اگر از آن دوران خاطره ویژه ای دارید، برایمان تعریف کن.

**جواب:** کاک فواد همواره تأکید میکرد که چون ما توان جنگدیدن را نداریم پس نایستی خود را درگیر درجنگ کنیم. میگفت آن دسته از پیشمرگان که قرار است استراحت کنند نایستی در داخل شهر بماند، بلکه لازمست در بیرون از شهر به استراحت پردازد تا اگر خطری پیش آمد آنها از آن بدور بمانند. بدین ترتیب ما شبها از شهر بیرون میرفتیم. در آنزمان مردم در شهر نمانده بودند اما تعدادی از جوانان شهر را ترک نکرده و در آنجا ماندند. آنها پیش خود استدلال کرده بودند درحالیکه پیشمرگان درسنگر هستند آیا ما نایستی جرأت ماندن و خوابیدن درشهر داشته باشیم. یکی از شبها که ما دربیرون از شهر بسر برده بودیم و دوباره به شهر برمیگشتیم، تعدادی از بچه ها هورا کشان میگفتند پیشمرگان شب را در خارج از شهر بسر برده اند. این نیز به غرور ما بسیار برخورد. آن شب از شهر بیرون نرفتیم و همگی تصمیم گرفتیم در «دارسیران» بخوابیم. اما چون قبلاً قرار صادر شده بود که شب ها را درخارج از شهر بسر ببریم، لذا تصمیم گرفتیم که درآمورد به کسی چیزی نگوئیم. نمیدانم کاک فواد چگونه از ماندن ما درشهر مطلع شده بود. او فکرکرده بود که ما قرار مربوطه را فراموش کرده ایم. لذا توسط فردی سفارش کرده بود که بهنگام استراحت از شهر بیرون برویم. در جواب گفتم، ما از شهر بیرون نخواهیم رفت. او دوباره توسط فرد دیگری پیام فرستاده بود مگر قرارمان براین نبود که بهنگام استراحت شبها در شهر نمانید؟ او خود درمورد تصمیماتی که جمعا گرفته میشد بسیار حساس بود. میگفت زمانی قراری صادر میشود اگر مطابق میلتان نیست آنرا در جریان بحث کردن آن اعلام کنید. اما وقتیکه تصویب شد درانصورت بایستی به آن پایبند بمانید. در هر حال من هم پیامی برایش فرستادم که ما ازشهر بیرون نمیرویم چون آبرویمان رفت. او توسط نفر سومی سفارش کرده بود که من پیشش بروم. پرسید موضوع چیست؟ ماجرا را برایش تعریف کردم و گفتم چرا این چنین تحت فشارمان گذاشته اید که از شهر بیرون برویم؟ کاک فواد گفت نگهبان فلان سنگر خبر داده است که از طرف دریاچه «زریبار» شهر درمحاصره قرار گرفته است. گویا از سر فلان پیچ نزدیک به زریبار تا سر فلان کوه و دکل مجاور نیروهای حکومتی سنگر گرفته و مستقر شده اند. پیش خود گفتم که چنین چیزی چگونه ممکن است روی داده باشد؟ چون در آنصورت رژیم بایستی نیروهای بسیاری را برای آنچنان طرحی اختصاص داده باشد. به

او گفتم به‌مراه دسته پیشمرگه ام به نزد نگهبان مربوطه خواهیم رفت و از او چگونگی جریان را خواهیم پرسید. زمانیکه نگهبانان را ملاقات کردم، گفتند نیروی بسیار زیادی بر روی این کوه مجاور مستقر شده اند و گاهگاهی هم سیگاری روشن میکنند. بیش از بیست دقیقه ای در آنجا ماندم. اما چیزی را ندیدم. نهایتاً محض اطمینان تصمیم گرفتم خودم سرو گوشی آب بدهم. به‌مراه چهار نفر از پیشمرگان بصورت آرایشی که من در وسط و آنها دو بدو در اطرافم بودند به آن طرف راه افتادیم که البته با هیچ اصول نظامی سازگار نبود و من هم نظامی کار نبودم. به نگهبانها سفارش کردم که اگر تیراندازی شروع شد به دیگران خبر دهید که این طرف در محاصره دشمن است. ما هم آماده و بحالت دست به تفنگ، بطرف «زربیار» براه افتادیم. شب بسیار تاریکی بود و ما هم نزدیک بهم حرکت میکردم تا بتوانیم صدای همدیگر را بشنویم. بعد از مدتی راه رفتن صدای خش خشی بسیار آرام به گوش رسید. با همان حالت دست به تفنگ و انگشت بر ماشه اسلحه ام برگشتم. یکه ای خوردم انگار که به کمین دشمن افتاده باشیم. قصد تیر اندازی داشتم که ناگاه چشمم بر سپیدی دستار (جامانه) روی سرش افتاد، بلافاصله تردید کردم و گفتم کیستی؟ گفت منم. خودم هستم. کاک فواد بود. از یکسو بسیار ناراحت شدم زیرا که چیزی نمانده بود کاک فواد را با تیر بزنم. به او گفتم ما بدنال انجام کار پر خطری به اینجا آمده ایم. پس تو چرا اینجا هستی؟ جواب داد از من می پرسید، پس تو خودت چرا به اینجا آمده اید؟ این یکی از جالب ترین خاطراتم میباشد. احساس میکردم که دارم با فردی کار میکنم که هر آن بفکر جان و زندگی ماست. او آن کسی نبود که دیگران را بمیدان خطر بفرستد تا تلف شدن جان آنها مایه کسب شهرت فردایش شود. بسیار ممنون کاک طاهر. شما را خسته کردیم.

**طاهر:** برای توضیح در مورد هر مطلبی که محتاج به روشن شدن بیشتر باشد، اگر که ساعتها هم وقت لازم داشته باشد، در خدمت خواهم بود.

**ملکه و رضا این مصاحبه را انجام داده اند.**



### گفتگو با عبدالله دارابی - ۱۷ / ۱۱ / ۲۰۱۲

**سوال:** شما کی و چگونه با کاک فواد آشنا شدید؟

**جواب:** پروژه‌ای را که شما شروع کرده اید به اعتقاد من بسیار مهم است و خوشحالم از اینکه راجع به این موضوع سراغ مرا هم گرفته اید. آرزو داشتم من هم در این باره چیزی می نوشتم. اولین ملاقات من با فواد در آلمان در خانه خودتان بود. با جمعی از دوستان و رفقا و اهالی «دارسیران»، بهنگام آزاد شدن وی از زندان به دیدارش رفتیم. جمع نسبتاً زیادی بودیم. این اولین بار بود که از نزدیک او را میدیدم. قبلاً اسمش را شنیده بودم ولی هرگز او را ندیده بودم. وقتی خود را معرفی کردم، او هم نام مرا شنیده بود. او گفت که بعد از کم شدن میهمانها یعنی تا ۴ روز دیگر بدیدنم خواهم آمد و این اولین گفتگوی ما بود.



قبلا اسم او را بعنوان فردی سیاسی و مبارز شنیده بودم. در آنزمان وجود چنین افرادی برای ما و جامعه بسیار ضروری بود. متأسفانه او مدت زیادی در زندان بود. در سال ۱۳۵۰ شمسی، جنبشی موسوم به «دهقانان دارسیران» در رابطه با مشکلات حل نشده زمین و مسائل مربوط به آن، شکل گرفته بود. من بعنوان فعال داخل این جنبش دوست داشتم فواد در جریان سیر رویدادها باشد. هرچند دهها و صدها انسان مبارز دیگر از شهرهای مریوان، سنندج و منطقه اورامان مشارکت داشتند. بالاخره ما بعد از ۴ روز همدیگر را ملاقات کردیم. سوالهای زیادی داشت. او که تازه از زندان آزاد شده بود، کنجکاو بود و گفت که مایل است وضعیت منطقه را بهتر دریابد.

من وضعیت منطقه را برای او توصیف کرده و تاکید کردم که مبارزات سیاسی، جوانان و زحمتکشان منطقه را آبدیده کرده است. او با شادمانی اظهار داشت که کار کردن با نسلی از مبارزان که آگاهانه گام برمیدارند، بسیار خوشحال کننده است. کاک فواد از یک طرف و ما هم از طرفی دیگر، همچون یک محفل سیاسی شروع به فعالیت کردیم. اعضای این محفل عبارت بودند از: سید حسین پیرخضری، امین، عبدالله و فواد مصطفی سلطانی، عبدالله دارابی، محمدامین مرادی، عثمان روشن توده، عبدالله کهنه پوشی (شیخ عزیز) و طاهرخالدی و غیره.

**سوال:** گفتید بعد از اولین دیدار قرار همکاری گذاشتید. این همکاری چگونه شروع شد و چطور ادامه پیدا کرد؟

**جواب:** ما اطاقی داشتیم که میدانم متعلق به چه کسی بود؛ آنجا مرتب جمع میشدیم و جلسه میگرفتیم. در آنزمان که ما با کاک فواد پیوند داشتیم و فعالیت میکردیم، بتدریج متوجه شدیم که وی همزمان با افراد و محافل دیگری از چپهای ایران هم کار میکند. از جمله همان کسانی که تشکیلات کومه‌له را بنیان گذاشتند. ما از این نظر خوش شانس بودیم که اولاً آمادگی داشتیم، یعنی شهرهای سنندج و مریوان جهت تغییر و تحولات، نسبت به جاهای دیگر استان کردستان، آمادگی بیشتری داشتند. ثانیاً آمادگی فکری و عملی انسانها برای تغییراتی در جهت بهتر کردن زندگی کارگران و زحمتکشان بیشتر بود.

در آن جو و وضعیت انقلابی مردم به خیابانها آمده بودند و شعار مرگ بر شاه میدادند. در این شرایط با همکاری و یاری فواد که تازه از زندان آزاد شده بود،

تلاش میکردیم که این نوع اعتراضات را کانالیزه و سازماندهی کنیم.  
**سوال:** بعد از تشکیل این محفل سیاسی در جهت سازماندهی فعالیتهای خود، دست به چه اقداماتی زدید؟

**جواب:** فعالیتهای روشنگرانه ما، سبب تحریک مرتجعین محلی میشد. ارتجاع محلی از فعالیتهای روشنگرانه ما خشمگین بود، لذا ما با آنها درگیر بودیم و تهدید هم میشدیم. در آن شرایط با وجود داشتن کادرها و رهبران سرشناس، هنوز تشکیلات منظمی نداشتیم. جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب در مریوان، سنندج و شهرهای دیگر تشکیل شده بود. مردم زیادی بدور این جمعیت ها گرد آمده بودند. همزمان ما تشکل های کارگری درست کردیم. یعنی کارگران خودشان اقدام میکردند و ما کمونیستها هم از همه این تشکل های کارگری عملا حمایت میکردیم.

**سوال:** پس معلمین، محصلین و اقشار دیگر چی؟

**جواب:** تشکل های محصلین در مناطق مختلف شهری را هم ایجاد کردیم، اما هنوز کافی نبود. زمانی که کارگران به خیابان میآمدند و مطالباتشان را خواستار میشدند، ما را بعنوان محرکات این اعتراضات می شناختند و لذا مورد تهدید بودیم. در اسفند ماه ۱۳۵۷ ضرورت موضع گیری در برابر تهدیدات نیروهای ارتجاعی و قیاده موقت و فئودالهای مسلح مطرح شد و ما مجبور شدیم جهت تضمین امنیت خود و رهبران جنبش، صف آرائی کنیم و تشکل مناسبی بسازیم. ایجاد اتحادیه دهقانان مریوان بر اساس این ضرورت صورت گرفت.

**سوال:** گفته میشود که شما گویا قصد داشتید زمین های زراعی را بین دهقانان تقسیم کنید. آیا صف آرائی شما در برابر مرتجعین به این دلیل بود و یا بدلیل ادامه کاری فعالیتهای سیاسی خودتان؟ کدامیک سنگینی میکرد؟

**جواب:** اولاً سندی موجود نیست که نشان دهنده تلاش و فعالیت ما در اتحادیه دهقانان برای تقسیم زمین بوده باشد. دهقانان تنها بودند و هیچ قانونی وجود نداشت که از حقوق آنان دفاع کند. واقعیت این است که کارگران، زحمتکشان و کلا چپ ها و کمونیست ها، جهت دفاع از خود ناچار بودند متشکل شوند و تنظیماتی بسازند که از دستاوردهایشان مراقبت کند. در غیر این صورت تعرض نیروهای ارتجاعی غیر قابل کنترل میبود. به این معنی که فعالیتهای سیاسی هم تعطیل میشد. فراموش نکنیم که آنها رفیق محمود سلیمانی را در حین فعالیت

سیاسی به قتل رساندند.

هواداران احمد مفتی زاده، مالکان و مرتجعین محلی مسلح و منظم، مشغول خرابکاری و اخلال بودند. آنها مسلحانه علیه دهقانان عمل کرده و زمینهای تقسیم شده را باز پس گرفته و به میل خود مردم را هم دستگیر میکردند. ما ناگزیر شدیم بدنبال چاره بیافتیم. دهقانان که ما را میشناختند و به ما اطمینان داشتند، مصمم بودند در برابر این نوع زورگویی ها ایستادگی کنند. آنها با یاری ما توانستند خود را سازمان دهند و اتحادیه خودشان را درست کنند. بنابراین تشکیل اتحادیه دهقانی جزو اهداف ما نبود و این پروژه درواقع ضرورتی بود فقط مختص به منطقه مریوان. تصور ما آنزمان این بود که این اتحادیه ممکن است یک یا دو سال ماندگار شود.

**سوال:** خوب چرا اسم دیگری رویش نگذاشتید؟ مثلاً «نیروی پیشمرگه های دفاع از آزادی و دستاوردهای انقلاب»؟

**جواب:** اسم زیاد مهم نبود. ما به ابزاری حاضر و آماده نیاز داشتیم. یعنی وسیله ای که فوری قابل بهره برداری باشد. اگر سریع اینکار به انجام نرسید، امکان داشت نابود شویم. مرتجعین محلی و نمایندگان حکومت اسلامی، جهت جنگ و سرکوبی ما آماده شده بودند.

**سوال:** پس میتوان گفت شما با سازماندهی آنان توانستید سریع عمل کنید؟

**جواب:** بودن کسان تیزبین و فرهیخته ای همچون کاک فواد در صفوف ما، نقطه قوت ما بود. درست است که دهقانان خواهان کمک و مشارکت ما بودند، اما شرکت فوری و فعالانه ما در صف آرائی آنان علیه مرتجعین، در واقع تشخیص فواد بود. بیاد دارم یکی از احزاب چپ، با ارسال نامه ای از ما انتقاد کرده بودند که گویا ما کارگران را فراموش کرده و فقط به دهقانان چسبیده ایم و اینرا پوپولیستی میدانستند. البته زیاد اهمیت نمیدادیم، زیرا خودمان میدانستیم چکار میکنیم. ما تنها به تظاهرات و راهپیمایی اکتفا نمیکردیم، بلکه زمینه های مادی و واقعی را هم بررسی میکردیم و میدانستیم اگر تنها به اکسیونهای خیابانی بسنده کنیم، آنگاه ممکن است با کشته شدن مثلا یکی دو نفر از رهبران کارگران، بقیه هم پراکنده شوند. مسئله زیاد ساده نبود.

**سوال:** درگیری در روستای «خانه گا جوجو» چگونه آغاز شد و اصلا موضوع چه بود؟

**جواب:** مالکین و مرتجعین روستا مانع رفتن رفقای ما به آنجا شدند. آنها سنگر گرفته بودند و تیراندازی میکردند. رفقای ما هم از خودشان دفاع کردند. یک نفر از آنها کشته شد. ما برای جنگ نرفته بودیم. این اولین بار بود که مالکان مانع ورود ما به یک آبادی میشدند. من در این درگیریها شرکت نداشتم. بعدها وقتی جهت گردش سیاسی به روستای بزرگ «میانه» رفتیم، مردم ما گفتند اگر ما جزو جریان صدیق کمانگر باشیم، آنگاه آنها به ما کمک خواهند کرد. به این ترتیب ما از حمایت‌های بی دریغ مردم بهره بردیم و اتحادیه دهقانان مریوان هم بعنوان یک تشکل سیاسی در منطقه، بیش از پیش جا افتاده.

**سوال:** یورش جمهوری اسلامی به کردستان چگونه اتفاق افتاد؟ آزمان ۹ نفر را در مریوان اعدام کردند، توضیحی هم در این باره می دهید؟

**جواب:** بعد از حرکت اعتراضی کوچ مردم شهر مریوان، رژیم اسلامی تصمیم گرفت به کردستان حمله کند و اگر بتواند مریوان را هم سرکوب کند. نظر به اینکه میدانستیم رژیم قصد حمله دارد، دستور دادیم دفتر اتحادیه دهقانان و تشکل‌های مدنی و ارگانهای علنی به مکانهای مطمئن تر انتقال داده شوند. اکثریت ارگانها مخفی بودند، اما بخشی از آنها بهنگام خروج از شهر ما را همراهی کردند. نخست به «دارسیران» رفتیم. پاسداران اسلامی در جنوب شهر مریوان مستقر شده بودند. حسین پیرخضری که هم جزو این افراد بود به قصد بازگشتن به شهر از ما جدا شد. خطرناک بودن کارش را به وی هشدار دادیم. او توجیه کرد و رفت و دیگر هم باز نگشت. چندی بعد در رابطه با خطرناک بودن ماندنش در شهر، به او پیغام فرستادیم که نتیجه ای نداد.

ما تصمیم گرفتیم به نیروهای رژیم حمله کنیم و ضربه بزنیم. نیرویی بودیم ۷۰ - ۸۰ نفره و آماده برای مقابله با حملات رژیم. روز بعد خبر دستگیری حسین و احمد پیرخضری را دریافتیم. اولین کسانی که دستگیر شدند، برادران شما امین و حسین بودند. رژیم که پشت دریاچه «زریبار» مستقر شده بود، جاده را در کنترل داشت. آنها درهنگام بازرسی از وسایل نقلیه و ماشینها، امین و حسین را شناسایی کرده و دستگیر میکنند. بعدا به همان شیوه فایق عزیزی عضو خوشنام شورای شهر هم دستگیر میشود. متأسفانه چند روز بعد همگی آنها جزو اولین قربانیان موج اعدامها گردیدند.

**سوال:** من هم این وقایع را بخاطر دارم. میدانیم که کاک فواد در منطقه مریوان

بود، آیا او به شما نگفت کجا می‌رود و چکار می‌خواهد بکند؟

**جواب:** چندی قبل از این، ما در فکر تصرف پادگان مریوان بودیم. برای اینکار نیاز به اسلحه سنگین داشتیم. از حزب دمکرات خواستیم همکاری کنند. آنها میدانستند که خلع سلاح پادگان مریوان سبب تقویت جبهه کارگران، زحمتکشان و کلا جبهه چپ انقلابی میشود، لذا خودداری کردند. اما ایده تسخیر این پادگان، مدتها همچنان باقی ماند. دسترسی نداشتن به تجهیزات کافی، مانع اصلی انجام اینکار بود. فواد معتقد بود که با جمع آوری نیرو و کمک گرفتن از اتحادیه میهنی کردستان، میتوان این پروژه را با موفقیت به انجام رساند. بدنبال اینکار او به منطقه بانه رفته بود. مناطق سرشیو تا بانه و سقز، مناطق آزاد شده بودند و حکومت اسلامی حضور نداشت. فواد همراهی عده ای از پیشمرگان را با خود در این سفر یا ماموریت، غیرضروری می بیند و این در شرایطی بود که ما پیشمرگان آموزش دیده و رزمنده داشتیم. بهرحال او تصمیم میگیرد تنها بهمراه شیخ عثمان خالدی و پسرش ناصح و طهمورث اکبری، عضو چریکهای فدایی عازم شود.

**سوال:** آنزمان کاک فواد از بانه به ما در مریوان زنگ زد و با من (رضا) و ملکه صحبت کرد. هنگامی که وی به منطقه «قامیشله» و «به‌رده ره‌شه» می‌رود، شما او را ملاقات کردید. در این ملاقات چه چیزی توجه شما را بخود جلب کرد؟

**جواب:** بنظرم این گفته شما واقعی تر است. او پیامی با خود داشت. بعد از اینکه کسانی را ملاقات کرده بود، در منطقه «گاگل» به ما پیوست. کاک فواد مسیری را که ما پیموده بودیم میدانست. همان منطقه ای که اتحادیه دهقانان فعالیتش را از آنجا شروع کرده بود. قبلا در مورد این مکان با وی بحث کرده بودیم.

**سوال:** بحث شما چه بود؟ آیا شما آن موقع همچون یک تشکیلات عمل میکردید؟ چه کسانی بودید؟

**جواب:** ما همان محفل علنی شهر بودیم. به خواست ما اکثریت ارگانهای تشکیلات در شهر ماندند. تنها کسانی که علنی بودند و احساس خطر میکردند با ما از شهر خارج شدند.

**سوال:** بعد از اینکه کاک فواد به شما ملحق شد، آیا جلسه ای ویژه و خصوصی نگرفتید؟

**جواب:** بلی، ما این جمع جلسه گرفتیم. در واقع تدارک تسخیر پادگان مریوان به عهده ما بود. تمام امکانات ما در مریوان بود. فواد طبق قرار قبلی، بدنبال اینکه نیروهای اتحادیه میهنی کردستان وی را در حمله به پادگان مریوان همراهی میکنند، عازم بانه بود. میدانیم که جمهوری اسلامی آهوقع ضعیف بود و تسخیر پایگاههای سخت نبود. ما قبلا به پادگان مریوان حمله برده بودیم و آنرا خمپاره باران کردیم. از سیم های خاردار هم گذشتیم. نزدیکتر که شدیم با سلاح های سبک عده زیادی را از پا درآوردیم، ولی نتوانستیم پادگان را تسخیر کنیم. آنزمان برخی از پرسنل ارتش متشکل از افسران، درجه داران و سربازانی که نسبت بهما سمپاتی داشتند، ما را یاری میدادند.

**سوال:** یکی از کادرهای اتحادیه میهنی کردستان بنام ابراهیم جلال که به همراه چند پیشمرگ کاک فواد را همراهی میکردند، کتابی در این باره نوشته و حوادث پیش آمده در طول این راه را توضیح داده است. چیزی در این باره میدانید؟

**جواب:** بخاطر دارم که او در یکی از جلسات شرکت داشت و سخنرانی کرد. اما کاک فواد برخوردش نسبت به او معترضانة بنظر میرسید.

**سوال:** کاک فواد از منطقه قامیشلی رهسپار بانه میشود و روز بعد نزدیک به آبادی بستام با نیروهای رژیم درگیر میشود. او و طهمورث اکبری کشته میشوند. خوشبختانه همراهان دیگر او یعنی ابراهیم جلال، شیخ عثمان خالدی و پسرش ناصح نجات مییابند. شما کی و چگونه از این ماجرا اطلاع یافتید؟

**جواب:** ما در شلیر بودیم، یکی از رفقا که به اخبار رادیو گوش میداد، ناگهان فریاد زد: «دراخبار میگویند که مسئول اتحادیه دهقانان مریوان، فواد مصطفی سلطانی در حوالی آبادی بستام کشته شده است!».

**سوال:** واکنش شما به این خبر چگونه بود؟ باور کردید؟

**جواب:** وقتی که گفتند حوالی بستام ما مشکوک شدیم، چرا که او قرار نبود از این مسیر برود. مسیر کوتاه تر «روستای ههوتاش» بود. آنها درواقع مسیر جاده اصلی را انتخاب کرده بودند.

**سوال:** مگر این جاده آزاد شده نبود؟ اگر جاده جزو منطقه آزاد شده بود، نیروهای رژیم چگونه میتوانند از آن تردد کنند؟

**جواب:** جاده تا آنروز در کنترل مردم و پیشمرگان بود. اولین عملیات دشمن تصرف این جاده بود. آنها میدانستند جاده زیر کنترل همیشگی ما نیروی

پیشمرگ نبود. دشمن قصد داشت شهرهای سقر، بانه و مریوان را همزمان به کنترل خود درآورد.

**سوال:** درباره هلی کوپتهایی که نیرو پیاده کردند و پایگاه ساختند چه میگوئید؟ گفته میشود نیروهای پیاده شده در این پایگاه با کاک فواد و همراهانش درگیر میشوند. آیا قبلا آنجا پاسگاه نظامی وجود داشت؟

**جواب:** پاسگاه نبود، یعنی خالی بود. نیروی پیاده شده از هلی کوپتها قصد داشتند جاده را تحت کنترل بگیرند. بخش زیادی از این نیروها، به همراه چمران بوسیله هلی کوپتها به منطقه آمدند. بعد از ۲ یا ۳ ساعت مقاومت، فواد و طهمورث اکبری کشته میشوند. چمران با دیدن جسد فواد او را میشناسد. ابراهیم جلال، شیخ عثمان و ناصح خالدی خوشبختانه آسیبی نمی بینند. رفت و آمد هلی کوپتها بخاطر حمایت از نیرویی بود که مشغول پاکسازی جاده بود.

**سوال:** بعد از جان باختن کاک فواد، برنامه تصرف پادگان مریوان به کجا رسید؟

**جواب:** بعد از دریافت این خبر، ما رهسپار ناحیه بانه شدیم. یک شب آنجا ماندیم، روز بعد رژیم به آنجا هم حمله کرد. نیرویی که من جزو آن بودم از طریق شلیر به منطقه مریوان باز گشتیم.

**سوال:** خوب بعد از جان باختن کاک فواد، شما هیچ وقت به این فکر کرده اید که این حادثه ممکن است توطئه بوده باشد؟ مثلا جاسوسی گزارش تحرک آنها را مخابره کرده باشد؟ گویا فردی به اسم «محمد نجیم» در این رابطه مشکوک بوده به همکاری با رژیم. لذا شما با فرستادن پیشمرگه قصد دستگیری او را داشته اید. او اما موفق به فرار میشود و به شهر میگریزد و هرگز هم باز نمیگردد. شما چه اطلاعاتی در این باره دارید؟

**جواب:** در روستاها جاسوسانی پیدا میشدند که برای رژیم کار میکردند. ما با یاری و کمک مردم آنها را شناسایی میکردیم. به نظرمان میرسید که فواد و همراهانش یا با همدیگر مقاومت میکنند و یا همگی با هم از محل درگیری میگریزند. کاک فواد چیزی را که خود مصلحت میدید، انجام میداد. اشتباه ما این بود که تسلیم او شدیم. ما در زمینه نظامی از او مجرب تر بودیم ولی او استدلال میکرد که منطقه مطمئن و آرام است و ما هم پذیرفتیم و مشغول به کارهای تدارکاتی خود شدیم.

**سوال:** شما که در منطقه حضور داشتید، چطور خبر نداشتید که رژیم

میخواهند منطقه را اشغال کنند؟ تازه بعد از اطلاع یافتن از این قصد رژیم، چرا کاری نکردید که کاک فواد و همراهانش از مسیر این جاده دور شوند؟  
**جواب:** هنگامی که رژیم جاده را به کنترل خود درآورد، ما هنوز خبردار نشده بودیم. قرار بود که این رفقا از کنار جاده حرکت کنند.

**سوال:** بافت سازمانی و کمیته های تشکیلاتی شما چگونه بود؟

**جواب:** ما یک کمیته رهبری در منطقه داشتیم به اسم کمیته ناحیه مریوان. اعضای این کمیته عبارت بودند از: من، عطا رستمی و عثمان روشن توده. عثمان در زندان با کاک فواد بود و عضو تشکیلات بود. من و عطا هنوز عضو نشده بودیم.

**سوال:** با توجه به نقش کاک فواد در فرآیند شکل گیری تشکیلات کومه‌له تا زمانی که وی در قید حیات بود، آیا کومه‌له بعد از او آنطور که لازمست توانسته است نقش برجسته وی را ترسیم کند؟ مایلیم نظر شما را در این باره بدانم؟  
**جواب:** ۱۰ ماه فعالیت بدون وقفه کاک فواد، شاخصی است برای شناختن جایگاه منحصر بفرد او. اگر او در کنگره دوم شرکت میداشت، قطعاً پرچمدار اصلی میبود. نبوغ سیاسی او فوق العاده بود. فواد حقیقتاً مدافع واقعی کارگران و زحمتکشانش بود و آنانرا دوست میداشت. بنظر من اگر او در کنگره دوم میبود، تغییرات اساسی تری روی میداد.

**سوال:** دیدیم که حزب کمونیست ایران هم تشکیل شد که کومه‌له در واقع عضو اصلی آن بود. بعدها انشعابات متعددی رخ میدهد. تا جایی که به کاک فواد مربوط میشود، همه این گروه‌ها بعد از انشعاب، وی را متعلق به خودشان میدانند و ادعا دارند که آنها ادامه دهنده همان راه هستند. علت چیست؟  
**جواب:** از لحاظ طبقاتی فواد عملاً ثابت کرد که او مدافع کارگران و زحمتکشانش است. او برای آزادی و برابری زن و مرد تلاش میکرد. جایگاه او در جامعه مشخص و بسیار برجسته بود. حتی برجسته تر از تشکیلاتی بود که او آنرا رهبری میکرد. بعبارت دیگر او در جامعه کردستان به اعتبار خود برجسته بود و محبوبیت داشت. به این معنی توده های مردم منطقه، قدر او را بخوبی میدانستند و حقیقتاً به جایگاه مهم او بعنوان رهبری توانا و خردمند پی برده بودند و این در شرایطی بود که تشکیلات کومه‌له هنوز در این سطح و به این اندازه، به این قضیه پی نبرده بود!



**سوال:** این چیزی نیست که کسی بتواند از او بازپس بگیرد.

**جواب:** دقیقا همینطور است. اگر کاک فواد و جمع دوستانش نبودند، جریانی به اسم کومه‌له درست نمیشد. امروز می‌بینیم که کارهای ناروایی علیه فواد صورت می‌گیرد که برای مردم غیر قابل قبول است. به اعتقاد من کمونیست‌ها باید یکبار دیگر اعلام کنند که فواد دیگر متعلق به این دسته از رفقای سابقش نیست که خط و سنگر عوض کرده و همسو با مرتجعین، از منافع سرمایه‌داری در کردستان و در ایران دفاع میکنند. پس نتیجه می‌گیریم که هیچ نوع همسویی بین مبارزات فواد و عملکرد این رفقای سابق، مدتهاست که دیگر وجود ندارد. او جان‌ش را در راهی باخت که این رفقای سابق به آن پشت کرده‌اند. اینرا باید به مردم گفت.

خسته نباشید و با سپاس از وقتی که به ما دادید!

**این گفتگو توسط رضا انجام گرفت.**



## گفتگو با مجید حسینی و عبدالله کهنه پوشی (عبدالله شیخ عزیز)!

۲۰۱۲ / ۲ / ۲۵

**سوال:** رابطه خودتان را با کاک فواد توصیف کنید. توضیح دهید مثلاً چطور با وی آشنا شدید؛ چه در رژیم گذشته و در روزهای قیام و چه بعد از آن؟

**مجید حسینی:** آشنایی من با کاک فواد به زمانی برمیگردد که او بعنوان مسئول اداره برق مریوان به این شهر بازگشت. پیش از قیام ما با محفلی بودیم که فعالیت سیاسی میکردیم، اما اسم کاک فواد را بعنوان فردی سیاسی و مبارز شنیده بودیم. چیز بیشتری در مورد او نمی دانستیم، ولی با برادرتان امین رابطه داشتیم. ما با همدیگر در داخل یک محفل مخفیانه جمع میشدیم

و جلسه سیاسی می‌گرفتیم. امین ما را به کاک فواد معرفی کرد و به این ترتیب با وی آشنا شدیم. بعداً بتدریج متوجه شدیم که غیراز این جمع، تشکیلاتی هم وجود دارد. فاتح شیخ الاسلامی و کاک فواد همدیگر را قبلاً می‌شناختند. فاتح عضو محفل ما بود. مدتی بعد متوجه شدیم که آن دو بر سر برخی از مسائل با همدیگر اختلاف نظر دارند. من و رثوف کهنه پوشی همزمان که عضو محفل قدیمی بودیم، با کاک فواد هم همکاری می‌کردیم. بعد از چندی کاک فواد به سنندج کوچ کرد. ما هم جهت ملاقات و تجدید دیدار به آنجا سفر کردیم. در آنجا آگاه شدیم که او دستگیر شده است.

**سوال:** قبل از قیام زندانیان سیاسی آزاد میشوند. کاک فواد هم جزو آزاد شدگان است. تا آنزمان یعنی تا مهرماه ۱۳۵۷، چه مطلب یا مطالبی برای بازگویی دارید؟

**عبدالله کهنه پوشی:** ما جزو یک محفل سیاسی بودیم که با امین و دکتر جعفر شفیعی که آنزمان در تبریز بود، جمع میشدیم. در یکی از این جلسات امین گفت که کاک فواد و جمعی از زندانیان دست به اعتصاب غذا زده‌اند. همچنین گفته میشد که وضع جسمی کاک فواد رو به وخامت گذاشته بود. تبادل نظر کردیم که چکار میتوانیم بکنیم؟ تصمیم گرفتیم با انعکاس گسترده این خبر و همزمان در حرکتی اعتراضی به این مناسبت، از وضعیت نامطلوب آنها بکاهیم و در نتیجه فشار بر این زندانیان را کاسته و به بهبود شرایط آنها کمکی کرده باشیم.

به این ترتیب با دو مینی بوس عازم سنندج شدیم. به‌مراه خانواده شما و جمعی از روشنفکران فعال، مستقیم به دادگستری رفته و در آنجا بست نشستیم و اعلام کردیم تا پایان اعتصاب غذای زندانیان سیاسی به این تحصن ادامه خواهیم داد. اعتصاب کنندگان هم اعلام کردند که تا رسیدن به خواسته‌های خود به اعتصاب غذا ادامه خواهند داد. نزدیکی ظهر نیروهای پلیس به آنجا فرا خوانده شدند و ما هشدار دادند که آنجا را ترک کنیم. با مقاومت ما آنها تصمیم گرفتند که همگی ما را دستگیر کنند. قصد داشتند درهای ورودی دادگستری را ببندند که مانع شدیم. ما می‌خواستیم توجه مردم را بخود جلب کرده تا با پیوستن آنان به این اکسیون، جلوی ماموران را سد کنیم. بالاخره موفق شدیم و آنها مجبور به عقب نشینی شدند. ازدحام جمعیت به تظاهرات

تبدیل شد و مردم به خیابان ریختند و به ماشینهای پلیس حمله کردیم و در ادامه شیشه های بانک های مجاور را هم خرد کردیم.

با تیراندازی پلیس پراکنده شدیم. در آنروز مردم سنج با بازکردن درب خانه هایشان همکاری و همبستگی شان را به همه نشان دادند. با آزاد شدن کاک فواد از زندان، ما محفل های مختلف سیاسی به کومه له وصل شدیم. برای پیشوازی از او به آلمان رفتیم. از سنج و همه شهرهای کردستان، به این مناسبت به آنجا آمده بودند. درواقع او به اعتبار مقاومت و اعتصاب ۲۴ روزه در زندان، به سمبل مبارزه و ایستادگی تبدیل شده بود. چندی بعد با امین نزد وی رفتیم و در رابطه با مسائل و محافل سیاسی با هم صحبت کردیم. من و رؤوف کهنه پوشی رابطه نزدیکی با کاک فواد داشتیم.

در روز قیام شایعه شد که ارتش قصد دارد به مردم بپیوندد. جمع ما با کاک فواد جلسه گرفتیم و در باره اینکه «چه باید کرد؟» بحث و تبادل نظر شد. کاک فواد گفت: «مکتب قرآن و اسلامی ها همصدا با مرتجعین، میخواهند ارتش دست نخورده باقی بماند! چطور میتوان ارتشی را گل باران کرد که در تهران و شهرهای دیگر، این همه انسان را به گلوله بسته است؟ ما بجای گل باران باید آنها را خلع سلاح کنیم. پس بهتر است راه حلی برای خلع سلاح آنها پیدا کنیم!». همه ما موافق این استدلال بودیم و به این ترتیب به جمع تظاهرکنندگان پیوستیم و بسوی پادگان روانه شدیم. اسلامی ها و مکتب قرآنی ها با دیدن این همه جمعیت، حیرت زده به ارتش پیام میفرستند که از پادگان خارج نشوند. خبر نیامدن ارتش به میان آحاد مردم برای همبستگی، دربین جمعیت تظاهرکننده پخش شد. تظاهرکنندگان تصمیم گرفتند به داخل شهر برگردند.

کاک فواد معتقد بود که باید از این جمعیت انبوه، بعنوان یک نیرو استفاده کرد. در گوشی ما فهماند که مردم توضیح دهیم که باوجود اینکه قیام شده است، زندانیان شهربانی هنوز آزاد نشده اند. این پیام را در بین مردم پخش کردیم و تظاهرکنندگان بسوی شهربانی حرکت کردند. شهربانی آماده باش بود و ماموران مسلح در پشت بام شهربانی، آماده تیراندازی بودند. افسری از شهربانی بیرون آمد و اظهار کرد که کسی حق ندارد وارد حریم شهربانی شود. او مردم را به آرامش فرا خواند و گفت درصورت تخلف تیراندازی خواهد شد. گفتیم پس اجازه بدهید زندانیان را ملاقات کنیم. او موافقت کرد و گفت نماینده

انتخاب کنید. قرار شد کاک فواد و ۴ نفر دیگر بعنوان نمایندگان جمعیت، بداخل شهربانی بروند. رئیس شهربانی در میان کاک فواد ۴ نماینده دیگر عملاً محاصره افتاد. ما مردم هم بداخل حیاط شهربانی هجوم بردیم. گیرافتادن فرمانده پلیس در میان مردم، عملاً باعث شد که ماموران دستپاچه شهربانی نتوانند تیراندازی کنند. در این لحظه کاک فواد از پله های حیاط بالا رفت و به مردم گفت که اسلحه ها متعلق به مردم است. و به این صورت مردم مریوان در روز قیام شهربانی را خلع سلاح کردند.

در این دوره مرتجعین شهر تحت فشار بودند. آنها که میدیدند چپ ها عملاً کنترل شهر را به دست گرفته اند، به تکاپو میافتند. در چنین شرایطی کاک فواد به مریوان برمیگردد.

**سوال:** او کجا بود؟

**مجید حسینی:** نمیدانم، یادم نیست. او مریوان نبود. بهر حال استدلال کاک فواد این بود حالا که قیام مردم پیروز شده است، چرا ما مسئولین و روسای شهربانی و زندان و همچنین فرماندهان ارتش را دستگیر نکنیم؟ او معتقد بود که حتی بازداشت های بسیار کوتاه مسئولین و روسای ارگانهای سرکوبگر میتواند اثرات روانی مثبتی روی توده مردم بگذارد. بعبارت دیگر مردم عملاً خواهند دید در زمانی که حکومت مردمی است چه کسانی زندانی بودند و آنرا با زندانیان سیاسی دوران حاکمیت مرتجعین مقایسه خواهند کرد.

در اینجا اولین اختلاف نظر در بین صفوف نیروی چپ در مریوان بر سر این قضیه ظاهر میشود. عده ای مخالف این اقدام بودند. آنها بیم داشتند با اینکار ممکن است کنترل و امنیت شهر به خطر بیافتد. کاک فواد ضروری بودن این اقدام را برای آنان توضیح داد و تاکید کرد که برعکس اینکار به نفع امنیت شهر خواهد بود. بهر صورت تمام روسا و مسئولین ادارات دولتی که قابل دسترسی بودند، دستگیر شده و بازداشت میشوند. روز بعد مردم از این ماجرا خبردار میشوند. باید گفت دستگیری مسئولین حکومتی، اعتماد بنفوس مردم را بسیار بالا برده و همزمان باور و اطمینان مردم به طوری افزایش یافت که سبب شد صدها فرد مسلح به پیوندند و بدین صورت مردم آمادگی خود را جهت دفاع از شهر اعلام داشتند. فضای شهر واقعاً دگرگون شد. کنترل شهر دوباره بدست ما افتاد. کاک فواد در این ماجرا نقش برجسته و تعیین کننده ای داشت.

تشکیل اتحادیه دهقانان از دو نظر بسیار قابل اهمیت است. اول اینکه این اتحادیه بعنوان نیرویی مسلح، قدرتی بود بازدارنده علیه مسلح شدن ارتجاع محلی که از طرف قیاده موقت حمایت میشد؛ دوم چنانچه امروز میدانیم، کاک فواد هدفش بنیاد نهادن یک نیرویی کارا و منسجم نظامی بود.

**عبدالله کهنه پوشی:** در واقع نطفه اصلی پیدایش نیروی مسلح کومه‌له از درون همین اتحادیه دهقانان شکل گرفت.

**سوال:** عبدالله! شما در رابطه با مذاکرات با جمهوری اسلامی و همینطور کوچ اعتراضی مریوان، مطلبی برای گفتن دارید؟

**عبدالله کهنه پوشی:** روز ۲۳ تیرماه ۱۳۵۸، رادیو و تلویزیون حکومت اسلامی سخن پراکنی علیه مردم کردستان را آغاز نمود. مقرر اتحادیه دهقانان در مرکز شهر قرار داشت. به اعتراض به این نوع تبلیغات، اتحادیه قرار گذاشت که حرکتی اعتراضی سازمان دهد. مقرر ساواک تبدیل شده بود به قرارگاه مرتجعین و مکتب قرآنی‌ها. آنها افراد مسلح داشتند و این امر سبب نگرانی ما بود؛ چرا که ما آنها را خطری برای مردم و جامعه میدیدیم. در آن روزها کاک فواد در مریوان حضور نداشت. کاک فواد با شنیدن حادثه ۲۳ تیر ماه فوری به مریوان برگشت.

ما به مقرشان حمله کرده و توانستیم آنها را خلع سلاح کنیم. سخن پراکنی رسانه‌های رژیم و تبلیغات آنها علیه ما، در پیوند با این مسئله بود. رژیم اسلامی با بهانه کردن این موضوع قصد داشت به مریوان حمله کند. این تحولات باعث شد که کاک فواد فوری به مریوان باز گردد. بعد از جلسات و تبادل نظر، تصمیم گرفته شد که بعنوان اعتراض به حمله از پیش برنامه ریزی شده به مریوان، مردم شهر را ترک کنند. عبارت دیگر در صورت حمله رژیم به مریوان، آنها با شهر خلوتی روبرو میشوند. فرستادگان حکومت اسلامی، جهت مذاکره به مریوان آمدند و با نمایندگان شورای شهر مشغول مذاکره شدند. تاثیر و نقش برجسته کاک فواد در شورای شهر کاملاً آشکار بود.

عصرها بعد از پایان مذاکرات روز، مردم به دعوت شورای شهر مریوان به پارک شهر میآمدند تا به نتایج مذاکرات و گزارشات نمایندگان شورای شهر گوش فرا دهند. کاک فواد به نمایندگی از طرف شورای شهر، نتیجه و گزارش مذاکرات را به سمع مردم میرساند. روزی که مذاکرات به بن بست رسید، یعنی آخرین

روز، کاک فواد جهت گزارش مردم، به میان آنها میرود و در باره مطرح شدن کوچ اعتراضی به گفتگو با آنها میپردازد. گفته شد که برای جلوگیری از کشتار مردم، راه حل این است که شهر را تخلیه کنیم، لذا کمیته ای برای هماهنگی و سازماندهی این کوچ تشکیل شد. گروهی فرستاده شدند تا در نزدیکی «کانی میران»، مکان مناسبی برای اردوگاه انتخاب کنند ما از طرف اتحادیه، مردم را به طرف این اردوگاه هدایت کردیم. در اینجا هم کاک فواد نقش ارزنده ای داشت. در ابتدا سازمان چریکهای فدایی خلق در مریوان مخالف کوچ مردم به خارج از شهر بود و کوچ را اقدامی ماجراجویانه میدانستند. بعد از توافق نمایندهگان مردم شهر مریوان با هیات دولت برای ختم اقامت بیش از دو هفته مردم در اردوگاه کانی میران و بازگشت مردم به شهر، نماینده سازمان چریکها اینبار مخالف بازگشت مردم به شهر بود و آنرا اقدامی سازشکارانه میدانست. کاک فواد مخالف چپ روی بود و اصرار داشت قبل از اینکه مردم خسته و متفرق شوند، ضروریست کوچ مردم با برنامه و سازمان یافته خاتمه یابد. بعد از جمعبندی دستاوردهای مبارزه متحدانه آنها در مجمع عمومی مردم در اردوگاه کانی میران لازم و در روزهای آخر کوچ، راهپیمایی مردم شهرهای دیگر کردستان برای پشتیبانی کوچ مردم به مریوان رسیدند. کوچ به پایان رسید و مردم به شهر بازگشتند.

**سوال:** عبدالله! آخرین باری که شما در این سفر کاک فواد را دیدید کی بود؟

**عبدالله کهنه پوشی:** کاک فواد در ابتدا از بوکان به بانه و سپس با جمعی دیگر به مریوان میروند. تصرف پادگان مریوان موضوعی است که مورد بحث و تبادل نظر قرار میگیرد. برنامه کاک فواد این بود که منطقه مریوان را به قرارگاه اصلی کمیته مرکزی کومه‌له تبدیل کند. به این ترتیب در نواحی «قامیشله» و «شلیر» و همچنین اطراف «انجیران»، مکانهای مناسب و مطلوب را تعیین کردیم. در صورت تسخیر پادگان مریوان، جاهای مناسب دیگری همچون: منطقه «دزلی» و «سورین» و همچنین اورامانات هم میتوانند مکانهای خوبی برای مقرهای رهبری کومه‌له باشند.

کاک فواد هنگامی که از بانه به مریوان آمد، جمعی از کادرهای اتحادیه میهنی کردستان عراق از جمله ابراهیم جلال، او را همراهی میکردند. انسجام تشکیلاتی و تجارب نظامی کومه‌له در آن زمان، متأسفانه هنوز در حدی نبود که به برخی

از مسائل امنیتی توجه لازم را داشته باشد. مثلاً با وجود اینکه معلوم بود کاک فواد برمیگردد، لذا تعیین نکردن نیرویی جهت حفاظت از وی بعنوان رهبر این تشکیلات، مبین ضعف های یاد شده است. علیرغم این میدانیم که در آنزمان نه نیرویی سازمان یافته وجود داشت و نه تشکیلاتی منسجم.

**مجید حسینی:** عقل و شعورمان هم به اندازه امروز نبود.

**عبدالله کهنه پوشی:** نمیتوان بعد از سی و چند سال تجربه، عقل و شعور امروزمان را با آنزمان مقایسه کرد. اگر قابلیت های امروزی را آنزمان دارا بودیم، بسیاری از حوادث هرگز اتفاق نمی افتاد. وقتی کاک فواد با این جمع به مریوان آمد، او را در حوالی «هانه شیخان» ملاقات کردیم. «هانه شیخان» در بین «گاگل» و «انجیران» قرار گرفته است. ابراهیم جلال به ما کمی آموزش نظامی هم داد.

**مجید حسینی:** ما در «سه رسیف» بودیم و در «قامیشله» به همدیگر پیوست شدیم.

**عبدالله کهنه پوشی:** آنها (اشاره به مجید) در «سه رسیف» بودند. همه شهر را ترک کرده بودند. شبی که آنها از شهر خارج شدند، امین به همراه عده ای از مسیر «قبر درویش» شهر را ترک کردند. منتها مجید و رفقاییش که از مسیر «دارسیران» خارج میشدند، قبلاً به امین و رفقاییش هشدار داده بودند که مسیر انتخابی آنها میتواند خطرناک باشد. خلاصه ما کاک فواد را در «هانه شیخان» ملاقات کردیم. همه نگران و ناراحت، در جوّی اندوه بار بسر میبردیم.

**سوال:** بعد از بازگشت از بانه چی؟

**عبدالله کهنه پوشی:** او خبر اعدام های ۹ نفر مریوان را شنیده بود. عده ای از شهر خارج شده بودند. کاک فواد در «قامیشله» به آنها وصل شد. تعدادی تصمیم گرفتند که در صف پیشمرگان بمانند، لذا سازماندهی شدند و بقیه هم به شهر بازگشتند. بعد کاک فواد تصمیم تصرف پادگان را با ما مطرح کرد و گفت در صورت امکان پادگان را تسخیر خواهیم کرد.

**سوال:** این جلسه عمومی بود یا مختص به عده ای خاص؟

**عبدالله کهنه پوشی:** جلسه فقط با حضور گروههای چپ برگزار شد.

**سوال:** مقصود این است که خطاب وی به همه بود؟

**عبدالله کهنه پوشی:** نه، خصوصی مطرح شد. قبلاً با چند نفر از ما مطرح کرده بود. کاک فواد ۴ نفر از ما که عبارت بودیم از: من، مجید، عطا رستمی و



اسد نودینیان را برای ماموریتی تعیین کرد. در واقع ما مامور بودیم با دوستانمان مسئله را مطرح کرده و امکانات لازم برای انجام این کار را فراهم کنیم. کاک فواد هم که قرار بود رهسپار بانه شود تا درباره این موضوع را با اتحادیه میهنی کردستان رایزنی کند، از «قامیشله» به آنجا رفت.

**سوال:** آیا فقط تسخیر پادگان مریوان را مطرح کرد؟

**عبدالله کهنه پوشی:** نه. پادگان مریوان و سردشت.

**سوال:** تقسیم کار بین شما ۴ نفر و همچنین کاک فواد مشخص شد. ولی بقیه چی؟ چه وظایفی بعهدہ بقیه گذاشته شد؟

**عبدالله کهنه پوشی:** آنها هم قرار بود در روستاها مشغول گشت سیاسی و نظامی شوند و در این مدت در میان مردم بسر ببرند.

**سوال:** آیا شما ۴ نفر قرار بود مخفیانه به ماموریتان بروید؟

**عبدالله کهنه پوشی:** مخفیانه و مسلحانه. ما ماموریتان را از روستاهای «ره‌شه دی» و «پيله» شروع کردیم.

**سوال:** موقعی که کاک فواد از بانه به منطقه مریوان بازگشت، چند شبانه روز را با شما سپری کرد؟ چیزی بخاطر دارید؟

**عبدالله کهنه پوشی:** حدود ۳ یا ۴ روز.

**مجید حسینی:** فکر کنم ۲ روز بود.

**سوال:** پس از مطرح شدن ایده تصرف پادگان مریوان، آیا کسانی هم بودند که متفاوت به این قضیه نگاه کنند؟

**عبدالله کهنه پوشی:** نه، هیچ کس مخالفتی نداشت. همگی آنها اقدامی مهم و مفید میدانستند.

**مجید حسینی:** می‌خواهم یک مسئله دیگر هم مطرح کنم. کاک فواد گفت که او فاتح شیخ الا سلامی و شیخ عثمان را با خود می‌برد. او فاتح را برای کاری در نظر گرفته بود.

**عبدالله کهنه پوشی:** برای دفتر سید عزالدین حسینی.

**سوال:** در مریوان کمیته زنان و عده ای زیاد از اهالی شهر تحصن کرده بودند و خواستار آزادی آن ۹ نفر بازداشتی بودند که هنوز اعدام نشده بودند. آنروز اول یا دوم شهریور ماه بود که خود من هم درست آموّقع در مریوان بودم. ناگهان یکی از رفقای سقز یا بانه با یک تویوتای زرد رنگ پیدا شد. او حامل

یک نامه از کاک فواد بود. شما چیزی در این رابطه بیاد دارید؟

**عبدالله کهنه پوشی:** در این باره من هیچ اطلاعی ندارم.

**مجید حسینی:** من هم چیزی بیاد نمی‌آورم

**سوال:** این نامه ای بود از طرف کاک فواد به رفقای مریوان شما چه اطلاعی

دارید؟

**عبدالله کهنه پوشی:** بهر صورت کاک فواد رهسپار بانه گردید. ما هم از «پيله» روانه «ره شه دی» و سپس به «گویزه کویره» رفتیم و تمام روز را آنجا ماندیم. اخبار ساعت ۲ بعد از ظهر رادیو را گوش میدادیم که خبر کشته شدن رهبر اتحادیه دهقانان مریوان را قرائت میکرد. همه ساکت و ناراحت بودیم. احساس افسردگی و سردرگمی ما دست داد. همه نقشه و برنامه ما به هم ریخت.

**سوال:** شما بعد از اینکه تقسیم کار کردید، قرار بود به ماموریت از قبل تعیین شده بروید و جمعی دیگر هم به گردش سیاسی. سوال این است حال که کاک فواد تصمیم میگیرد به بانه برگردد، شما چه واکنشی از خود نشان دادید؟ آیا خطری احساس نمی‌کردید؟ به او توصیه نکردید که کسانی را همراه با خودش

برد؟

**عبدالله کهنه پوشی:** نه، رژیم فقط در شهر نیرو داشت.

**مجید حسینی:** ما منطقه را مطمئن میدانستیم، چرا که هیچ نیروی نظامی غیر از ما حضور نداشت. جاده منطقه «سرشیو» هم زیاد مهم نبود.

**سوال:** در آن روزها من و جعفر مصطفی سلطانی در مریوان بودیم. ما خودمان شاهد بودیم که افراد مکتب قرآن و اسلامی ها تظاهرات راه انداخته بودند و پاسداران اسلامی هم با جیب مجهز به مسلسل کالیبر ۵۰ در خیابان اصلی شهر مانور میداند. این نمایش قدرت فقط در خیابان اصلی شهر برگزار شد.

**عبدالله کهنه پوشی:** ما هم از روستاهای «گویزه کویره» و «ره شه دی»، آزادانه و بطور علنی به نواحی پائینی رودخانه رفت و آمد میکردیم.

**سوال:** سوءظن ما به این واقعه بعنوان توطئه ای برنامه ریزی شده، به این برمیگردد که چطور یک ستون نظامی، ناگهان از یک جاده هنوز پاکسازی نشده عبور میکند؟

**مجید حسینی:** من گمان نمیکنم که حرکت این ستون بخاطر بدام انداختن کاک فواد بوده باشد. این البته فقط گمانه زنی است و من نمیتوانم آنرا ثابت کنم.

**عبدالله کهنه پوشی:** اولاً درجاده هیچ پایگاهی وجود نداشت و دوم اینکه هیچ کس دیگری از چگونگی و زمان حرکت کاک فواد اطلاع نداشت.

**مجید حسینی:** همینطور است. کسی این را نمیدانست، حتی ما نزدیکانش هم اطلاعی نداشتیم.

**سوال:** برطبق اظهارات برادرم عبدالله، گویا شما به شخصی در «برده ره شه» و یا «دووبلووره» مشکوک بودید؟

**عبدالله کهنه پوشی:** شخص مورد نظرشما «محمد نجیم» نام دارد. نامبرده در همکاری با نیروهای سرکوبگر رژیم قبلی از ساواک گرفته تا ژاندارمری و پلیس و ارتش در منطقه معروف بود. وی در زمینه اطلاعاتی خیرچینی میکرده است. شایع شد که به هنگام حرکت کاک فواد و همراهانش، «حه مه نه جیم» گزارش این حرکت را بدشمن داده است و ستون نظامی هم بعد از این راپورت، وارد جاده شده است. علیرغم این، «حه مه نه جیم» هرگز نمیتوانست خبر داشته باشد که کاک فواد و همراهانش چطور و چگونه حرکت میکنند؟ پیاده یا با ماشین و کدام مسیر و راه؟ آنها از راه «برده ره شه» عبور کرده اند و گویا «حه مه نه جیم» رفته و گزارش داده است. ما تصمیم گرفتیم از او بازجویی کنیم. او اما موفق به فرار میشود و به پاسداران اسلامی پناه میبرد. او چند سال پیش در گذشت و ما نتوانستیم از او اطلاعاتی بگیریم.

**سوال:** شما بخاطر دارید که کاک فواد به هنگام عزیمت به بانه، چند پیشمرگ اتحادیه میهنی کردستان او را همراهی میکردند؟

**عبدالله کهنه پوشی:** ابراهیم جلال و ۳ پیشمرگ دیگر.

**سوال:** رد این ۳ نفر ناپیداست؟ شما چه اطلاعاتی در باره آنها دارید؟ آیا این ۳ نفر با ابراهیم جلال باز نگشتند؟

**عبدالله کهنه پوشی:** کاک فواد چند پیشمرگ به همراه داشت که در این میان پیشمرگ پیری هم حضور داشت که فردی بوده خوش طبع و شوخ. کاک فواد مخصوصاً وی را دوست داشت.

**مجید حسینی:** اما تا جایی که من بیاد دارم یکی به او میگوید که این ۲ - ۳ نفر کافی نیستند و چند نفر دیگر را هم با خود همراه کنید و او درپاسخ میگوید که نه ضروری نیست.

**سوال:** فکر می کنید که او غیراز ابراهیم جلال ۳ پیشمرگ دیگر هم همراه

داشته است؛ ولی ما رد و اثری از آنان نیافتیم!؟

**عبدالله کهنه پوشی:** ۲ یا ۳ نفر ابراهیم جلال را همراهی میکردند.

**سوال:** میگویند که این پیشمرگان گویا نزد شما در منطقه باقی مانده اند، زیرا قصد داشته اند بدنبال نیروی تقویتی بروند. البته من زیاد به این باور ندارم.

**عبدالله کهنه پوشی:** مسئله مهم اینجاست که هیچ کس غیر از ما نمیدانست که کاک فواد به کجا میرود؛ تازه خود ما هم نمیدانستیم که وی از کدام مسیر میرود. فقط میدانستیم که او میرود. آنها یک از اهالی ده «به‌رده‌ره‌شه» را برای نشان دادن راه به همراه خود برده بودند. این فرد تا «کانی کون» و بلندیهای «به‌رده‌ره‌ش» که بطرف ده «قه‌مچیان» میرود، همراهیشان کرده بود. ممکن است این فرد و یا «محمد نجیم» به رژیم گزارش داده باشند. سوال اینجاست که اینها چگونه گزارش داده‌اند؟ رژیم برای جمع آوری نیرو به ۲۴ ساعت وقت احتیاج دارد. این رویداد اتفاقی بود.

**سوال:** این واقعه در شرایطی رخ میدهد که رژیم اسلامی هنوز ناتوان است و بهیچ وجه کنترلی روی منطقه ندارد. ارزیابی شخصی شما از این رویداد چیست؟

**عبدالله کهنه پوشی:** توضیحات شیخ عثمان در این باره روشن است. او میگوید که کاک فواد وی را به پشت جبهه روانه میکند و خودش به تیراندازی بسوی دشمن ادامه میدهد. شیخ عثمان و بقیه به بلندیهای مجاور عقب می‌نشینند و در آنجا منتظر میشوند که کاک فواد هم به آنها وصل شود که قضیه متأسفانه به شیوه ای دیگر خاتمه پیدا میکند.

**سوال:** شک و تردید ما به این رویداد بدون علت نیست. پرسشهای زیادی کماکان بدون پاسخ باقی مانده است! چرا این رویداد ناگهان در مکانی پرت و فرسخ‌ها دور از پایگاه و پادگان به وقوع می‌پیوندد؟ و یا حرکت یک ستون نظامی از جاده ای «پاک سازی نشده» را چگونه میتوان توجیه کرد؟ نیافتن پاسخهای منطقی به این پرسشهای منطقی، عاملی است برای ادامه این شک و تردیدها.

**عبدالله کهنه پوشی:** شک اصلی همان «حه مه نه جیم» است. چون کاک فواد و رفقاییش تا رسیدن به «به رده ره ش» و «بستام»، ۲ روز پیاده روی داشته اند. میدانیم که یک روزه نمیتوان این مسافت را طی کرد. درضمن آنها راه را هم بلد نبوده‌اند! درعین حال راهی را که آنها طی کرده‌اند منتهی شده است به جاده اصلی. اگر «حه مه نه جیم» خرابچینی کرده باشد، رژیم امکان این را

داشت که به مدت ۲ روز نیرو جمع کند و بفرستد.

**مجید حسینی:** حال باید از رفقای آلمان بانه پرسید چطور شد که کاک فواد و ابراهیم جلال و بقیه با هم عازم به این سفر شدند و بعدا آنها چرا کاک فواد و ابراهیم جلال را همراهی نکردند؟

**سوال:** فرمانده نیروهای رژیم در این درگیری کی بود؟

**مجید حسینی:** میگفتند چمران بوده است. ما فقط اینرا شنیده ایم.

**حشمت:** من فقط اینرا شنیده ام که جاشهای محلی گفته اند چمران بعد از مشاهده جسد کاک فواد میگوید: «حیف فواد، حیف!».

**عبدالله کهنه پوشی:** من هم این را شنیده ام که چمران گفته است: «حیف فواد!».

**سوال:** باز پرسشهایی دیگر مطرح میگردد! همین چمران که تا ۴ - ۵ هفته قبل در ساختمان فرمانداری مریوان با وی بعنوان طرف مقابل پشت میز مذاکره می نشیند، ناگهان عملیاتی را رهبری میکند که منجر به کشته شدن طرف مقابلش میشود! برآستی چنین رویدادی چطور میتواند اتفاقی باشد؟ هدف من تنها رسیدن به پاسخهای معقول است.

درست است که کاک فواد برای همیشه از دست رفته و دیگر بر نمیگردد. از این نظر مسئله روشن است. منتها دوست دارم واقعیات مربوط به این رویداد آشکار شود. میخوام بدانم این رویداد واقعا تصادفی بوده است یا توطئه ای از قبل برنامه ریزی شده. این «تصادف» و یا «توطئه» در منطقه ای مرزی بوقوع می پیوندد که همیشه مملو بوده است از همه نوع جاش و جاسوس ایرانی و عراقی. کهنه ساواکی و اوباش مالکان را هم باید به آن اضافه کرد.

هدف من این است بدانم آیا واقعا رابطه ای مابین این عناصر و رژیم اسلامی بوده است یا نه؟ و اگر بوده، چطور و چگونه؟

**عبدالله کهنه پوشی:** این قضیه باز بر میگردد به «محمد نجیم».

**مجید حسینی:** امکان دارد «محمد نجیم» گزارش کرده باشد.

**عبدالله کهنه پوشی:** وقتی که برای دستگیری او پیشمرگ فرستادیم، زمانی بود که ما مطمئن شده بودیم که او در این ماجرا نقش دارد. وقتی که نقش او در این حادثه به ما گزارش شد، جهت دستگیری او فوراً نیرو فرستادیم.

**مجید حسینی:** تراژدی و فاجعه مورد بحث ما آنقدر بزرگ است که پاسخهای

ساده و بدون بررسی شده، نمیتواند انسان را قانع کند و این البته خوب است. ابهامات و نا روشنی ها را باید به تحقیق و بررسی گذاشت. با وجود این حرکت ستون نظامی نمیتواند ربطی به گزارش «حه مه نه جیم» داشته باشد. ستون برنامه دیگری داشته است. در واقع رد شدن کاک فواد و همراهانش مصادف بوده است با عبور این ستون نظامی و بوقوع پیوستن این فاجعه. حال این سوال مطرح میشود که اگر آنها ۴ کیلومتر دورتر می بودند، آیا این رویداد رخ میداد؟ نه رخ نمیداد.

**این گفتگو توسط رضا و حشمت انجام گرفت.**



### گفتگو با عمر ایلخانی زاده - ۱۲ / ۹ / ۲۰۱۲

**سوال:** ضمن تشکر، شما چگونه با کاک فواد آشنا شدید و چطور کار سیاسی را آغاز کردید؟

**جواب:** من هم از شما سپاسگزارم که این امکان را فراهم کرده اید تا بتوانم از این طریق یادها و خاطره هایم را بازگو کنم. همراه بودن من با کاک فواد در مبارزه، جزو افتخارات زندگی ام است. واقعیت این است که کومه‌له تا به امروز، هنوز نتوانسته است دین خود را آنطوریکه لازم است نسبت به کاک فواد ادا کند. اولین بار که من با کاک فواد آشنا شدم در کنگره اول کومه‌له بود. با وجود این او را از مدتها پیش از کنگره اول یعنی زمانی که او دستگیرشد، میشناختم. حتی همان موقع هم جایگاه کاک فواد بعنوان فردی کارا و رهبر کاملا مشخص و جا افتاده بود. آنزمان که من و ایرج فرزاد و محمدحسین کریمی در

یک کمیته با هم کار میکردیم، در واقع او نقش رهبری را ایفا میکرد. دستگیری او و رفقای دیگر در آنزمان ضربه ای بود کاری و سخت بر پیکر تشکیلات. در کنگره اول کاک فواد کنگره را تحت فشار قرار داد. او میخواست مطمئن شود که این جمع میتوانند با همدیگر همکاری کنند. در عین حال او میخواست نشان دهد که این جمع بالقوه دارای قابلیت های بزرگی میباشد. شخصیت کاک فواد در پروسه همین کنگره بیشتر برملا شد. در حقیقت میتوان گفت که او آنجا درخشید. او انتقادهای تند را تحمل میکرد و در جایی که لازم بود، قاطعانه بدفاع از نظرات خود میپرداخت و همزمان دیگران را هم نقد میکرد بدون اینکه کسی را آزوده خاطر کند. در آخرین روز کنگره بعد از اتخاذ تصمیم گیری های متعدد و انتخاب کمیته مرکزی وی که آرامتر از همیشه بنظر میرسید، پس از لحظاتی بالاخره گفت که از این گردهمایی ها بسیار راضی است و با خشنودی بسیار ابراز امیدواری کرد که هرچه زودتر بتوانیم تلاش و فعالیتهایمان را در میان توده های مردم و زحمتکشانش وسیعتر ساخته و به این ترتیب در دل آنها جای واقعی خود را باز کنیم.

**سوال:** چگونه کنگره اول تشکیل شد؟ آیا این تصمیم کمیته رهبری بود؟

**جواب:** در بین رفقای ما عبدالله مهتدی و ایرج فرزاد زودتر از بقیه از زندان آزاد شدند. آنها در زندان با همدیگر اختلاف نظر داشتند. بعدها این مسئله را با ما مطرح کردند. معلوم شد که هر کدام خطی را دنبال می کرد. من در کنگره اول در جریان قرار گرفتم که در واقع اساس این مسئله برمیگشت به اختلافات میان عبدالله مهتدی و کاک فواد. هنگامیکه کاک فواد، محمدحسین کریمی، عبدالله مهتدی و ساعد وطندوست کمیته رهبری کومه له بودند. بعد از آزادی کاک فواد و عبدالله از زندان پیشنهاد میکنند که در تدارک کنگره باشیم تا بتوانیم روی این نوع مسائل همه جانبه تر جدل و تبادل نظر کنیم. قرار شد همه اعضای آنزمان را دعوت کنیم. بهرحال عده ای از اعضا از جمله شعیب ذکریایی بدلائل مختلف نتوانستند به این کنگره بیایند، با وجود این کنگره اول بالاخره تشکیل شد.

**سوال:** ساعد وطندوست میگوید پیشنهاد و پافشاری کاک فواد باعث شد که کنگره اول تشکیل شود. او وقتی که از زندان آزاد میشود، با آگاهی بر اختلاف نظر رفقای زندان و خارج از زندان احساس میکند که گردهمایی این جمع با



هم در شرایط تازه متحول آنزمان ایران و کردستان بسیار ضروری می باشد، برای پیشبرد فعالیت سیاسی و تشکیلاتی. شما چیزی بیاد دارید؟

**جواب:** همانطور که گفتم پیشنهاد از طرف رهبری بود. کاک فواد و ساعد و طندوست هر دو جزو رهبری بودند، لذا بدون شک گفته ساعد درست است. در واقع پیشنهاد کنگره، بعد از آزاد شدن کاک فواد از زندان مطرح گردید. بیاد دارم برخی از رفقای رهبری آنزمان مثلا محمدحسین کریمی و ساعد و طندوست اغلب از ضرورت گردهمایی جهت بحث و بررسی مسائل مختلف صحبت میکردند. در داخل تشکیلات هم این بحث بتدریج تعمیم یافت و قرار شد همه اعضا در آن شرکت کنند.

**سوال:** در کنگره اول کومه‌له دو دیدگاه مورد بحث قرار می‌گیرد. همان اختلافاتی که خود شما هم به آن اشاره کردید. طرفداران این دو دیدگاه، هم در زندان و هم خارج از زندان بودند. ممکن است، مقداری در باره این دیدگاهها و ریشه اختلافات توضیح دهید؟

**جواب:** به نظرم بحث های مربوط به اختلافات در کنگره اول تحریف آمیز است. درست است که در کنگره اول کومه‌له اختلاف نظر بر سر ساختار جامعه آنزمان ایران، که آیا تمام سرمایه داری یا نیمه فئودالی نیمه سرمایه داری وجود داشت. اما برآستی اختلافات ما اینها نبودند. اختلافات اساسا سیاسی بودند. نگرش مختلف بر سر سبک کار و روش فعالیت در بین توده های زحمتکش بیشتر مورد بحث بود. همینطور به کسانی انتقاد میشد که با وجود اینکه عضو رهبری بودند، اما از کار و آسایش زندگی شخصی تماما دست نکشیده بودند. بحث روی این بود که آیا بخاطر مصالح سیاسی و تشکیلاتی حاضریم از منافع فردی و زندگی آسوده دست بکشیم؟

مثلا از من انتقاد گرفته میشد که هنوز به زندگی شخصی پشت نکرده ام و یا بخاطر اینکه برنامه ی ازدواج داشته ام. محمدحسین کریمی هم به شیوه های مشابه زیر انتقاد گرفته شد. یادم هست تنها کسی که علیه من رای نداد کاک فواد بود. نوک حمله او متوجه رهبری بود و توضیح داد «ما چریک جدا از توده مردم نیستیم». ما مخالف زندگی شخصی نیستیم. جریان ما نمیتواند تنها متعلق به عده ای انقلابی حرفه ای باشد. اگر نه چطور خواهیم توانست انبوه کارگران را در صفوف خود جای داده و به عضویت تشکیلات درآوریم؟ کسی که

به تشکیلات کومه‌له انسجام بخشید و عملاً هدایت کننده اصلی بود، کاک فواد بود. با یک نگاه به گذشته کومه‌له از آغاز تا زمان جانباختن وی بسادگی میتوان نقش و تاثیر کاک فواد را در گسترش و انسجام تشکیلات دید. نقش و تاثیر وی حتی روی ما هم انکارناپذیر است.

**سوال:** تلاشهای من جهت دسترسی پیدا کردن به صورتجلسات و اسناد کنگره اول بی نتیجه ماند. به گفته ی شما و افراد دیگری که در این کنگره حضور داشته‌اند، معلوم میگردد که اختلاف نظر در شیوه کار کردن در بین توده های مردم برجسته تر از اختلافات نظری بوده است. کنگره اول در آذر سال ۱۳۵۷ تشکیل گردید، که فرآیند فروپاشی رژیم شاه واپسین ایام خود را طی میکرد. در چنین اوضاعی ایران و کردستان در آستانه تغییرات رادیکالی قرار گرفتند. با وجود این در آن روزها پیش بینی اینکه این رژیم کی خواهد رفت، دشوار بود. حال این پرسش مطرح میشود که به استناد به این تحولات، آیا میتوانیم بگویم که اختلافات اساساً بر سر نوع و میزان مشارکت اعضای تشکیلات در این جنبش اجتماعی بوده است؟

**جواب:** اختلاف بر سر شیوه کار و چگونگی مشارکت ما در این انقلاب بود. همانطوریکه دیدیم کومه‌له بعد از کنگره اول به یک جریان بزرگ اجتماعی در کردستان تبدیل میشود. ما مصمم بودیم همزمان که بخش نظامی خود را مجهزتر میکردیم، شروع کنیم به سازماندهی توده های مردم در شهرها و روستاهای کردستان. این کار را هم کمابیش به انجام رساندیم. در واقع پس از کنگره اول حرکات ما نقشه مند بود. برای همه نواحی و مناطق جغرافیایی مسئولین مناسب انتخاب کردیم که مخفیانه در میان توده‌ها برای راه اندازی جنبشهای اجتماعی تلاش کنند. فراموش نکنیم که ما این نوع فعالیتهای مهم را بعد از آزاد شدن کاک فواد از زندان به انجام رساندیم. چرا هنگامیکه کاک فواد در زندان بود و بقیه رهبری کومه‌له خارج از زندان بودند، کاری جدی انجام نگرفت؟

**سوال:** شما اشاره کردید که کاک فواد برخی از نظرات خود را نقد کرده، این انتقادات را چگونه مطرح کرد؟

**جواب:** در کنفرانس مهاباد! یکی از قرارهای این کنفرانس تعیین سرپرستی برای کمیته مرکزی کومه‌له بود. قرار بر این شد که کاک فواد بعد از سر و سامان

دادن به فعالیتهای تشکیلات مریوان مسئولیت مرکزیت کومه‌له را بعهدہ بگیرد. همچنین قرار تشکیلاتی صادر شد که اتحادیه دهقانان مریوان موجودیت خود را کماکان حفظ کرده و بجای کاک فواد یک یا چند رفیق مناسب جهت هدایت این اتحادیه سازمان داده شود. در همین کنفرانس کاک فواد اظهار داشت که وی بعد از بازبینی و مطالعات زیاد روی بافت جامعه ایران به این نتیجه رسیده است که مناسبات سرمایه‌داری در این کشور حاکم است. با وجود این فرهنگ و بقایای روابط فئودالی هنوز نیرومند است.

**سوال:** این کنفرانس کی تشکیل شد؟

**جواب:** دقیقاً بیاد ندارم، به گمانم بهار ۱۳۵۸ بود.

**سوال:** می‌توان حدس زد که این کنفرانس قبل از رویدادهای مریوان در روز ۲۳ تیرماه سال ۱۳۵۸ در مهاباد تشکیل شده، چون آن موقع کاک فواد در مهاباد بود. ما دو کاست ضبط صوت در اختیار داریم که در روز ۲۱ تیرماه سال ۱۳۵۸ کاک فواد در مهاباد سخنرانی کرده است.

کنگره اول در دو مکان یعنی در نقده و سنندج برگزار شده است. دلیل اینکار چه بود؟

**جواب:** از لحاظ امنیتی شهر نقده کمتر سوظن بر می‌انگیخت. مردم بومی ما را نمی‌شناختند. همچنین در سنندج در خانه پدری ساعد و تندوست در منطقه چهار باغ این کنگره را ادامه دادیم.

**سوال:** در کنگره اول کومه‌له چه کسانی بعنوان کمیته مرکزی انتخاب شدند و این انتخابها چگونه صورت گرفت؟

**جواب:** رای گیری شد و پنج نفر بعنوان کمیته مرکزی انتخاب شدند که عبارت بودند از: کاک فواد مصطفی سلطانی، ساعد و تندوست، عبدالله مهتدی، محسن رحیمی و ابراهیم علیزاده. در ضمن کاک فواد بعنوان مسئول و رهبر تشکیلات برگزیده شد. ما در نقده چاپخانه ای مخفی داشتیم. روزی کاک فواد به آنجا آمده و میخواست به این چاپخانه برود. او خودش نمیتوانست آنجا را پیدا کند، لذا از من خواست با هم به آنجا برویم. گفتم من نمی‌آیم! با تعجب پرسید: چرا؟ پاسخ دادم بر طبق قرار تشکیلاتی من نباید به آنجا بروم. توضیح داد او بعنوان مسئول تشکیلات این اختیار را دارد که قراری را بمن ابلاغ کند. گفتم بزرگترین مرجع ما کنگره است. موضوع را به شوخی گرفته و با هم عازم چاپخانه شدیم.

بعد او در آنجا بمن گفت که مسئولیت اینکار را بعهده خواهد گرفت.  
**سوال:** مدتی بعد از کنگره اول، انقلاب پیروز میشود. در آنزمان رابطه و مناسبات کاری شما با کاک فواد چگونه بود؟

**جواب:** بعد از جان باختن محمدحسین کریمی ما در شهر بوکان جلسه داشتیم. کاک فواد، عبدالله مهتدی، محسن رحیمی، ساعد وطندوست، ایرج فرزاد، ابراهیم علیزاده و به گمانم هاشم رضایی هم حضور داشتند. بحث ما روی نامگذاری و انتشار اطلاعیه‌ای به مناسبت اعلام موجودیت علنی تشکیلات کومه‌له بود. نظر کاک فواد این بود که به مناسبت روز جانباختن رفیق محمدحسین کریمی یعنی ۲۶ بهمن، میتوان با نام تازه ای که قرار بود در این جلسه برگزینیم، ضمن علنی کردن تشکیلات، یاد وی را هم گرامی بداریم. بحثهای مربوط به نامگذاری تشکیلات را بخوبی بخاطر دارم. کاک فواد گفت: واژه کومه‌له همراه باشد. بدون شک نام «کومه‌له ژ.کاف» (جمعیت تجدید حیات کرد که در شهریورماه سال ۱۳۲۱ در مهاباد پایه گذاری شد.) در این انتخاب بی تاثیر نبود. همچنین بحث شد که واژه های کردستان، انقلابی و ایران هم همراه این اسم باشند.

در خانه ای که در حاشیه شهر بوکان داشتیم جلسه گرفتیم. در آنجا هم کاک فواد را دوباره دیدم. مدتی بعد از این جلسه او همراه عثمان روشن توده جهت دریافت اسلحه آمده بودند. عبدالله مهتدی که مسئول ما بود آموّقع حضور نداشت. به کاک فواد گفتم که اسلحه ها را من به شما تحویل خواهم داد. او پاسخ داد: این خارج از مسئولیت شما است و لذا حق اینکار را ندارید! گفتم: من میتوانم و اینکار را هم میکنم! گفت: پس مسئولیت اینکار هم بعهده خودت است! او البته درست میگفت؛ چرا که من بعدا در این رابطه دچار مشکل شدم. بیاد دارم که در بازگشت ماشین آنها دچار اشکال شد. من آنها را تا نزدیکی بانه همراهی کردم. سلاح ها برای اتحادیه دهقانان مریوان بود.

**سوال:** شما در نوروز خونین سندنج کاک فواد را دیدید؟

**جواب:** در آنروزها او را بندرت میدیدم. چیزی که بخاطر دارم توصیه ای بود از طرف کاک فواد به ساعد وطندوست که آنزمان در واقع مسئول نظامی بود. به او اکیداً توصیه میکند که به امنیت صدیق کمانگر که سیمای کومه‌له بود و نقش رهبری را ایفا میکرد توجه بیشتری شود. اهمیت این موضوع برای کاک فواد تا حدی بود که به ساعد وطندوست متذکر میشود در صورتی که نتواند

این مراقبت را به شکل مطلوب انجام دهند، خود او میتواند این مسئولیت را به عهده بگیرد. ساعد و طندوست در این رابطه به او اطمینان میدهد که موضوع را جدی خواهند گرفت و همزمان حضور ما تیمی از پیشمرگان آموزش دیده و زبده منطقه مکریان را به اطلاع او میرساند. به این ترتیب ساعد و طندوست مسئولیت مراقبت های امنیتی را بعهده گرفت و در این مدت من اغلب همراه ساعد و طندوست بودم.

در کنفرانس مهاباد هم او را دیدم. در بازگشت از سفر کردستان عراق بمنظور مذاکره با اتحادیه میهنی کردستان بار دیگر همدیگر را ملاقات کردیم. مدتی بعد او را در سردشت دیدم. حدوداً همزمان بود با انتشار بیاننامه مشهور «خلق کرد در بوته آزمایش».

**سوال:** کنفرانس مهاباد کی بود؟

**جواب:** بهار و تابستان سال ۱۳۵۸ بود. درست آنزمانی بود که ما بمناسبت ۲۵ مرداد، دعوت حزب دمکرات کردستان ایران بودیم. ما دسته ای از پیشمرگان رهسپار دشت «وه زنی» شدیم تا کاک فواد را که نزد اتحادیه میهنی کردستان بود، از دسته ای از پیشمرگان اتحادیه میهنی که او را تا آن مکان همراهی میکردند، تحویل بگیریم. بعد بهمراه کاک فواد به قرارگاه رسمی خودمان در «گوره مه ر» آمدم. قرارگاه مذکور مقرر رسمی کومه‌له و مرکز آموزش نظامی بود. کاک فواد در مورد دعوت حزب دمکرات از ما برای شرکت در مراسم ۲۵ مرداد پرسید چکار می کنید؟ پاسخ دادم که نمیخواهیم شرکت کنیم. پرسید چرا؟ گفتم چه لزومی دارد ما شرکت کنیم؟ بحث ما در این رابطه به درازا کشید و سبب نرمی و تجدید نظر در من گردید. سپس جلسه گرفتیم. تقریباً همه مخالف شرکت کومه‌له در مراسم حزب دمکرات بودند. استدلال کاک فواد باعث شد که رفقا نرمتر و منطقی تر به موضوع نگاه کنند و لذا قانع شدند که به این دعوت پاسخ مثبت دهند. قرار بر این شد یک نفر بعنوان نماینده ما در آن مراسم سخنرانی کند. کاک فواد توصیه کرد که این امر را من بعهده بگیرم و موضوع سخنان را هم مشخص نمود. به این ترتیب ما به آنجا رفتیم و من هم سخنرانی کردم. پس از جانباختن محمدحسین کریمی من در ناحیه «میرآباد» سردشت مخفی بودم و به اسم مستعار استاد جعفر مسئول کومه‌له مرا میشناختند. مشتاقانه منتظر سخنرانی نماینده کومه‌له بودند. شرکت ما عموماً و سخنرانی من خصوصاً

در تخفیف تنش های ما با حزب دمکرات مفید واقع شد و همزمان در معرفی و شناخت کومه‌له در بین توده های آن منطقه تاثیر مثبت داشت. من متوجه این خصوصیات کاک فواد شدم که وی علیرغم قاطعیت در پیشبرد مبارزه طبقاتی همزمان در مبارزه سیاسی بسیار واقع بین و دوراندیش بود. عبارت دیگر وی در تشخیص مصالح جمعی و اجتماعی تیزبین و واقع گرا بود. کاک فواد استاد تشخیص فرصتها و اتخاذ تاکتیک مناسب برای پیشبرد جنبشهای اجتماعی بود. حقیقتاً او در تشخیص فرصت ها و پیدا کردن راههای معقول در جهت تنش زدایی استاد بود. کاک فواد در رابطه با سازمانهای دیگر مثل چریکهای فدایی و اتحادیه کمونیست ها و غیره هم که در کردستان فعال بودند چنین شیوه و سیاستی را به پیش میبرد. او میدانست که همکاری احزاب با همدیگر جنبش مقاومت را قوی تر میساخت و بنابراین همیشه در تلاش بود راه حلی جهت رفع موانع همکاری پیدا کند. او بشدت مخالف جنگ بود و آنرا به ضرر مردم میدانست. او همچنین معتقد بود که باید مانع حمله رژیم به کردستان شد.

**سوال:** بهنگام درگیریهای نرده، شما در این شهر بودید؛ آیا همزمان با شروع جنگ با کاک فواد درارتباط بودید؟

**جواب:** آمووقع کاک فواد با من تماس تلفنی گرفت. امام جمعه مهاباد ماموستا شیخ عزالدین حسینی با امام جمعه وقت نرده حاج ملا صالح رحیمی در ارتباط بود. خطوط تلفنی مناطق کردنشین را قطع کرده بودند. ما که در خانه امام جمعه شهر بودیم، محاصره شدیم و مجبور شدیم دو بار حملات افراد مهاجم را دفع کنیم. کاک فواد از مهاباد مستقیم از خانه ماموستا شیخ عزالدین حسینی دوباره با ما تماس برقرار کرد. او محتاطانه و با کنایه بمن فهماند که نیروی کمکی مرکب از دسته ای از پیشمرگان بزودی به ما ملحق خواهند شد. غیراز من محسن رحیمی و حسین آذری هم در آنجا حضور داشتند.

**سوال:** موقع کوچ اعتراضی مریوان در اردوگاه «کانی میران» شما به منطقه مریوان آمدید؟

**جواب:** خیر، من آنروزها در «گوره مه ر» بودم. «گوره مه ر» اولین مقر پیشمرگان علنی کومه‌له بود که مسئولیت سیاسی آن را بمن سپرده بودند. درگیریهای «خانگاه جوجو» بعداز جنگ نرده بود. در توافقی با ظهیرنژاد فرمانده لشکر ارومیه

توانستیم سلاحهای آر.پی.جی را از نقده خارج کنیم. در بوکان کاک فواد را دیدم او گفت که به آر.پی.جی نیاز دارند. گفتم داریم و طرز کار با این اسلحه را در دوران سربازی بعنوان افسر وظیفه آموزش میدادم. اولین آر.پی.جی از طریق من به آنجا برده شد.

**سوال:** وقتی خمینی در ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۸ فرمان حمله به کردستان را صادر کرد، عده ای از کادرهای کومه‌له بعد از گردهمایی بیاننامه ای «خلق کرد در بوتہ آزمایش» انتشار دادند؛ شما آنجا حضور داشتید؟

**جواب:** من هم بودم و صحبت های کاک فواد را هم بیاد دارم. محتوای اطلاعیه در واقع فکر و ایده کاک فواد بود. نمیدانم افراد دیگری هم مشارکت داشته اند یا نه؛ بهر حال این اطلاعیه را کاک فواد خودش به تحریر درآورد.

**سوال:** چه چیز باعث شد که کاک فواد از بانہ به مریوان بازگردد؟

**جواب:** کاک فواد به مریوان رفت تا براساس قراری که در کنفرانس مهاباد داده شده بود کارهای ناحیه مذکور را بعد از سروسامان دادن تحویل مسئولین جدید بدهد. من داوطلب بودم در صورت لزوم به مریوان بروم. قرار بود بعد از بازگشت کاک فواد از مریوان مرکزیت کومه‌له در بانہ جلسه بگیرد و تقسیم کار کند.

**سوال:** در بازگشت کاک فواد از بانہ به مریوان کسی او را همراهی نمیکند، چرا کسی از کومه‌له همراه او نبود؟ بخاطر دارم بعد از پیروزی قیام، مریوان به مرکز جنبشهای اجتماعی تبدیل شده بود. برخی از رهبران معروف اتحادیه میهنی کردستان از جمله بکر حاج صفر، ملا بختیار، سالار عزیز، محمدحاج محمود، پشکو نجمه الدین و غیره آنجا حضور داشتند؛ با وجود این در بازگشت از بانہ به مریوان، تنها ابراهیم جلال او را همراهی میکند! چرا کسان دیگری که شناخت بیشتری از کاک فواد داشتند همراه او نرفتند؟

**جواب:** واقعا نمیدانم چرا. درست ابراهیم جلال را برای این کار انتخاب کردند! احتمال دارد این تصمیم گیری را اتحادیه میهنی گرفته باشد. اما همراهی نکردن او چه در رفتن و چه در بازگشتن از طرف کومه‌له، در واقع بیانگر بی توجهی محض تشکیلات به نقش و جایگاه او بعنوان رهبر تشکیلات بود. همزمان میتوان این انتقاد را از کاک فواد داشت که وی متاسفانه در رابطه با امنیت شخص خود غفلت میکرد. این حقیقت را باید تماما بپذیریم که بی مبالاتی تشکیلات ما

در این رابطه غیرقابل توجیه است. در واقع ما میتوانستیم و می بایستی کسانی را برای همراهی و حفاظت از وی سازمان بدهیم، ولی اینکار را نکردیم. قبلا اشاره کردم به ماشین فرسوده آنها که در وسط راه از کار افتاد. تنها عثمان روشن توده با او بود و من خودخواسته و با اصرار زیاد توانستم بخشی از راه را همراهی کنم. ما در حفاظت از رهبران تشکیلاتمان بارها مرتکب این نوع خطاها و بی توجهی ها شده ایم. ما این امکان را داشتیم چه در رفتن و چه در بازگشتن کاک فواد تیم حفاظتی با وی همراه کنیم. در این شکی ندارم که رفقای مریوان، در صورت درخواست کاک فواد با کمال میل و افتخار مراقبت از وی را در هر نوع ماموریتی می پذیرفتند. او متأسفانه متواضعتر از آن بود که چنین درخواستی را مطرح کند. عجبا که خود وی در اهمیت مراقبت از صدیق کهانگر به ساعد و طندوست گوشزد میکند که اگر آنها به شیوه مطلوب نتوانند حفاظت از وی را بعمل بیاورند، خود وی بار این مسئولیت را به دوش میگیرد. حال این پرسش مطرح میگردد، کسانی که شاهد و ناظر این سفرها و رفت و آمدهای او بودند، چرا اهمیت مراقبت از وی را درک نکرده و بعهده نگرفتند؟

**سوال:** در تأیید گفته های شما در گفتگویی با ایرج فرزاد وی هم تأیید میکند که اطلاعیه «خلق کرد در بوته آزمایش»، پس از گردهمایی بوکان و در آنجا انتشار یافت. او توضیح میدهد بعد از ختم جلسه، کاک فواد خطاب به عبدالله مهتدی میگوید: نظر به اینکه حمله رژیم قریب الوقوع است لذا ضروری است در سریع ترین زمان ممکن ترتیب انتقال ماموستا شیخ عزالدین حسینی و صلاح مهتدی را بدهید. هر مشکلی برای آنان اتفاق بیافتد کومه له مقصر شناخته خواهد شد. میخواهم بگویم وی در رابطه با امنیت دیگران چنین مسئولانه عمل میکرد اما دیگران و کلا تشکیلات نگاهی مسئولانه نسبت به امنیت وی نداشتند.

**جواب:** عجیب این است کسانی که در رهبری بودند مثلا عبدالله مهتدی و ساعد و طندوست، چرا مانع رفتن کاک فواد نشدند!؟

**سوال:** شما کی خبر جانباختن کاک فواد را شنیدید؟

**جواب:** برای تماس با ساعد و طندوست قرار بود من به سردشت رفته و سپس از آنجا عازم بانه شوم. در بین راه «میرآباد» به سردشت و در نزدیکی آنجا خبر را از رادیو تهران شنیدم. بلافاصله ماشین را نگه داشتیم. برخی از رفقا این خبر را تبلیغات دروغین رژیم میدانستند. از سردشت به ساعد و طندوست در بانه زنگ



زدم و از وی پرسیدم قبل از هرچیز در باره این خبر توضیح دهد؟ او موثق بودن خبر را تأیید کرد و واقعه پیش آمده را به یک فاجعه جبران ناپذیر تشبیه کرد و گفت بهتر است من هم به بانه برگردم. او در پاسخ به سوال من در پیوند با چگونگی واقعه گفت که آنها هم فعلاً اطلاعات دقیقی از این رویداد ندارند.

**سوال:** ابراهیم جلال میگوید که رادیو کرمانشاه خبر این رویداد را منعکس کرده و از شخص او هم اسم برده است؟

**جواب:** من از طریق اخبار ساعت ۱۴ رادیو تهران از این حادثه مطلع شدم و ساعت ۱۴:۳۰ هم از سردشت به بانه زنگ زدم.

**سوال:** بعد از پخش خبر واکنش شخص شما چه بود؟ آنرا رویداد اتفاقی میدیدید و یا مشکوک بودید به توطئه ای از طرف رژیم اسلامی؟

**جواب:** بعنوان توطئه آنرا میدیدم. چمران همراه این ستوان نظامی بود. او از نزدیک کاک فواد را دیده و او را بخوبی میشناخت. تصور میکردم که این ستون تنها برای اینکار ماموریت داشته است. شاید اگر این درگیری رخ نمیداد، برنامه آنها این بوده است که تمام آبادی های منطقه را جستجو کنند. به اعتقاد من آنها روی این مسئله مدتها کار کرده بودند. شاید هم از عوامل سرسپرده و جاسوسان بهره برده و به این ترتیب توانسته اند برای این توطئه برنامه ریزی کنند. درگیر شدن با یک ستون به شیوه ای که برای کاک فواد و همراهانش اتفاق افتاد کاملاً غیر عادی است.

**سوال:** شخص شما بعنوان کادری برجسته در این تشکیلات، هیچ نوع فعالیتی در رابطه با اطلاعات دقیق تر و روشنگریهای بیشتر پیرامون این رخداد داشته اید؟

**جواب:** خیر، من فقط اینرا میدانم که کمیته مرکزی وقت کومه‌له معترض بود به نقش ابراهیم جلال و این نارضایتی را به اطلاع رهبران اتحادیه میهنی رساند. کومه‌له از این حادثه خشمگین بود. اتحادیه میهنی ابراهیم جلال را توبیخ و خلع مسئولیت میکند. بعدها گویا ابراهیم جلال مدعی میشود که ما در کمیته مرکزی کومه‌له مشخصاً ابراهیم علیزاده، عبدالله مهتدی و شخص من او را تپرنه کرده ایم که دروغ محض است. بعد از این فاجعه ما شخص ابراهیم جلال را بعنوان دوست و همکار تماماً حذف کردیم و از آتموقع او را هرگز تحویل نگرفتیم. من شخصاً هرگز هیچ تمایلی به دیدار وی نداشته و خود او هم از آزمان جرات

نداشته است به قرارگاههای کومه‌له نزدیک شود. مسئولین اتحادیه میهنی در نشست هایی که با ما داشته اند، مراتب خشم و بیزاری خود را از ابراهیم جلال پنهان نمیکردند. بنظرم این موضع تمام رهبری اتحادیه از آقای جلال طالبانی گرفته تا آقای انوشیروان مصطفی بوده است.

**سوال:** پس برخلاف گفته های ابراهیم جلال شما او را بعد از این حادثه هرگز ملاقات نکرده اید؟

**جواب:** خیر، او پس از اینکه کاک فواد را تنها میگذارد بشدت نزد ما بی اعتبار میشود. صحنه های این درگیری بارها بازگویی شده است و به استناد به این گفته ها و شواهد کاک فواد طوری به مقابله پرداخته است که همراهانش بتوانند به مکانی امن عقب نشینی کنند و اینکار را هم کردند. منتها این افراد همراه موقعی که در جای امن قرار گرفتند به دفاع از آنها اقدامی نکردند در نتیجه کاک فواد و طهمورث اکبری بدون حمایت باقی ماندند و نتوانستند عقب نشینی کنند.

**سوال:** ابراهیم جلال میگوید که کمیته مرکزی کومه‌له نامه‌ای به او میدهد که در واقع نوعی براءت نامه محسوب میگردد و گویا شخص شما، عبدالله مهتدی و ابراهیم علیزاده، امضاء کنندگان اصلی این نامه بوده اید. او مدعی است که نامه را به رهبران اتحادیه میهنی نشان میدهد تا از او اعاده حیثیت شود. او اضافه میکند که کومه‌له نه تنها از وی دلخور نیست بلکه از او دلجویی هم شده است. در ادامه همچنین اظهار میدارد که کومه‌له جهت پیشبرد پروژه‌های آموزشی بیش از پیش به او نیازمند است و لذا در همین نامه از اتحادیه خواسته شده است که اجازه بدهند تشکیلات کومه‌له یکبار دیگر هم از وجود ابراهیم جلال بهره برد. سوال این است که شما صحت این ادعاها را تأیید میکنید؟

**جواب:** بهیچ وجه صحت ندارد. ابراهیم جلال قابلیت نداشته است که بشود او را تمجید کرد. خصوصیات و اعمال بزدلانه او در این واقعه بروشنی خودخواهی این انسان را برای همه آشکار ساخت.

من نمیتوانم از طرف ابراهیم علیزاده و عبدالله مهتدی سخن بگویم، ولی گمان نمیکنم آنها چنین نامه ای را نوشته باشند. ما در کمیته مرکزی کومه‌له بارها در رابطه با نقش خنثی و نامطلوب این فرد صحبت کرده ایم؛ با وجود این نوک انتقاد باید متوجه خود ما یعنی تشکیلات کومه‌له باشد. اتحادیه میهنی

مسئولیتی در قبال این فاجعه نداشته و ندارد. مسئولیت این بی توجهی به گردن کومه‌له است. کومه‌له میبایست همان موضع امنیتی را اتخاذ میکرد که کاک فواد خودش شخصاً در مورد صدیق کمانگر اتخاذ کرد و عملاً به تشکیلات یاد داد که از رهبران در هر شرایطی مراقبت لازم بعمل آورند. این روش متأسفانه در مورد شخص کاک فواد هرگز بکار گرفته نشد!

**سوال:** بطورکلی در کومه‌له چه قبل از این واقعه و چه بعد از آن مسئله حفاظت از کادرها به نظر من هیچوقت جدی گرفته نشد. ایرج فرزاد در گفتگویی اظهار میدارد که بهنگام کوچ اعتراضی مریوان کاک فواد ناامن بودن منطقه را به او تذکر میدهد و به این علت از او میخواهد که آنجا را ترک کند. کاک ساعد هم نجات یافتن خود از پادگان مریوان را مدیون تلاشهای کاک فواد میدانند، اما خود کاک فواد چنین سرنوشتی را پیدا میکند!

**جواب:** درست میگوئید. موارد دیگری هم شبیه مثالهای شما را شاهد بوده ایم. بارها دیده ایم که رهبران کومه‌له از اتفاقات ناگوار به شیوه‌هایی که شما اشاره کردید، نجات یافته‌اند. قبلاً اشاره کردم که خود من با چند تن از کادرهای کومه‌له در جنگ نقده وقتی که در تنگنا بودیم، این کاک فواد بود که عملاً در پی طرح و نقشه‌ای بود برای خارج کردن ما و این در شرایطی بود که امکانات نظامی کومه‌له در آنزمان هم‌راتب محدودتر بود. به هر حال شناخت و درک جایگاه منحصر بفرد کاک فواد در کنفرانس مهاباد مشخص تر شد. او تحت فشار بود که رل رهبری تشکیلات را بعهده بگیرد و بالاخره این قرار بعد از مباحث زیاد به تصویب رسید. بدون شک همه حاضران در این کنفرانس به نقش و جایگاه ویژه او پی برده بودند. علاوه بر این همه اذعان داشتند که در غیاب کاک فواد مرکزیتی شکل نخواهد گرفت و تصمیمی گرفته نخواهد شد.

**سوال:** بعد از جانباختن کاک فواد اختلافات نظری و همچنین شیوه‌های کار سیاسی که شما قبلاً به آن اشاره کردید، عیان تر شد. نظری وجود داشت دال بر اینکه جنبش‌چی و حاضر برای مثال اتحادیه دهقانان مریوان، بالفعل به حرکت درآمد است و میتوان روی آن کار کرد و آنرا تقویت نمود. خط فکری دیگر اساساً استناد داشت به تئوری‌های کلاسیک طبقاتی که هرگز نتوانست عملی شود و هیچوقت هم دستاوردی نداشت. بعد از جانباختن کاک فواد چه شد؟

**جواب:** آنزمان که کاک فواد در قید حیات بود اصولاً اختلافات آنطوری که شما

توصیف میکنید احساس نمیشد. کاک فواد حامل اصلی اندیشه و افکار کومه‌له بود. او هر جا حضور می یافت از سقز گرفته تا بوکان و مهاباد همه انتظار داشتند و مترصد بودند که مواضع کومه‌له را در مورد مسائل متعدد روز از زبان خود او بشنوند. حقیقتاً اعمال پیشروانه و فعالیت‌های روزانه و روتین سیاسی اعتباری بود برای جایگاه واقعی کاک فواد بعنوان رهبری فرهیخته و کارا. کاک فواد تاکتیکسین و سیاست گذار تشکیلات بود. بعدها که نگرش او به جامعه و ساختار سیاسی آن تغییر کرد خودش در کنفرانس مهاباد به آن اشاره میکند و همزمان تاکید میکند که اختلافی بر سر نگرش و جهان بینی در میان ما وجود ندارد. با جانباختن او محور و مرکزیتی صدمه دید که همگی ما علارغم هر چیزی دور آن جمع بودیم.

پدیده موسوم به دو دیدگاه در سال ۵۹، به اعتقاد من کمتر اختلاف نظری بلکه بیشتر روی مواضع سیاسی بود و این بهانه ای شد برای اختلاف. ببینید ما در نبود کاک فواد کسی را نیافتیم که بتواند نقش او را ایفا کند. در نبود کاک فواد کارهای مربوط به رهبری بین افراد کمیته مرکزی تقسیم شد. عده ای در هیئت تحریریه مشغول شدند و عده ای هم به امور اجرائی و تدارکاتی و غیره مشغول شدند. می‌خواهم بگویم بعد از او هیچکدام از رفقای کمیته مرکزی هرگز نتوانستند موقعیت و جایگاه او را چه در درون و چه در بیرون تشکیلات بدست بیاورند. این بتدریج باعث شد که شکافهایی در تشکیلات بوجود بیاید. کاک فواد تلاش میکرد که نظرات و افکارش مغایرتی با واقعیات جامعه نداشته باشد. او رئالیست بود و مسائل واقعی جامعه را همیشه به عمیقی بررسی میکرد. در مورد تشکیل حزب کمونیست ایران و یا کردستان، خیالبافی نمیکرد و تلاش میکرد واقع گرایانه موضوع را بررسی کند.

او سازمانده ماهر بود و به اعتبار خصوصیتی که داشت، مورد احترام و اطمینان رفقا و نزدیکانش بود. به کسانی که به او مراجعه میکردند با بردباری و متانت به سخنانشان گوش فرا میداد و دوستانه با آنان سخن میگفت. درک او از جنبش کردستان عمیق بود. میتوان گفت او محرک مثبتی بود برای ما جهت پیوند با احزاب مختلف از جمله اتحادیه میهنی کردستان عراق و «ثالای رزگاری» و دیگران در ترکیه. در جنبش کردستان کاک فواد بعنوان فردی دمکرات هوادار همزیستی مسالمت آمیز بود. هیچوقت پرنسیب هایش را زیر پا نمی

گذاشت. به بیانی دیگر او در رابطه با مسائل مختلف از احزاب و سازمانهایی که در جنبش کردستان دخیل و فعال بودند، انتقاد میکرد. اما بعدها فقدان کاک فواد سبب گردید که لحن و زبان ما مثلاً نسبت به حزب دمکرات غیرضروری خشن شود و بعضاً بند و بست و سازشکاری هم داشتیم. او از ائتلاف و وحدت با جریانهای دیگر واهمه ای نداشت، با وجود اینکه او ملاحظات زیادی مثلاً روی مواضع اتحادیه کمونیست ها داشت، در بسیاری از مسائل با آنها براحتی همکاری میکرد. به اعتقاد من مواضع و برخورد ما نسبت به مسئله ملی در دوران بعد از کاک فواد تغییر یافت و این تغییرات در شیوه کار و سازماندهی توده ها بروشنی دیده میشود.

**سوال:** کاک فواد در ۶ مهر سال ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد و در ۹ شهریورماه سال بعد یعنی ۱۳۵۸ جانباخت. با نگاهی به فعالیت های او در این پروسه کوتاه ۱۱ ماهه، میتوان مواضع او را در قبال مسائل ملی و طبقاتی مشاهده کرد. مثلاً بعد از تشکیل اتحادیه دهقانان او جهت طرفداری از این قشر جامعه علیه زورگویی مالکان بعنوان اولین پیشمرگ این اتحادیه عضو مسلح آن میشود. این البته رخدادی مهم بود در جنبش کردستان همزمان ضمن فعالیت در اتحادیه دهقانان بعنوان نماینده شورای شهر با دولت در پشت میز مذاکره می نشست. اینها پدیده ای جدید بودند در جنبش کردستان. در سخنرانی مهاباد در باره وحدت معتقد بود که وحدت اصولی نه از بالا بلکه تنها با فعالیت و مشارکت توده ها میتواند میسر شود. برای تشکیل حزب کمونیست ایران عقیده داشت که ابتدا باید شرایط را بدقت تجزیه و تحلیل کرد. او همچنین تمایل اقوام دیگر ایرانی و میزان مشارکت آنها در این امر را تعیین کننده میدانست. کاک فواد تاکید میکند اگر این شرایط مهیا نباشد آنگاه تشکیل حزب کمونیست کردستان را میتوان در دستور کار خودمان قرار بدهیم. در سالهای بعد کوششهای زیادی بعمل آمد تا این خط سیاسی را به حاشیه برانند. مسئله ملی هم ناگهان به مانعی در راه سوسیالیزم تبدیل شد! نظر شما در رابطه با این بازنگریها چیست؟ آیا تجدید نظر در خطوط سیاسی تشکیلات عامدانه و آگاهانه صورت گرفت؟

**جواب:** واقعیت این است که خط سیاسی ما بعد از کاک فواد عوض شد. در مورد حزب کمونیست ایران که شما هم به آن اشاره کردید، کاک فواد معتقد بود که فقط با مشارکت همه اقوام ایرانی میتوان این حزب را درست کرد. پس

از او شرایط معقول درست کردن حزب دور انداخته شد. باید اقرار کرد که تلاش برای تغییر خطوط سیاسی کومه‌له درست بعد از جانباختن کاک فواد آغاز شد. با وجود این نمیتوان گفت این تلاش برای تغییر مشی سیاسی کومه‌له ناآگاهانه بوده است.

ایرج آدرین در مقاله ای کاک فواد را پوپولیست معرفی میکند. من نظر او را رد میکنم و معتقدم که او در تاکتیک و در عمل کمونیست بود. علاقه‌مندم که کسی نقد نظرات کاک فواد در مورد جنبشهای اجتماعی آن زمان را ارائه دهد. بعد از کنگره اول ما نظرات و اعمال او را به روشنی و از نزدیک مشاهده کردیم. این در واقع آن چیزی نیست که برخی به آن چسبیده اند. اتحادیه دهقانان زیاده از حد بزرگ و برجسته شده است. واقعیت این است که کاک فواد بعنوان ابزاری در آن مقطع زمانی به آن نگاه میکرد و وجود آن را لازم میدید، که دیدیم همینطور هم بود. به شورای شهر مریوان که نگاه کنیم می بینیم ائتلافی بود مطلوب از تمام اقدار جامعه و کاک فواد در تلاش بود که شهرهای دیگر هم چنین شورایی با چنین کیفیتی تشکیل دهند. انتقاد او مثلا از رفقای مهاباد این بود که در همکاری و در سازش با دیگران در شورای شهر فعال و پیشقدم نبودند. به این ترتیب با نگرشی منصفانه و واقع بینانه متوجه میشویم که اتحادیه دهقانان تنها بخشی از فعالیتهای کاک فواد بوده است.

واقعیت این است او غیر از رسیدگی به اتحادیه دهقانان مهمترین عضو شورای شهر بود. در ضمن او سازمانده اصلی کوچ اعتراضی مریوان بود. موارد مذکور و همچنین نقش مثبت او در نوروژ خونین و طرفداری از سازش با مفتی زاده، برای جلوگیری از خشونت های غیرضروری فقط بخشی از نمونه های از فعالیت کاک فواد در این پروسه ۱۱ ماهه میباشد. در شورای شهر سنندج تنها ۳ نفر از نیروهای چپ حضور داشتند؛ با وجود این نبض کارها در دست آنان بود. قابلیت های این اعضا سبب شد که اسلامی ها تحت تاثیر آنان قرار بگیرند. واقعیات مذکور بیانگر روشن بودن خطوط سیاسی آن دوران است. کاک فواد با فرهیختگی تمام سازشکاری هم میکرد. او در اینکار هرگز پرنسیب های سیاسی خویش را پایمال نمیکرد. اشتراکات را همیشه برجسته میکرد و روی آن سازش میکرد. این شیوه کار بعدها در کومه‌له گم شد. مثلا عبارت جنبش ملی دمکراتیک خلق کرداز ادبیات حزبی حذف و جای خود را به جنبش انقلابی کردستان داد! ادبیات ما نیز عوض

شد .

**سوال:** آیا این برخوردها علیه خط مشی سیاسی کاک فواد، شخص او را نیز دربر نمیگیرد؟ جهت روشن تر شدن این موضوع میتوان به نمونه های زیادی استناد کرد. مثلاً در شهریور ماه ۱۳۶۰ در بوکان که هنوز در کنترل پیشمرگان بود، کمیته ناحیه بوکان از کمیته مرکزی کومه‌له می‌خواهد که در سالروز جانباختن کاک فواد مراسم بزرگداشت او را برپا کنند. بدین جهت لازم بود کسی از طرف کمیته مرکزی برای سخنرانی به بوکان برود. کمیته مرکزی مخالف بر گذاری چنین مراسمی بود. عاقبت با فشار کمیته ناحیه بوکان، کمیته مرکزی در آخرین لحظات قبول میکند و برای اینکار دکتر جعفر شفیعی را مشخص میکنند. این کار آنقدر دیر سازمان داده شد که دکتر جعفر حتی نتوانست ریشش را اصلاح کند! استنباط من این است که این ضدیت نه فقط با خط فکری کاک فواد بلکه نوعی بر علیه شخص او بود. شایان ذکر است که ما بازماندگان وی نیز مورد بی لطفی و کم توجهی قرار گرفتیم. چه توضیحی برای این مسایل دارید؟

**جواب:** در رابطه با مراسم بوکان حقیقتاً اولین باری است که این مسئله را می شنوم. برآستی که بسیار عجیب و حتی سخیفانه بنظر میرسد.

**ملکه:** این موضوع صحت دارد.

**عمر:** خود من هم مخالفت با کاک فواد را شنیده ام. خوب در نبود کاک فواد بالاخره کسی یا کسانی باید جایگزین او در رهبری شوند و این چیز عجیبی نیست.

**ملکه:** همینطور است

**جواب:** این جایگزینی اما باید به شیوه ای درست صورت گیرد. حذف روشها و خط سیاسی کاک فواد و همچنین پاکسازی بقایای سنن سیاسی برجا مانده از وی حیرت انگیز است. به اعتقاد من خط غالب کومه‌له هرگز این نبوده است. اما در مورد خانواده شما و کلاً بازماندگان کاک فواد باید اذعان داشت که کم توجهی و بی مهری تشکیلات واقعا محسوس بوده است. زمانی در تعویض و مبادلات اسرا با رفقای دربند ما در زندانهای رژیم اسامی برادران شما ماجد و امجد حذف میشود و بعد از اعدام آنها هیچ کسی پاسخگویی را بعهده نمیگیرد. این در شرایطی است که دکتر جعفر شفیعی بارها اهمیت بودن نام آنها در لیست افراد تعویضی را به مسئولین مربوطه گوشزد میکند. بعد از اعدام آنها

من به‌مراه حسین مرادیگی با دکتر جعفر صحبت کردم. گفت که وی چندین بار توصیه کرده است که نام آنها حتما باید در لیست گنجانده شود ولی درخواست وی رد شده است. عجباً که مسئولین مربوطه بدون در نظر گرفتن عواقب کارشان با وقاحتی عجیب و باورنکردنی نام ماجد و امجد را در این لیست قید نکردند! او گفت که وی بیشتر از این نمیتوانست فشار بیاورد و تقریباً یقین داشت که مسئولین به وضعیت ویژه خانواده شما و همینطور توصیه های متعدد عمل خواهند کرد. خود من هم بر سر فرستادن دو برادر دیگرتان رضا و حشمت درگیر شدم. دکتر جعفر شفيعی هم در حد توصیه فشار آورد اما نمیخواست زیاد درگیر شود. در پاسخ گفتند: خودشان نمیخواهند. اگر بخواهند باید خودشان تقاضا کنند! گفتم: در مقابل این درخواست مکرر مادرشان چه می گوید؟

**سوال:** در آزمون اگر خودشان چنین درخواستی را مطرح میکردند. با توجه به شرایط سخت و امکانات محدود برای اعزام رفقای زخمی و مریض به اروپا، عواقب نامطلوبی برایشان درست میشد. و کسی از عبارات: روحیه اش را از دست داده، انقلابی نمانده مصون نبود.

**جواب:** درست است، من هم شنیده ام. مسائل آزاردهنده دیگری هم مطرح است. ما به این توجه نداشتیم که مثلاً برای پدر سالخورده شما خانه ای مناسب اجاره کنیم. خود من هم در این باره کوتاهی کردم و خود را مقصر میدانم. پدر شما با این سن و سال از خانه و کاشانه رانده شده و ۵ فرزند هم از دست داده بود. همه هم او را بعنوان پدر کاک فواد میشناختند. با وجود این او را در مقری انداخته و ناچار بود انواع و اقسام تیپ های مختلف را تحمل کند. در این میان دکتر جعفر بسیار معذب بود. او به دلیل رابطه سببی نمیخواست مستقیم دخالت کند، چرا که او همسر ملکه بود و هر نوع توقع و توصیه ای در این باره برای او بسیار سنگین می نمود. او در چنین مسائلی هرگز نمیخواست پافشاری کند. با وجود این توقع داشت که رفقای دیگر به این بی توجهی ها واکنش نشان دهند.

**این مصاحبه بوسیله ملکه و حشمت انجام گرفت.**





### گفتگو با فاتح شیخ الاسلامی!

**سوال:** آشنایی و همکاری سیاسی و تشکیلاتی شما و کاک فواد کی و چگونه شروع شد؟

**جواب:** همکاری سیاسی ما به سالهای قبل از شکل گرفتن «تشکیلات» که بعداً کومه‌له نامیده شد، برمیگردد. قبل از آن هم ما با همدیگر آشنایی داشتیم، منتها کمتر همدیگر را دیده بودیم. اولین ملاقات سیاسی و تشکیلاتی ما پس از دستگیری رفقا مصلح (برادرم) و محمد حسین کریمی در تابستان ۱۳۴۹ روی داد. من و فواد و عبدالله مهتدی در تهران همدیگر را دیدیم. صحبت‌های ما در این دیدار درباره تلاش برای جلوگیری از گسترش و خنثی کردن ضربه پلیس سیاسی بعد از دستگیری این دو رفیق بود. من به ملاقات مصلح رفته بودم و یقین پیدا کردم که دستگیری وی ربطی به تشکیلات نو بنیادمان ندارد، به فواد و عبدالله

مهدی اطمینان دادم که از این طریق دلهره ای از گسترش ضربه پلیسی در کار نیست. اما با این وصف احتیاط بیشتر لازم است، پیشنهاد کردم تا زمان آزادی این دو رفیق ارتباط تشکیلاتی را از «هسته سه گوشه» به «خطی» تبدیل کنیم، برای جلوگیری از ضربه دیگر. پس از دو ماه آنها آزاد شدند، بدون اینکه پلیس اطلاعاتی در مورد تشکیلات بدست بیاورد. همکاری مستقیم و تشکیلاتی من و فواد از این دیدار بهارستان شروع شد. در این دیدار گرم و صمیمانه، او را جوانی لایق و خونگرم دیدم.

**سوال:** روند درست شدن اولین محافل کومه‌له چگونه بود؟

**جواب:** بعد از سرکوب خونین جنبش مسلحانه ۴۷ ۴۶ کردستان ایران بوسیله سرکوبگران رژیم سابق، که به جان باختن اسماعیل شریفزاده، ملا آواره و جمعی از مبارزان دیگر انجامید، عده زیادی از فعالین سیاسی دستگیر میشوند. بار دیگر شرایط جدید لزوم تشکیل یک سازمان مارکسیستی با شیوه کار سیاسی تشکیلاتی را بصورت جدی ضروری ساخت. من از محور مباحث رفقای تهران اطلاع دقیقی نداشته و فقط با چند تن از رفقا در مورد اقدام عملی جهت ایجاد تشکیلات تبادل نظر داشتم. در تابستان ۱۳۴۸ با تحلیل از به بن بست رسیدن گروه انشعابی از حزب توده یعنی سازمان انقلابی حزب توده ایران که در دایره «ایجاد» حزبی کمونیستی یا «احیای» حزب توده دور می زدند، موضوعی را که مدتها در فکر داشتم تبدیل به نوشته کرده تا با رفقا بعد از مطالعه بتوانند روی آن بحث و مجادله کرده و به نتیجه‌ای برسانیم.

جوهر و محور اصلی این نوشته تحلیلی سیاسی طبقاتی و اساسا یک نتیجه‌گیری تشکیلاتی بود. در آنزمان ما تجارب حزب توده و مشی چریکی را نقد کرده بودیم. سازمان چریکهای فدایی هنوز تشکیل نشده بود و ما مشی چریکی و کتاب «انقلاب در انقلاب» نوشته «رژی دبره» نقد کرده بودیم. ما بجای دو خط سیاسی مذکور خط سیاسی تشکیلاتی مائو را برگزیدیم. نوشته من متکی بر نقد تجارب حزب توده و مشی چریکی بود. دقیقا خطوط تحلیلی این مقاله را بیاد ندارم منتها این نتیجه را بدست میداد: «ایجاد تشکیلاتی کمونیستی در کردستان در درون پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران».

مصلح نوشته مرا با خود به تهران برد. بعد از مدتی بازگشت و گفت رفقای تهران با محتوای آن موافقت کردند. به این ترتیب اولین پایه تشکیلات پی ریزی شد.

رفقای تهران هسته مرکزی را تشکیل میدهند و من هم با آنها در ارتباط بودم. هسته مرکزی عبارت بودند از: فواد، محمد حسین کریمی، مصلح شیخ الاسلامی و عبدالله مهتدی. در ضمن چند رفیق دیگر هم در بنیانگذاری تشکیلات با آنها همکاری و شرکت داشتند.

در پاییز و زمستان ۱۳۴۸ من در مریوان دو هسته کمونیستی ایجاد کردم. اولی به‌مراه رفقا مجید حسینی، رئوف کهنه پوشی و علی کهنه پوشی و هسته دوم در پیوند با مبارزات دهقانان «دارسیران» به‌مراه علی ناصرآبادی و دو فعال دیگر (که نامشان بهتر است محفوظ بماند) بود. هسته اول در میان روشنفکران کمونیست کارگران و دهقانان ریشه دوانید و گسترش یافت و بتدریج تبدیل شد به تشکیلاتی با نفوذ در شهر و روستاهای حومه مریوان. فعالیت های وسیع و بدون وقفه این تشکیلات با دستاوردهای مطلوب باعث عکس العمل مرتجعینی شد که نام «شیرین بهاره» را بر آن نهادند. در واقع تاثیر مثبت این کارها در دوران قیام ۱۳۵۷ کاملا نمایان بود.

**سوال:** شما در سال ۱۳۴۹ در تهران جلسه ای بزرگ گرفتید. چه بحث هایی در این جلسه داشتید و به چه نتیجه ای رسیدید؟

**جواب:** تا جاییکه بیاد دارم بیشتر وقت این جلسه به سبک پوپولیستی آن زمان به مقوله «انتقاد از خود» اختصاص یافت. در این جلسه هم در چهار چوب تحلیل و فعالیت تشکیلاتی که بنیاد نهاده بودیم اتفاق نظر داشتیم و غیر از این نتیجه ای نداشت.

**سوال:** در رابطه با شیوه کار و سازماندهی و همچنین تجزیه و تحلیل وضعیت جامعه اختلاف نظر داشتید. این اختلافات بیشتر بر سر چه مسائلی بودند و چگونه بروز پیدا می کرد؟

**جواب:** در برخی مسائل دیدگاههای من و فواد متفاوت بودند اما توافق وحدت و همکاری عملی ما بسیار بیشتر از اختلافات ما بر سر ارزیابی سیاسی و تاکتیکی و یا شیوه کار تشکیلاتی در این یا آن مورد بود. وقتی که فواد در اوج انقلاب سال ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد، تحت تاثیر جو و فضای پرشور و شوق دورانی انقلابی که هر دو در جغرافیای سیاسی کردستان و مریوان دوش بدوش همدیگر در فعالیتهای انقلابی و علنی فعال بودیم. در چنین شرایطی اختلافات نظری و تاکتیکی روی برخی از مسائل در حاشیه قرار گرفته بود. در مواردی

هم که اختلاف نظر پیدا میکردیم از کسی پوشیده نبود اما جایگاه و موقعیت فردی همدیگر را در نظر داشتیم. بر جسته‌ترین نمونه آن مقطع بعد از ۲۳ تیر سال ۱۳۵۸ و کوچ تاریخی مردم شهرمریوان بود. بعد از کوچ اتحاد و همکاری ما محکم بود که انگار در باره مسلح کردن پیشمرگان اتحادیه دهقانان اختلاف نظر نداشته ایم. تا آخرین دیدار هم نزدیکی و اتحادمان بدون مشکل بود.

به نظر من فواد در جریان کوچ مریوان به اوج انقلابیگری و رهبری سیاسی و اجتماعی خود رسید. فواد با نقش رهبری خود راهی انقلابی و پیشروانه را پیش پای کومه‌له گذاشت، که توانست در این ره‌گذر سخت تجربه‌ی تاریخی سر بلند و موفقی را پشت سر نهد.

در سال ۱۳۵۰ مدت ۶ ماه در زندان کمپته و قصر هم سلول برخی از رهبران سازمان چریکهای فدایی خلق از جمله: بیژن جزنی، مصطفی مدنی، بهروز سلیمانی و ... بودم. با این جمع دائما درگیر بحث و جدل بودم و از افکار و اعمال ناردونیستی آنان انتقاد میکردم. یکی از وجوه تمایز بین من و فواد در این بود که وی نقش انقلابی دهقانان را برجسته تر از من میدید. انقلاب ایران، انقلابی بود تماما شهری و روستاها در بهترین حالت ممکن دنباله رو شهرها بودند. این مسئله در مورد مریوان هم معتبر است.

۲۳ تیر ماه سل ۱۳۵۸ و کوچ اعتراضی شهر مریوان، نقطه عطفی بود در همسویی و هماهنگی ظرفیت انقلابی شهر و روستا و ما در این رابطه هیچ نوع اختلاف نظری نداشتیم. قبلا، یعنی زمان تشکیل اتحادیه دهقانان هم کوچکترین اختلاف فکری با هم نداشتیم. منتها بر سر ضرورت وجودی شاخه نظامی اتحادیه دهقانان من و بخش قابل ملاحظه ای از رفقا با کاک فواد هم نظر نبودیم و این مسئله سبب شد ما مدتی با هم اختلاف داشته باشیم. ما بر سر تشکیل حزب کمونیست ایران هم مواضع و نظرات مشترکی داشتیم. بعد از جان باختن کاک فواد افراد و جریاناتی بمدت زمان نسبتا طولانی در تلاش بوده اند تا اینکه این نوع اختلافات را عمده تر از آنچه بوده است نشان دهند. این البته واقعیت نداشت چرا که انگیزه سیاسی پشت سر آن بود. نتایج و اثرات این نوع کوششها نه در جهت بزرگداشت کاک فواد بلکه برعکس آن بود.

**سوال:** در دورانی از مبارزه بین شما و بقیه کادرهای کومه‌له فاصله می افتد، چه عاملی باعث این جدایی گردید؟

**جواب:** در آن دوران تشکل ما اسمش کومه‌له نبود و فقط به اسم تشکیلات از آن نام میبردیم. جدایی بین من و بخشی از تشکیلات پیش آمد نه بین من و «بقیه کادرهای کومه‌له». هیچ نوع فاصله و جدایی بین من و آن بخش از کادرهای تشکیلات مریوان که مشغول فعالیتهای مخفی و علنی بودیم بوجود نیامد. نوعی بی‌حرکی و انفعال نه فقط بر تشکیلات مریوان بلکه بر روی کل تشکیلات حاکم بود که کاک فواد در سخنرانی مه‌باد به عنوان «رکود، انحلال و انحطاط» به آن پرداخته است. مدتی من اصلاً اطلاع از آن جدای نداشتم و به نحوی دیگر در جریان قرار گرفتم. ۳ نفر از کادرهای قدیمی تشکیلات که رفقای صمیمی و شخصی من بودند، در دیداری در محله خسروآباد سنندج در تابستان سال ۱۳۵۱ مطرح کردند که گویا به دلیل تعقیب پلیس به این نتیجه و تصمیم رسیده‌اند که ضروری است برای مدتی فعالیت تشکیلاتی را کنار بگذاریم.

قرار آنها را غیرضروری و نادرست می‌دانستم، ولی راستش اصلاً به ناواقعی بودن این تصمیم گیری مشکوک نشدم. مدتی درگیر بحث شدیم. آنها مصرانه در توجیه این «قرار» صحبت نمودند. سرانجام به این رفقا گفتم باشد هرچه خود صلاح میدانید، ما در مریوان بکار خود ادامه خواهیم داد، در صورت ادامه مبارزه و فعالیتهای سیاسی ممکن است باز بهم‌دیگر وصل شویم و عاقبت چنین هم شد.

در ملاقاتی با یکی از این سه نفر حقیقت آشکار شد و من فوراً به وی گفتم چنین عملی بدون چون و چرا «توطئه» بوده و باید در اسرع وقت روشن شود و منحل گردد. در بازگشتم از تهران به مریوان، فواد را ملاقات کردم و گفتم که از ماجرا مطلع شده‌ام که از آن متعجب و باور نکردنی است. این اولین و آخرین دلخوری بود بین ما دو نفر. اما فواد متوجه جدی بودن مسئله شد، فوری به توافق رسیدیم که با حضور رفقایمان در مریوان مسئله را ریشه‌یابی کنیم و خاتمه دهیم. چند روز بعد دستگیریهای گسترده سال ۱۳۵۳ اتفاق افتاد. فواد و همان رفیقی که موضوع از طریق وی در تهران آشکار شد جزو دستگیرشدگان بودند. بعد از این رویداد سریعاً خودم را به دو رفیق دیگر رساندم و پس از ابراز اعتراض و ناراضی‌تی به آنها گفتم که در اوضاع و احوال فعلی تا زمان آزاد شدن رفقای دستگیرشده، روی این قضیه سرپوش گذاشته و فعلاً خواهان توضیحی در این باره نیستم.

**سوال:** پس از آزاد شدن کاک فواد از زندان شما دو نفر در قیام سال ۱۳۵۷ جزو فعالان جنبش های مختلف شهر و روستاهای مریوان بودید. گفته میشود شما از لحاظ فکری در انتخاب شیوه کار سیاسی و تاکتیک و همچنین سازماندهی تشکل های مردمی در منطقه مواضع متفاوتی داشتید، تفاوت مواضع شما و کاک فواد در رویدادهای زیر چگونه بود؟

- تحصن مردم روستای «بیلوو» در دادگستری مریوان، برای بازپس گیری زمینهایشان و همچنین آزادی دهقانان زندانی،

- دستگیر کردن فرمایشی روسای ادارات دولتی رژیم پیشین بعد از قیام سال ۱۳۵۷ در شهر مریوان،

- مسلح کردن اتحادیه دهقانان مریوان جهت دفاع از خود در برابر زورگویی و توطئه های مالکان مرتجع، ساواکی، مکتب قرآنی و قیاده موقتی که همواره چماقی بودند در دستان رژیم شاه و بعدا حکومت اسلامی،

- ارسال سلاح و تجهیزات نظامی از طرف «ستاد حفاظت» شهر مریوان، جهت کمک به مردم سنندج در نوروز خونین ۱۳۵۸.

**جواب:** در حمایت از تحصن و مبارزه مردم «بیلوو» اختلاف و تفاوتی در مواضع ما وجود نداشت. من و بقیه رفقای نزدیکی که سالها با همدیگر کار و فعالیت داشتیم در حمایت از این تحصن بسیار فعال بودیم. دلیل طرح این سوال را نمی دانم. متأسفانه در سالهای اخیر افراد و جریانهایی که امروز دیگر با من همسویی فکری و سیاسی ندارند در بازگویی وقایع مربوط به آنزمان، مخصوصا در رابطه با اختلاف نظر من و کاک فواد غیره مسئولانه مسایل غیره واقعی و غیره مستند را یا پیشداوریهای خود انتشار داده و تاریخ سازی می کنند. در حالی که سالها در صفوف کومه‌له با هم مبارزه کرده‌ایم و هیچ کدام از این مباحث مطرح نشده است.

چند ماه پس از جانباختن کاک فواد، کومه‌له مرا بعنوان کاندیدای انتخابات مجلس در مریوان معرفی کرد. از میان تمام کاندیداهای کومه‌له در کردستان تنها من موفق و برنده بودم. عجب این منتقدین که در مرکزیت کومه‌له و یا جزو کادرهای اصلی تشکیلات بودند، چرا آنزمان این ملاحظات را مطرح نکردند؟! آنها بهنگام نوشتن این ملاحظات به آسانی می توانستند قبل از حکم دادن، خودم را ببینند و سوال کنند و اینطور حداقلی از ستاندارد وفاداری خود را به

حقیقت نشان بدهند. باید گفت این افراد و جریانها، در برابر این اعمال و اظهارات دور از حقیقت و غیره منصفانه پاسخگو هستند. اگر آنها تصور میکنند با این اعمال میتوانند یاد کاک فواد را گرامی بدارند، سخت در اشتباه هستند. موضوع متفاوت بودن مواضع من و فواد در رابطه با بازداشت روسای ادارات رژیم سابق در مریوان هم کاملاً بی پایه و بی اساس است. همچنین در مورد ارسال اسلحه و مهمات به سنندج، روایت غیره واقعی و آشکارا اهدافی سیاسی ناروا را تعقیب می کند. در مورد مسلح کردن اتحادیه دهقانان مریوان سوال نادقیق است و پیشداوری را در آن می توان مشاهده کرد. من و فواد در مورد مسلح شدن اتحادیه دهقانان کوچکترین اختلافی نداشتیم. اما بر سر تاکتیک ایجاد واحد پیشمرگ اتحادیه دهقانان من و عده ای از رفقا مواضع متفاوتی داشتیم. ما معتقد بودیم که سازماندهی و مسلح کردن دهقانان متوسط، فقیر و بی زمین در روستاها در مقایسه با گشت سیاسی و نظامی پیشمرگان که اکثراً دهقانان مرفه و یا دهقان نبودند دفاعی موثرتر است.

با این وصف گرچه نظرات متفاوتی داشتیم بعد از تشکیل شاخه نظامی، یعنی نیروی پیشمرگه، ما کماکان بگریمی و مسئولانه از فعالیتهای آنها در روستاها حمایت کردیم و در مواقع بحرانی بیاری آنان شتافتیم..

**سوال:** در ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۸ که خمینی فرمان یورش به کردستان را صادر کرد، شما کجا بودید و چگونه خبر اعدام ۹ نفر مریوان را شنیدید؟

**جواب:** من در مریوان بودم. همان روز خود را آماده میکردیم تا از شهر خارج شویم. شب دیروقت شهر را ترک کردیم. متأسفانه عصر آنروز و صبح روز بعد، دو جمع از برجسته ترین رفقای عزیزمان در باریکه راه «قه بره ده رویش» پشت دریاچه زریبار بوسیله پاسداران و مزدوران اسلامی به اسارت گرفته میشوند و به این ترتیب تراژدی و واقعه هولناک تیرباران ۹ نفر به وقوع پیوست. چند روز بعد به طرف «سرشیو» به راه افتادیم و عصر روز سوم شهریور ماه ۱۳۵۸ خبر این اعدامها را از طریق رادیو شنیدیم. شب را در نزدیکی آبادی «قامیشله» سپری کردیم. صبح روز بعد از آبادی برایمان صبحانه فرستادند. بعد از صبحانه در فضایی بسیار سنگین و غمناک توام با بارش نم نم باران با سرودن این شعر سخن را باز کردم:

(ده نک ده نک مه گری عاسمانی کوردستان) قطره قطره گریه مکن آسمان

کردستان، (ده خیلی به خته که م سا ره هیله بارانی!) مرا التماس رگباری است! در خاتمه سخنانم تاکید کردم که رژیم جنایتکار با ریختن خون این عزیزان خطی قرمز ما بین خود و مردم آزادیخواه کردستان کشید و ما اکنون و اینجا اعلام میداریم که با تمام توان علیه جنگ افروزی رژیم آماده مقاومت و جنگ انقلابی هستیم و متعهد خواهیم بود تا پیروزی نهایی هرگز آرام نگیریم.

**سوال:** کاک فواد کی از بانه به مریوان بازگشت و چه مدتی در آنجا ماندگار شد؟ آیا شما اطلاع دارید که هنگام بازگشت او به مریوان، چند نفر و چه کسانی او را همراهی میکردند؟

**جواب:** ۵ و یا ۶ شهریور ماه ۱۳۵۸ بود که او از بانه به مریوان بازگشت. تا جائیکه من بیاد دارم ابراهیم جلال و ۱ یا ۲ پیشمرگ اتحادیه میهنی کردستان عراق همراه او بودند. منتها فضای آنروز بسیار غمگین و سنگین بود. آنروز فعالین زیادی جمع شده بودند و غیرعادی شلوغ بود. لذا ممکن است شمار همراهان او بیش از افراد مذکور بوده باشد و من متوجه نبوده باشم. در منطقه سرشیو مریوان و اطراف آبادی قامیشه من فقط یک شب با کاک فواد بودم. بعدا آنجا مانده اند یا جای دیگری رفته باشند هیچ اطلاعی ندارم.

**سوال:** در این مدت زمان محدود، جلسات زیادی گرفته میشود. موضوع گفتگوی این گردهمایی ها چه بود؟ مشخصا کجا بودید یعنی در کدام آبادی؟ آیا این جلسات عمومی بودند یا تنها مختص به کادرهای تشکیلات؟

**جواب:** حوالی عصر کاک فواد به ما پیوست. او در این فضای غمناک و نامطلوب زیاد سخن نگفت. فقط تاکید کرد که پس از فرمان خمینی جهت سرکوب مردم کردستان رهبری کومه‌له مصمم است مقاومت مسلحانه را به پیش ببرد. بعد از وی ابراهیم جلال با حرارت و بطور مشروح در باره سازمان نظامی نیروی پیشمرگ کومه‌له سخنرانی کرد. سپس کاک فواد در چندین جلسه جداگانه با چند جمع مختلف از رفقا گردهمایی نمود. یکی از این جلسات با من و رفیق عطا رستمی بود. کاک فواد گفت از طرف کومه‌له با ماموستا شیخ عزالدین حسینی بحث ضرورت تشکیل هیئت نمایندگی خلق کرد با رژیم در صورت پیش آمدن مذاکره با توجه به قطعی بودن حمله رژیم به کردستان را داشته است. ماموستا شیخ عزالدین حسینی موافق بوده و کومه‌له اعلام آمادگی برای کمک و همکاری سیاسی، تدارکاتی و امنیتی را نموده است.



بعد از ایراد این مطالب، فواد نظر مرا در پیوند با این پروژه جویا شد. همزمان او میخواست بداند که شخص من چه نقشی در این پروژه میتوانم بعهده بگیرم؟ من و رفیق عطا هر دو موافق ضروری بودن پروژه همکاری با ماموستا شیخ عزالدین حسینی بودیم. لذا من قبول کردم که مسئولیت به پیش بردن این پروژه را بعهده بگیرم. پس از تقبل این مسئولیت، کاک فواد پیشنهاد کرد هرچه زودتر عازم بانه شوم تا وقفه ای در روند شکل گیری این پروژه مهم بوجود نیاید و به این ترتیب میتوان جلو موانع و کارشکنی های احتمالی را گرفت. جلسه ما در آنشب طولانی بود. فردا صبح بعد از صبحانه من با کاک فواد و دیگر رفقا وداع کردم و متأسفانه این آخرین دیدار و وداع ما با همدیگر بود.

**سوال:** شما در آنروزها در اطراف خود متوجه چیزی غیرعادی و مشکوک نشدید؟ بهنگام رفتن به بانه چی؟ آیا در این مسیر کسی یا رفت و آمد مشکوکی مشاهده کردید؟

**جواب:** چه روزهای قبل از آمدن کاک فواد و چه روز آمدنش ما قطعا هیچ چیز غیر عادی و مشکوکی مشاهده نکردیم. مردم با ما بودند و خیالمان هم راحت بود! اما این آسودگی خیال به این شیوه، آیا درست و مجاز بود؟ قطعا نه! با همین روحیه صبح روز بعد، بهمراه ۱۰ نفر بیمار که نیاز به مداوا داشتند، بسوی جاده بانه راه افتادیم. از این جمع ۱۱ نفره تنها من مسلح بودم! یک کلاشینکوف با چند خشاب و یک اسلحه کمری. نه خود من ضروری دیدم که افراد مسلح دیگری ما را همراهی کنند و نه کسی دیگر این ضرورت را احساس کرد. وقتی که به جاده رسیدیم، یک ماشین باربری خاور را نگه داشتیم، راننده و شاگرد هر دو جزو آشنایان نزدیک و قدیمی من بودند. راننده با تعجب پرسید: شما اینجا چکار میکنید؟ بجای پاسخ پرسیدم: عازم کجا هستید؟ گفت: سقز، توضیح دادم که همراهانم همگی مریضند و باید هرچه زودتر به بانه منتقل گردند! او پرسید: پس خود شما چی؟ گفتم من هم همراهشان خواهم بود. راننده قبول کرد و بلادرنگ بطرف بانه حرکت کردیم و ما را مستقیم به مقر کومه له در بانه رساند. کاک ساعد و تندوست به استقبال ما آمد و سراغ کاک فواد را از من گرفت. من هم برایش توضیح دادم. آنزمان به مسائل امنیتی آنچنان اهمیت نمی دادیم.

**سوال:** شما کی و کجا خبر جانباختن کاک فواد را شنیدی؟

**جواب:** بعد از ظهر بود که ما در حیاط مقر کومه‌له در بانه از طریق رادیوی رژیم از این خبر اطلاع پیدا کردیم. همه ما شوکه شدیم.

**سوال:** ارزیابی شما از این واقعه چگونه بود؟ یعنی این واقعه را توطئه ای برنامه ریزی شده از طرف رژیم پنداشتید و یا فقط حادثه ای اتفاقی؟

**جواب:** هیچ عقل سالمی نمیتواند به اتفاقی بودن این رویداد باور داشته باشد. تجارب بعد از سالها شناخت از حاکمیت جمهوری اسلامی نشان میدهد که این رژیم از همان روز اول، ماشین سرکوب و ترور دولتی را از رژیم سابق به ارث برد و در مناطق محلی هم مزدوران جنایتکار و خودفروشان بومی و دیگر مرتجعین را بکار گرفت و سازمان داد. بنابراین واضح است که توطئه رژیم و مشخصا شخص چمران پشت این واقعه بوده است. اگر از فاکتور خوش خیالی خودمان در آن دوران صرف نظر کنیم واضح است برای شخصی مثل چمران اطلاع یافتن از قصد کاک فواد و تشخیص مسیری که آنان قرار بوده طی کنند، چندان دشوار نبوده است. کما اینکه برای شخص چمران بسیار مهم بود که بعد از رویداد ۲۳ تیر سال ۱۳۵۸ و کوچ اعتراضی مریوان از این فرصت حداکثر استفاده را ببرد و به این ترتیب نه فقط از مردم شهر و روستاهای مریوان بلکه از همه مردم کردستان بخاطر اراده و جسارت انقلابی شان انتقام بگیرد. همچنانکه خلخالی هم آمد و با تیرباران کردن ۹ انسان رزمنده و انقلابی، انتقام ۹ نفر کشته خودشان را در ۲۳ تیر گرفتند. متأسفانه آسوده خیالی ما فرصت بزرگی بود به چمران برای انتقام جویی با کمترین هزینه ممکن.

**سوال:** هیچوقت اتفاق افتاده است که شما با همسفران کاک فواد در مورد چگونگی درگیر شدن آنها با مزدوران صحبت کرده باشید؟

**جواب:** نه، هرگز پیش نیامده است.

**سوال:** آیا شما از جلسات و قرارهای آزمان کمیته مرکزی کومه‌له در بانه و مخصوصا رویداد جان باختن کاک فواد اطلاعی دارید؟

**جواب:** آموّقع من در بانه نماندم و همراه ماموستا شیخ عزالدین حسینی در پایگاه‌های «توژه له» و «ناو زه‌نگ» رفتم لذا از تصمیمات و قرارهای کمیته مرکزی کومه‌له، نه قبل و نه بعد از آن هیچ اطلاعی نداشتم.

**سوال:** از بازخواست و تحقیقات احتمالی کمیته مرکزی کومه‌له از ابراهیم جلال،

در رابطه با این رویداد، چه اطلاعاتی دارید؟

**جواب:** متأسفانه من در این باره چیزی نمیدانم.

**سوال:** تغییر و تحولات بعد از دوران کاک فواد را شما چگونه می بینی؟

**جواب:** فرآیند تغییر و تحولات در تشکیلات کومه‌له تا هنگام تشکیل حزب کمونیست ایران در مسیر مطلوب کاک فواد بود. همان مسیر و هدفی که او آنرا به «خورشید را بجنابانیم» تعبیر میکرد. دوران بعد از او اما، بحثی است طولانی و پیچیده، که بررسی آن در این گفتگو نمی‌گنجد.

\*\*\*

نزدیک به یک سال پیش ملکه سوالهای فوق را برای کاک فاتح فرستاد و چند بار پیگیری جواب سوالات را کرد. کاک فاتح در ژانویه ۲۰۱۴ در پیامی چنین مینویسد: «... بعلت بیماری و گرفتاریهای پیش بینی نشده، عملاً نتوانستم پاسخهایم را زودتر از امروز ارسال دارم، معذورم...».



### گفتگو با محسن رحیمی - ۲۰۱۳/۰۱/۰۱

**سوال :** لطفا راجع به آشنایی و رابطه تان با کاک فواد برای ما سخن بگوئید؟

**جواب:** متأسفانه زمان همکاری من با کاک فواد کوتاه مدت بود. اگر چه تأثیرات این دوره از کار سیاسی، طولانی و پربار بود و شاید بتوان گفت این مدت کوتاه جزو مهمترین دوران زندگی ام بوده است. آغاز آشنایی من با کاک فواد در کنگره اول کومه‌له روی داد. بخشی از این کنگره در نقده و بخش دیگر آن در سنج در منزل ساعد و تندوست برپا شد. کاک فواد هم در این کنگره حضور داشت. قبل از کنگره من کاک فواد را نمی‌شناختم. اطلاعاتی هم از سابقه او نداشتم. شیوه کار سیاسی در آنزمان بر اساس مخفی کاری بود. در این رابطه کسی چیزی بمن نگفته بود. من هم کنجاوی نمی‌کردم. اصولا کنجاوی به لحاظ امنیتی جایز نبود. بهر حال من تقریباً چیزی درباره او نمیدانستم. بعدها

که از منطقه مریوان صحبت شد، متوجه شدم هنگامیکه من در این منطقه بودم به خانه آنها هم رفته ام، با وجود این نمی دانستم او کیست. من به شیوه تصادفی با یکی دو نفر دانشجو منطقه مریوان و آبادیهای مجاور «آلمانه» آشنا شده بودم و با آنها به آن ناحیه رفته بودم. با شروع اعتراضات مردمی، تشکیلات مخفی کومه‌له بدون برنامه کنگرت فعالیت سیاسی داشت. برای نمونه افرادی مانند محمدحسین کریمی و حسین مرادبیگی در روستایی پرت در منطقه «منگور» مهاباد بسر میبردند و مشغول کار تشکیلاتی بودند. محمدحسین کریمی در آنجا مشغول کول بری بود. مدتی هم مرا برای فعالیت در قالب یک کارگر به سندانج فرستادند. بعد از اندک زمانی مریض شده و نتوانستم به این کار سخت ادامه بدهم.

این نوع فعالیتها در شرایطی انجام میگرفت که شهرهای ایران به مراکز تظاهراتها و مبارزات خیابانی تبدیل شده بودند. میتوان گفت ما از این نظر کمی پرت بودیم. علیرغم اینکه بسیاری از کادرهای کومه‌له در شهرهای کردستان افراد با نفوذ و محبوبی بودند، ولی به شیوه مطلوبی نتوانستند اوضاع و شرایط سیاسی جامعه را واقع بینانه تشخیص دهند و بر این مبنا فعالیت های سیاسی خود را منطبق کنند. بهرحال ما، در اولین جلسه با هم آشنا شدیم. سخنران ناقد در رابطه با این سبک کار سیاسی، شخص کاک فواد بود. او تاکید کرد که اکنون شهرها مرکز مبارزات است و کادرهای ما هم باید فعالیتهايشان را به شهرها منتقل کنند. او سبک کار تاکنونی تشکیلات را زیر نقد خود گرفت. در این جلسه معلوم گردید که کاک فواد رهبر اصلی این جریان است. کاک فواد علیرغم احترام و واقف بودن به زحمات و از خودگذشتگیهای اعضای کنگره از سبک کار این اعضا نقد شدید داشت. در اوائل این جلسه ها، کاک فواد هنوز تردید داشت در اینکه آیا میتواند با این جمع به همکاری سیاسی ادامه دهد یا نه. او در رابطه با برخی مسائل اصلا راضی نبود و میگفت بسیاری از فعالیتها آنچه‌آنکه باید و شاید است، انجام نگرفته است. با وجود این منکر این نبود که این جمع، یعنی شرکت کنندگان در کنگره دارای قابلیت‌های خوبی هستند. جهت اطلاع شما عنوان کنگره بعدها بر روی این گردهمایی ها نهاده شد. رضایت کاک فواد از این جلسات بتدریج بیشتر میشد، تا سرانجام در روز آخر، اظهار خوش بینی نمود و گفت: «علیرغم تمام ضعف ها و کاستی ها، ما مناسبترین جمعی هستیم

برای فعالیت و همکاری با همدیگر». در خاتمه کمیته رهبری هم انتخاب گردید.

**سوال:** چه کسانی برای این کمیته انتخاب شدند؟

**جواب:** تا جائیکه بیاد دارم کاک فواد، ابراهیم علیزاده، عبدالله مهتدی و چند نفر هم بعنوان علل البدل انتخاب گردیدند که من یکی از آنها بودم. به گمانم ساعد وطندوست هم بود. در جلسات نخست اختلافات زیادی مشاهده میشد. واقعیت این است که در شکل های مخفی به دلایل مختلف امنیتی، صراحت در بحث و جدل کمتر میشود. خود ما حامل فرهنگی غیر دموکراتیک بودیم، به این جهت مسائل زیادی با صراحت لازم مورد بحث و بررسی قرار نمیگرفت. همزمان موضوعات کوچک و کم اهمیت، مرتب به معضل بزرگی تبدیل میشدند و سبب اختلافات درونی میگردید. بخاطر دارم در کمیته ای یا جلسه ای اختلافات زیادی روی مسائل بسیار کوچک بروز میکرد. تکرار این نوع اختلافات، بتدریج سبب میشد که اعتماد رفقا به همدیگر کمتر شود. علیرغم تمام کاستی های مذکور، صداقت و قاطعیت همگی ما در ادامه مبارزه، محرک مثبتی بود که در من تزلزل و تردید ایجاد نشود.

در جلسات کنگره، اختلافات و دسته بندی به شیوه های مختلف وجود داشت. کسانی بودند که همدیگر را دوست نداشتند. افرادی هم بودند که روی مسائل کم اهمیت دچار اختلاف بودند و این اختلافات مسلما روی روابطشان اثر منفی باقی میگذاشت. در اینجا بود که کاک فواد رول بسیار مهم و تعیین کننده ای ایفا نمود. او در توصیف کوچک بودن این اختلافات و بزرگ بودن اهداف مشترکمان مجدداً تلاش نمود. او به عناوین و شیوه های گوناگون، موضوع تعامل، همکاری و اجتناب از بزرگ کردن مسائل خرد را به بحث گذاشت و عاقبت موفق گردید فضای مطلوبتری بین این جمع بوجود بیاورد. به این ترتیب اختلافات بر سر موضوعات پیش پا افتاده بسیار کمتر و فضای دوستی و نزدیکی بین رفقا تقویت گردید. خود من با یکی از رفقا درگیر چنین اختلافاتی بودم که بعد از این برخوردها، نه فقط توانستیم اختلافاتمان را کنار بگذاریم بلکه به دو یار نزدیک هم تبدیل شدیم.

یکی از ویژگی های کاک فواد در میزان نفوذ او روی این جمع بود. تلاشهای خردمندان او سرانجام نتیجه داد، بطوریکه اختلافات کمتر و همیاری و اتحاد بیشتر در بین اعضا تقویت شد. خلاصه اینکه مبانی کار و برنامه مربوط به آن اتخاذ

شد و وظایف اعضاء در محل کار و زندگی مشخص شد. کاک فواد عامل اصلی این تحولات مهم در تشکیلات بود. به اعتقاد من، بی گمان اگر او نبود همدلی و همیاری بوجود نمی‌آمد و به این جهت اتخاذ برنامه سیاسی عملی نمیشد. چرا که غیر از او کس دیگری در این جمع چنین جایگاهی نداشت. شاخص این جایگاه پیشرو بودن او بود و جمع ما هم او را قبول داشتیم. او با فرهیختگی و متانت زیاد هما نشان داد که قابلیت بالا و قلب بزرگی دارد. به مسائل خرد کمتر توجه داشت و انرژی وی همیشه در خدمت اهداف اصلی‌اش بود. اندیشه و عملکرد کاک فواد در پیوند با وحدت فعالین و اعضا در درون تشکیلات، انسجام تشکیلاتی را بهبود بخشید. واقعیت این است که تلاشهای وی برای تقویت همبستگی و وحدت میان توده‌های مردم کردستان، با همان انرژی و اشتیاق ادامه یافت. بعد از کنگره هم چندین بار جلسه گرفتیم. یکبار جلسه کمیته اجرائی را در مه‌باد برگزار کردیم و روی مسائل مختلفی تبادل نظر کردیم. بعد از جنگ نقده هم بار دیگر در مه‌باد جمع شدیم. سپس جلسه‌ای عمومی برای بررسی علل جنگ نقده برگزار شد که کاک فواد به سوالهای مردم پاسخ داد.

**سوال:** شما در جریان کوچ اعتراضی مردم مریوان به این منطقه رفتید؟

**جواب:** خیر، من آنزمان مشغول کار و فعالیت در منطقه نقده بودم. مخصوصاً بعد از جنگ نقده امکان چنین سفرهایی را نداشتیم. اما از اخبار و تحولات منطقه مریوان و اتحادیه دهقانان و غیره، همیشه آگاه بودیم. در جلسات روتین کمیته مرکزی، کاک فواد همیشه گزارشات مختلف و تجارب خودش را به جلسه میداد. درواقع این شیوه‌ای بود از کار عملی جهت انتقال تجارب کسب شده به بقیه. برای مثال تجربه اتحادیه دهقانان مریوان موجب شد که برخی از ما تلاش کنیم برای ایجاد تشکل‌های مشابه در دیگر مناطق کردستان که موفقیت چندانی نداشت.

**سوال:** سوال اصلی ما در رابطه با جان باختن کاک فواد است. در نشریات کومه‌له این رُخداد همیشه بعنوان رویدادی تصادفی قلمداد شده است. در این رابطه اما فاکتورهای هست که میتواند خلاف آنرا ثابت کند؛ یعنی میتواند نشان دهد که این توطئه‌ای برنامه‌ریزی شده بوده است. در این باره شما چیزی بیاد دارید؟ نگاه شما به این مسئله چگونه است؟ اساساً شما در جریان

مسائل مربوط به این واقعه بوده اید؟

**جواب:** من در جریان نبودم. وقتی این خبر از رادیو تهران پخش شد، من در آبادی «قه لاتان» بودم. این خبر، سرتیتر مهم اخبار آنروز بود که بعنوان یک پیروزی مهم، عنوان خبری یافت. من با شنیدن این خبر بشدت شوکه شدم و احساس ناخوشایندی سراسر وجودم را دربرگرفت. رفقای جوانی که با ما بودند علت نگرانی و تغییر حالت مرا مشاهده کرده و در این باره سوال کردند. قضیه را برای آنها طوری توضیح دادم که متوجه دامنه فاجعه بشوند. احساساتم را به یتیم بودن تشبیه کردم. حقیقتا به اندازه از دست دادن فرد نزدیکی مثل پدر مرا تکان داد و شوکه کرد. چنین احساسی را تا آزمون تجربه نکرده بودم. احساس بدبینی و ناامیدی هم در وجودم ظاهر گشت، چرا که کاک فواد فرد پیشرو تشکیلاتمان بود. فقدان او در کومه‌له چه عواقبی میتواند بدنبال داشته باشد؟ این رخداد فاجعه ای بود سخت، نه فقط برای تشکیلات، بلکه برای شخص خودم هم دردناک بود. بعد از دریافت این خبر، عازم منطقه بانه شدم که همگی آنجا جمع شده بودند. تا جائیکه من بیاد دارم، چگونگی این رویداد مورد بررسی قرار نگرفت؛ به گمانم فرصت نشد اینکار صورت بگیرد. اگر قبل از رسیدن من اینکار را کرده باشند، من هیچ اطلاعی ندارم. بهرحال ارتش همه جا در حال پیشروی بود و نیروهای ما در حال عقب نشینی.

**سوال:** اصلا هیچ وقت این موضوع مورد سوال قرار گرفته است که چرا هیچ پیشمرگی با او نبوده است؟ چرا این موضوع هیچوقت در تشکیلات بررسی نشد؟

**جواب:** من شخصا در هیچ جلسه ای در این رابطه شرکت نداشته‌ام. نظر به اینکه استنباط عمومی این بود که این واقعه تصادفی بوده است، لذا احتمال دارد نیازی دیده نشده است که موضوع مورد بحث قرار بگیرد. بی توجهی کاک فواد و همراهان او به ملاحظه کاربهای امنیتی در این سفر، برداشتی بود عمومی. بعد از این واقعه، حساسیت جمهوری اسلامی نسبت به شخص کاک فواد بیش از پیش برای ما برملا شد. در واقع برای حکومت اسلامی فوق العاده مهم بود که رهبر کومه‌له را نشانه بگیرد. همچنانکه قبلا اشاره کردم من هیچ بحثی در این باره را بیاد نمی‌آورم، اما بخاطر دارم که موضوع حفاظت از کادرهای تشکیلات جدی تر شد. انداختن تقصیر به گردن کسی که او را تنها گذاشت و یا مسائل مشابه کمابیش ادامه داشت. به اعتقاد من نه کاک فواد اهمیت شخص



خودش را میدانست و نه ما جایگاه مهم او را در جنبش کردستان درک کرده بودیم. امروز من در این باورم که یک رهبر میتواند سیر تاریخ را عوض کند. ماندلا این کار را کرد. فردی مثل جلال طالبانی نقش بسیار زیادی در تحولات داشته است. همچنین نوشیروان مصطفی رهبر «جنبش تغییر» در کردستان عراق صرف نظر از مواضع درست یا نادرستش، موفق شد فرهنگ اپوزیسیون بودن را در کردستان جا بیاندازد که به اعتقاد من کار بزرگی بود. میخواهم بگویم که من مدتهاست به این نتیجه رسیده ام که یک نفر میتواند تاریخ را عوض کند و نقش تعیین کننده ای داشته باشد. شاید اگر آنزمان عقل امروز را داشتم، طور دیگری عمل میکردم و به امر حفاظت و مراقبت، با دید دیگری می نگریستم. تا چه اندازه موفق میشدم؟ نمیدانم. عمق و درک فکری آنزمان ما محدود بود. با وجود این نباید فراموش کرد که ما بشدت انقلابی بودیم و کاک فواد انقلابی تر از همه. حقیقتاً ما برای رسیدن به اهدافمان حاضر به هر نوع فداکاری و از خودگذشتگی بودیم؛ از این جهت اهمیت زیادی به وجود خود نمی دادیم. بنابراین نمیتوانستیم درک کنیم که خلاً کاک فواد چه تاثیری مخربی روی جنبش کردستان و تشکیلات کومه‌له میتواند داشته باشد.

**سوال:** شما از جزئیات این موضوع که چرا و چطور تصمیم گرفته شد او به مریوان باز گردد، مطلع بودید؟

**جواب:** خیر، من اصلاً خبری نداشتم تا اینکه از طریق رادیوی رژیم خبر را شنیدم.

**سوال:** شخص شما این خلاً را بعداً به چه شیوه‌ای و چطور احساس کردید؟

**جواب:** این خلاً، اعتماد بنفوس کادر رهبری تشکیلات را از بین برد، بطوریکه کمیته رهبری کومه‌له مطمئن نبود دیگر بتواند امر رهبری را کمافی السابق به پیش ببرد. آرزو داشتیم کسی یا کسانی در رهبری، قابلیت های پنهانشان را نمایان ساخته و بتوانند روحیه ای تازه و همچنین اعتماد بنفوس گذشته را به تشکیلات برگردانند. متأسفانه این فانتزی و آرزو تحقق نیافت و ناباوری به خویش، تشکیلات را مجبور کرد که یافتن هم پیمان مطلوبی را در برنامه خود بگنجانند. تصور این بود که ائتلاف با جریان مشابه ای، میتواند بحران رهبری تشکیلات و جنبش چپ را حل کند. در این راستا همکاری با گروه اتحاد مبارزان کمونیست به رهبری منصور حکمت شروع گردید. رهبران این گروه با زیرکی خاصی متوجه

این مشکل گردیدند و توانستند خلأ ایجاد شده در کومه‌له را به سبک و شیوه دلخواه خودشان جبران کنند. از همان آغاز ائتلاف با گروه مذکور و تشکیل حزب کمونیست ایران بتدریج تغییراتی در سبک فعالیت از جمله فاصله گرفتن از توده‌های مردم تحت لوای مرزبندی با پوپولیسم بوجود آمد. اساساً تشکیل حزب کمونیست در برنامه کومه‌له وجود داشت، اما کمتر کسی تصور میکرد که انجام این پروژه در پروسه‌ای کوتاه امکان پذیر باشد. «رهبران تازه» که ما در بدر بدنبالش بودیم، عاقبت همه را قانع کردند که چنین کاری عملاً امکان پذیر است. بهر حال بعد از مرگ کاک فواد، کارآیی و قابلیت رهبری کومه‌له افت کرده و کمیته رهبری هرگز نتوانست این خلأ را جبران کند. اگر او کماکان در قید حیات میبود، سیر تحولات در سالهای سپری شده چگونه میشد؟ بسیار دشوار است بتوان به این سوال پاسخ گفت. اما در یک مسئله میتوان مطمئن بود و آنهم اعتماد بنفس بالای کاک فواد بود. همزمان او دارای پرنسیب‌هایی بود که بشدت برایش اهمیت داشت. یکی از اینها فعالیت بدون وقفه او برای اتحاد و همبستگی توده‌های مردم بود. او معتقد بود که بدون یکپارچگی مردم، پیروزی در مبارزه ممکن نیست.

من یقین دارم اگر او زنده میبود، مانع بسیاری از حوادث میشد که اجتناب پذیر بودند. یکی از این رویدادها پیشرفت دشمنی شدید میان حزب دمکرات و کومه‌له بود. واقعیت این است که بسیاری از کادرهای حزب دمکرات، بنوعی با ما آشنا و دوست بودند و ما بجای بیگانگی با آنها قطعاً میتوانستیم روی آنها تأثیرات مثبتی باقی بگذاریم. میدانیم که رهبری حزب دمکرات هوادار نزدیکی با کومه‌له نبود. برای مثال در شهر نقده تقریباً همه کادرهای حزب دمکرات، آشنا و یا دوست ما بودند. بدون شک بی توجهی ما نسبت به آنها و عدم فعالیت در رابطه با بهبود مناسبات با آنان مستقیماً به ضرر جنبش کردستان بود. اگر ما خود را از آنها دور نمیکردیم، قوی تر و با نفوذتر میتوانستیم مانعی باشیم برای درگیریها و اصطکاکات نظامی بین این دو نیرو. کاک فواد در تقلیل تشنج با حزب دمکرات، بسیار کارآ بود. در رهبری کومه‌له کسی در این رابطه هم‌مطراز او نبود. یعنی کسی ب فکر تنظیم رابطه با حزب دمکرات نبود، برعکس بسیاری میخواستند وارد رقابت شوند و این رقابتها هم عملاً به انجام رسید. دقیقاً به شیوه آنان جمع آوری کمک مالی و مسائلی از این قبیل، کاملاً

غیرضروری و حتی بچگانه بود. بطور کلی به استناد به آنچه که در باره کاک فواد گفتم، او میتوانست مانعی باشد برای بسیاری از این نوع مشکلات اجتناب پذیر. یک مسئله مهم را هم نباید فراموش کرد و آنهم سن بسیار کم و جوان بودن ماست. ما حدود ۲۰ تا ۲۷ سال سن داشتیم. در این میان حضور فرد یا افرادی مجرب و دوراندیش، چه بسا میتوانست تأثیرات خوبی روی بقیه بگذارد.

**سوال:** شما به دو نکته مهم اشاره کردید. اول اینکه کاک فواد بعنوان رهبر کومه‌له، دارای اعتماد بنفسی شایسته بود. فقدان او در رهبری تشکیلات سبب کاهش اعتماد بنفس رهبری کومه‌له گردید. نکته دوم، اهمیت فوق العاده او به وحدت و همبستگی بود. در تأیید اظهارات شما، خود من شاهد بودم هنگامیکه مالکان و مزدورانشان با همکاری قیاده موقت مریوان را محاصره کردند، حزب دمکرات جهت همکاری و دفاع از اتحادیه دهقانان فعالانه وارد ماجرا شد. در اینجا می بینیم که بجای اختلافات، مشارکت و همکاری برجسته شده است. جالب توجه است که بعد از جان باختن کاک فواد، حزب دمکرات مریوان جهت گرامیداشت وی، عکسش را در مقر به دیوار زده بودند.

**جواب:** ویژه‌ترین خصوصیت کاک فواد در تحت تأثیر قرار دادن کسانی بود که بنوعی با او همکاری میکردند. بدون شک کادرهای دیگر هم به نسبت خودشان دارای قابلیت‌های مختلفی بودند. با وجود این ویژگی‌های رهبری کاک فواد منحصر بفرد بود. در اوایل مبارزات علنی که ما بسیار جوان بودیم، جلال طالبانی رهبری بود مجرب و کاملاً جاافتاده. با وجود این معلوم بود که او تحت تأثیر کاک فواد قرار می‌گرفته است. این موضوع در رابطه با بقیه کادر رهبری اتحادیه میهنی کردستان هم که با کاک فواد نزدیکی و معاشرت داشته اند، صدق میکند. مشخص بود که ما بقیه کادر رهبری کومه‌له، علیرغم خصوصیات مبارزاتی و همچنین قابلیت‌ها و توانایی‌های مختلف در زمینه‌های گوناگون، ویژگی‌های کاک فواد را نداشتیم. همان موقع که کاک فواد در قید حیات بود، در برخی جلسات اتحادیه میهنی، بازگوییها و نقل قولهایی از عملکردها و اظهارات کاک فواد در جمع جلسه ایراد میشد.

به استناد به آنچه که گفته شد، به اعتقاد من کاک فواد نسبت به اطرافیانش جایگاه برتری داشت. با وجود این کسی نمیتواند پیش بینی کند که اگر او باقی میماند، سیر تحولات و تاریخ چگونه رقم میخورد. حتی اگر ده نفر مثل من هم

جان می داد، فرق زیادی احساس نمیشد. چرا که دیدیم دهها رفیق همطراز من جان باختند و تغییرات کیفی هم بوقوع نپیوست. بنابراین میتوان مطمئن شد که اگر کاک فواد در قید حیات میبود، جنبش کردستان هرگز چنین سرانجامی نمی داشت. با بودن او گروه منصور حکمت نمیتوانستند تشکیلات کومه‌له را آنچنان که دیدیم به زیر سیطره خود درآورند. در ضمن مسائل کم اهمیت و همچنین رقابت‌ها و اختلافات بر سر جایگاه و موقعیت تشکیلاتی که در هر تشکیلاتی کمابیش موجود است به شکلی که دیدیم مشکل ساز نمی شدند. درواقع مسائل مهم و ضروری جنبش کردستان بیشتر مورد توجه قرار میگرفت. این توصیفات، تصورات من است در رابطه با کاک فواد بدون اینکه حقیقتا بخواهم بتی درست کنم. با از دست دادن وی ما رهبر تشکیلاتمان را برای همیشه از دست دادیم. بعد از مرگ کاک فواد بحران رهبری در کومه‌له هیچوقت حل نشد و تحولات منطقه و حوادث گوناگون ما را به جایی رساند که بالفعل هستیم.

**سوال:** در ۲۰ تیرماه ۱۳۵۸ کاک فواد در مقرر جمعیت شهر مهاباد سخنرانی میکند. در کتاب «کاک فواد» نوشته رشاد مصطفی سلطانی، تمام این سخنرانی‌ها چاپ شده است. کاست‌های متعلق به این سخنرانی در «سایت کاک فواد» موجود است. در این باره میخواستم از شما بپرسم که بیاد دارید وی در رابطه با تشکیل حزب کمونیست و مسائل مربوط به آن بحث کرده باشد؟ در پیوند با مسئله ملی و موضع کاک فواد در این باره شما چیزی بیاد دارید؟

**جواب:** متأسفانه جنبش‌های آزادیبخش آنزمان اغلب ایدئولوژیک بودند. اگر ۴ نفر از ما به کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی سفر میکردیم و زندگی مردم آنجا را از نزدیک میدیدیم، احتمالاً طور دیگری فکر و عمل میکردیم. بیاد دارم جلال طالبانی که به این کشورها سفر میکرد، وضعیت معیشتی توده‌های مردم را آنطور که خود دیده بود، برای ما تعریف میکرد. ولی ما باور نمیکردیم و توصیفات مذکور را به حساب ایدئولوژیکی یعنی «بورژوا» بودن مام جلال، برای خودمان توجیه میکردیم. در همان روزهای اولیه که هسته سیاسی ایجاد کردیم، مصمم بودیم که در آینده حزب کمونیست تشکیل خواهیم داد، یعنی این بینش جزو پایه‌های فکری و جهان بینی ما بود. ما آنزمان بسیار خام و سطحی بودیم و تحولات اجتماعی مطمئناً میتوانست ما را از لحاظ فکری دگرگون کند. در جمع ما که همگی جوان بودیم، حجم و محوطه فکری کاک فواد کمی

بازتر از بقیه بود. او معتقد بود که ما نباید خود را به فکر خاصی محدود و یا وابسته کنیم. از این نظر به گمان من او تعصب خاصی نسبت به تشکیل حزب کمونیست ایران و یا کردستان نداشت. جزئیات بحث وی را خوب بیاد ندارم. شوربختانه طول زندگی کاک فواد بسیار کوتاه بود. مرگ زودرس او موجب شد که جنبش و مردم کردستان نتوانند از توانایی های او بهره ببرند. علیرغم این حتی در این مدت زمان کوتاه هم، جایگاه ارزنده او در تاریخ ثبت گردید.

**حشمت:** بسیار سپاسگزارم

این گفتگو بوسیله حشمت صورت گرفت.



### گفتگو با محمد شافعی - سلیمانیه ۲۲ / ۴ / ۲۰۱۲

**سوال:** لطفا از آشنایتان با کاک فواد برایمان تعریف کنید؟

**جواب:** من در زندان با او آشنا شدم، اما پروسه همکاری تشکیلاتی با وی متأسفانه بسیار کوتاه بود. در درگیریهای دهقانان با اربابان در ناحیه «کرفتو»، از ما خواسته شد که به یاری دهقانان برویم. من و چند نفر دیگر از جمعیت دفاع از حقوق زحمتکشان کردستان - بانه، به آن ناحیه رفتیم. شب رسیدیم و تیراندازیهای پراکنده را از دور می شنیدیم. روز بعد کاک فواد هم حضور پیدا کرد. من که با او آشنایی قبلی داشتم، بنزد وی رفته و کمی با هم صحبت کردیم. من دیگر تا زمان فرمان حمله خمینی به کردستان در سال ۱۳۵۸ کاک فواد را ندیدم. آنزمان من مسئول تشکیلات جمعیت بانه بودم. جمع بسیار زیادی به شهر بانه آمده بودند و من هم بشدت درگیر کارهای اجرایی جمعیت

و سازماندهی پیشمرگان و غیره بودم. مصادف با رویدادهای مریوان، ما در خانه یکی از رفقا جلسه گرفته بودیم. کاک فواد هم در این جلسه حضور داشت. بحث اصلی این گردهمایی بر سر این بود که در مقابل فرمان یورش خمینی به کردستان چه باید کرد؟

نظر به اینکه جمعیت متشکل بود از گروههای مختلف سیاسی، لذا در آنجا روی این موضوع صحبت نشد کومه‌له چکار باید بکند. حتی بیاد ندارم که در این جلسه در رابطه با بازگشت کاک فواد به مریوان بحث شده باشد. من روز بعد، از ساعد و تندوست شنیدم که کاک فواد به مریوان بازگشته است. ساعد اصرار داشته است که وی فعلا از بازگشت به مریوان خودداری نماید. کاک فواد اما تصمیم خود را گرفته بود. در این رابطه من غیر از این چیزی برای گفتن ندارم، چرا که بیش از این در جریان موضوع نبودم. اما چگونه از این رویداد مطلع شدیم؟ از طریق اخبار ساعت ۱۴ رادیوی رژیم که بعنوان اهم اخبار از کشته شدن کاک فواد و همچنین دسترسی مزدوران اسلامی به جسد او سخن گفت. به اعتقاد من کم تجربگی ما و همزمان سخت بودن اوضاع آنزمان و شرایط دشوار او و همراهانش، عواملی هستند که سبب شدند این رویداد بوقوع بپیوندد. بازگشت کاک فواد از بانه به مریوان با دقت و همراه با احتیاط لازم صورت نگرفت. خود تشکیلات هم تجارب زیادی در این زمینه ها نداشت. من قبلا «ابراهیم جلال» را بعنوان پیشمرگ اتحادیه میهنی کردستان عراق که تجاربش از ما بیشتر بود، می شناختم. همین و بس. بعد از این رخداد، در بین فعالین کومه‌له، نوعی بدبینی نسبت به همه کسانی که کاک فواد را در این سفر همراهی میکردند، بتدریج شکل گرفت. پرسشهای مختلفی مطرح میشد: «چرا گذاشتند؟»، «چطور ممکن است؟» و ... در واقع پاسخگویی به این نوع پرسشها در نهایت بر دوش تشکیلات کومه‌له بود. «چرا گذاشتند؟» و «چرا کسی از تشکیلات همراه او نبوده است؟» همواره مطرح میشد.

در این رابطه افرادی از تشکیلات از شخص ابراهیم جلال خشمگین بودند. با وجود این در هیچ جایی من بیاد ندارم که کسی همراهان کاک فواد را به خیانت متهم کرده باشد. حقیقتا ملاحظه اصلی تنها روی بی مبالاتی مسئولین کومه‌له بود که به موقعیت و جایگاه کاک فواد بعنوان رهبر تشکیلات توجه نکرده و گذاشتند او به همراه چند نفر غیر مجرب عازم این سفر گردد. اخبار پخش شده

مربوط به این واقعه، بیانگر این بود که تنها کاک فواد مقاومت کرده است. بقیه خود را به نوعی کنار کشیده و فرار کرده اند. گمانه زنی در این رابطه که این یک توطئه حساب شده بوده است را من بخاطر نمی‌آورم. بعدها هم که من عضو کمیته مرکزی بودم، این بحث دنبال شد، اما بحث ویژه‌ای مربوط به توطئه برنامه ریزی شده نداشتیم. در این جلسات فقط شخصیت و نقش منفی ابراهیم جلال بعنوان تنها فرد مجرب در امور نظامی برجسته میشد که کاک فواد را تنها گذاشته است.

**سوال:** ابراهیم جلال مدعی است که کمیته مرکزی کومه‌له پیرامون این موضوع نامه‌ای در باب تبرئه وی به رهبری اتحادیه میهنی کردستان ارسال داشته است. شما چه اطلاعاتی در این زمینه دارید؟

**جواب:** من اطلاع ندارم که چنین نامه‌ای نوشته شده باشد. آنزمان من کمیته مرکزی نبودم. بعدها هم که عضو کمیته مرکزی شدم، هرگز در باره این قضیه بحثی نداشته‌ایم.

**سوال:** چند ماه قبل از جان باختن کاک فواد، رویدادهای مهمی در منطقه مریوان رخ داد. در این میان کوچ اعتراضی مردم مریوان و همچنین راهپیمایی توده‌های مردم کردستان از دیگر شهرهای کردستان به سوی مریوان، بعنوان همبستگی با این حرکت اعتراضی، عناوین خبری مهمی بودند که در رسانه‌ها بازتاب خبری یافتند. آنزمان همکاری نزدیکی بین کومه‌له و اتحادیه میهنی کردستان عراق وجود داشت. بیاد دارم کادرهای مجرب و برجسته‌ای همچون: «ملا بختیار»، «بکر حاج صفر»، «سالار عزیز»، «جمال محمد خدا کرم» و جمعی دیگر، اغلب در منطقه حضور داشتند. سوال این است که چرا با وجود حضور این همه کادر مجرب، ابراهیم جلال را برای همراهی کاک فواد انتخاب کردند؟

**جواب:** حقیقتاً نمیتوانم به این پرسش پاسخ دهم، چون هیچ اطلاعی ندارم. منتها میدانم در آنزمان عده زیادی از پیشمرگان اتحادیه میهنی به فرماندهی «بکر حاجی سه‌فه ر» در منطقه بانه حضور داشتند. اینکه چرا ابراهیم جلال برای این ماموریت انتخاب شد، هیچ اطلاعی ندارم.

**سوال:** آیا کومه‌له تردید یا ملاحظه‌ای در مورد شخص ابراهیم جلال داشته است؟

**جواب:** خیر، از کنگره دوم تا به امروز که من عضو کمیته مرکزی کومه‌له



بوده‌ام، هیچ وقت، هیچ بحثی درباره تردید و گمان در رابطه به شخص وی را بیاد نمی‌آورم.

**سوال:** ابراهیم جلال در کتابش ادعا میکند که کمیته مرکزی وقت کومه‌له، مشخصاً عبدالله مهتدی، ابراهیم علیزاده و عمرایلیخانی زاده، برائت نامه ای به وی داده اند. این برائت نامه سبب شد که از وی «اعاده حیثیت» شود، بطوریکه او بعدها توانست در کنگره‌ها و کنفرانسهای تشکیلاتی اتحادیه میهنی شرکت نماید. او همچنین مدعی است که کومه‌له همزمان از اتحادیه خواسته است که وی را جهت ادامه همکاری بار دیگر به کومه‌له بفرستد! اطلاعات شما در این باره چیست؟

**جواب:** هرگز چنین چیزی را نشنیده‌ام

**سوال:** در اینجا یک مسئله مهم مطرح است. هنگامیکه پاسداران اسلامی در جنبش مقاومت اول شهر مریوان را به اشغال درآوردند، از ترس و همچنین جهت ارباب مردم با جیب‌های مجهز به تیربار در خیابانها گشت میزدند؛ بعبارت دیگر آنها در مریوان هنوز امنیت کافی نداشتند. در چنین شرایطی چگونه یک ستون نظامی ناگهان بقصد عملیات، بسوی «کانیعمه ت» و «بستام» بحرکت درمی‌آید؟ بعداً معلوم شد که این ستون قصد استقرار هم نداشته است؛ یعنی بعد از این عملیات به پایگاه خود باز گشته است! نتیجه اینکه بسادگی میتوان دریافت که آنها هدف مشخصی را دنبال می‌کرده اند و به بهمین دلیل ما تصور میکنیم که این واقعه نمیتواند تصادفی باشد. در این رابطه رفقای مریوان به فردی به اسم «حه مه نه جیب» مشکوک میشوند. پیشمرگان به قصد بازداشت وی به محل سکونت او در «به رده ره شه» و «دوپلووره» میروند. او اما از منطقه فرار کرده و هرگز هم به آنجا باز نگشت. این فرد در رژیم پیشین هم بعنوان «دلاور» و «جوامرد» با ژاندارمری همکاری نزدیک داشته است. بعدها معلوم میشود که وی به همدان مهاجرت کرده و همان جا هم درگذشته است. بهرحال، ما معتقدیم این احتمال همیشه وجود دارد که چنین عناصر مزدوری بعنوان ایادی رژیم، ممکن است خبرچینی کرده و به این ترتیب نیروهای سرکوبگر را یاری داده باشند. نتیجتاً به استناد به این موارد، واقعه درگیرشدن کاک فواد و همراهانش را «رخداد تصادفی» نمی‌دیدیم.

**جواب:** من تصور میکنم این رخداد تصادفی بوده، چرا که وسایل ارتباطی

آزمان مثل امروز نبود و امکان سریع عمل کردن، آنهم با برنامه ریزی دقیق کمتر امکان پذیر بود.

**سوال:** در اظهارات ابراهیم جلال و شیخ عثمان خالدی یک وجه مشترک دیده میشود. هر دو تاکید میکنند که جاده اصلی ۲ روز تحت کنترل نیروهای رژیم قرار گرفته و هیچ وسیله نقلیه شخصی حق تردد نداشته است. تناقضی اما در صحبت های آنها میتوان یافت. شیخ عثمان میگوید که:

«چندین ماشین زیل و جیب ارتشی ظاهر میشوند. ما در آنطرف جاده در کنار و مسیر رودخانه در حال عبور بودیم. کاروان ارتشی ناگهان برمیگردند و بما دستور توقف میدهند و پس از آن شروع به تیراندازی میکنند.»

ابراهیم جلال اما به شیوه دیگری موضوع را بیان میکند. او میگوید که دشمن بوسیله هلیکوپترهای کبرا بارها در پایگاه مجاور نیرو پیاده کرده و در واقع حمله بوسیله این گروه صورت گرفته است!

توضیحاتی که داده شد، تنها بخش تکنیکی واقعه را میتواند شرح دهد. مسئله اصلی و مهم روشن کردن اهداف این ستون ارتشی است. این ستون در عملیاتی شرکت میکند و بعد از انجام آن سرعت به پایگاه مبدا برمیگردد.

در آن شرایط حساس، حتی یک پیشمرگ کومه‌له هم او را همراهی نکرده اند. بحث روی بی توجهی و بی مبالاتی کمیته مرکزی کومه‌له است.

**جواب:** بعید نیست به وی توصیه شده باشد که بهتر است چند پیشمرگ او را همراهی کنند. این البته گمانه زنی است و من هیچ مدرکی نمیتوانم ارائه دهم. خود او هم شاهد بحرانی بودن اوضاع منطقه بود ولی فکر کرده است که به نیروی بیشتری احتیاج ندارند تا همراهشان باشند. علیرغم این او با این جمع بسوی مریوان حرکت میکند.

بیاد دارم بهنگام کوچ اعتراضی مریوان، ما گروهی از پیشمرگان جهت کمک به مریوان آمدیم. متوجه شدیم که هیئتی از تهران برای مذاکره به آنجا آمده و سرگرم مذاکره با شورای شهر بودند. از حضور کاک فواد سوال کردم. پاسخ دادند که او به روستاهای اطراف رفته است. من راستش عصبانی شدم. معتقد بودم که فقدان کاک فواد در چنین جلساتی، چه نتایجی میتواند داشته باشد؟ بعدا که او خسته و کوفته به شهر بازگشت. به اعتبار دوستی ای که در زندان بین ما بوجود آمده بود، و به اعتبار اینکه من همیشه او را رهبر خود دانسته‌ام،

توانستم انتقاد شدید خود را با او مطرح کنم. تاکید کردم که در چنین اوضاع و احوالی قطعاً او باید اینجا حضور داشته باشد. همان انتقاد را نیز رفیق جانباخته حسین پیرخضرائی هم مطرح کرده بود.

**سوال:** تلاش کاک فواد در فاصله گرفتن از خودخواهی‌ها اغراق آمیز بود. به اعتقاد ما او متوجه نقش مهم خویش بوده است، اما دوست نداشت که زیاد در مرکز قرار بگیرد و با این رفتارها میخواست با فرهنگ فردگرایی مرزبندی عملی داشته باشد.

**جواب:** برای درک این مسئله باید نگاهی بیاندازیم به سالهای شروع فعالیت تشکیلات کومه‌له. مهمترین شاخص کادرهای کومه‌له دوری از خودمحوری بود. شاید بتوان گفت رفتار کاک فواد در این زمینه اغراق آمیز بوده است. واقعیت این است که شاخص اصلی رسیدن به رهبری کومه‌له، فداکاری و دوری از خودخواهی بود. به این علت یقین دارم حتی اگر افرادی را هم جهت حفاظت از کاک فواد همراه او میفرستادند، به احتمال نزدیک به یقین او ممانعت میکرد. **سوال:** میدانیم که هنگام عزیمت از بانه، دسته‌ای از پیشمرگان اتحادیه میهنی با مسئولیت ابراهیم جلال همراه او بوده‌اند. این دسته از پیشمرگان موظف بوده‌اند که بهمان شیوه در بازگشت از مریوان به بانه هم، کاک فواد را همراهی کنند. در واقع اگر آنها با او میبودند، عاقبت و نتیجه این رخداد به احتمال زیاد، شکل دیگری میتوانست بخود بگیرد. به این ترتیب با بررسی اندکی متوجه خواهیم شد که در این باره کوتاهی از شخص ابراهیم جلال بوده است.

عثمان روشن توده در رابطه با نقش و حضور کاک فواد در ایامی که مریوان به مرکز رویدادها تبدیل شده بود، تعریف میکند یکروز او با هیئتی از نمایندگان دولت که جهت مذاکره می‌آمدند، می‌نشست و روز بعد جلسه تشکیلاتی میگرفت. سپس در گردهمایی مشترک احزاب مختلف شرکت مینمود. عصرها هم همیشه به اردوگاه آمده و تحولات مهم را به مردم گزارش میداد. روزی متوجه شدند که کاک فواد ناپیداست. سراغش را میگیرند. سرانجام معلوم شد که او در تپه «شیخ حسن» واقع در بین پادگان و شهر، به سرکشی سنگرها رفته است! او با این از خودگذشتگی‌ها بدفعات به روشنی نشان میداد که چه کاراکتری دارد. مثلاً در مذاکرات صدیق کمانگر با هیئت دولت در سنندج، کاک فواد بسرعت متوجه جایگاه صدیق کمانگر میشود و مصرانه تاکید و توصیه میکند که حفاظت از

امنیت وی برای تشکیلات امری است بسیار مهم. به اعتقاد من تا جایی که به امنیت شخص کاک فواد مربوط می‌شود، تشکیلات کومه‌له هرگز این چنین مسئولانه عمل نکرد. بخاطر دارم در منزل برادرم حسین که حشمت و حسین پیرخضرائی هم حضور داشتند، جمع شده بودیم. اتاقی که ما در آنجا بودیم ۲ پنجره داشت. شب کاک فواد به ما پیوست. بعد از مدتی گفت که خسته است و می‌خواهد بخوابد. حسین پیرخضرائی توضیح داد که مکان خواب او از لحاظ امنیتی جایی مناسب نیست و در ادامه تاکید کرد که در اوضاع و احوال آشفته فعلی، باید احتیاط بیشتر بخرج داد. او تاکید کرد که خوابیدن در اتاقی با آن پنجره‌های بزرگ و باز ممکن است خطر بی‌آفریند. حسین به مقاومت کاک فواد اهمیت نداده و او را راضی کرد که در اطاق امن‌تری استراحت کند. می‌خواهم بگویم که در درون کومه‌له به این نوع مسائل اهمیت چندانی داده نمی‌شد. ایرج فرزاد هم تعریق می‌کند وقتی که در آن شرایط بحرانی به مریوان می‌رود، کاک فواد نامنی منطقه را به او گوشزد کرده و از او می‌خواهد مریوان را ترک کند.

**سوال:** شما در زندان با کاک فواد هم سلول بودید، چیز جالبی بخاطر دارید که اینجا تعریف کنید؟

**جواب:** من چند ماهی بود که از زندان اصفهان به زندان سنندج منتقل شدم. بعد از مدتی «طیب عباسی روح الهی» را هم به آنجا آوردند. طیب درباره خصوصیات کاک فواد بسیار صحبت می‌کرد. من کاک فواد را نمی‌شناختم و در واقع از طریق طیب با وی آشنا شدم. بعد از کاک فواد نیز به زندان سنندج منتقل شد. آشنایمان شروع شد. در زندان ما اغلب با پلیس و ساواک درگیر بودیم. این دوره از زندان بسیار پرماجر بود. من و کاک فواد از طرف زندانیان، بعنوان نماینده زندانیان انتخاب شدیم و اغلب با مسئولین زندان و رئیس آن که یک سرهنگ بود، در حال مذاکره بودیم. همانوقت من قدرت رهبری، منطق، و چگونگی مذاکره با طرف مقابل یعنی دشمن، را در کاک فواد مشاهده کردم. او در جدل با مسئولین زندان، توان رهبریش را کاملاً آشکار ساخت. در واقع او با استدلال و منطق خود همیشه رئیس یا مسئولان زندان را در تنگنا قرار میداد، سبب میشد آنها تحت فشار قرار بگیرند و احساس حقارت کنند. بخاطر دارم او هر از چند گاهی سیگاری پیچیده و میکشید و آنگاه سر صحبت را با ما باز می‌کرد.

مدتی بعد اعتصاب غذا کردیم. اعتصاب غذای ۲۴ روزه که به گمانم ۲۱ روز آن

اعتصاب غذای تر بود. یعنی هر وعده غذایی فقط یک استکان چای شیرین صرف میکردیم. در این مبارزه به همه خواسته هایمان رسیدیم. صلیب سرخ جهانی به این مناسبت در زندان ما آمد. خواسته های ما از جمله درخواست کتاب و رادیوی ۲ موج و روزنامه بدون سانسور بود که به همه اینها دست یافتیم. بدون شک همه آنهایی که به کاک فواد نزدیک بوده و یا با او معاشرت داشته اند به قابلیت ها و توان او بعنوان رهبری فرهیخته پی برده اند.

**سوال:** کومه‌له جزو اندک شماری از تشکل های سیاسی بود که صمیمیت، رفاقت و فداکاری در همه ارگانهای تشکیلاتش نهادینه شده بود. میدانیم که توده های مردم کردستان هم از نزدیک شاهد این ویژگی های کومه‌له بودند. تاسف ما فقط در این است که کومه‌له اهمیت لازم را به امنیت رهبراناش نمیداد. منظور من فقط لاقیدی به امنیت کاک فواد نیست؛ جان باختن رفیق محمد حسین کریمی هم درست بر اثر سهل انگاری روی داد. چه ضرورتی دارد او در صف اول معترضین به قصد تصرف شهربانی سقز به آنجا برود؟ یا ماجرای «توفیق گرژالی»! بسیاری از رفقا به این فرد مشکوک بودند، علیرغم این او را در قرارگاههای مرکزی سازماندهی کردند؟! و یا روانه کردن دکتر جعفر شفیع؛ باوجود اینکه همه و از جمله حاکمان بعث بخوبی از سابقه دکترجعفر و ادامه همکاریهای او و تشکیلاتش با اتحادیه میهنی آگاه بودند، چرا او را بدون احتیاط لازم راهی این سفر بدون برگشت کردند! دقت کنید اینجا من کسی را متهم نمیکنم، بحث روی لاقیدی و بی مبالاتی است. متأسفانه فقط بعد از وقوع فاجعه متوجه جایگاه و نقش مهم قربانی شده ایم و این البته بسیار دردآور است.

**جواب:** همینطور است. بهای بسیار گزافی برای آموختن پرداخت کردیم.

**این گفتگو بوسیله ملکه و حشمت انجام گرفت.**



### مصاحبه با ملا بختیار

عضو رهبری اتحادیه میهنی کردستان - ۲۰۱۲ / ۴ / ۱۴

**سوال:** در طی سی و چند سال اخیر، واقعه مرگ کاک فواد همیشه در ذهن ما باقی بوده است. ما هیچوقت پاسخ معقول و قانع کننده ای راجع به این حادثه دلخراش نگرفتیم. از همراهان کاک فواد در این سفر خوشبختانه ۳ نفر هنوز در قید حیات هستند. در بازگویی این واقعه تناقضاتی وجود دارد. بعبارت دیگر بازگویی ابراهیم جلال از قضیه، با بازگویی دیگران متفاوت است. شما چه فکر می کنید؟

**جواب:** گفته های ابراهیم جلال را زیاد جدی نگیرید. او قضیه را وارونه جلوه داده و با اینکار تلاش میکند ناتوانی و نقش منفی خود را توجیه نماید. اگر او

ماجرای را توجیه نکند، دیگر حرفی برای گفتن نخواهد داشت.

**سوال:** ما دنبال جوابی برای سوالات خود هستیم و قصد متهم کردن کسی را نداریم. آیا شما در شهریور سال ۱۳۵۸ در بانه بودید؟  
**جواب:** من مدت کمی در بانه بودم. حدود ۴ یا ۵ روز.

**سوال:** فرآیند همکاری و نزدیکی شما بعنوان اتحادیه میهنی کردستان عراق با کومه‌له کردستان ایران چگونه شروع گردید؟

**جواب:** عامل اصلی همکاری و پشتیبانی ما از کومه‌له ایران، نزدیکی فکری و ایدئولوژیک بود. با شروع اعتراضات توده‌ای مردم ایران، دفتر سیاسی کومه‌له رنجبران کردستان عراق و همچنین جناب جلال طالبانی تصمیم میگیرند که این جنبش را نه فقط در کردستان ایران بلکه در کل ایران با تمام توان یاری دهند. بعد از فروپاشی رژیم شاه، تحولات زیادی بوقوع پیوست که خود شما خوبی در جریان هستید. ما بعنوان کومه‌له رنجبران در داخل اتحادیه میهنی کردستان عراق، تشکلی بودم در طیف چپ. ما میدیدیم که در آن طرف مرز هم تشکلی مشابه ایجاد شده و مشغول فعالیت است. ما بعزت نزدیکی فکری آنان را همسنگر خود میدانستیم و از تلاشهای آنها برای برقراری دموکراسی و عدالت اجتماعی حمایت میکردیم. ما در تقویت کومه‌له کردستان ایران همیشه تلاش کرده ایم.

**سوال:** بعد از فتوای جهاد خمینی در ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۸ به کردستان، گفته میشود که جناب امام جلال، ماموستا شیخ عزالدین حسینی، کاک فواد و دکتر قاسملو تنی چند از رهبران گروههای دیگر در بانه جلسه گرفته اند. شما اطلاعی از موضوع جلسه دارید؟

**جواب:** خیر، من حضور نداشته و اطلاعی هم ندارم.

**سوال:** در شهریور سال ۱۳۵۸ مشخصاً کدام نیرو از نیروهای کومه‌له رنجبران و اتحادیه میهنی جهت همکاری و حمایت از کومه‌له کردستان ایران به منطقه اعزام شدند؟

**جواب:** قرار شد اغلب نیروهای آلمان که عبارت بودند از نیروی «شاره زوور»، نیروی «شارباژیر»، نیروی «هورامان» و غیره، جهت حمایت و تقویت کومه‌له به آنجا اعزام شوند.

**سوال:** آلمان من شخصاً در مریوان بودم و همزمان با شروع کوچ اعتراضی

مردم مریوان، شاهد بودم که اکثر کادرها و فرماندهان برجسته اتحادیه میهنی در منطقه ما حضور داشتند. از جمله: «بکر حاج صفر»، «محمد حاج محمود» و «جمال محمد خدا کرام».

**جواب:** بلی درست میگویید، همچنین: «ماموستا سرکوت»، «بابه طاهر»، «ماموستا پشکو»، «غفور ده ره شیشی»، «ماموستا شاهو» و اکثر فرماندهان نظامی آلمان ما، در منطقه مریوان حضور داشتند.

**سوال:** همه میدانیم که همکاریهای همه جانبه ای بین کادرها و فرماندهان برجسته اتحادیه میهنی با کومه‌له ایران در سطح بسیار نزدیکی برقرار بود. سوالی که اینجا مطرح میگردد این است که چرا با وجود دسترسی به این همه فرمانده لایق و کارآ، سرانجام ابراهیم جلال را برای همراهی کاک فواد از بانه به مریوان انتخاب کردند؟

**جواب:** سرپرستی نیروهای پیشمرگ در جنگ بانه بعهدہ «بکر حاج صفر» بود. شخص من آهوقع آنجا حضور نداشتم. من در راهپیمایی شهر سنندج و بعدا در جنگ مریوان حضور داشتم. نیروهای اتحادیه میهنی در آن منطقه را من سرپرستی میکردم. هنوز هم وقایع و جریانهای آلمان را بخاطر دارم. اما چطور شد که محافظت از کاک فواد را بعهدہ ابراهیم جلال سپردند و شخص دیگری را در نظر نگرفتند؟ راستش اطلاعی ندارم. فقط اینرا شنیده ام که در یک کنفرانس کومه‌له، چندین بار این موضوع به بحث گذاشته شده است. کاک فواد خواسته به همراه تعدادی از پیشمرگان کومه‌له به ماموریتی برود ابراهیم جلال به کاک فواد میگوید پیشمرگ لازم نیست خودم و گروهم برای این ماموریت همراهت می آیم. کاک فواد هم به او اعتماد کرده و پیشنهادش را قبول میکند. درواقع مسئله انتخاب ابراهیم جلال به این شیوه بوده است. این چیزی است که من شنیده ام.

**سوال:** ابراهیم جلال در کتابش نوشته که او با ۱۰ نفر پیشمرگ بهمراه کاک فواد از بانه به مریوان رفته است. اما هنگام بازگشت از آنجا به بانه، این گروه از پیشمرگان با او باز نمیگردند. چرا این واحد از مریوان به بانه همراه آنها باز نگشتند؟

**جواب:** من هیچ اطلاعی ندارم.

**سوال:** چگونگی خبر جانباختن کاک فواد را بخاطر دارید؟



**جواب:** بلی، بخاطر دارم. همچنین بیاد دارم که در کنفرانس اول کومه‌له رنجبران هم در باره این واقعه و نقش منفی ابراهیم جلال بحث و گفتگو شد. در جلسات دیگر کومه‌له رنجبران و اتحادیه میهنی هم مباحثی در رابطه با کوتاهی ابراهیم جلال دنبال شد. او مسئولیتی را پذیرفته بود، یعنی ماموریتی را بعهده گرفته بود ولی مسئولانه آنرا انجام نداد. نتیجه بحثهای این جلسات این بود که ابراهیم جلال به هر قیمتی که شده، حتی اگر جانش را هم از دست میداد، می‌بایستی میماند و کارش را که عبارت بود از حفاظت از کاک فواد، ادامه میداد. او اما برای نجات خود وظیفه اش را انجام نداد و از منطقه درگیری عقب نشسته و فرار میکند.

**سوال:** آیا در این باره بحث یا جلسه ویژه ای داشتید؟

**جواب:** در کنفرانس مذکور وی زیر سوال قرار گرفته شد و در واقع میتوان گفت محاکمه شد.

**سوال:** ابراهیم جلال در کتابش به ناسازگاری سالار عزیز با وی اشاره میکند. او میگوید که برخوردهای بد سالار عزیز درست بعد از مرگ کاک فواد شروع شد. خشم سالار عزیز به چه دلیلی بود؟

**جواب:** برای ثبت در تاریخ می‌گویم ابراهیم جلال زیاد نوشته است اما حقیقتاً نادرستند. کاش روزنامه نویسی و یا خود شما از او می‌پرسیدید که در اتحادیه میهنی کردستان با چه کسانی میتوانست سازش و تعامل کند؟ با سالار عزیز ناسازگار بودید، از جناب جلال طالبانی تا بقیه کادرهای رهبری کومه‌له رنجبران چه؟ میخواهم بگویم که ابراهیم جلال شخصیتی دارد که همه را از خود می‌رنجاند. آن هنگام سالار عزیز عضو رهبری کومه‌له رنجبران و دفتر سیاسی اتحادیه میهنی کردستان بود. حادثه جانباختن کاک فواد دیده یقیناً دخالت کرده و عصبانی شده و ابراهیم جلال را سلب مسئولیت کرد. اگر رویداد را در آن موقع بررسی کنیم نه امروز.

**سوال:** ما علاقه‌مندیم رویداد را در زمان و مکان خود بررسی کنیم نه اکنون. ابراهیم جلال در کتابش همچنین مینویسد که برخوردهای تند کومه‌له رنجبران و اتحادیه میهنی سبب شد که وی دیگر نتوانست در گردهمایی‌ها و کنفرانسهای تشکیلاتی شرکت کند. او ادامه میدهد این برخوردها کماکان ادامه داشت تا زمانی که کومه‌له کردستان ایران، طی نامه‌ای به رهبری اتحادیه میهنی او را تبرئه

کرده‌اند. شما از این نامه خبر دارید؟

**جواب:** ما چنین نامه ای را دریافت نکرده ایم. من چنین نامه ای را نه خوانده‌ام.

**سوال:** او همچنین اشاره میکند که درست بعد از دریافت تپرئه نامه، موقعیت او در تشکیلات بهبود پیدا میکند. ابراهیم جلال اضافه میکند که رهبران کومه‌له کردستان ایران در این نامه از اتحادیه میهنی خواسته اند که بار دیگر شخص ابراهیم جلال را به کومه‌له بفرستند تا آنها بتوانند از کارآیی و توانایی او جهت آموزش پیشمرگان استفاده کنند؟

**جواب:** این را هم نشنیده‌ام. اگر بتواند نامه را نشان دهد یا نویسندگان این نامه موضوع را تأیید کنند، آنوقت باید به مسئله طور دیگری نگاه کرد. اما من خودم شخصاً در مقام عضو رهبری اتحادیه و کومه‌له رنجبران، هیچوقت چنین برائت نامه ای را ندیده‌ام. چنین نامه ای رسماً بجا نرسیده است.

**سوال:** ما علاقمندیم بدانیم که این واقعه اساساً تصادفی بوده یا توطئه ای برنامه ریزی شده؟ با توجه به تجارب خود رویداد را چگونه تحلیل و ارزیابی می کنید؟

**جواب:** قبل از هرچیز لازم است من درباره نکته مهمی شما را مطمئن سازم. در اینکه ابراهیم جلال بزدلانه عمل کرده است، نمیتوان تردید داشت؛ اما بهیچ وجه نمیتوان به او مشکوک شد. یعنی در واقع او هرگز عامدانه مسبب اینکار نبوده است. من میتوانم تأیید و تضمین کنم که به اندازه میزان ترسوئی و سماجتش، فردی است پاک و میهن پرست. لذا اکیدا توصیه میکنم در تحقیقات خود ضرورتی وجود ندارد که روی این بخش انرژی صرف کنید. حقیقتاً میتوانم تضمین کنم که در هیچ نقطه ای از این چهار پارچه کردستان، مطلقاً نمیتوان او را به ناپاکی و یا خیانت متهم کرد.

**سوال:** اظهارات شما در روشن تر شدن این بخش از ماجرا برای ما دلگرم کننده است. کاک فواد بعد از زندان ۱۱ ماه در قید حیات بود. با همه احترامی که به تک تک کادر رهبری آنزمان کومه‌له به لحاظ کارهای ارزنده و فداکاریها و از خودگذشتگی هایی که داشته اند، میخواهم بگویم که بعد از کوچ اعتراضی مردم مریوان به «کانی میران»، بسیاری از مقامات دولتی ایران جهت مذاکره به منطقه میآمدند. آنها از نزدیک کاک فواد را میشناختند و به نقش و تاثیر او در این مبارزات کاملاً آگاه بودند. بنابراین شک و سوءظن ما نسبت به این مقامات

قوت میگیرد، چرا که آنها بدرستی نقش و جایگاه رهبری کاک فواد را درک کرده بودند.

**جواب:** تا جائیکه من اطلاع دارم و شنیده ام و من ابراهیم جلال را میشناسم، این واقعه توطئه هیچ دولتی نبوده است.

**سوال:** بحث بر سر ابراهیم جلال نیست. اجازه بدهید به یک موضوع مهم اشاره کنم. پس از اشغال شهرمریوان بوسیله پاسداران اسلامی، آنها بدون تیربار و کالیبر ۵۰ جرات نداشتند در شهر مانور بدهند و هنوز کاملاً بر شهر تسلط نداشتند. جاده های بین شهرهای کردستان هنوز به کنترل آنها در نیامده بود. پایگاه و پاسگاههای نظامی که ایام انقلاب به تسخیر مردم در آمده بودند. جمهوری اسلامی هنوز آنها را مجدداً مستقر نکرده بود.

درچنین شرایطی ناگهان یک ستون نظامی در جاده مریوان به سقز و بانه حرکت درآمده و مستقیم بسوی پایگاه متروک «بسطام» حرکت میکند و در آنجا نیرو پیاده کرده و فوراً یورش خود را آغاز میکنند. همزمان به هلیکوپتر در همان پایگاه نیرو پیاده می کنند. در واقع نشان دهنده این است که رژیم اطلاعات زیادی داشته اند. رفتار و عملکرد پاسداران در این ماموریت، دقیقاً بیانگر این است که آنها اهداف مشخصی را دنبال کرده اند و بعد از اتمام این ماموریت سریعاً به قرار گاههای خویش بازگشته اند. بعد از این ماموریت آنها پایگاه را خالی از سکنه جا گذاشته اند. میدانیم که رژیم همیشه بهنگام پیشروی و به قصد ماندن، پایگاه مستقر میکرد.

**جواب:** این البته ممکن است، چرا که آنها با استفاده از دوربین و دیگر امکانات و همچنین بهره گرفتن از خبرچینان و جاسوسان و به شیوه های دیگری که احتمالاً به ذهن ما هم نمیرسید، امکان دارد این عملیات را اجرا کرده باشند. اصرار من در این زمینه فقط روی این مسئله است که به شما اطمینان خاطر بدهم که بهیچ وجه ممکن نمیتوان به ابراهیم جلال مشکوک شد.

**سوال:** شیخ عثمان خالدی میگوید شبی که در روستای مانده اند، مردم این آبادی از بسته شدن ۲ روزه جاده بما خبر دادند. پس از اینکه در این دو روز به کسی اجازه تردد داده نمیشود، ناگهان یک ستون از نیروهای رژیم بحرکت درمیآید. ابراهیم جلال هم در کتابش به این قضیه اشاره کرده است. ولی اظهارات ابراهیم جلال با شیخ عثمان خالدی مغایرت دارد. شیخ عثمان خالدی

میگوید هنگامیکه ستون درجاده ظاهر شد آنها حضورشان را از این ستون پنهان میکنند. ستون به حرکت ادامه میدهد، اما یکدفعه برمیگردند و در موقعیتی قرار میگیرند که خودش توصیف کرده است. نیروهای رژیم باز گشته و به آنها ایست میدهند و شروع به تیراندازی میکنند. ابراهیم جلال اما میگوید این نیروها بوسیله هلیکوپتر به آنجا آمدند. بعد از پایان این عملیات، نیروهای دولتی بدون اینکه پایگاهی مستقرکنند، منطقه را ترک میکنند. حرکت نیروهای دولتی به چنین شیوه ای شک و تردید ما را در اینکه با برنامه ی حساب شده و با خبر، به این ماموریت آمده باشند، به یقین نزدیکتر میکند.

**جواب:** بعید نیست.

**سوال:** تناقض دیگر هم در اظهارات راویان این واقعه دیده میشود. ابراهیم جلال میگوید که شب قبل جهت استراحت در منزلی بسر بردیم که دو پسر این خانواده جاش (همکار نیروهای رژیم) بودند. اما عثمان خالدی آنرا رد میکند. اخیراً ما با مسئولین کومه‌له آنزمان در ناحیه مریوان مصاحبه کرده‌ایم. آنها میگویند که کومه‌له برنامه داشته با همکاری اتحادیه میهنی پادگان مریوان را به تصرف خود درآورد. در واقع بحث مربوط به تصرف پادگان مریوان بحثی بوده کاملاً درون تشکیلاتی که بیرون از تشکیلات، کسی چیزی در این باره نمیدانست. بهرحال درست بودن یا نبودن جزئیات این موضوع ماتی در طرح این سوال بوجود نمی‌آورد، که چرا دسته پیشمرگ ابراهیم جلال در بازگشت از مریوان به بانه او را همراهی نکرده اند و آنجا مانده اند؟ این در شرایطی است که آنها امر محافظت از کاک فواد را بعهده داشته اند؟

**جواب:** برآستی هیچ اطلاعی ندارم. فقط میتوانم بگویم که ابراهیم جلال خوبی متوجه است که تاثیرات این واقعه بسیارعظیم بوده و در تاریخ ثبت خواهد شد. لذا او همیشه با تمام توان و انرژی مصمم بوده خود را بی گناه و تبرئه سازد. دراین شکی نیست که ۹۵ درصد اظهاراتش یاوه سرایی است. پافشاری او در اثبات این مهملات، خائن بودن او را نشان نمیدهد. درواقع او با این تلاشها سعی دارد که گناه و تقصیر بی مسئولیتی اش را به گردن نگیرد.

**سوال:** اگرشخصاً خاطره ای از کاک فواد دارید، برایمان بازگو کنید؟

**جواب:** از کاک فواد چندین خاطره دارم. مهمترین آن در راهپیمایی سنندج به مریوان من در آنجا بودم. ۱۵ یا ۱۶ روز درآن منطقه بودم. ما هر روز همدیگر

را میدیدیم و این آغازی بود برای برقراری پیوند میان ما. در این پروسه بود که متوجه شخصیت ویژه و انقلابی او شدم. او انسانی بود متواضع با اعتماد بنفسی بی نظیر. او معتقد به تغییر بود و تلاش او در جهت منافع کارگران و زحمتکشان بی وقفه بود. او به شوراها باور داشت و همینطور در تقویت جنبش دهقانان آنزمان کوششهای زیادی نمود. بیاد دارم من اکثراً به سخنرانیهای او خطاب به نیروی پیشمرگ و توده های مردم گوش میدادم. کاملاً آشکار بود که مردم مشتاقانه میآمدند و به او گوش میدادند. ۸۰ درصد مردم منطقه مریوان در آن زمان به کاک فواد سمپاتی داشتند. دربین رهبران کومه‌له و حزب دمکرات هیچ کسی چنین جایگاه و موقعیتی نداشت.

حقیقتاً جایگاه کاک فواد بسیار ویژه و منحصر بفرد بود. با این توضیحات میتوان به نقش و موقعیت فردی او بعنوان رهبری فرهیخته در منطقه پی برد. به اعتقاد من ادامه حضور کاک فواد تضمینی بود برای نقش و جایگاه برتر تشکیلات کومه‌له و همچنین امتیازی بود برای هواداران دمکراسی و فعالین جنبش چپ. سخنرانی هایش را هم بخاطر دارم. او مردم را به مقاومت علیه زورگویی فرا میخواند و توضیح میداد که مقاومت و مبارزه ممکن است زندگی روزمره را سخت تر نماید و این مصائب همیشه دامنگیر مبارزات و انقلابات بوده و خواهد بود. او ماهیت جمهوری اسلامی را برای مردم توضیح میداد و تاکید میکرد که یورش بالفعل آنها، آغازی است برای حمله های بعدی و سرکوب های بیشتر در آینده. او در این سخنرانیها مردم را به وحدت و به آمادگی برای مبارزه با سرکوبگران تازه بقدرت رسیده دعوت میکرد.

کاک فواد درباب ضروری بودن وجود تشکل های پیشمرگ سخنرانی را ادامه میداد. آنزمان نیروی مسنجم و سازمان یافته پیشمرگ هنوز بخوبی شکل نگرفته بود. بخاطر دارم جمع زیادی از مردم سنندج به مریوان آمده بودند. او به تک تک این مردم سرمیزد و از مشارکت آنها قهرمانی میکرد. روحیه مبارزاتی به این شکل را کمتر دیده بودم. حضور ما در آنجا فقط بخاطر حمایت و پشتیبانی از آنان بود. ما پیشمرگان اتحادیه میهنی کردستان، حدوداً ۲۰۰ تا ۲۵۰ نفر بودیم. هنگامی که وارد مریوان شدیم، مردم را در دو طرف خیابان سازماندهی کرده بودند که از ما بگرمی استقبال کنند. مردم در صفوف منظم ایستاده بودند و ما از میان آنان درحالی که شعار میدادند، رد شدیم.

آنها شعار میدادند:

«یه کیه تی نیشتمانی»

«پشتیوانی گه لانی»

یعنی: اتحادیه میهنی پشتیبان خلق ها

با شنیدن مکرر این شعار، احساس مطلوبی درما ایجاد میشد و سبب شد که پیوند ما با همدیگر عمیقتر گردد. بعداً من به کردستان عراق بازگشته و کاک فواد را دیگر ندیدم تا هنگامیکه وی برای گردهمایی به قرارگاه مرکزی ما در «خری ناوزه نگ» آمد. او بهمراه هیئتی از کادرهای کومه‌له، دو شبانه روز مهمان ما بودند. در این دو روز روی مسائل متعددی مذاکره شد. جناب مام جلال و جناب کاک نوشیروان و بقیه کادر رهبری اتحادیه میهنی در این نشست ها حضور داشتند. بیاد دارم که شب اول نزد من باقی ماند. من تعدادی فشنگ اسلحه کمری داشتم او هم اسلحه کمری داشت. گلوله ها را به وی دادم و گفتم من گلوله دارم اما سلاح ندارم! شما هم اسلحه دارید اما گلوله زیاد ندارید. او شب را در اتاق من سپری کرد و فردای آنروز گردهمایی با هیئت کومه‌له شروع شد.

بحث روی تحولات ایران و رویدادهای کردستان بود. درباره مواضع حزب دمکرات و کومه‌له و رفتار جمهوری اسلامی و غیره بحث ادامه یافت. حکومت تازه مستقرشده در ایران هنوز استحکام چندانی نداشت و دولت موقت سرکار بود. هنوز انتخاباتی صورت نگرفته بود و سیستم ولایت مطلقه فقیه جا نیافتاده بود. بنی صدر رئیس جمهور نشده بود و مبارزه برسر قدرت بشدت جریان داشت. ما به کومه‌له توصیه کردیم که اگر دولت مایل به مذاکره شد، مذاکره کنید اما همزمان در تقویت و انسجام تشکیلاتی و نظامی غافل نباشید. آمادگی شما در همه زمینه ها، رویارویی شما را در برابر رویدادهای ناخواسته، آسانتر میکند. کاک فواد فردی با پرنسیب بود. علیرغم اینکه تجارب عملی اش زیاد نبود، ولی در تجزیه و تحلیل مسائل در جلساتی که با او داشته ام عمق آگاهی خود را نشان میداد. شخصیت و پرنسیب او در گردهمایی ها بعد از اندک زمانی نمایان میشد. او منطقی بحث و جدل میکرد و شناخت خوبی از چگونگی روابط و مناسبات دیپلماتیک داشت. در اجلاسهای مختلف، شیوه و سبک بیان و اظهار نظراتش در باره مسائل مورد مذاکره، مختلف بود.

به بیانی دیگر او میدانست که پیامش را چگونه و به چه شیوه ای فرموله و مطرح کند. در تمام گردهمایی هایی که با او بوده ام، حقیقتاً نقصی در وی نیافتم. بعدها هم او را در جایی دیگر دیدم. حدود یک ساعت با همدیگر در پیوند با مسائل مختلف از جمله وضعیت کومه‌له های کردستان ایران و عراق، امور مربوط به کنگره آینده، جهان بینی کومه‌له، سرنوشت مائوئیسم و مسائل مشابه تبادل نظر کردیم. مسائل مربوط به ایدئولوژی در آنزمان در تشکیلات کومه‌له از اهمیت زیادی برخوردار بود. عاقبت چند ماه بعد خبر این رویداد تاسف بار در همه جا بازتاب یافت. من معتقدم اگر کاک فواد چنین سرنوشتی پیدا نمی‌کرد، مطمئناً به شخصیت بسیار بزرگی تبدیل میشد. با ماندن کاک فواد سرنوشت کومه‌له چگونه رقم می‌خورد؟ پاسخ به این سوال دشوار است. اما من در دو چیز اطمینان دارم. اول اینکه کومه‌له به حزب کمونیست تبدیل نمیشد. حتی اگر طیفی هم برای اینکار تلاش میکردند، با بودن شخص کاک فواد هرگز موفق نمی شدند. بنابراین آنها در بدترین حالت از کومه‌له خارج میشدند و در جایی دیگر مشغول پیشبرد این پروژه میشدند. میتوان یقین داشت که کومه‌له امروز همچنان کردستانی باقی میماند. دوم اینکه به احتمال بسیار زیاد این انشعابات رخ نمیداد. من نمیتوانم تضمین کنم که هیچ انشعابی رخ نمیداد، اما مطمئنم که حداقل ۸۰ درصد این گرفتاریها به این شیوه نمیبود که ما امروز شاهدیم. بهر حال متأسفانه فقدان کاک فواد خسارت جبران ناپذیر و بسیار عظیمی بوجود آورد. باید در آینده دید این وضعیت به کجا ختم میشود.

**این گفتگو توسط ملکه و حشمت صورت گرفت.**



## گفتگو با نوشیروان مصطفی- سلیمانیه ۲۴ آوریل ۲۰۱۲

از رهبران اولیه اتحادیه میهنی، رهبر کومه‌له رنجبران کردستان و  
رهبر فعلی جنبش گوران [تغییر]

**سوال:** در رابطه با رویدادهای سال ۱۹۷۹ چند پرسش داریم. یکی اینکه شما ماه اوت آن سال در کردستان بودید. در آنزمان مجموعه‌ای از کادرهای اتحادیه میهنی، کومه‌له شما و کومه‌له کردستان ایران در شهر بانه جلسه‌ای داشتید در مورد یورش جمهوری اسلامی ایران به کردستان. آیا شما خودتان هم آنجا بودید؟  
**جواب:** خیر، من در بانه نبودم. من در آن مدت اصلا در کردستان نبودم. این زمانی بود که گفتگوهایی بین احزاب عراقی برای تشکیل یک جبهه متحد در جریان بود. حزب شیوعی [کمونیست] عراق تازه صفوف تجمع با حزب بعث



را ترک کرده بود. در آزمون یک سری جلسات در سوریه برگزار میشد با هدف ایجاد پایه‌های یک جبهه متحد در میان نیروهای اپوزیسیون عراق شامل عربها و کردها و من بهمین منظور آنجا بودم.

**سوال:** آیا شما در جریان اقداماتی بودید که قرار بود برای مقابله با یورش جمهوری اسلامی به کردستان همکاریهای معینی بین کومه‌له رنجدران و کومه‌له کردستان ایران صورت بگیرد؟

**جواب:** راستش من آزمون مسئول روابط خارجی اتحادیه میهنی نبودم. من سرگرم امور داخلی کردستان عراق بودم. اما چون مدت زیادی از آن گذشته است، حافظه‌ام یاری نمیکند که تاریخها و رویدادهای آزمون را خوب توضیح دهم. اینقدر یادم هست که هم کومه‌له ایران، هم حزب دموکرات و تمامی احزاب و سازمانهایی که در کردستان ایران بودند، تجربه کار سیاسی - تشکیلاتی، فعالیت پیشمرگه و کار توده‌ای کمی داشتند. از ما خواسته بودند که کادرهایی در اختیارشان بگذاریم. آنوقت این اتحادیه میهنی بود و نه کومه‌له رنجبران که کادرهایی برای همکاری با کومه‌له ایران فرستاده بود. آنوقتها کومه‌له ایران یک سازمان متحد نبود بلکه در هر شهری به صورت تشکلهای مختلفی [جمعیتهای شهرهای کردستان] فعالیت داشتند.

در هر شهر جمعیت و یا تشکلی درست کرده بودند و هنوز تبدیل به یک سازمان سراسری متحد در کردستان ایران نشده بودند. این آن چیزی است که من به یاد می‌آورم.

**سوال:** آیا شما هیچ اطلاعی دارید درمورد اینکه کدام بخش از نیروهای اتحادیه میهنی برای همکاری با کومه‌له ایران تعیین شده بود؟

**جواب:** تا آنجاییکه من مطلع هستم اینها از اتحادیه میهنی بطور کلی تعیین میشدند و ربطی نداشت به اینکه کدام یک از کومه‌له رنجبران و یا «بزووتنه‌وه» [جنبش] و یا جریانی دیگر بودند. برعکس در آزمون کومه‌له رنجبران دارای تشکیلات ویژه خود بود ولی اتحادیه میهنی بعنوان یک سازمان فدراتیو سیاست خارجی و ارتباطات رو به بیرون را بطور واحدی به پیش میبرد. بدین معنا که کومه‌له رنجبران و یا «بزووتنه‌وه» دارای ارتباطات خارجی ویژه خود نبودند. تمام رابطه گرفتنها از طریق اتحادیه میهنی انجام میشد.

**سوال:** در آزمون مریوان مرکز مبارزات بود؛ کوچ اعتراضی مردم شهر انجام

گرفته بود، راهپیمایی مردم شهرهای کردستان برای حمایت از کوچ مردم مریوان و همچنین آمدن چندین هیأت از طرف دولت برای گفتگو با نمایندگان مردم. این زمانی است که مجموعه‌ای از کادرهای اتحادیه میهنی کردستان در مریوان حضور داشتند که برای کمک به کومه‌له آمده بودند. کادرهای شناخته شده‌ای چون بکر حاج صفر، ملا بختیار، جمال محمد خداکرم که ارتباط و همکاریهای معینی با کاک فواد داشتند. آیا شما اطلاع دارید که باوجود این آشنایی و دوستی که میان کاک فواد و این کادرهای اتحادیه میهنی، چرا ابراهیم جلال را برای همراهی کردن کاک فواد در آن سفر از بانه به مریوان انتخاب کردند و دیگران ویرا همراهی نکردند؟

**جواب:** من همچنانکه عرض کردم آنزمان در کردستان نبودم. این افرادی که شما نام بردید همه در حال حیات هستند و میتوانید از آنها پرسید.

**سوال:** در حال گفتگو با آنها هم هستیم. شما هنگامیکه مرگ کاک فواد پیش آمد چی فکر میکردید؟ با توجه به اینکه وی یکی از بنیانگذاران کومه‌له و یکی از رهبران برجسته کومه‌له بود، آیا از نظر شما این یک رویداد تصادفی بود یا اینکه آنرا توطئه‌ای از سوی جمهوری اسلامی میدانستید؟ آیا در اتحادیه میهنی در اینباره تحقیقی انجام گرفت؟

**جواب:** نه، من نشنیده‌ام هیچگونه تحقیقی در اتحادیه میهنی انجام گرفته باشد. در آنهنگام همچنانکه عرض کردم موضوع کار من با حزب شیوعی عراق، حزب بعث و با «حرکه اشتراکی عربی» بود. آنوقتی که این حادثه رخداد من بیشتر در دمشق بودم و با این جریان‌ها در حال گفتگو بودم. تا آنجاییکه من یادم می‌آید، البته ماهم از این جریان ناراحت شدیم چون کاک فواد علاوه براینکه کادر کومه‌له بود ما با وی دوستی شخصی هم داشتیم. عده‌ای از این دوستان در زمان شاه و قبل از سقوط رژیم وی با ما همکاری میکردند. به ما کمک میکردند و نزد ما بسیار احترام داشتند و از شهید شدن وی بسیار ناراحت شدیم.

**سوال:** منظور ما اینست که ابراهیم جلال این موضوع را به کونفرانس کومه‌له رنجبران مربوط کرده‌است. یعنی موضوع تنها این رویداد در آنزمان نیست.

**جواب:** می‌خواهم مطلبی را عرض کنم و آن اینست که صحبت‌های ابراهیم جلال اعتباری ندارد.

**سوال:** ابراهیم جلال در کتاب خود میگوید که بعداز این رویداد سالار عزیز

علیه وی دست به اقداماتی زده است و اینکه در نتیجه وی نتوانسته است در جلسات داخلی اتحادیه میهنی شرکت کند. آیا شما در این زمینه اطلاعی دارید؟  
**جواب:** من فکر میکنم هیچ ربطی به این مسئله ندارد. خود ابراهیم جلال آن شخصیتی نبود که در اتحادیه میهنی و یا در کومه‌له رنجبران موقعیت بالای کسب کند. نه ربطی به سالار داشته و نه مربوط به شهید شدن کاک فواد بوده است.

**سوال:** ابراهیم جلال در کتابش میگوید من آنچنان از سوی اتحادیه میهنی و کومه‌له رنجبران کنار گذاشته شده‌بودم که نمیتوانستم در هیچ جلسه‌ای، کنفرانس و کنگره‌ای شرکت کنم. حتی میگوید که نامه‌ای از طرف کومه‌له انقلابی زحمتکشان برای اتحادیه میهنی به منظور برائت وی نوشته شده‌بود. شما هیچ اطلاعی از این موضوع دارید؟

**جواب:** من چنین نامه‌ای ندیده‌ام و درمورد آنهم چیزی نشنیده‌ام.

**سوال:** پرسشهای ما همینها بودند. بعنوان آخرین سؤال، آیا خودتان از نزدیک با کاک فواد آشنایی داشتید؟

**جواب:** بله. من چند بار در «ناوزنگ» به حضورشان رسیده‌بودم. باهم نشست و گفتگوهای داشتیم در مورد شرایط ایران و اوضاع کردستان. تا آنزمان نظرات ما با آنها متفاوت بود. در مورد برخی مسائل با هم اختلاف نظر داشتیم. یعنی آنها فکر میکردند که تجربه کردستان عراق چندان موفق نبود و نمیتوان آنرا مد نظر قراردادو آنهاخود دارای تجارب ویژه‌ی خودشان هستند. ولی آنها نزد ما افرادی مورد احترام و مبارز بودند. ما آنها را بسیار دوست میداشتیم.

**ملکه و حشمت این گفتگو را انجام داده‌اند.**



### گفتگو با یداله بیگری - ۱۸ / ۵ / ۲۰۱۲

**سوال:** از اعلام آمادگی شما برای این گفتگو سپاسگزاریم. اولین سؤال ما اینست که چگونه با کاک فواد آشنا شدید؟ تا آنجاییکه از خاطرات آن دوره حضور ذهن داشته باشید.

**جواب:** کاک فواد را اولین بار روز ۲۷ شهریور سال ۱۳۴۷ ملاقات کردم. این روز از آنجهت برای ما حائز اهمیت بود که ما جمعی از فعالین بودیم که قصد پیوستن به مبارزات سالهای ۴۷-۱۳۴۶ کردستان ایران را داشتیم. قرارمان بر این بود که در مراسم جشن عروسی فاتح شیخ الاسلامی که جمع ما در آن شرکت داشتیم، محمل مناسبی است برای این دیدار. حضور ما در آنجا عادی جلوه میکرد و میخواستیم در مورد پیوستن و یا نپیوستن به جنبش مسلحانه فوق تصمیم بگیریم. پیشتر هم جلساتی برگزار کرده بودیم؛ مهمترین آنها جلسه ای بود که

در نوروز سال ۱۳۴۷ انجام شد. از قبل قرارمان این بود که متفقا تصمیم بگیریم زیرا که هم‌نظری چندانی در بین ما نبود، اما اینبار تصمیم ما براین بود که در مریوان و در خلال این مراسم عروسی، بطور قطعی به نتیجه نهائی برسیم. تعداد زیادی از رفقا در مراسم حضور داشتند، از جمله آنها زنده یادان حسین و فواد مصطفی سلطانی.

این اولین آشنایی من با کاک فواد بود. ولی قبلا از مصلح شیخ الاسلامی می‌شنیدم که میگفت امروز با فرزندان محمد رشید مصطفی سلطانی بودم، یا اینکه پیش آنها می‌روم. بعضی وقتها هم مضمون بحثهایشان را برایم بازگو میکرد، چون من با مصلح رفیق بودم. ما جمعی رفیق بودیم که پیشترها حدودا در تابستان ۱۳۴۵ و یا ۱۳۴۶ در منزل سواره ایلخانیزاده [از شعرای نامدار کردستان که سال ۱۳۵۴ درگذشت]، گردهم آمدیم تا در باره مسائل کردستان بحث و تبادل نظری داشته باشیم. اینکه ما به مثابه دانشجوی دانشگاه و روشنفکر چه کاری باید بکنیم و چه وظایفی بر عهده ما خواهد بود. از گذشته خودمان انتقاد میکردیم و به این نتیجه رسیدیم که باید کارهایی انجام دهیم. منظور از کار هم این بود که در واقع میبایست تشکیلاتی برپا کنیم. اما تعدادی از رفقا مخالف برپا کردن تشکیلات بودند و دلیل آنها این بود که اگر از تشکیلات صحبت کنیم ممکن است توجه ساواک جلب و باعث دستگیری ما بشود. حتی بخاطر می‌آورم که اسم «شبه تشکیلات» مطرح شد و آنرا پذیرفتیم برای اینکه نگویند این تشکیلات است! رفقای حاضر در جلسه عبارت بودند از: فاتح شیخ الاسلامی، ساعد وطن‌دوست، صلاح مهدی، عبدالله مهدی، خالد مهدی پسر عموی عبدالله، خود من و دو رفیق دیگر که در حال حاضر در سنندج هستند و از آوردن اسامی آنها خودداری میکنم.

ما در این جلسات تصمیم گرفتیم که نسبت به رویدادهای سالهای ۴۷ - ۱۳۴۶ - [جنبش مسلحانه کردستان ایران که سال ۱۳۴۶ آغاز و در بهار ۱۳۴۷ توسط ساواک و ژاندارمری سرکوب شد و رهبران آن جانباختند] مسئولانه برخورد کنیم، هرچند که تصویر روشنی از خود رویدادها نداشتیم. کم کم به این نتیجه رسیدیم که باید به این حرکت ملحق بشویم.

از آنجائیکه همگی ما با فاتح شیخ الاسلامی رفیق بودیم قرار ما بر این شد که همگی در عروسی او شرکت کنیم که شرکت ما در آن محمل مناسبی بود

برای این دیدار.

اسماعیل شریفزاده و سلیمان معینی جانباخته بودند و ما از طریق دوستانمان در منطقه گورک مهاباد با عبدالله معینی و «مینه شم» در تماس بودیم. متأسفانه روز بیست و ششم خبردار شدیم که این آخرین گلها هم پرپر شده‌اند. عبدالله معینی و مینه شم دو نفر از افراد اصلی بازمانده از این جریان بودند که آنها هم جانباختند. ما در مراسم عروسی متوجه شدیم که افرادی غایب‌اند. صلاح مهتدی هم قرار بود مخفیانه به عروسی بیاید، که نیامد. معلوم شد که وی همان روز بیست هفتم شهریور ۱۳۴۷ دستگیر شده و به دنبال آن موج دستگیری های شروع شد. نا امید از این جریانات به شهرهایمان برگشتیم چون آنها جانباخته بودند و ما متوجه شدیم که نمیتوانیم کار زیادی انجام بدهیم.

کاک فواد به تهران برگشت که هردو دانشجو بودیم. رفته رفته رفت و آمدها مجددا شروع شد. طی این تماسها در تهران، شروع کردیم به انتقاد از جریان مزبور (یعنی جنبش مسلحانه کردستان). ما دو گروه بودیم. گروه اول عبارت بودند از کاک فواد، شعیب زکریائی و محمد حسین کریمی. گروه دوم نیز متشکل بود از ساعد وطن دوست، عبدالله مهتدی، صدیق کمانگر، ایرج فرزاد، مصلح و فاتح شیخ الاسلامی، سید م. م، عطا رستمی و خود من. بتدریج این دو گروه در هم ادغام شدند، اما چگونه؟ هر بار به مناسبتی همدیگر را میدیدیم؛ بخاطر دارم که یکروز محمد حسین کریمی همگی ما را به سمینار علی اصغر حاج سید جوادی در دانشکده کشاورزی کرج دعوت کرد. یک روز دیگر شاملو در انجمن ایران و آمریکا سخنرانی داشت همه به آنجا رفتیم. به کلاسهای دکتر آریانپور، شعرخوانی اخوان ثالث، شاملو و میرفتیم. هر جا که مطلع میشدیم کلاسی هست میرفتیم؛ در دانشسرای عالی، در دانشکده علوم اجتماعی و در دانشکده الهیات [دانشگاه تهران].

خانه مصلح شیخ الاسلامی در تهران به نوعی، حالت مرکزیت داشت که در آنجا جمع میشدیم. کم کم بحثها جدی تر شده بود. تحلیل ما این بود که یکی از دلایل شکست جنبش سالهای ۴۷ - ۱۳۴۶، شکل چریکی مبارزه و غیاب یک جنبش مردمی بود آنها بدون شرکت فعال مردم دست به چنان مبارزه ای زده بودند.

در آنزمان کاک فواد، با مجید یا مسعود احمدزاده (بخاطر ندارم کدامیک از

آنها بود)، از اعضای سازمان چریکهای فدائی خلق در ارتباط بود. او مرتباً بحثهای آنها را به جمع ما منتقل میکرد و آنرا مورد انتقاد قرار میداد و اینکه چه چیزهایی در این مشی آنها نادرست است ..

ما به این نتیجه رسیدیم که باید دست به کاری بزنیم اما نه به شیوه گذشته. یکی از رفقا رُمان کوتاهی نوشته بود به اسم «باوه لی». رمان به زبان کردی و شرح قهرمانیهای سید فتاح بود. سید فتاح یکی از مبارزان جنبش مسلحانه سالهای ۴۷ - ۴۶ بود که در منطقه مهاباد جان سالم بدر برده بود و ما با او آشنائی نداشتیم. سید فتاح در جایی به دفاع از قهرمانیهای یکی از چریکها برمیخیزد. در جایی از رمان بر سر ژاندارمها و مزدوارن میغورد و میگوید: این منم! سید فتاح، خودتان را برای پذیرفتن ضربات من آماده کنید!! ... ما این نقطه نظرات موجود را در رمان را مورد نقد قرار دادیم و نتیجتاً از مشی چریکی - مسلحانه و دور از مردم انتقاد کردیم. براین باور بودیم که چنین حرکتی بدور از سازمان دادن و آگاه‌گری در میان توده‌ها نمیتواند پیروز شود.

در این زمان افکار چپ در دانشگاهها گسترش یافته و از طرفی هم دستخوش تغییراتی شده بود. این تغییرات خود را در شکل انتقاد از سیاستهای سازشکارانه حزب توده نشان میداد که نتیجه عملی آن، توسعه مشی چریکی بود. اما طرز فکر ما بدلیل تجربه کردستان، کمی پیشرو تر بود. ما معتقد بودیم که باید به کار تشکیلاتی و سازماندهی مردمی روی بیاوریم. مداوماً جلساتی بزرگ تشکیل میدادیم. میتوانم بگویم که در این رابطه کاک فواد نقش برجسته ای ایفا میکرد. او مبتکر بود و بیشتر نظرات انحرافی را او تشخیص میداد. طبیعتاً سایر رفقا نیز نقش داشتند.

ما در آن زمان چهار اثر مائو تسه تونگ را زیاد مطالعه میکردیم. این نوشته‌ها عبارت بودند از: «در باره تضاد»، «در باره عمل»، «حل صحیح تضادهای درون خلق» و «علیه لیبرالیسم». سعی میکردیم رهنمودهای وی را به کار بندیم. کتاب دیگری نوشته رئیس جمهور چین [لیو شاوچی] به دستمان رسیده بود به نام «چگونه میتوان کمونیست خوبی بود». این کتاب اثری بود بسیار عالی که وظائفی کاملاً انسانی و انقلابی پیش رو میگذاشت.

نوشته‌هایی از سازمان انقلابی حزب توده، توسط کاک فواد به دست ما میرسید. این سازمان از حزب توده انشعاب کرده بود که کورش لاشائی و

پارسا نژاد از جمله اعضای آن بودند.

کاک فواد براین عقیده تأکید میکرد که ما باید به اتحادیه میهنی کردستان کمک کنیم. علی الخصوص زمانیکه با قیاده موقت (پارت دموکرات کردستان عراق) در جنگ بودند. به خاطریم هست که برای ارسال کمکها نیز راههایی پیدا کرده بود. من آمپول، قرصهای آسپیرین، ویتامین سی و مواد دیگری تهیه میکردم و او هم ترتیب ارسال آنها را میداد. البته پیشتر هم ما این کار را انجام داده و کمکهای فرستاده بودیم.

کاک فواد متوجه شده بود که یک مجله فرهنگی مریوان، در بهمن ماه ۱۳۴۹، مقاله ای از فاتح شیخ الاسلامی تحت عنوان «آنک سپیده دمید»، به چاپ رسانده است. در آن مقاله ایشان از ششم بهمن و انقلاب سفید دفاع کرده بود. حال اینکار او به اجبار و یا هر شکل دیگری که بوده باشد، از نظر ما کار زشت و بسیار بدی بود و در آن از انقلاب سفید شاه و ششم بهمن دفاع کرده بود. ما در همان ماه جلسه بزرگی برگزار کردیم که میشود گفت که اولین جلسات عمومی و اکثریتی ما بود و چند روزی طول کشید. جلسات در دو مکان بصورت همزمان انجام شد. در یک مکان برای کسانی که همدیگر را میشناختند و در مکانی دیگر برای آنها که با ارتباطهای ما آشنا نبودند. این جلسات در تهران برگزار شد و مرتب بحثهای این دو جمع با هم رد و بدل میشد. کاک فواد مقاله فاتح شیخ الاسلامی را در اختیار داشت و منتظر بود که خود او در باره مقاله اش صحبت کند، فاتح شیخ الاسلامی در این باره سکوت کرد. در نتیجه کاک فواد در جلسه چیزی راجع به مقاله نگفت اما بعداً مقاله را در اختیار جمع گذاشت که آنرا بخوانند. همه‌ی ما از جلسات راضی بودیم. کاک فواد گفت که فاتح شیخ الاسلامی صمیمانه برخورد نکرده و میبایست خودش در این باره و وضعی که نشان داده است، توضیح میداد. باید به شکلی او مورد نقد قرار بگیرد.

از همه‌ی کتابها و نوشته هائی که بدستمان میرسید، نسخه برداری میکردیم. من کتاب تاریخ معاصر را رونویسی میکردم که کاک فواد هر روز به کمک میامد. یکی از شیوه های مخفی کردن کتابها اینگونه بود که من کتابها را در ساکی میگذاشتم و به مسافرخانه یکی از دوستانم میبردم. یکشب در آن مسافرخانه میماندم و ساک را در انبار آنها میگذاشتم هر وقت احتیاج داشتیم به آنجا رفته و آنرا باخود می آوردم.



بسیاری وقتها جلسات ما در ماشین برگزار میشد. من و ساعد و تندوست ماشین نداشتیم و از ماشین برادر ساعد استفاده میکردیم. اغلب ساعتها با ماشین میچرخیدیم تا بحثهایمان به پایان میرسید.

کاک فواد در اینکه باید زندگی حرفه ای سیاسی در پیش بگیریم، بسیار جدی بود. یعنی اینکه همچون معلم و یا کارگر به میان مردم برویم. عده ای را برای معلم شدن و عده دیگری هم به ادامه تحصیل تشویق میکرد. یکی از افرادی که من و کاک فواد تا ساعت چهار صبح با او نشستیم و بحث کردیم تا ادامه تحصیل بدهد، ادیب و تندوست بود که حاضر نشد اینکار را بکند.

**سوال:** مسئله جالبی است، میخوامم بپرسم معیار شما چه بود؟

**جواب:** معیار خاصی نبود که بر اساس آن کسی را به درس خواندن و یا نخواندن تشویق کنیم.

**سوال:** چگونه بود که به کسی میگفتید درس بخواند و به آن دیگری نمیگفتید؟

**جواب:** ترک تحصیل و یا درس نخواندن تبلیغ نمیشد. ما به ادیب و تندوست میگفتیم چنانچه انقلاب بشود، شما دکتر باشید مؤثرتر خواهید بود.

**سوال:** شاید خود آن شخص با شناختی که از خود داشته، فکر کند این کار را بهتر از کار دیگری میتواند انجام دهد.

**جواب:** ممکن است اینچنین بوده باشد.

**سوال:** بخاطر دارم که کاک فواد نامه ای را از زندان قصر فرستاده بود با این مضمون: «بچه ها باید درس بخوانند و به تحصیلات عالیه راه یابند نه اینکه به چیزهای کوچک رضایت بدهند.» برادرمان امین هنوز کلاس یازده بود که ترک تحصیل کرد و در خیابان ناصر خسرو سندنجان به جوشکاری مشغول شد. بزرگترهای خانواده ما براین باور بودند که او تحت تأثیر و یا به توصیه کاک فواد به این کار دست زده است. در زندان به کاک فواد گفته بودند که به برادرانت عبدالله و امین توصیه کن که درس بخوانند، او گفته بود چنانچه خودشان بخواهند، من موافقم و بسیار هم دوست دارم که اینکار بکنند.

**جواب:** مستقیماً به کسی گفته نمی شد درس نخواند اما گفته میشد که اولاً به مردم نزدیک بشوید و ثانیاً زندگی سیاسی حرفه ای را انتخاب کنید. اگر کسی به دانشگاه میرفت، کسی نمیگفت نرو یا درس نخوان. بهر حال تمایل رفقا براین بود که هرچه زودتر به میان مردم بروند. خاطریم هست که آخرین بار

قبل از دستگیری کاک فواد، او را در کرمانشاه در منزل خود ملاقات کردم. قرار بود به دزفول برود و طیب روح الهی و محمود فارس را در آنجا ملاقات کند. گفت ممکن است من دستگیر بشوم. میدانست که ممکن است دستگیر شود. فکر میکنم در آن زمان ایرج فرزند دستگیر شده بود. شعیب زکریائی هم به دلیل دیگری دستگیر شده بود. دستگیریش در ارتباط با این جمع نبود. یکی از شوخی های کاک فواد با من این بود که: اگر دستگیر بشوم شما را هم لو میدهم تا شما هم دستگیر بشوید و دست از دنیا بشوئید، اما اصلاً صحبتی از من نکرده بود. امنیت همه ما از جانب او محفوظ شد. البته همه اینطور بودند، ایرج فرزند و عبدالله مهتدی و کاک فواد و بقیه.

**سوال:** در مجموع خوب توانستند جلوی دستگیریهای دیگر را بگیرند و امنیت رفقای خود را حفظ کنند.

**جواب:** قبل از قیام به سفارش صارم‌الدین صادق وزیری، قرار بود من و عبدالله بابان با شخصی ملاقات کنیم که نه معلوم بود کیست و نه اینکه به چه جریانی وابسته است، اما خودم حدس می‌زدم که حزب دمکراتی باشد. مسئله را با کاک فواد درمیان گذاشتم، او گفت اگر از حزب دمکرات بود، برای ما مهم است بدانیم که موضعشان در مورد این سه مسئله چگونه است. اول در مقابل حزب توده، دوم اتحادیه میهنی کردستان و سوم دولت بعث عراق. دیدار ما با یکی از کادرهای حزب دمکرات بود و مواضعشان را بیان کرد. در مورد حزب توده گفت: اگر حزب توده این ادعای خود را مبنی بر اینکه حزب دمکرات به مثابه سازمان کردستان آنهاست پس بگیرد، ما با آنها همکاری خواهیم کرد. در مورد اتحادیه میهنی گفت: ما با رسول مامند بسیار دوست هستیم. در آن زمان اتحادیه از سه شاخه تشکیل شده بود. یکی خط عمومی که جلال طالبانی آنرا رهبری میکرد، دوم «کومه‌له رنجبران» که رهبر آن نوشیروان مصطفی بود و سومی جنبش سوسیالیستی که رسول مامند آنرا نمایندگی میکرد. در مورد دولت بعث هم گفت: تا حدودی به ما کمک میکنند. مثلاً اجازه داده اند کنگره ما در بغداد برگزار بشود و تسهیلاتی برایمان فراهم کرده‌اند.

در زمان راهپیمائی مریوان، من دادستان استان کردستان بودم. رفقای جلو دادستانی شهر سنندج تجمع کرده و تصمیم گرفتند به طرف مریوان راهپیمائی کنند. من به ملاقات آقای شکیبا استاندار رفتم که انسان بسیار خوبی بود.

گفتم شما استاندار کردستان هستید، تعدادی از مردم را در شهر مریوان بازداشت کرده اند و مردم سنندج نیز قصد دارند [به اعتراض به این مسئله] به طرف مریوان راهپیمائی کنند. گفت خوب حالا چکار کنیم؟ گفتم اگر امکان دارد ما هم به مریوان برویم، گفت بسیار خوب برویم. درخواست هلیکوپتر کرد و ما به مریوان رفتیم. ما در هلیکوپتر راهپیمایان را میدیدیم که به گردنه «آریز» نزدیک شده بودند. هلیکوپتر ما را در پادگان مریوان پیاده کرد. بعد از ورود ما، از اعضای شورای شهر سنندج هم بوسیله هلیکوپتر به همان پادگان آمدند که عبارت بودند از: یوسف اردلان، هادی مرادی و فواد روحانی. یوسف اردلان در آنجا ماند و دو نفر دیگر به سنندج بازگشتند.

در مریوان، عمده گفتگوها از یک طرف بین کاک فواد و چمران و از طرف دیگر یوسف اردلان و چمران انجام میشد چراکه یوسف از طرف شورای شهر سنندج آمده بود. ما از طرف دولت آمده بودیم و ما میبایست بیطرفی را حفظ و از حق و قانون دفاع میکردیم. من به زندان رفتم و از همه رفقای زندانی بازجوئی کردم.

کاک فواد در مذاکرات با چمران نقش مهمی را ایفا میکرد. یوسف هم به همان ترتیب. این جلسات در پادگان انجام می شد. کاک فواد و کاک یوسف در این مسئله هم رأی بودند که: مردم مریوان به شهر بازگردند مشروط بر اینکه مقرهای پاسداران و سایرین در شهر برچیده بشوند.

عکسی از کاک فواد بجا مانده است که در آن سر خود را به دستانش و بر روی میز تکیه داده و بخواب رفته است، آن عکس در راهرو محل مذاکرات بهنگام تنفس جلسه گرفته شده و نشان میدهد چه اندازه خسته است و چه میزان زیر فشار مذاکرات بوده است.. کاک فواد حقیقتاً از مردم مریوان و خواسته هایشان از جمله بیرون رفتن پاسداران از شهر، دفاع میکرد. یوسف اردلان هم بعنوان عضو شورای شهر سنندج، چمران را زیر فشار قرار داده بود. ساعت حدود سه و چهار بامداد بود که چمران راضی شد که زندانیها را آزاد کند. من فوراً گفتم تأخیر جایز نیست و باید قبل از اینکه صبح فرارسد و پاسدارها و مزدوران برسند و دخالت کنند، همین الان به زندان میروم و زندانیها را بیدار میکنم. رفتم آنها را بیدار کردم و گفتم شما آزاد هستید، لباسهایتان را بپوشید همراه من بیایید.

**سوال:** بعد از آن جریان مریوان، شما چه وقت کاک فواد را مجدداً دیدید؟

**جواب:** پس از مریوان بخاطر ندارم او را دیگر دیده باشم. او به سنندج نیامد و من هم جایی نرفتم و در سنندج بودم.

**سوال:** خبر جان باختن کاک فواد را کجا شنیدید.

**جواب:** در تهران بودم و از طریق روزنامه باخبر شدم. تلفنی با یکی از برادرانم صحبت کردم و صحت خبر را پرسیدم. او خبر را تایید کرد. بعد که به سنندج برگشتم، ایرج فرزاد را دیدم که کل جریان را برایم تعریف کرد.

**سوال:** آیا آزمون این رویداد را عادی و اتفاقی تلقی میکردید یا آنرا نقشه‌ای از پیش طرح ریزی شده از جانب جمهوری اسلامی میدانستید؟ ما در سفری که به سلیمانیه داشتیم با ابراهیم جلال دیداری داشتیم. او از کادرهای اتحادیه میهنی است که در این رویداد همراه کاک فواد بود. او کتابی نوشته است، هم در کتابش و هم در گفتگو با ما اظهار میکند که اینکار صد در صد توطئه جمهوری اسلامی بوده است. میگوید اطلاعات کافی ندارم که بگویم چگونه، اما نقشه آنها بوداطلاع داشتند که کاک فواد در آن مسیر در حرکت است، بدین منظور نیرو اعزام کردند.

**جواب:** ممکن است اینگونه باشد. بی تردید آنها دنبال این بودند که کاک فواد را از بین ببرند. مواضع کاک فواد در برابر چمران و همکاران او در جریان مذاکرات، رژیم را به این نتیجه رسانده بود که فواد عنصری خطرناک در مقابل آنهاست. من فکر میکنم که نقش شخصیت مهم است. در جاهای زیادی نقش یک شخصیت و یک فرد میتواند مهم باشد. کاک فواد که توانسته بود تمام مردم مریوان را به خروج از شهر قانع کند، بنظر من نقش به مراتب بیشتری از سایر اعضای شورای شهر داشت. سایر اعضای شورا ممکن بود به نحو دیگری برخورد کنند. ما در سنندج فاقد چنین شخصیتی بودیم. کاک فواد در مذاکرات پادگان مریوان با چمران نقش زیادی داشت. کسی که بتواند یک شهر را آنچنان به حرکت درآورد، در مذاکرات بدان گونه شرکت فعال داشته و برسر خواسته مردم پافشاری کند، بسیار با اهمیت است. او با اسلحه‌اش وارد پادگان و جلسات مذاکره میشد. همراهان او یکی دو پیشمرگ بیشتر نبودند، در حالیکه در محوطه پادگان صدها نفر از نیروهای رژیم حضور داشتند. اما بهرحال رژیم روی او حساب میکرد. اما گزارش چمران از آن جریانات و نتایج بعدی فعالیتها، آنها [رژیم] را به این نتیجه رسانده بود که حیات کاک فواد میتواند به ضررشان تمام شود. ممکن

است طبق نقشه ای و با اطلاعات از قبل گردآوری شده، سعی کرده باشند او را در آن مسیر بدام بیاندازند. این امکان دارد.

**سوال:** درست برای تأکید بر آنچه که گفتید، ما برای مراسم بزرگداشت یاد کاک فواد، از عبدالرضا کریمی که از اعضای سازمان چریکهای فدایی خلق و عضو شورای شهر مریوان بود، دعوت کردیم. جالب است که او نیز در این مراسم همین را تشریح میکند و میگوید: در اوضاع و احوال آن دوره کردستان که مریوان به کانون این مبارزات تبدیل شده بود و تا آنزمان بی سابقه بود، چندین هیات نماینده دولت به مریوان آمدند و مجبور به بازگشت شدند. از جمله، ابتدا گلستانی بعدآیت‌اله لاهوتی و بعدها چمران. کریمی می افزاید که اینها همگی به این نتیجه رسیده بودند که نیروی محرکه‌ی این جنبش کاک فواد است.

**جواب:** درست است. آنان از پیشینه کاک فواد در زندان سنندج نیز مطلع بودند. از راه اندازی اعتصاب در آن زندان و همچنین مقاومت کاک فواد در آن اعتصاب، آگاهی داشتند. همه این عوامل آنها را به این نتیجه میرساند که کاک فواد به عنوان مانعی بزرگ بر سر راهشان باید حذف فیزیکی بشود.

**سوال:** ابراهیم جلال در کتابش نوشته است که بعد از مرگ کاک فواد، هم در «کومه‌له رنجبران» و هم در اتحادیه میهنی کردستان، بخاطر مرگ کاک فواد برخورد‌های بدی با او شده است. میگوید مرا در هیچ جلسه ای راه نمیدادند تا اینکه نامه ای از طرف کمیته مرکزی کومه‌له مبنی بر برائت او ارسال میشود. بدنبال نوشتن این نامه، ابراهیم جلال توانسته است در جلسات تشکیلاتی سازمانشان شرکت کند. با توجه به اینکه شما از نزدیک با کمیته مرکزی کومه‌له کار کرده اید، آیا از نوشتن چنین نامه ای اطلاع دارید؟

**جواب:** هیچگاه چنین نامه ای را ندیده‌ام. ممکن است نامه بدون ثبت در دفتر ارسال شده و یا قبل از دایر کردن دبیرخانه کومه‌له فرستاده شده باشد. نمیگویم نامه در چه تاریخی نوشته شده؟

**سوال:** تاریخ نامه را در کتاب نوشته اما زمانی که ما حضوری با وی به گفتگو نشستیم گفت: عبدالله مهدی، ابراهیم علیزاده و عمر ایلخانیزاده نامه را برایم نوشتند.

ما سؤال دیگری نداریم و می‌خواهیم از بابت وقتی که در اختیار ما گذاشتید، سپاسگزاری کنیم.

**یدالله:** خواهش میکنم. من از کاک فواد خیلی چیزها یاد گرفتم. هر انسانی طبیعتاً نقاط ضعف و قوتی دارد اما به تصور من، نقاط قوت این انسان، به مراتب برجسته تر بود.

**این گفتگو توسط ملکه و رضا انجام گرفته است.**



### گفتگو با یوسف اردلان - مارس ۲۰۱۳

**سوال:** لطف کنید در خصوص آشنائی و نیز همکاری سیاسی و تشکیلاتی تان با کاک فواد، برایمان بگوئید. چه سالی و در کجا این آشنائی شروع شد؟

**جواب:** آخرین باری که من دستگیر شدم، زمستان سال ۱۳۵۲ بود. اوائل پائیز ۱۳۵۳ به زندان قصر انتقال یافتم. هنوز محاکمه نشده بودم. در این زندان بود که با ایشان آشنا شدم. همانجا هم ایرج فرزند را دیدم که ایشان را از قبل و از دوران دبیرستان می شناختم. سال ۱۳۵۰، با ایرج فرزند و ساعد وطن دوست در یک محفل بودیم. با دیدن ایرج و کاک فواد متوجه شدم که بیشتر رفقایمان دستگیر شده اند. طیب روح الهی و ابراهیم رنجکشان نیز در همان زندان بودند.

دستگیری من در ارتباط با آنها نبود، بلکه به دلیل هم محفلی با ایرج فرزند بود. درست است که ما در دو مرحله جداگانه به دام ساواک افتاده بودیم، اما

همگی ما به لحاظ خصوصیتی از یک بافت بودیم و تو گوئی که سالهاست همدیگر را میشناسیم. البته روابط سیاسی ما برای ساواک آشکار نبود. کاک فواد انسانی زیرک، باز و خوش آشنائی بود، به سرعت با آدمهای غریبه، پیوند برقرار میکرد.

**سوال:** از خاطرات خودتان با کاک فواد در زندان بگوئید.

**جواب:** من زمستان سال ۱۳۵۲ در ارتباط با یک محفل کمونیستی دستگیر شدم. این محفل جدا از اینکه در میان کارگران فعالیت مداوم و عملی میکرد، نشریه ای بنام [بسوی انقلاب] هم انتشار میداد. این نشریه، هم حاوی مسائل تئوریک کلاسیک بود و هم مشی چریکی را مورد انتقاد قرار میداد. انتقام به زندان قصر باعث شد که به مدت حدوداً دو ماه، هم زندانی کاک فواد و دیگر رفقا باشم. در این مدت کوتاه هر روز همدیگر را میدیدیم و مباحث و تحلیلهای سیاسیمان را رد و بدل میکردیم. او ذهن هوشیاری داشت. همانطوریکه اشاره کردم، در برخورد اول صریح و گشاده‌رو، هوشیارانه برخورد میکرد و در برخوردهای بعدی، بیباکی توأم با هوشیاری را در صحبت‌هایش احساس میکردی. نمیخواهم از او یک سمبل بسازم اما اینگونه بود که او نوعی احترام را در مخاطب خود، به خویش ایجاد میکرد. اما خصوصیات او به حدی برجسته بود که گذر از خط قرمز را از نظر کم رنگتر جلوه می داد.

در دوران شاه، زندانی سیاسی دارای فرهنگ خاص خود بود. جدا از مقاومت، نزدیک نشدن با زندانبان و شرکت نکردن در مراسم رسمی حکومتی، جزو این فرهنگ محسوب میشد. تا جائیکه حتی بصورت تاکتیکی هم، کسی به خود اجازه نمیداد در چنین مراسم هائی شرکت کند. زمانی که به زندان قصر انتقال یافتم، به دلیل آشنائی قبلی ام با عده ای از زندانیان، یکی از آنها تعریف کرد که کاک فواد در مراسم ۲۸ مرداد سالروز کودتای ۱۳۳۲ شرکت کرده است. در فرصتی از کاک فواد در باره این موضوع سوال کردم، احساس کردم که از سوالم ناخرسند است اما به شیوهی آرام و متین که مخصوص او بود، پاسخ داد که «فکر کرده ام چنانچه در این مراسم شرکت کنم، مرا در همین زندان نگه میدارند و بنابراین امکان این را خواهم یافت همه آن رفقائی را که دستگیر شده‌اند بینم و از چند و چون حفظ اسرار تشکیلات مان، آگاه بشوم». من دلیل او را قانع کننده نیافتم.

**سوال:** به دنبال آزادی‌تان از زندان، و بعدها در دوران انقلاب و انتخاب شما



بعنوان عضو شورای شهر سنندج، ارتباط تان با کاک فواد چگونه بود؟  
**جواب:** بعد از آزادییم از زندان و بازگشتم به سنندج کاک فواد را ندیدم. بعدها چند بار او را دیدم اما راجع به ادامه کار تشکیلاتی بحثی نکردیم. در آنزمان بدون اینکه از تشکیلات خاصی صحبت کنیم، همراه صدیق کمانگر، ایرج فرزاد و عبدالله بابان و... سرگرم امور مربوط به شورای محلات سنندج بودیم. با آزاد شدن شعیب زکریائی، پافشاری بر سر کار تشکیلاتی، مخفی رواج یافت. من با چنین ایده ای موافق بودم. اما در خصوص روابط تشکیلاتی بحث مشخصی در میان نبود. همانطوریکه اشاره کردم، در فعالیتهای شورای محلات شرکت میکردم. اما در این باره هیچ دستور تشکیلاتی ای در کار نبود. فکر میکنم در مورد صدیق کمانگر، عبدالله بابان و بسیاری از رفقای دیگر هم وضع به همین منوال بود. روابط به صورت سنتی آن پیش میرفت و نه بصورت روابط تشکیلاتی مشخصی. در این دوران گاهگاهی کاک فواد را به حسب اتفاق میدیدم.

به دنبال رویدادهای نوروز خونین سنندج در سال ۱۳۵۸، در زمان مذاکرات با «شورای انقلاب» جمهوری اسلامی، کاک فواد از طریق ایرج فرزاد پیغامی فرستاده بود که من به عنوان کاندیدا، در انتخابات شورای موقت شهر سنندج شرکت کنم. همین کار را هم کردم و من در این انتخابات، جزو لیستی بودم که از طریق جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب و سازمان چریکهای فدائی خلق حمایت میشد. این لیست، لیست پیشرو نامگذاری شده بود و سرانجام من بعنوان یکی از اعضای شورای موقت شهر سنندج انتخاب شدم.

در این دوران هیچگاه کاک فواد را از نزدیک ندیدم تا اینکه رویداد روستای «خانگاه جوجو» به وقوع پیوست. در آن زمان اتحادیه دهقانان مریوان کار و فعالیت خود را آغاز کرده بود. در یکی از جوله های سیاسی این اتحادیه در روستای مذکور، افراد مسلح وابسته به مالکین و احمد مفتی زاده، موسوم به مکتب قرآن که از قبل آماده شده بودند. با ورود پیشمرگان به روستا آنها تیراندازی را شروع می کنند. در اثر این درگیری افراد مکتب قرآن دچار تلفات جانی شده بودند.

نیروهای حکومتی در ژاندارمری و استانداری به علت دستپاچی، بطور مستقیم جرأت دخالت در ماجرا را نداشتند. بنابراین از شورای شهر درخواست کردند که بروند و در باره آن به تحقیق بپردازند. من از جانب شورا مأموریت یافتم که به

مریوان بروم. دو نفر از استانداری و ژاندارمری هم همراه من بودند. کاک فواد بصورت مخفی در شهر مریوان بسر میبرد و پیغام داده بود که با او ملاقاتی داشته باشم. من بدور از چشم مأموران استانداری و ژاندارمری، خود را به او رساندم. ملاقات ما در خانه ای بود که اکنون به یاد ندارم متعلق به چه کسی بود. کاک فواد خسته بنظر میرسید. انگار از بیخوابی رنج میبرد، با این حال ماجرا را به دقت برایم بازگو کرد. من میدیدم که با چه احساسی از ضرورت حمایت از آن زحمتکشانی حرف میزند که انگار سالها با آنها زیسته و کار کرده بود.

**سوال:** در زمان کوچ مردم مریوان به خارج از شهر و اعزام نمایندگان جمهوری اسلامی به منظور مذاکره با شورای شهر مریوان شما نیز به عنوان نماینده شورای شهر سنندج در محل حضور داشتید. لطفاً در خصوص نقش کاک فواد در این شکل مبارزه، برایمان بگوئید.

**جواب:** هفت نفر از رفقای کومه‌له که در جریان یاری رساندن به کوچ مردم مریوان به کمین نیروهای پادگان این شهر افتاده بودند و دستگیر و زندانی شدند. خطر انتقال آنها به مکانی دیگر و احتمال اعدام آن رفقا در کار بود. شورای شهر موظف بود که در جهت آزادی این هفت نفر تلاش کند. در این رابطه سه نفر از اعضای شورا، مرکب از من، فواد روحانی و هادی مرادی و از طرف دیگر استاندار کردستان یعنی شکیبا و یداله بیگلری با هلیکوپتر به پادگان مریوان رفتیم. در پادگان مریوان چمران را ملاقات کردیم. بعد از چند دقیقه‌ای چمران با هادی مرادی و فواد روحانی بصورت جداگانه در اطاقی به گفتگو نشستند. این دو نفر از نزدیکان جمهوری اسلامی و همچنین یاران مفتی زاده بودند.

آشکار بود که چمران برای جنگ به منطقه آمده و یا روانه شده بود. او قصد داشت که رفقای ما را به مکان دیگری انتقال بدهد. ما تا نیمه های شب چند بار تلفنی با دفتر نخست وزیری تماس گرفتیم. این دفتر تنها مرجعی بود که در تماسهایمان میتوانستیم از طریق آنها حکومت را زیر فشار قرار بدهیم تا مانع از انتقال دوستانمان بشویم. نیمه های شب بود که چمران به آزادی آنها تن داد. ساعت حدود سه و یا چهار بامداد بود که همراه رفقای آزاد شده از پادگان خارج و به راهپیمایان سنندجی پیوستیم. راهپیمایان روز ششم راهپیمائی خود را

میگذراندند و ملحق شدن ما به آنها در جایی صورت گرفت که برای استراحت شبانه مانده بودند.

من دوباره به محل مذاکرات بازگشتم. کاک فواد را دیدم. رخسار خسته ای داشت. پیدا بود که آنشب نخوابیده و مذاکره با چمران را ادامه داده بوده. یکی از عکاسان مشهور بنام رضا دقتی در آنجا حضور داشت و عکسی از کاک فواد را در حالی که سرش را بر روی دستش نهاده به ثبت رسانیده.

قرار شد که کاک فواد در جلسه ای با دیگر اعضای شورای شهر مریوان به منظور تصمیم گیری گرد هم بیایند. کاک فواد پیشنهاد کرد که من نیز بعنوان عضوی از شورای شهر سنندج در جلسه آنها حضور پیدا کنم. سایر اعضای شورا هم با این پیشنهاد موافقت کردند. طبعاً من به شرکت در آن جلسه افتخار میکردم. در آن جلسه کاک فواد با توضیح جزئیات، مباحث اش با چمران و فرمانده پادگان را برای ما بازگو کرد. از جمله اینکه گفت «آنها در حرف تمامی خواسته های ما را پذیرفته اند اما میدانم که آنها راست نمیگویند». او اضافه کرد که ما در این حرکت مشخص پیروز شده ایم و مردم تا اکنون ایستادگی کرده اند اما باید با سربلندی به این کوچ خاتمه بدهیم.

**سوال:** روز فرمان خمینی مبنی بر حمله به کردستان در ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۸ شما کجا بسر میبردید؟

**جواب:** در آن روز که خمینی حکم جهاد داد، بیشتر رفقا در شهرسنندج بودند. من و عبدالله بابان بدون طرح از پیش تدارک دیده ای به وسیله جیبی که تازه خریده بود، به سقز رفتیم و روز بعد نیز به مقصد بانه حرکت کردیم. من در بانه بودم که خبر تکان دهنده اعدام های مریوان را شنیدم. هنوز زیر بار سنگین این اعدامها کمر راست نکرده بودیم که خبر از دست دادن کاک فواد را شنیدیم.

این گفتگو توسط ملکه انجام گرفته است.

## سایر رفقا

بمنظور پربار کردن مطالب این کتاب و همچنین بدست دادن تصویر هر چه روشن تری از وقایع و تاریخچه‌ی آنها، ما نهایت سعی خود را بکار گرفتیم تا بدون هیچگونه پیشداوری و یا در نظر گرفتن ملاحظاتی از قبیل تعلق تشکیلاتی و سمت و سوی فکری کنونی، از دوستان و رفقای آنزمان کاک فواد و کومه‌له، صمیمانه درخواست مساعدت نمائیم.

در مراسم سی‌امین سال بزرگداشت کاک فواد، گفتگوئی از عثمان روشن توده، مبنی بر خاطرات او از کاک فواد، پخش گردید. ما بدلیل همکاری نزدیک او با کاک فواد، بویژه اینکه در مقطعی در سفرهای مهمی با وی همراه بود، مایل بودیم گفتگوئی برای درج در این کتاب با ایشان انجام دهیم که متأسفانه مورد قبول واقع نشد.

حمه سوور (حسین مرادیگی) آمادگی خود را جهت انجام گفتگو اعلام کرد ولی متأسفانه بدلیل ابتلا به بیماری، از این امکان محروم شدیم. در این کتاب، طی مصاحبه هایمان، اسامی تعدادی از رفقای آن دوران کومه‌له، ذکر شده است. یکی از این رفقا، مصلح شیخ الاسلامی است. از این نظر برایمان مهم بود که بازگو کردن و تحلیل وقایع را مستقیماً از خود ایشان نقل کنیم. ایشان ابتدا موافق بود که با هم گفتگوئی داشته باشیم اما بعدها اعلام عدم آمادگی نمود.

### عبداله مهتدی

همانگونه که در ابتدای این کتاب خاطرنشان شده است، ما تلاش کرده ایم با تمامی کسانی که با کاک فواد کار سیاسی و تشکیلاتی مشترک داشته‌اند، دیدار و گفتگو کنیم. همچنین سعی ما براین بوده که دیدارهایمان بدون در نظر گرفتن موقعیت سیاسی و تشکیلاتی اشخاص صورت بگیرد. در این پروژه بطور واقعی اینکه چه کسی در کجای نقشه‌ی سیاسی کردستان ایستاده است، به کلی خارج از اهداف مورد نظر ما بوده است.

یکی از این اشخاص عبداله مهتدی بود که خود جزو یکی از بنیانگذاران و

فعالین کومه‌له محسوب می‌شود. ایشان در نشیب و فرازهای این تشکیلات، نقش مؤثری داشته است.

کسانی که با تاریخ این تشکیلات آشنائی دارند، واقف هستند که کاک فواد و عبدالله مهتدی دو تن از بنیانگذاران این سازمان بوده اند. در طی چند سال اخیر، ما خواهر و برادران کاک فواد، به منظور نشان دادن نقش و تأثیر کاک فواد در جنبش رادیکال، سوسیالیستی و آزادیخواهانه‌ی کردستان، دست به اقداماتی زده‌ایم که، در واقع اینکار وظیفه‌ی یاران و رفقای او بوده است.

سال ۱۳۸۸ [۲۰۰۹] به مناسبت سی‌امین سال جانباختن کاک فواد مراسمی برگزار کردیم. پیش از مراسم، طی نامه‌ای رسمی برای عبدالله مهتدی، از ایشان دعوت نمودیم که در مراسم حضور پیدا کند و در خصوص جایگاه کاک فواد و شخصیت او سخن بگوید. زمانی را هم بعنوان یکی از سخنرانان مراسم، برای ایشان در نظر گرفته بودیم. متأسفانه، علیرغم چندین بار تماس به وسیله نامه، ایمیل و همچنین از طریق نمایندگی تشکیلات ایشان در سوئد، هیچ جوابی دریافت نکردیم.

برای انجام پروژه کتاب حاضر هم تمام تلاش‌ها، در رابطه با دریافت پاسخ از جانب ایشان بی نتیجه ماند. در واقع ما نه منفی و نه مثبت جوابی دریافت نکردیم.

ما هنوز هم برای چنین برخوردی از جانب ایشان در شگفتیم و نمیتوان توجیه مناسبی یافت که چرا عبدالله مهتدی به این درخواستها وقعی نهد. این در حالی است که اینجا و آنجا به مناسبت‌های گوناگون از ایشان می‌شنویم که «در برابر خانواده‌ی جانباختگان، سر تعظیم فرود می‌آورد». مگر نه اینست که هشت انسان جانباخته، هشت انسان والا و گرانقدر کومه‌له و جنبش نوین کردستان از خانواده‌ی ما هستند؟ [فواد، حسین، امین، ماجد، امجد، ناصر و احمد مصطفی سلطانی و دکتر جعفر شفیعی]

گفتگو با عبدالله مهتدی برای ما، ویژگی دیگری هم داشت: ابراهیم جلال در کتابی بنام «گلچینی از تاریخ کومه‌له» [منظور کومه‌له رنجبران کردستان عراق است]، مدعی است که کومه‌له (سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران) نامه‌ای مبنی بر برائت وی به اتحادیه میهنی کردستان عراق و کومه‌له رنجبران، نوشته است و از آنان خواسته است که وی را (ابراهیم جلال را) ببخشند و از

بی توجهی به او دست بردارند. همچنین در گفتگوی ما با ابراهیم جلال که در این کتاب آمده است، میگوید: بعد از تحقیق و اثبات بیگناهی من در ماجرای جانباختن کاک فواد، یکی از کسانی که با مام جلال تماس گرفته عبدالله مهدی بوده است. ما با نابوری و تعجب، به این ادعا مینگریم و بنابر این جا داشت و برایمان مهم بود که در دیدارمان، چنین سؤالی را پیش روی عبدالله مهدی بگذاریم.

در اینجا نامه ای را که برادرمان رضا از طریق چندین کانال ارتباطی تشکیلات مربوط به عبدالله مهدی، برای ایشان فرستاده شده است می آوریم. در این نامه اقدامات و تلاشهای ما توضیح داده شده است. تلاشهایی که پاسخی نگرفتند.

عبدالله مهدی

همراه سلام و احترام فراوان!

از همان اوائل جانباختن کاک فواد تا کنون، این سؤال بر ذهن ما سنگینی کرده و میکند که، با در نظر گرفتن نقش کاک فواد در جنبش آزادیخواهانه‌ی کردستان و کومه‌له و شناخت سران جمهوری اسلامی از او، چه در زندان و چه در دوران یازده ماهه حیاتش بعد از زندان، بویژه مذاکرات مستقیم ایشان (با نمایندگان رژیم) و مجموعه‌ای دلایل دیگر، آیا جانباختن کاک فواد یک رویداد اتفاقی بوده و یا بر اساس نقشه‌ای از پیش طرح شده‌ی جمهوری اسلامی، صورت پذیرفته است؟

به دلیل حملات درندانه‌ی جمهوری اسلامی به کردستان و مقاومت و مبارزه‌ی مردم و نیز کومه‌له در صف اول این مقاومت، ما مجالی برای تحقیق در این مسئله مهم را نداشته ایم و همواره بر این باور بوده ایم که انجام چنین امری وظیفه‌ی تشکیلات کومه‌له است، نه ما.

همانطوریکه اطلاع دارید در دو سه سال گذشته، دو کتاب توسط دو نفر از کادرهای قدیمی اتحادیه میهنی کردستان عراق و کومه‌له ی رنجبران یعنی آقایان ابراهیم جلال و ملا بختیار انتشار یافته است. اعلام چگونگی درگیری مسلحانه‌ی روز نهم شهریور سال ۱۳۵۸ در مسیر جاده‌ی مریوان به سقز و بانه و جانباختن کاک فواد در آن درگیری و پخش فوری خبر آن در برنامه اخبار ساعت ۲ بعدازظهر رادیو تهران، دستاورد بزرگی برای جمهوری اسلامی محسوب میشد. آثار و تبعات آن رویداد بر چگونگی برخورد

اتحادیه میهنی و نیز کومه‌له رنجبران با شخص ابراهیم جلال، همچنین تأثیر آن واقعه بر روابط فی مابین کومه‌له زحمتکشان کردستان ایران و دو سازمان مذکور در هر دو کتاب، و اینکه بنا به اظهار ابراهیم جلال، شخص شما - ابراهیم علیزاده و عمر ایلیخانزاده، به آقای جلال طالبانی و تشکیلات ایشان نامه ای نوشته اید که موضوع آن برائت از ابراهیم جلال بوده است. همه‌ی این دلایل ما را مصمم تر کرد که سؤال فوق را بیش از پیش، پیگیری کنیم.

بهمین منظور ما خواهر و برادران کاک فواد، در خارج کشور از طریق گفتگو با تعدادی از کادرهای اتحادیه میهنی و کومه‌له ی رنجبران و نیز رفقای قدیمی خودمان، اقدام به گردآوری اطلاعات در این باره نموده ایم. جدا از این در نظر داریم راجع به شخصیت کاک فواد کسب معلومات کنیم. بدین منظور از کسانی که از نزدیک با او کار کرده اند درخواست همکاری کرده ایم.

از نظر ما، شما از جمله کسانی بودید که فکر میکردیم میتوانید در هر دو زمینه‌ی فوق ما را یاری کنید.

در ماه اردیبهشت ۱۳۹۱ ملکه و حشمت برای انجام پاره ای از این گفتگوها به شهر سلیمانیه سفر کردند اما متأسفانه شما در آنجا نبودید. آنها موفق شدند با همه‌ی کسانی که مورد نظر ما بودند، دیدار و گفتگو کنند. یکی از آنها محمد شافعی [عضو دفتر سیاسی تشکیلات شما] بود. در همین دیدار از ایشان تقاضا کرده بودند که امکان ملاقات و گفتگو باشما در کردستان و یا یکی از کشورهای اروپائی که برای شما مناسب باشد، ترتیب دهند.

بازهم به همین مناسبت، من در تابستان همان سال ۱۳۹۱ در شهر استکهلم، طی تماسی تلفنی از طریق محمد مهتدی (فرزند آقای سعد مهتدی) این درخواست را با شما درمیان گذاشتم. آنزمان شما پیغام داده بودید که اینک فرصت خوبی برای چنین دیداری نیست. شما در این تماس گفتید عازم شهر یوتبوری هستید و در فرصت دیگری آماده‌ی گفتگو خواهید شد.

یکبار دیگر در روز یازده شهریور ۱۳۹۱ در مراسم بزرگداشت مادر خانم رخشنده بلوری در شهر استکهلم، یکبار دیگر بصورت حضوری درخواست را تکرار کردم. شما گفتید که چند روزی در این شهر خواهم ماند و در این فاصله به شما جواب میدهم. اکنون ما در پایان کار هستیم و تنها منتظر انجام گفتگو با شما هستیم. خواستیم ضمن ارسال این نامه از شما سؤال کنیم که چنانچه مایل هستید ما سؤالاتمان را

برایتان بفرستیم و شما نیز کتبا جواب بدهید.  
اگر خواستید به سؤالات ما پاسخ بدهید، لطف کنید در اسرع وقت ما را مطلع کنید  
تا ترتیب ارسال سؤالات را بدهیم .

رضا مصطفی سلطانی

دوم مارس ۲۰۱۳ [اسفندماه ۱۳۹۱] استکھلم



## نامه کاک فوآد به رفقای کمیته مرکزی کومه‌له

رفقای مقاوم و مبارزم!

سلامی انقلابی نثارتان باد،

شب اول که راه افتادیم تنها سه نفر دهقان با ما همراه بودند. آن شب تا غروب روز بعد راه رفتیم. راهی که پیمودیم برای همگی و خصوصاً برای روشنفکران خیلی سخت بود. مسیرمان بیشتر سربالایی و کوهستانی بود، بی خوابی، تشنگی و خستگی بر ما فشار آورده بود. بعلاوه تعداد کم دهقانان باعث ناامیدی بعضی از رفقا شده بود. ولی اولین تجربه برای ما این بود که، صحبت کردن در مورد پیشمرگه بودن در شهر دلپذیر است، اما زندگی و مقررات پارتیزانی حتی بدون جنگیدن آسان نیست. شب هم خیلی سرد بود، نسیم باد کوهستانهای کردستان در قلب تاریکی شب تزلزل و ناتوان بودن را تازیانہ میزد. در نیمه‌های شب دو دهقان شیردل، تاریکی شب را با پرتو چشم‌های تیزبینشان دریده، به صفوف ما پیوستند و ما را شادمان نمودند. مدت شش شبانه‌روز بدین صورت و بطور مخفی راه پیمودیم، در طول روز با کوله‌بار و اسلحه و فشنگ از سربالایی و سرازیری گذر کردیم و بتدریج خود را با شرایط تطبیق دادیم. در این مدت تنها رفقایمان از شهر و دهقانان همان روستایی که پایگاه ما در آنجا مستقر است نزد ما می‌آمدند. دهقانان در حقیقت مایه‌ی دلگرمی ما بوده و ما را تشویق میکردند. می‌گفتند از شما جدا می‌خواهیم دل‌سرد نشوید، غیرت داشته باشید، نترسید! [به ما میگفتند] شب قلعه‌ی مردان مبارز است! آنها بخوبی از ما حفاظت میکردند. اگر ناآشنایی به آن کوهستان می‌آمد، دنبالش رفته و مواظب بودند. حتی یکی از رفقای خودمان را دستگیر کرده و از منطقه بیرونش کرده بودند.

سه دهقان دیگر به ما پیوستند و اکنون تعداد ما به هفده نفر رسیده است. رفقای شهر نیز گردهمایی وسیع اتحادیه دهقانان را ترتیب دادند و اکثریت شرکت کنندگان موافق بیرون آمدن از شهر [و ملحق شدن به پیشمرگه‌ها] بودند. ما شب ۱۳۵۸/۳/۸ گشت سیاسی- نظامی را شروع کرده و تاکنون به دو روستا رفته‌ایم. برخورد با ما خیلی صمیمانه و با احترام بوده‌است. دو دهقان دیگر

به صفوف ما پیوسته‌اند و از چند جای دیگر هم قول داده‌اند که به ما ملحق شوند. امیدواریم که تعدادمان بیشتر شود. دهقانانی که با ما هستند خیلی زرنگ و خوب هستند و درواقع آنها ما را بیشتر تشویق میکنند. ریش سفیدی همراه ماست که خیلی آگاه و هوشیار است.

اشکالات سیاسی و نظامی زیادی داریم، اما قدم بقدم بهتر می شویم. نشستهایمان رضایتبخش است. در جلسات از نقایص و کمبودهایمان انتقاد میکنیم. پیشمرگه هایمان در طول روز روی زمین های کشاورزی با دهقانان کار می کنند و شبها هم در منازل و مسجد، با مردم جلسه میگیریم و با آنها گفتگو می کنیم. ما براین باور هستیم که کار خوبی را شروع کرده ایم. در میان خودمان کادرهای روشنفکر و دهقان پرورده میشوند و در میان مردم فعالیت سیاسی و کار تشکیلاتی میکنیم. برنامه‌ی نظامی ما فعلاً بخاطر گرایشات فکری دهقانان دفاعی است. برنامه ما ادامه دادن به گشت های سیاسی است و تصمیم ما این است تا زمانی که دشمن به دهقانان حمله نکند، ما یورش نخواهیم برد. خبرهای خودتان و گزارش همه‌ی مسایل را بنویسید که بینهایت لازم است.

**رفیقتان - فواد**

۱۳۵۸/۳/۹

## سخنرانی کاک فواد در مهاباد ( تابستان ۱۳۵۸ )

کاست شماره یک

### بخش اول: درمورد چگونگی ایجاد اتحادیه دهقانان مریوان

تجربه و توانائی کافی ندارم تا بطور کلی راجع به اتحادیه های دهقانی خیلی توضیح بدهم، اما در مورد اتحادیه دهقانان مریوان که چند ماهی است تشکیل شده تجاربی دارم و این تجارب را برایتان بازگو میکنم. کمی به گذشته و پیش از تاسیس اتحادیه دهقانان بر می گردم. اتحادیه دهقانان برای اولین بار در مریوان تشکیل گردید. آنطوریکه تاکنون شنیده‌ام این اتحادیه تا حدودی محکم و ثابت است و وضع خوبی دارد. البته بدین معنی نیست که کاملاً جا افتاده و کمبود و نواقصی ندارد. اما من معتقدم تشکیل اتحادیه دهقانان به دو عامل بستگی داشت. اول اینکه این پدیده کم و بیش عملاً در همه‌ی نقاط کردستان و ایران وجود دارد. بعد از قیام ۲۲ بهمن و روی کار آمدن خمینی، چنین تصور میشد که سیستم فئودالی دوباره زنده شده است. هم اکنون نیز چنین است. اما عامل دیگری که به گذشته مربوط است سابقه مبارزاتی زحمتکشان روستا در آن منطقه میباشد. حداقل ده دوازده روستا در دوران حکومت شاه در آن مناطق علیه فئودال ها مبارزه می کردند. مبارزات یکی از این روستاها که «دارسیران» نام دارد خیلی مشهور بود. پروسه‌ی مبارزاتی روستای «دارسیران» طولانی و تقریباً هشت سال طول کشید که در این هشت سال رنجهای فراوانی تحمل کردند و سرانجام موفق شدند. روستاهای دیگر از قبیل «گویزه کویره»، «گاگل»، «سرنژمار»، «بیلو» و «بندول» مبارزات مشابهی را به شیوه‌های گوناگون پشت سر گذاشته بودند. بیاد دارم سال ۱۳۵۳ زحمتکشان دارسیران مبارزاتشان را ادامه داده و راه های قانونی را در پیش گرفتند و سه چهار سال این پروسه ادامه داشت، سرانجام ناچار شدند به و زور متوسل شوند. دهقانان اسلحه نداشتند زمین هایشان غصب شده بود اما خواهان کشت زمینها بودند و ژاندارم ها با کمک مزدوران محلی از اینکار جلوگیری می کردند. جمعی از روستائیان را به زندان میبردند و جمعی

دیگر دوباره به کشت می پرداختند. مردان روستا را که دستگیر میکردند، زنان زمین ها را کشت میکردند. آن موقع از طرف شانزده روستای دیگر به کمک مردم دارسیران آمدند که در آن زمان دستاوردی مهم بود.

دهقانان مریوان سابقه‌ای از مبارزه داشتند و بهمین دلیل معتقدم در مبارزات امسال با هدف اتحاد، سریعتر دست به اقدام زدند. اگر این سابقه مبارزاتی موجود باشد نه تنها برای دهقانان بلکه برای هر طبقه‌ی دیگری اتحاد و پیشروی آسانتر و استوارتر است. همین مسئله در جریان قیام باعث گردید روستاهایی که سابقه مبارزاتی داشتند بر عکس بعضی از دهات دیگر مریوان نسبتاً بی تفاوت نباشند. بدین معنی که دقیقاً مسئله را پیگیری نموده، تحقیق میکردند و بخصوص بعضی از آنها برخلاف اکثریت روستاها در مبارزات شرکت می کردند. اکثریت دهقانان آن منطقه در جنبش شرکت نکرده و ناراضی بودند. دلیلشان این بوده که اگر شاه سقوط کند فئودال ها دوباره سر بر خواهند آورد. اما دهقانان روستاهایی که سابقه مبارزاتی داشتند آگاه شده بودند و در مبارزات شرکت می کردند. البته یک مطلب دیگر را هم بگویم؛ به دلیل همان سابقه مبارزاتی تحول دیگری نیز در مریوان پیش آمد و آن اینکه در واقع در میان روشنفکران افرادی را پرورده کرد که نه تنها محصول مبارزات روشنفکری بودند بلکه تا حدودی بخاطر جنبش دهقانی تجاربی نیز بدست آوردند. آنها با دهقانان درهم آمیخته و به میانشان رفته بودند. در این پروسه فرهنگ و زبان دهقانان را یاد گرفته بودند، بعضی از فرزندان روستائیان پرورده شده و سنتی ایجاد شده بود. بویژه پارسال تقریباً در همین ایام بود که برای آخرین بار زحمتکشان روستای دارسیران با خانواده‌هایشان دار و ندار خویش را جمع کرده و بسوی عراق کوچ کردند.

تعدادی از روشنفکران شهر در این جریان کمک های زیادی کردند. به میان آنها رفته و کارهای تدارکاتی شان را بعهده گرفته بودند. زحمتکشان دارسیران به مرز کوچ کرده و روشنفکران شهری از زمین های زراعتیشان مواظبت نموده و گندمها را درو کرده و از محصولاتشان مراقبت نموده و در روستا نگهداری می دادند. همین همکاری باعث آشنائی عده‌ای از روشنفکران با مبارزات دهقانی گردیده و پرورده می شدند. عده‌ای نیز از نظر تئوریک و مطالعه مایه چندانى نداشتند اما بدلیل حضور در مبارزات شناخت و تجاربی کسب کردند. اکنون روشنفکر شهری قادر

است در میان دهقانان فعالیت کند، اینها در مجموع عواملی مثبت بودند. در مبارزات امسال شماری از دهقانان شرکت کرده و دیدگاهشان وسیع تر شده و در نتیجه دورنمای مبارزات این دوره را مدنظر قرار میدهند. در ضمن ارتباط روشنفکر و دهقان نیز لاقلاً در روستاهایی که سابقه‌ی مبارزاتی داشتند مرتباً محکم تر گردید.

با چنین زمینه‌ای و تقریباً همزمان با سقوط دولت شاپور بختیار (آخرین نخست وزیر شاه ایران)، چند اتفاق در مریوان روی داد که کم کم باعث شد چهار روستا که سابقه‌ی مبارزاتی داشتند به فکر و چاره اندیشی بیفتند. البته فئودال‌ها تا زمانیکه خاطر جمع و مطمئن نشدند که حتماً شاه می‌رود و کارش تمام شده کماکان از شاه پشتیبانی کرده و تا آنجائیکه قدرت داشتند در مبارزات سنگ اندازی می کردند. اما زمانیکه برایشان مسجل گردید که رفتن شاه حتمی است چرخشی در مواضعشان انجام شد و عموماً آیت الله شده و مرید خمینی شدند. در عین حال برایشان معلوم گشت که تنها اعلام وفاداری ساده به جمهوری اسلامی کافی نبوده و اقدام به تشکل‌های خویش نموده و اختلافات قبیله‌ای و طایفه‌ایشان را کنار نهادند. بطور مشترک صندوق تعاونی و همکاری ایجاد نموده و اسلحه خریدند. در مریوان بر خلاف جاهای دیگر تشکل‌هایشان مخفی بود و اعلام نکردند. اما در واقع «شورای عشایری» خویش را بنیان نهادند. میتوانم بگویم قبل از قیام ۲۲ بهمن اولین جریانی که تقریباً بطور آشکار نیروی مسلح خویش را علنی کرد فئودال‌ها بودند. هیچ جریانی دیگر که بتواند آشکارا اسلحه حمل کند وجود نداشت. هنوز شاپور بختیار در قدرت بود که فئودال‌ها آشکارا اسلحه حمل می کردند.

خصوصاً تفنگچی‌های محمد خان کانی سانان که در شهر مریوان زندگی میکند، کم کم خودشان را سازمان داده و مسلح کردند. آیت الله شده بودند و همینکه موقعیت تازه‌ای پیش می‌آمد اقدام به پیشروی میکردند. درست بخاطر دارم همان شبی که شاپور بختیار از حکومت بر کنار گردید، وضع نفت در مریوان بحرانی و خیلی کم بود. نفت در خانه‌ها توزیع میشد. همان شب محمد خان کانی سانان افراد مسلحش را فرستاده بود نفت بدزدند. مردم اعتراض کرده و با تظاهرات و شعار «شهر و روستا نفت ندارد، خان شبانه آنرا می دزدد!» جلو خانه‌اش جمع شدند. آنها بسوی تظاهر کنندگان تیراندازی کردند. البته معترضین

نیز با شلیک طپانچه جوابش را داده و دو سه نارنجک نیز بخانه‌اش پرتاب کردند. در آن لحظه کاملاً آشکار بود که اسلحه‌ها را با چه منظوری برداشته‌اند. شب بعد مردم روستای دارسیران از طرف افراد مسلح خان مورد شلیک گلوله و تیراندازی قرار گرفتند. انعکاس این ماجرا طوری شد که اکثر روشنفکران و مردم شهر نیز مسلحانه از روستای دارسیران دفاع کرده و خود بخود پیوند مردم دارسیران و روشنفکران را محکم تر نمود. تیراندازی افراد مسلح خان بسوی مردم دارسیران در سطح روستاهای اطراف نیز انعکاس یافت. رویداد دیگری هم پیش آمد. یکی از نوکرهای همین محمد خان در خیابان با طپانچه بسوی یک جوان اهل دارسیران حمله برده و به وی شلیک میکند، گلوله‌اش به هدف نخورده بود اما کسی دیگر را زخمی نموده بود. همین ماجرا سبب گردید که دهقانان زودتر اقدام نمایند. تقریباً ساعت نه صبح همان روزی که این کار را انجام دادند همان شب چهار روستا گردهم آمده و تصمیم گرفتند چون این عملکرد فتووالهاست، ما نیز باید اقدامی بکنیم.

مردم دارسیران همان روز با نمایندگان سه روستای دیگر تماس گرفته و آنها بطور مخفی در روستای دارسیران نشستی برگزار کردند و در مورد حوادث روزهای گذشته بحث و تبادل نظر کردند. در تقابل با وحدت فتودال‌ها تصمیمی به منظور اتحاد زحمتکشان روستا گرفته شد. اساس تصمیمگیری دهقانان دفاع مشترک بود و هدفی برای هجوم و تجاوز نداشتند بلکه در مقابل تجاوز فتودال‌ها میخواستند دفاع مشترک داشته باشند. همان موقع نیز خصوصی در میان خودشان مطرح شد که باید ما هم اسلحه پیدا کنیم وگرنه بدون اسلحه نمی‌توانیم کاری از پیش ببریم. چند قبضه اسلحه داشتند اما کافی نبود مردم دارسیران تجربه جنگ روانی را داشتند. دهقانان شایعاتی را پخش می‌کردند که ۷۰ قبضه اسلحه داریم اما در حقیقت نداشتند. فتودال‌ها نیز شایعاتی که ۱۰۰ قبضه اسلحه داریم پخش میکردند که نداشتند با این وصف زحمتکشان در عمل اقدام به تهیه اسلحه کرده و این جریان گسترش می‌یافت. در همان آغاز چند نفر از ساکنین روستای «بیلو» آمده و در مبارزات شرکت کرده بودند. مردم بیلو همگی راضی نبوده و این اقدام را خطرناک تلقی میکردند، اما تعدادی از آنها آمدند. همه‌ی اهالی روستاهای دارسیران، گاگل و سرنژمار حضور داشتند. بعد از این تجمع مخفیانه نشست دیگری انجام گرفت و تعداد روستاهای شرکت

کننده به هفت روستا رسید و سه روستای دیگر اضافه گردید. با همین شیوه افرادی در روستا که موافق جریان بودند نیمه علنی با هم مشورت میکردند. نمایندگانشان را فرستاده و با هم تشکیل جلسه دادند. تعداد شرکت کنندگان در سومین نشست که در تاریخ ۱۶ اسفند بر گزار گردید، به ۱۰ روستا رسید. اتحادیه دهقانانشان را علنی کرده و اعلام موجودیت کردند. در اطلاعیه‌ی ساده‌ای اعلام کردند که در هر جا که دهقانی مورد ظلم قرار گیرد، اتحادیه دهقانان از وی دفاع خواهد کرد. آنها آشکارا مخالفت خود را با مالکین و روحانیونی که مدافع آنان بودند نشان داده و با شایعاتی که آنها را کمونیست معرفی می کرد مخالفت کرده بودند. در عین حال خاطر نشان کرده بودند که اگر کسی بخواهد به مذهب و دینیشان توهین کند سرکوبش خواهند کرد.

از نشست ده روستا به بعد مرتب روستاهای دیگری نیز ملحق می شدند. تلاش شان این بود تا حد امکان در گردهمائی‌ها مسلحانه شرکت کنند. نمایندگان آن روستاها که گردهمائی داشتند تلاش میکردند حتماً اسلحه همراه داشته باشند و هر فرد مسلحی را که آماده بود با خود همراه کرده و به جاهای دیگر می رفتند. تعداد آنها به ۱۳ روستا رسید و هر چه اسلحه گیر می آوردند باخود میبردند که این مانور نظامی در مقابل فئودال‌ها بود. البته روشنفکران در این پروسه و بنیان نهادن آن اتحاد یاری دهنده بودند. اما در همان ابتدا با هوشیاری و دقت سعی شد که جریان دچار بی نظمی نگردد و هرکسی به میل خودش رفتار نکند. به همین دلیل تصمیم بر آن شد تا تعداد محدودی از روشنفکران که تجربه چنین کارهائی را دارند و خصوصاً مورد اعتماد دهقانان بوده و از نزدیک آنها را می شناسند، شرکت کنند. طوری نباشد هر کسی به میل خود دخالت کند و برایشان مشکل پیش آید این جریان مسیر خود را می پیمود. بعد از قیام کانالهای بسیار آشکار تری پیدا شدند. شورای انقلابی شهر و کمیته‌ای بنام کمیته‌ی شهر و روستا تاسیس گردید. از طریق این کانالها نیز اتحادیه دهقانان تقویت گردید. کمیته‌ی شهر و روستا به روستاها رفته، شورای روستا را تشکیل داده و بر علیه فئودال‌ها آگاهگری و تبلیغ می کردند. فعالیت کمیته‌ی شهر و روستا سطحی بود و مردم روستا آنرا جریانی اداری تلقی می کردند. چنین می پنداشتند که وظیفه‌ای دولتی بوده و شورائی را تاسیس کرده‌اند و مانند انجمن روستا به آن نگاه می کردند. قبلاً بدین گونه

بود و تاکنون هم مشاهده نکرده‌ایم شورائی که این چنین تأسیس شود اساساً منفعتی داشته باشد. اما به هر حال در سطح تبلیغات اتحادیه دهقانان را کمک میکرد.

مخالفت مرتجعین و فئودالها با اتحادیه دهقانان در اوایل حمله‌ای تبلیغاتی تحت عناوین کمونیست بودن، بی دین بودن و هزاران تهمت دیگر بود. اتحادیه دهقانان مرتباً گسترش می یافت و روستاهای دیگری به آن پیوستند. زمانیکه جنگ نوروز (۱۹۷۹) ۱۳۵۸ شهر سنندج پیش آمد کم کم خلع سلاح کردن پاسگاه‌های ژاندارمری در دهات مطرح گردید. جمعی از روشنفکران که مستقیم و یا غیرمستقیم در اتحادیه دهقانان فعالیت داشتند تصمیم می گیرند بعضی از پاسگاه‌ها را خلع سلاح نمایند. روشنفکران خلع سلاح پاسگاه‌ها را در جهت رشد اتحادیه دهقانان ارزیابی کرده و ترفندی بکار می بردند و از طریق شورای شهر نامه‌ای به ژاندارمری و پاسگاه‌ها که از ماجرا مطلع نبوده‌اند می نویسند که اسلحه و مهمات را تحویل آنها بدهند. روشنفکران در یکی دو پاسگاه با مقاومت روبرو نمی شوند اما در پاسگاهی نه از طرف ژاندارم‌ها بلکه از طرف اربابها با مقاومت روبرو میشوند. زمانیکه روشنفکران برای دریافت اسلحه به پاسگاه می روند افراد مسلح فئودالها آنها را محاصره می کنند. روشنفکران بنحوی آنها را سرگرم میکنند و یکی از افراد خود را به شهر فرستاده و اتحادیه دهقانان را در جریان قرار می دهند. از طرف اتحادیه دهقانان ۲۲ نفر مسلح به پاسگاه رفته و پاسگاه را محاصره کرده و با زور اربابها را وادار میکنند که اسلحه‌هایشان را تحویل داده و آنها را در میان مردم تقسیم می کنند.

البته همان موقع چند روشنفکر دیگر این اقدام را مورد انتقاد قرار دادند که این شیوه کار حزب دمکرات و دزدی از شورای شهر است. استدلال ما این بود که اساساً چنین نیست به این دلایل حزب دمکرات از پادگانی که تسلیم شورائی شده بود دزدی کرد در حالیکه اقدام ما کاملاً برعکس بود افرادی رفته اند و پاسگاهی را خلع سلاح کرده اند. معلوم است طرحی داشته‌اند اما ممکن بود کشته شوند. علاوه بر این حداقل پیشینه‌ی رهبری حزب دمکرات کاملاً واضح و روشن است. اقدام رفقای ما از نظر ماهیت با اقدام حزب دمکرات کاملاً فرق داشته و پیداست حزب دمکرات اسلحه را برای چه اهدافی بکار می گیرند؟ اما رفقای ما اسلحه‌ها را بطور علنی به زحمتکشان داده و این طور



نبوده که از اسلحه‌ها برای معامله و داد و ستد استفاده کنند. بهر حال دهقانان مسلح شدند اتحادیه دهقانان فئودال‌ها را خیلی ترساند بود و همان موقع دهقانان متوجه دو پدیده شده و مطرح کردند. وقتی تعداد روستاها به سیزده رسید، مسئله از طرف پیشروترین آنها مطرح گردید. در جلسات میگفتند صحیح نیست هر نظری را مطرح کرد و بی خیال باشیم زیرا نظرات ما به دشمنان خواهد رسید. در حقیقت پیشنهاد می کردند که برخی مسایل در محافل کوچک تر و یا حداقل بصورت نیمه مخفی و یا مخفی انجام گیرند. اوایل تقریباً این جریان به شیوهی مخفی شروع شد. اما امکان نداشت این کار مخفی بماند و کاملاً علنی بود. بعدها متوجه شدند که شیوه کار علنی و گسترده به آنها لطمه خواهد زد و مجبور شدند به شیوهی دیگری فعالیتشان را اصلاح کنند و انگهی از طرف خود آنها ضرورت داشتن مقری در روستا مجدداً مطرح گردید. سرانجام به این نتیجه رسیدند که مقر در شهر مستقر گردد یکی از مشکلاتشان این بود که اگر مقر در شهر باشد چه کسی از ما آنجا باشد. تا قبل از شروع کار کشاورزی و اوایل بهار آسان و شدنی بود اما بعدش مشکل داشتند. ولی بلاخره تصمیم گرفتند مقری در شهر داشته باشند و دفتری بنام «اتحادیه دهقانان» باز کردند.

ما متوجه شدیم همین که برای اولین بار دهقانان بنام خود دو اطاق بدست آورده بودند واقعاً تاثیر خوبی بر روحیه آنها گذاشته بود. می گفتند مکرمان در فلان جاست، تا آنزمان هیچ ارگان و مکانی که متعلق بخودشان باشد ندیده بودند. حتی آن مورد کوچک در روحیهی دهقان برای اتحاد تاثیر گذاشته بود. همچنین مسئلهی مسلح شدن دهقانان تاثیر فراوانی داشت. هنگامیکه دهقانان با هم به روستاها میرفتند تقریباً در این اواخر ۷۰ قبضه اسلحه داشتند. دیدارشان از روستا به اندازه تبلیغشان بر روحیهی مردم تاثیر گذار بود. این نیروی مسلح دهقانان توضیح می دادند که اگر فئودال‌ها کاری علیه ما انجام دهند در مقابلشان خواهیم ایستاد. زحمتکششان در روستا مسابقه تیراندازی انجام داده و اگر فئودالی در روستا وجود داشت با رقص و پایکوبی قدرت نمائی می کردند. چنین کارهایی در بالا بردن آگاهی مردم و اتحادشان تاثیر فراوانی داشت. بعداً جریان «سوما و برادوست» [در منطقه ارومیه] پیش آمد. تشکیلات های کومه‌له در شهرها درخواست انجام دادن تظاهرات و جمع آوری کمک مالی کرده

بودند. اتحادیه دهقانان مریوان بدون اطلاع قبلی از آن فراخوان اینکار را انجام داد. اتحادیه دهقانان از یک طرف مردم روستاها را به تظاهرات دعوت کرده و از طرف دیگر تقاضای کمک مالی کرده بود. کمک مالی مردم را جمع آوری نمودند. تا آن مقطع زمانی این بزرگترین تظاهرات در مریوان بود که اتحادیه دهقانان سازماندهی کرده بود. زیرا در تظاهراتهای قبلی دهقانان شرکت نداشتند. شمار زیادی از دهقانان و خصوصاً تعداد زیادی از افراد مسلحشان نیز آمده بودند. افراد مسلح شهر نیز به آنها ملحق شدند و نمایش قدرت در مریوان شروع گردید. البته مریوان شهر کوچکی است و چهار پنج خیابان بیشتر ندارد. افراد مسلح پیشاپیش تظاهرات حرکت می کردند و خیابان را پوشانده بودند و بیشتر منظور نمایش قدرت بود. بعداً برای کمک رسانی راه افتاد و در سنج با جریان های قیاده موقت، ملا احمد مفتی زاده و فتودال ها مواجه شدند. شما خودتان این رویداد را شنیده‌اید و لازم به بازگویی آن نیست.

در سنج این رویارویی از نقطه نظر سیاسی عده‌ایی از دهقانها را ترساند و باعث انصرافشان کردید عده‌ای بخصوص نسبت به ملا احمد مفتی‌زاده تعرضی شدند یکی از رفقای زحمتکش بنام احمد که اهل روستای دارسیران است توسط کمیته‌ی مفتی زاده در سنج دستگیر شده بود و سپس آزاد گردید. وی به جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب رفته و در سخنرانی‌اش میگوید چون اسم کوچک مفتی زاده نیز احمد است از این به بعد اسم خودم را به محمد تغییر میدهم. این موضع گیری ساده تاثیر فراوانی در شناخت ماهیت ملا احمد مفتی زاده داشت. بعد از این واقعه، با توطئه مفتی زاده، قیاده موقت و فتودال ها اقدام به خلع سلاح دهقانان کردند. قیاده موقت با ۶۰ تا ۱۰۰ نفر مسلح، روستائی را که دو قبضه اسلحه داشت محاصره و سپس خانه را محاصره نموده شخص را بیرون کشیده و به خود و خانواده‌اش اهانت نموده و وی را خلع سلاح کردند. در همین رابطه یکی از نقاط ضعف اتحادیه دهقانان نمایان گشت. در قطعنامه‌ها، نمایش و مانورهای که اتحادیه دهقانان داده بودند چنین تصویری بوجود می‌آمد که اگر دو و یا حداکثر سه روستا خلع سلاح میشد اتحادیه اقدام به دفاع میکرد اما واقعیت این بود که اینکار را نکردند. بعد از اینکه سه چهار روستا را خلع سلاح کردند، علیرغم اینکه اسلحه داشته فقط در فکر دفاع از روستای خود بودند. یکی از افرادی که اسلحه‌ی اتحادیه دهقانان را با خود داشت بخاطر

اینکه اسلحه‌اش را مصادره نکنند هیچ‌ده روز در کوهستان خود را مخفی کرده بود. درحالی‌که می‌بایست سایر دهقانان را در جریان گذاشته و باهم اقدامی می‌کردند و به دفاع انفرادی پناه نبرد. در چند روستای دیگر چنین بود؛ در آماده‌باش بودند و نگهبانی می‌دادند که اگر قیاده موقت آمدند اسلحه‌ها را تحویل ندهند. اینکار هم انتقاد از سبک کار خودشان بود و هم نشانگر نامحکم بودن توافقاتشان. البته در همان موقع افرادی بودند که سرخخانه طرفدار حمله به قیاده موقت و بازپس گرفتن اسلحه‌هایشان بودند اما این عمومیت نداشت و می‌ترسیدند، یعنی روحیه عمومی این بود. روشنفکران نیز نسبتاً چنین بودند حتماً مطلع هستیید که پس از این جریان و مصادره اسلحه‌ها، قیاده موقت مواضع دیگری اتخاذ کرده و شهر مریوان را محاصره کرد. می‌خواستند شهر مریوان را تسخیر کنند حتماً خبر را شنیده‌اید نزدیک به یک هفته محاصره مریوان ادامه داشت و مردم در سنگر بودند. تکرار شدن جریان نقده [جنگ داخلی در شهر نقده در اردیبهشت ماه] خیلی محتمل بود. موقعی که قیاده موقت عقب نشینی کرد، اتحادیه دهقانان از پشتیبانی ۳۲ روستا بهره‌مند بود. از روستاها برای شرکت در جلسه دعوت شد ولی بجای ۳۲ روستا ۱۵ روستا آمده بقیه نیامدند و شرکت نکردند. البته یک مسئله مرا متعجب کرد. من انتظار داشتم روستاهایی که قیاده موقت آنها را آزار داده و خلع سلاح کرده بود از ترس شرکت نکنند ولی درست برعکس آنها بیشتر آمده بودند و مواضعشان در جلسه مصمتر و تندتر از بقیه روستاهای دیگر بود. در آن جلسه بحث و تبادل نظر فراوانی در مورد رابطه‌ی روشنفکر با دهقانان صورت گرفت و تلاش ما این بود که هیچ چیزی را تحمیل ننمایم. یعنی به اسم آنها قطع نامه صادر نکنیم. خواسته‌هایی که واقعاً برایشان مطرح نیست و یا حداقل در آن نشست در فکرش نبوده‌اند دیکته نکنیم. بگذار دهقانان خواستی را بیان کنند که از آن دفاع میکنند نه اینکه مطلبی گفته شود که آنها درک نمیکنند. درست بخاطر دارم در اولین اعلامیه‌شان از حقوق ملت کرد بحثی نشده بود اما چند مطلب دیگر مطرح کرده بودند که به نظرشان رسیده بود. البته در جلسات بعدی تصمیماتی را که در جلسه‌ی قبل گرفته بودند، بازبینی میکردند و تلاش می‌شد با کمک روشنفکران بازنگری شده و کامل گردند. در میان شرکت کنندگان آن پانزده روستا و از جمله آنها که مصمم تر و تند تر بودند دو نظر مطرح بود. یکی این که

از زنان و مردان روستا ها دعوت کنند و بسوی روستای دزلی که مرکز قیاده موقت بود راهپیمائی نموده و بدین وسیله از ایران بیرونشان کنیم. دیگری معتقد بود این کار فایده ندارد باید نیروی پیشمرگ سازمان دهیم. ما به آنها گفتیم دو نظر را با مردم در میان بگذارید، مردم هر کدام را پسندیدند ما نیز با شما هستیم. در جلسه‌ی بعدی از پانزده روستا هشت روستا شرکت کردند و هفت روستا نیامده بودند. این بیانگر آنست موقعی که برای انجام کاری فشار هست آنهایی که محکم نیستند کم کم عقب نشینی می کنند و آنهایی که مصمم‌اند ماندگارند.

این جریان تا حدی مشکل بود. من معتقدم در مورد روشنفکران نیز بهمین منوال است. در شرایط سخت روشنفکران نیز تصفیه میشوند. تصمیمات اهالی هشت روستا بر این اساس بود که تظاهرات کارائی ندارد و باید نیروی پیشمرگ را به بیرون از شهر فرستاد. آنها استدلال میکردند آن یازده اسلحه‌ای که قیاده موقت از زحمتکشان صادره کرده است اگر یکجا با هم بودند چاره‌ساز بود. علاوه بر اسلحه‌های دیگری که داریم اگر همان یازده اسلحه با هم یکجا بودند قیاده موقت نمی توانست به سادگی آنها را از دهقانان بگیرد. یازده دهقان مسلح می توانستند با نیروهای قیاده بجنگند و اگر کسی هم کشته می شد ده نفر دیگر به پا می خواست. ما هنگامیکه متحد باشیم می توانیم به روستا ها رفته و به جلسه هایمان ادامه دهیم. و آنها دیگر قادر نخواهند بود اسلحه‌ها را به آسانی از ما بگیرند. اگر اقدامی نکنیم کم کم همه‌ی اسلحه‌هایمان را صادره می کنند و فتودال ها بر سرنوشت ما حاکم خواهند گردید. در حقیقت بعد از خلع سلاح کردنها، فتودال ها بیشتر تسلط یافته و در چندین جا هجوم برده و اقدام به تهدید و جریمه میکردند. در یک کلام تصمیم نهایی‌شان این بود که فعالیت نیروی پیشمرگ را شروع کنند. در همان زمان جریان روشنفکری مریوان دو برخورد به این مسئله داشت. عده‌ای مخالف بودند که نیروی پیشمرگ تشکیل شود تحت این عنوان که اینکار ماجراجویی است و مسایل غیر قابل کنترلی را پیش می آورد که سبب دخالت دولت شده و با شکست مواجه می شود. شکست آن موجب آسیب رساندن به جنبش دهقانی می گردد. البته آنها اقلیت روشنفکران مریوان بودند. اکثریت فکر می کردند اگر دهقانان خود می خواهند اقدامی مثبت انجام دهند ضروری است

که ما همراهشان باشیم. به یکایک مسایل جواب داده میشد؛ اینکه ماجراجویی نیست زیرا واقعیت این است که دهقانان این مسئله را مطرح کرده بودند نه اینکه تحت فشار روشنفکران بوده باشند. در میان افراد مترقی این مسئله مطرح بود که دولت دخالت می کند. خوب تا آن هنگام دولت دخالت کرده بود، همین که قیاده موقت علنی و به طرفداری از دولت این کار را انجام میداد و آشکارا و در انظار عموم و مسلحانه به پادگان مریوان رفت و آمد داشتند، اگر این دخالت دولت نباشد پس چیست؟ در مورد شکست هم هیچ تضمینی نبود که شکست نمی خورد و حالا هم نیست. اما حداقل این فایده را داشت که اولاً تجربه‌ی مثبتی بود و به ابتکار خود دهقان و روشنفکران با هم و برای اولین بار در آن ناحیه نیروی مخصوص به خود را تشکیل داده‌اند. اگر هم با شکست مواجه شود عجیب نیست. حداکثر ده پانزده نفر در یک جنگ درگیر می شدند در هر تظاهرات خیابانی شهری ده برابر جان باخته‌اند. بگذار به شیوه‌ی مقاومت مسلحانه و هر چند پراکنده هم چند نفری کشته شوند. خلاصه دو جریان روشنفکری در مقابل همدیگر قرار گرفتند و یک نظر نشدند. کسانی معتقد بودند که این کار غلط است و عده‌ای دیگر فکر می کردند که باید انجام بگیرد. سرانجام با همکاری روشنفکران موافق نیروی پیشمرگ تشکیل شد. شب اول قرار بود ۲۰ نفر مسلح باشند، ۱۰ نفر از ما روشنفکران و ۱۰ نفر از دهقانان. همان شب مسیر حرکت را انتخاب کرده و پیشمرگان مسیر حرکت را می دانستند. بطور تصادفی دو ماشین از افراد قیاده موقت راه را مسدود کرده بودند. همینکه قیاده از آن مسیر حرکت کرده بودند باعث شد که یک ساعت تا یک ساعت ونیم قبل از حرکت چند نفرشان پشیمان شوند. یکی از روشنفکران و دو سه نفر از دهقان اصلاً نیامدند. یکی دو نفر نیز می بایست در مسیر حرکت به ما ملحق شوند آنها نیز نتوانستند به ما بپیوندند. خلاصه ۱۲ نفر مسلحانه حرکت کردیم و شب بعد بقیه آمدند. ما در اوایل ضعیف بودیم. افراد جوان بودند و هنوز متوجه این امر نبودند. یعنی این موضوع از هنگام حمله قیاده موقت به شهر نه تنها از طرف اتحادیه دهقانان بلکه در میان عده‌ای روشنفکران شهری نیز مطرح بود که ما باید پیشمرگ شویم. در حمله به شهر تنها حالت دفاعی داریم، لازم است که نیروی مسلح ما خارج از شهر باشد زیرا که در شهر نمی شود درگیر شد. در مجموع این نظر در مریوان وجود داشت و

از طرف اتحادیه دهقانان نیز با توجه به مسایل خودشان مطرح بود. ما بطور مخفی مدت هفت هشت روز در کوهستانی بسر بردیم، در طول روز راه‌پیمایی بالا و پایین رفتن و در مسیر حرکت تمرین تیراندازی می کردیم. در جوار روستایی بسر می بردیم که اهالی روستا اتحاد و یکپارچگی نمونه‌ای داشتند. این روستا چند نفر مسلح را برای همکاری و تدارکات خواربار پیش ما فرستاده بودند. علاوه براین اگر فرد ناشناسی به آن مناطق می آمد وی را از دور کنترل میکردند. روزی جوانی که دوست ما بود از شهر برای دیدن ما آمده بود. مردم روستا او را نشناخته بودند هرچا قدم گذاشته بود دنبالش رفته و سپس او را دستگیر کرده حتی می خواستند او را زندانی کنند. سرانجام یکی از اهالی روستا سرمیرسد که جوان را می شناسد و می گوید از خودشان است. علیرغم شناسائی آن جوان نگذاشته بودند که محل استقرار ما را بداند و دیدارش را با ما موقوف به آمدن رابط اصلی کرده بودند. مردم روستا به این شیوه از ما مواظبت می کردند. شبانه هم تعدادی بین پنج تا بیست نفرشان به مخفی گاه ما که در کوهستانی مرتفع که جنگلی انبوه بود آمده و دیدار و گفتگو می کردند و ما را به مقاومت تشویق می نمودند. نمونه‌ی ساده‌ای را برایتان تعریف کنم. ما چهار پنج ساعت پیاده‌روی می کردیم و سپس به چشمه‌ساری می رسیدیم و در اطراف چشمه استراحت می نمودیم. روشنفکران بدلیل بی تجربه‌گی زودتر خسته می شدند. مسئله‌ی نگهداری در اوایل برای ما مسئله‌ای خیلی مهم بود که غافلگیر نشویم. روشنفکر باکوله پشتی و تفنگش می نشست اصلاً در فکر این نبود که آیا نگهدار تعیین شده یا نه. اما در میان دهقانان افرادی بودند بدون اینکه به آنها گفته شود و حتی آبی بنوشند بلافاصله موقعیت منطقه را ارزیابی کرده و نقطه‌ای را که برای نگهداری مناسب بود انتخاب کرده و داوطلبانه بعهده می گرفتند. طبعاً آنها به اندازه ما خسته نمیشدند.

خلاصه در مدتی که آنجا بودیم چند نفر دیگر بما ملحق شدند. پس از هفت هشت روز و با مشورت همگی به این نتیجه رسیدیم که گشت سیاسی‌مان را شروع کنیم. برنامه و اساس کار ما این بود و در اوایل هم زحمتکشان و هم روشنفکران نظرمات چنین بود که بطور مشخص برای جنگ با دولت این مبارزه را انجام نمیدهیم و برعکس اینکه شایع شده به کوه نمیرویم بلکه به روستاها می رویم ما که خرس نیستیم در کوه بمانیم.

اما شرایط طوری شده بود که زیر فشار فئودالها و قیاده موقت و پشیبانی دولت از آنها، ادامه کار سیاسی در میان دهقانان که قبلاً در مریوان انجام می‌گرفت به شیوهی آشکار دیگر امکان پذیر نبود. اهالی روستاها حاضر نمیشدند و میگفتند نشست‌ها چه فایده‌ای دارند؟ ما در جلسات شرکت کنیم و آنها بماحمله کنند، چه فایده‌ای دارد؟ البته شیوه کار دیگری بود که قبلاً در مریوان و جاهای دیگر ایران از طرف روشنفکران انقلابی انجام گرفته بود بدین معنا که دوباره فعالیت به سبک گذشته و مخفیانه باشد. اما اینکار برای شرایط جدید درحقیقت شیوه‌ای عقب مانده بود. اوضاع کلی تغییر کرده بود. این درست که قیاده موقت و فئودال‌ها اینچنین حمله می‌کردند اما از این طرف آمادگی مردم نیز تغییر کرده بود. علیرغم ترس بعضی افراد این امکان وجود داشت که از سرکوب دهقانان به روال گذشته جلوگیری شود. نمیتوان دوباره به کهنه‌ترین شیوه مبارزه مخفی متوسل شد در شرایطی که فئودال‌ها مسلح‌اند و با زور می‌خواهند مانع فعالیت و آزادی زحمتکش‌شان شوند.

از طرف دیگر برای دفاع از این اتحاد حداقل همین که دهقان مسلح باشد و بتواند تشکل خود را بوجود آورد مهم بود. در واقع هدف اصلی عبارت است از کار سیاسی و تشکیلاتی در میان توده‌ها. اما برای انجام اینکار چون در معرض حمله قرار گرفته بودند و این امکان هم وجود داشت که نیروی مسلحی از آنها دفاع بکند بدین منظور ما بخارج از شهر رفتیم. باز هم تصمیم جمعی دهقانان و بقیه این بود اگر آنها با ما جنگ نکنند، اگر به دهقانان حمله نشود حتماً ما به فئودالها حمله نمیکنیم. اگر فئودالی به دهقانان حمله نکرده باشد، ما نیز به لحاظ نظامی مزاحمتی برای وی بوجود نمی‌آوریم. ولی ما همیشه بر ضد فئودالیسم تبلیغات سیاسی خواهیم کرد. برای متشکل کردن دهقانان تلاش می‌کنیم و این هم هدف اصلی گشت سیاسی بود. این فعالیت را در روستاها شروع کردیم در اوایل کمتر استقبال می‌کردند. ولیکن ما منظم این کار را انجام دادیم و مردم بیشتر ما را شناختند و زیادتر ما را کمک کردند.

البته از همان اولین روزی که ما به گشت سیاسی پرداختیم روی تصمیماتی توافق نمودیم. یکی اینکه در طول روز مردان روستا در خانه نیستند و بر سر مزارعشان مشغول کارند ما وارد روستا نمی‌شویم. بر اساس سنت‌های رایج در منطقه، خوشایند نبود که تعدادی پیشمرگه مرد به روستایی بروند که تنها

زنان و کودکان در آنجا هستند. تصمیم گرفتیم که در طول روز در مزارع باشیم و تا آنجائیکه در توان داریم به مردم در کار کشاورزی کمک نمائیم. همان روز اول که وارد روستا شدیم، مسئله‌ای توجه ما را بخود جلب کرد. در منطقه‌ی ما مردم علوفه‌ی کوهستان را برای ذخیره زمستان حیوانهایشان درو می کنند که به «کوکن» مشهور است. قبل از اینکه وارد روستا شویم چند نفر را برای نگرهبانی گذاشتیم و بقیه در «کوکن» کردن به آنها کمک کردیم و شب به روستا رفتیم و از آن به بعد این روتین کار ما شد.

البته اوایل نگران حمله‌ی قیاده موقت بودیم که از ما نیرومندتر بودند در حالی که ما در گشت های سیاسی فقط ۱۶ نفر مسلح بودیم، هفت دهقان و ۹ روشنفکر. آنها تا آنزمان همراه با مزدوران ایرانی نزدیک به یکصد نفر مسلح بودند. آنان دارای تجربه جنگی بودند اما ما چنین تجاربی را نداشتیم. آنها اسلحه‌ی آر پی جی داشتند و ما نداشتیم. اگر به ما حمله می کردند توانایی مقابله نداشتیم، مگر اینکه عقب نشینی کنیم به همین دلیل اوایل به مزارعی می رفتیم هم امکان کار کردن و هم امکان دفاع داشته باشد. مثلاً به روستاهایی که در دشت قرار داشتند و امکان دفاع نداشت نمی رفتیم. ولی به هر حال بدین ترتیب عمل می کردیم روزانه کم تا بیش کار و شبها وارد روستا شده و در مسجد مردم را برای ارائه بحث سیاسی دعوت می کردیم. برای اینکه چه بحثی ارائه دهیم در میان خودمان به توافق رسیده بودیم که بطور خلاصه چنین بود.

قبلاً متوجه شده بودیم که بعد از فرار شاه و کناره گیری بختیار روحیه‌ای در میان کشاورزان وجود داشت. آنها در مخالفت با فئودال ها طرفدار شاه بودند. در منطقه‌ی مریوان چنین فضائی حاکم بود نمی دانم در این منطقه چطور است. فئودال ها سر بر آورده بودند، زحمتکشانشان نیز حکومت پادشاهی را ترجیح میدادند. ما مبارزه با این تفکرات را ضروری می دانستیم. دهقانان را متوجه کنیم که شاه خوب نبوده و اگر وضع موجود خوب نیست بدان معنی نیست که شاه خوب بوده باشد. در مورد اصطلاحات ارضی توضیح میدادیم که اصلاحاتی واقعی نبوده و ستم بر کشاورزان برقرار بوده است. میبایست اجاره دادن زمین از بین میرفت؛ دهقانان بی زمین میبایست صاحب زمین میشدند. برخی ظلم و ستمهای دوران سلطنتی از جمله جنگلبانی، شکاربانی و فلان و



بهمان را یادآوری میکردیم که همه اینها هم ظلم بودند. هیچکدام از این ستمها نمیایست باقی بماند. در مورد قیام بحث میکردیم و اینکه دستاوردها و نقاط ضعف چه بوده است؟

ما سؤال می کردیم، در بیشتر موارد شرکت کنندگان جواب میدادند که دستاورد خوب نداشته است. ما میگفتیم انقلاب نکات منفی و مثبت داشته است. برای نمونه از مردم حاضر در جلسه سؤال می کردیم آیا پارسال این موقع ما قادر بودیم در مسجد و بطور آزادانه و بدون اجازهی ژاندارم ها جمع شویم و گفتگو کنیم؟ در جواب می گفتند خیر! ما هم میگفتیم که این یکی از دستاوردهای مثبت قیام بوده و حالا می توانیم در این مسجد از مواضع خمینی نیز انتقاد کنیم. ولی پارسال نمی توانستیم از رئیس پاسگاه نیز انتقاد کنیم. آیا پارسال می توانستیم اسلحه داشته باشیم یا خیر؟ جواب میدادند که خیر نمی توانستیم، اما حالا داریم. پارسال ادارات شکاربانی و جنگلبانی چه کارها که نمیکردند اما این وضع عوض شده و بنابراین انقلاب دستاورد داشته است. در مجموع همگی چشم و گوشمان را بازکرده و هوشیارتر شده ایم، خواستار حقوق خود هستیم و ملت کرد نیز خواهان حقوق خود است.

ضرر کار هم این بوده که فئودالها قد علم کرده اند در این رابطه دولت مقرر است. زیرا رژیم نه تنها سیاستی بر علیه فئودال ها را نداشته بلکه از آنها حمایت هم می کند. از ضررهای دیگرش در سطح کردستان، بی اعتنائی به حقوق ملت کرد بوده است. در مورد حقوق ملت کرد تا آنجائیکه می توانستیم روشنگری میکردیم که در نهایت حقوق ملت کرد نیز حقوق دهقانان و زحمتکشان کردستان است، یعنی هم به لحاظ جمعیتشان و هم زحمتکش بودن آنها و حقوقشان بحث می کردیم. برای رفع ستم ملی نیز باید متحد شویم. متحد شدن را از دیدگاه خودمان چنین توضیح می دادیم. ابتدا متحد شدن در سطح روستا و ایجاد شورای انقلابی، سپس در سطح منطقه پیوستن به اتحادیه دهقانان است. توضیح می دادیم که بدلیل مسلط نبودن حکومت، فئودالها سر بر آورده و مسلح شده و ظلم و تعدی می کنند. لذا دهقانان نیز مجبورند که نیروی مسلح داشته باشند. بنابراین وجود پیشمرگه هم برای دفاع از خود و همچنین ممانعت از دوباره سربلندکردن فئودالها ضرورت دارد. دولت حالا در چنین وضعیتی است و فکر می کنم فقط روی نیروهای سیاسی

موجود که کم و بیش مسلح هستند حساب می کند. «جبهه ملی» را علیرغم آن همه التماس و چاپلوسی که برای خمینی میکنند به حساب نمیآوردند. اما سازمان مجاهدین خلق یا سازمان چریکهای فدایی و حزب دمکرات و هر نیرویی که مسلح هستند، دولت مجبور است رویشان حساب کند. «جمعیت دفاع برای آزادی و انقلاب» در سنج و جنگی که به آن شهر تحمیل گردید را در نظر بگیرید. قبلاً آنرا به رسمیت نمی شناختند و جمعیت را کار عدهای جوان بی تجربه به حساب می آوردند. ولی بعد از آن جنگ آیت الله طالقانی و وزیر کشور مجبور شدند با آنها طرف شوند و روی میز مذاکره بنشینند و گفتگو کنند. مثلاً شورای یازده نفری شهر سنندج را علیرغم توطئههایی که چیده بودند قبول کردند. انتخابات شورا اولین مرتبه بود که در شهر سنندج انجام می گرفت. علیرغم وحشیگری رژیم همین موضوع در شهر گنبد در ترکمن صحرا تکرار شد. زمانیکه مردم گنبد اسلحه بر داشتند و مقاومت کردند، رژیم مجبور گردید در هر حال با مردم وارد مذاکره شود. در استان خوزستان بر همین منوال بود.

برایشان توضیح می دادیم مادام که هست و نیست دهقانان غارت میشود اگر متحد نشوند و خصوصاً در این شرایط و اوضاع و احوال نیروی مسلح نداشته باشند هیچ کسی رویشان حساب نمی کند. با این وصف برای اینکه بتوانند از حق خود دفاع کنند و نگذارند دشمن به آنها حمله کند و اهداف خود را محقق نمایند، اتحاد ضرورت دارد. اینها خلاصهی تبلیغات ما بود. البته در این مورد هم که به ما می گفتند کمونیست بحث می کردیم و می گفتیم به نظرات ما گوش کنید و رفتار و کردار ما را بسنجید و قضاوت کنید. در چند روستا تلاش نمودیم تا ملای آبادی در جلسات شرکت داده و در حضور آنها بحثها را ارائه دهیم. بر اثر تبلیغات مسموم کنندهای که قبلاً صورت گرفته بود، اکثریتشان در جلسات شرکت نمی کردند. اما در چند مورد ملاها در جلسات شرکت نموده و با صراحت به آنها گفتیم که به ما کمونیست می گویند شما در جلسه حضور دارید و نظرات ما را می شنوید هر کدامش خلاف اصول دین و شرع بود بگوئید. ما سبک کاری را اتخاذ کرده بودیم در حضور مردم نظرات خود را بیان می کردیم و از مردم سؤال می کردیم آیا درست است؟ آنها تایید می کردند. خطاب به ملا می گفتیم آیا شرعی است؟ زحمتکشان نظرات ما را تایید کرده بودند. زمانیکه ملای آبادی جواب مثبت می داد، برای ما ارزشمند بود. در حال حاضر چند

ملای هوادار پیدا شده که با اتحادیه دهقانان همکاری می کنند. هر چه گشت سیاسی پیش می رفت اتحادیه بیشتر شناخته میشد و بیشتر کمک می گرفت. در یک مورد توطئه‌ای از طرف مالکی بر علیه یکی از دهقانان انجام گرفت. ماجرا بدین گونه بود مزدوری در مریوان که در اصل رعیت است از قدیم الایام حقوق بگیر یکی از فئودالها بوده که نیروی مسلحی دارد. اولین گشت سیاسی - نظامی در مریوان متشکل از پانزده نفر مسلح توسط این مزدور انجام گرفت. نیرویش در روستاهای زیادی حضور یافته و سرانجام پیش شیخ عثمان «دوروو» [نقشبندی] رفت. شایعه‌ای پخش شده بود که پسر این مزدور به دختر یکی از دهقانان که در تشکل ما فعال بود تجاوز کرده است. ما را در جریان گذاشتند و مصمم شدیم که بلادرنگ موضع مناسبی در برابر این تعرض بگیریم. بدون شک آشکار بود که این تعرض اقدامی سیاسی بود که هتک حرمت آن دهقان را در بر داشت. هم چنین در عمل مانع پیوستن و ملحق شدن کسان دیگری به اتحادیه دهقانان می گردید. فعالیت ما در منطقه دیگری بود ولی ما به منطقه محل اقامت آن مزدور برگشتیم. به جستجوی آن شخصی که گویا به دختر یک پیشمرگ تجاوز کرده پرداختیم. ده نفر پیشمرگ را آماده کردیم تا جلو ماشینش را بگیرند. ماشین متعلق به پدر بود اما پسرش رانندگی میکرد. موفق به اسارتش نشدیم. مزدور به نوعی قلدر منطقه بود و متوجه برنامه‌ی ما شده بود و دم به تله نمیداد. سپس متوجه پیگیری ما گردید و به التماس و خواهش افتاده و چند نفر را برای وساطت پیش ما فرستاد. با تکیه بر فرهنگ عشایری چند ملا را با خود برده و خود و پسرش در منزل پدر دختر به قرآن سوگند یاد کرده بودند. در برابر مواضع مصمم ما به التماس افتاد و به مقدسات سوگند یاد کرد که چنین ماجرای اصل و اساسی نداشته و شایعه‌ی محض می باشد. اگر باور ندارند حاضریم اسلحه‌ی خودم را بدهم که با آن پسر را بکشند. در این رویداد مزدور قلدر و مسلح برای اولین بار در برابر زحمتکشی تهیدست تسلیم گردید و به التماس افتاد.

با این رویداد اعتبار ما تا حدودی بالا رفت. علاوه بر این ماجرا فئودال‌های قدرتمند مریوان که از طایفه‌ی حیدر بیگی هستند رسماً ما را تهدید کرده بودند که اگر به روستاهای تحت نفوذشان برویم و گشت سیاسی انجام دهیم مانع از ورود ما به روستا شده و ما را نابود می کنند. شبی به روستایی که این تهدید را کرده بودند رفتیم. قبل از رفتن به روستاهای تحت نفوذشان از طریق مردم

عادی و هواداران مطلع شدیم که واقعا تهدید کرده بودند و مسئله جدی است. اما علیرغم تهدیداتشان به روستاهای تحت نفوذشان رفتیم. به این مسئله‌ی حساس دقت کنید. اگر چه ما با نیروی مسلح تبلیغ سیاسی می کردیم اما آنها صراحتاً مانع می شدند. اگر مسلح نمی بودیم و منظور تبلیغات سیاسی به روستاها می رفتیم در برابر نیروی مسلح مالکین قرار گرفته و بلاشک به ما حمله کرده و مانع فعالیت سیاسی ما می شدند. واقعیت این است که آنها مانع فعالیت سیاسی هستند و از آگاه شدن دهقانان جلوگیری می کردند. حتی با نیروی مسلح هم می رفتیم تهدید می کردند که نمی گذاریم داخل شوید. اگر تنها می رفتید و از مردم دعوت می کردید که به مسجد بیایید و برایشان سخنرانی کنید در چنین موقعیتی زحمتکشان نمی آمدند اگر هم می آمدند با زور آنها را بیرون می کردند. ما به تهدیدشان وقعی ننهادیم و به روستا وارد شدیم خبری نبود. نزدیکی های غروب ما را مطلع کردند که افراد مسلح فئودالها ما را محاصره کرده اند. عده‌ای از مردم روستا که وحشت کرده بودند به ما توصیه کردند این جنگ را بر ما تحمیل نکنید تا زنان و کودکانمان در معرض خطر قرار نگرفته و کشته نشوند. در جواب گفتیم ما در روستا هستیم و می بینید که ما را محاصره کرده‌اند و ما قادر نیستیم از روستا خارج شویم. بگذار آنها بیایند ما می جنگیم و زنان و کودکانمان را به منازل و جاهای امن برده و از آنجا خارج نشوید. در همین لحظه افراد مسلح سه روستای دیگر برای کمک و پشتیبانی به ما ملحق شدند. آنها که این خبر را شنیده بودند و حتی پیشمرگ هم در میان ما نداشتند. از ما درخواست کرده بودند که حتماً به روستاها یشان برویم ما دو شب قبل به دو تا از آن روستاها رفته بودیم. موقعی که متوجه شدند ما آمده‌ایم و فئودالها ما را محاصره کرده‌اند، گفتند ما عملکرد شما را دیدیم آنها نیز بیکار ننشستند. این بود که با افراد مسلحشان به کمک ما آمدند. از یکی از این دهات جاده‌ای به این روستا ختم میشد که ما در آنجا بودیم. پست بازرسی گذاشته بودند و هر ماشینی می آمد آنرا کنترل می کردند و اگر اطمینان نداشتند که سرنشینان آن هوادار ما هستند نمی گذاشتند به آنجا بیاید.

افراد مسلح دهقانان، فئودالها را محاصره کرده و از شهر مریوان و روستای دارسیران نیز به کمک ما آمدند. فئودالها این را که شنیدند افراد مسلحشان عقب نشینی و فرار کردند. اما تهدید کرده بودند اگر ما به روستای دیگری

برویم آنها ما را می کشند. فئودال ها اساساً تصور نمی کردند و ما هم واقعاً فکر نمی کردیم که از روستاهای دیگر بکمک و پشتیبانی ما بیایند. هرگز روی آن نیروی مسلح که ما ملحق شدند حساب نکرده بودیم. این جریان فئودال ها را ترساند و اعتماد به نفس و روحیه ما را هم بالا برد. البته معتقدم این ماجرا تجربه ای ارزنده و سودمندی بود.

حزب دمکرات در وقایع روستای «آمید» زیرکانه از فرصت ها بهره برداری کرد و متأسفانه تشکل های شهری و جمعیت ها فرصت ها را از دست دادند. در هر سطحی که با اسلحه از مردم دفاع بشود نیروی مردمی به آن ملحق میشوند. در واقع در آن زمان ما ۳۰ نفر مسلح بودیم در آن شب نزدیک ۵۰ تا ۶۰ نفر مسلح بما پیوستند. اوایل با نیروی کمی رفتیم اما چون ما از اهدافی مردمی و عادلانه دفاع میکردیم دیدیم که نیرو گرفتیم .

به عقیده من تجربه ای با ارزش و گرانبها است علیرغم هر گونه معادلات سیاسی که سرنوشت مریوان را رقم بزند، واقعیتی انکار ناپذیر است و نشان می دهد که مردم از مبارزه ای که برحق بوده و منافع آنها را پاسداری و تامین کند، دفاع می کنند. فقط لازم است جریان انقلابی جرئت داشته باشد و به موقع از اسلحه استفاده کند. ملحق شدن و پیوستن نیروی مسلح مردمی بما بر روحیه ای مردم روستایی که وحشت کرده بودند تاثیر مثبت گذاشته و ظرفیت و توان مبارزاتی شان را بالا برد. خصوصاً شاهد فرار نیروی مسلح فئودال ها بودند که چگونه ترسیده و عقب نشینی کردند.

گشت های سیاسی- نظامی ما به روستاها و در میان زحمتکشان ادامه داشت. تا سرانجام با جنگی روبرو شدیم و جریان درگیری را بطور مختصر برایتان بازگو می کنم . این روستا در منطقه ای مریوان واقع نشده به منطقه ای «کلاترزان کوماسی» تعلق دارد. تجربه مربوط به جنبه نظامی مسئله مواردی دقیق هستند و باید به شیوه ای دیگری بررسی شوند و در جای خود اهمیت دارند. اما از نقطه نظر سیاسی و اجتماعی ساختار پیشمرگان به گونه ای است که عده ای که این راه را انتخاب کرده اند گفته اند ما برای یک روز و دو روز پیشمرگ نشده ایم بلکه آمده ایم تا مدت دوسه و تا ده سال پیشمرگ باشیم و خواستار حقوق خلق کرد هستیم. عده ای هم جور دیگری هستند. آنها را به نوبت از روستاها میفرستند. مردم روستا جلسه گرفته اند و توافق کرده اند که همه باید پیشمرگ بشوند از این

رو به نوبت آنها را پیش ما می فرستند. کسانیکه راضی به انجام اینکار میشوند نوبتی بنا به شرایط روستا، یک هفته، ده روز تا یک ماه پیش ما میمانند. سپس جانشین آنها میآیند و دیگران برمیگردند. اما در حال حاضر وضعیت جنبش در منطقه ما اینچنین است که دهقانان مرفه در منطقه مریوان رهبری سیاسی را بعهدہ دارند بدین معنی که آنها مخالف دوباره سر بلند کردن فئودالها هستند و در مخالفت با [رژیم] خمینی عملاً رهبری در اختیار آنهاست.

از همان ابتدای اصطلاحات ارضی سال (۱۹۶۲) ۱۳۴۱ و تاکنون وضعیت در منطقه ما چنین بوده است. بنظرم دلیل اصلی آن به ماهیت اصطلاحات ارضی در ایران بر می گردد که حافظ منافع دهقانان مرفه بود. حال بگذریم که تا چه حدی منافع دهقان را در نظر داشت ولی البته دهقانان مرفه در مقایسه با دهقانان تهیدست و بدون زمین بیشتر نصیبشان می گردید. حالا هم اگر فئودال ها جان تازه‌ای بگیرند واضح است که دهقانان مرفه بیشتر ضرر خواهند کرد تا دهقانان بدون زمین و خوش نشین. خوش نشینان روحیه‌ای تعرضی دارند و طبیعی است بعنوان یک واقعیت عینی؛ آنها از چه چیزی دفاع کنند که آنها از دست ندهند. چند بار موضوع تعرض کردن پیش آمد. دهقانان صاحب زمین کاملاً مخالف بودند اما دهقانان فقیر مصر بودند که باید این کار را بکنیم. هم اکنون اکثریت ما را خوش نشینها تشکیل میدهند. دهقانان مرفه در شهر به لحاظ سیاسی، کار و حرف زدن، این طرف و آن طرف کرد بیشتر شرکت می کردند ولی کارهای کمی سختتر همچون پیشمرگه شدن نصیب دهقانان خوش نشین شده است.

از طرف تعدادی از تشکل های سیاسی این مسئله مطرح شده که این جنبش، جنبش دهقانان مرفه بوده و نباید خیلی روی جنبش دهقانان مرفه پافشاری کرد. به نظرم این مطلقاً انحرافی است. انسان واقعیت عینی را ملاحظه می کند. اگر بدین شیوه استدلال کنیم در هر صورت آنها انقلابی تر می اندیشند. اگر اینچنین بگویم که نباید روی جنبش دهقانان مرفه تکیه کرد پس می بایست در دور اول انقلاب که شهرها را در بر گرفته بود و شرکت کنندگان بیشتر از کارمند، کاسبکار، معلم و دانش آموزان بود، تمیایست به آنها تکیه کرد. این اقشار از دهقانان دارا مرفه‌ترند. ولی واقعیت این است که در آن دوره و در کردستان اعتراضات از شهر ها شروع شد، مردم شهرنشین کم و بیش کارهایی کردند. اکنون امواج مبارزه به روستا ها برگشته است. میبینید که اکنون جنبش در شهرها

فروکش کرده اما روستاها تبدیل به صحنه‌ی مبارزات شده است. در جریان اصطلاحات ارضی هم شهرها ساکت بودند اما در روستاها جنب و جوشی بود. با نمونه‌هایی که ذکر کردم زمانیکه مبارزه از سطح سیاسی به سطح تبلیغ مسلحانه رشد میکند بلافاصله نقش دهقانان تهیدست برجسته میشود. اگر کمی دیگر پیشروی داشته باشد حتماً دهقانان تهیدست نقش مهم تری خواهند داشت. در واقع این پروسه مسیر تکاملی خویش را می‌پیماید بدین معنی که انقلابی‌ترین قشر دهقانان بتواند رهبری را بدست بگیرد. در میان جمعی که تحت عنوان نیروی پیشمرگ با هم هستیم ما علاوه بر آگاه کردن مردم بخشی از کار سیاسیمان نیز به جمع خودمان بر میگردد. در نشست هایمان به وضع منطقه، موقعیت کردستان و ایران می‌پردازیم. سیاست حکومت در این منطقه برای ما اهمیت دارد. در مورد قیاده موقت، اتحادیه میهنی و مسایل دیگری که روی فعالیت ما تاثیر گذار هستند، بحث میکنیم. قیاده علناً دشمن ما است و اتحادیه میهنی را که به ما نزدیک هستند باید بشناسیم. نقش دولت عراق همینطور خصوصاً تلاش ما این است که پیشمرگ تنها فرد مسلحی نیست که به کوه بزند و تیراندازی کند بلکه باید از نظر سیاسی پرورده شود. اگر قرار است نیروی نظامی ما گسترش یابد ناچاریم که مرتباً فعالیت سیاسی بکنیم و نباید منتظر باشیم که فرمانده‌های نیروی پیشمرگ از شهرها ملحق شوند. باید فرماندهان از میان دهقانان بر خیزند. رنجبر روستا باید چنان درک سیاسی و نظامی داشته باشد که بتواند فرماندهی بکند. زمانیکه این مسئله مطرح شود بیشتر به مسایل سیاسی روی آورده و ارتقا یافته و به خودشان می‌پردازند. وقتیکه نشریه‌ای از شهر میرسد اگرچه بیسواد هم باشد آنرا بدست گرفته و می‌خواهد کسی برایشان بخوانند.

بدین صورت کم و بیش مشغول کار سیاسی در میان آنها هستیم. تجربه شخصی من اینست که در چنین شرایطی یک دهقان و یک روشنفکر ظرف ده تا پانزده روز بیشتر تغییر میکنند و پرورده میشود تا دو ماه و سه ماه در شرایط عادی. خلاصه کنم گشت‌های سیاسی تنها کار ساده‌ی حمل اسلحه نیست که اینجا و آنجا اسلحه‌ای بدوش بگیرید، بلکه در عین حال فعالیتی سیاسی- تشکیلاتی برای پرورش دادن نیز هست. البته پیشمرگانی همیشه در جمع می‌مانند کار کردن با آنان با برنامه پیش میرود. برای آنها هم که ده تا بیست روز یا بمدت یک

ماه میمانند برنامه‌ای مخصوص برایشان در نظر گرفته و زمانیکه برمیگردند به مبلغین جریان ما تبدیل می شوند. یعنی طوری پرورده می شوند که بیش از پیش برای امر مبارزه و تشکیلات تبلیغ کنند.

### درگیری در روستای خانگاه جوجو

اکنون بطورخلاصه به جریان درگیری می پردازم :

چند سال قبل مالک روستای «خانگای جوجو» نصف زمین های پانزده خانوار روستائی را با بهانه اینکه موجب برگشت جریان آب میشوند از آنها پس گرفته و مجدداً این زمینها را به شرط تقسیم محصول آن بصورت پنجاه، پنجاه یعنی نصف آن به مالک داده شود بخودشان واگذار می کند. پس از مدتی این خانوار ها شکایت میکنند و از سال (۱۹۷۴) ۱۳۵۳ به اینطرف مرتباً شکایت کرده و گفته‌اند که مورد ظلم قرار گرفته‌اند و هیچ کسی به شکایتشان رسیدگی نکرده‌است. این انقلاب که فرا رسید زمینها به شیوه‌ی پنجاه پنجاه در اختیارشان بود. مالک روستا با کمک صاحب اصلی زمین ها که درسنندج زندگی میکرده با توطئه‌ای مشترک می خواستند زمین ها را که بشیوه‌ی نیمه کاری دست دهقانان بود از آنها پس گرفته و به تصاحب خودشان در آورند. مردم هم مقاومت می کنند. مالکین با توسل به اسلحه، تهدید و کتک کاری مرتباً بر دهقانان فشار آورده که زمین ها را پس بگیرد. سرانجام دهقانان به سنندج پیش ملا احمد مفتی زاده رفته و شکایت می کنند که کاری برایشان انجام نمیدهد. لذا به جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب در شهر سنندج مراجعه میکنند. جمعیت برای حل مشکل نامه‌ای به آنها میدهند که به اتحادیه دهقانان مریوان بزنند. دهقانان قبل از اینکه به اتحادیه بیایند، به دادگستری شکایت کرده بودند و آنجا گفته بودند که ما قدرت اجرائی نداریم و کاری از دست ما ساخته نیست به اتحادیه دهقانان مراجعه کنید. همه‌ی یازده خانوار روستائی به اتحادیه آمدند و ما تحقیقات لازم را بعمل آوردیم اما اختلافات بشیوه‌ی صلح آمیز حل و فصل نگردید. ما از طرف اتحادیه دهقانان و تقریباً با پنجاه پیشمرگه به روستای خانگای جوجو رفتیم. هدف این بود که با تهدید اختلاف را حل کنیم. اما هنگامیکه به آنجا رسیدیم تعدادی از مالکین و فتودال ها با اسلحه در برابر ما سنگر گرفته بودند و به ما تیراندازی کردند. موضع ما این بود اگر در این درگیری عقب نشینی کنیم



بدون شک در هیچ جای دیگری ما را تحویل نمی گیرند. قبل از هر چیزی نزد خود دهقانان بی اعتبار می شویم. مردم خواهند گفت با وجودیکه پیشمرگه هم داشتند اما نتوانستند هیچ کاری بکنند. ما تصمیم گرفتیم که درگیر شویم چند ساعتی جنگ ادامه داشت در درگیری دو نفر از مالکین کشته و دو نفر دیگر زخمی شدند. بعد از آنکه جنگ خاتمه یافت تاثیر زیادی بر روحیه مردم گذاشت. البته مردم روستای دیگری که هم مرز با روستای خانگای جوجو بود و مالک آنها نیز همان مالک خانگای جوجو بود در جریان درگیری کمک زیادی به ما کردند. از جمله آوردن مواد غذایی، آب آشامیدنی به سنگر هایمان. بازتاب این درگیری روی پیشمرگان کم نبود، همان شب که جنگ خاتمه یافت چند نفر از دهقان که همراه ما بودند ترسیده و خصوصاً یکی از آنان با صراحت گفت من جرئت ندارم در این منطقه بمانم و از اینجا می روم. روستای خانگای جوجو در منطقه «کلاترزان» است و دور از شهر مریوان، با فشار هم که نمیتوان کسی را نگاه داشت. دو سه نفر دیگر با عناوین مختلف از جمله نوبت آبیاری و غیره جمع ما را ترک کردند. بدین ترتیب تعدادی ترسیده بودند و بر عکس افراد دیگری مصر به ماندن بودند. در مجموع در آن درگیری موفق بودیم و نیروی پیشمرگ ثابت قدم و مصمم و خواستار ادامه ی هجوم بودند.

### بخش دوم: کاست شماره ۲

در مورد آن دو نظر گفتگوی زیادی شد و سرانجام تصمیم گرفتیم در همان منطقه که از مریوان هم دور بود ماندگار شویم، اگر منطقه را ترک می کردیم شبیه به گریختن بود. فنودالهای آنجا نیز قدرت بیشتری داشتند و حمله را شروع می کردند. خلاصه اینکه در آن منطقه ماندیم. در بین خودمان مسئله حل نشده بود.

من اوائل شخصا نمیدانستم تاثیر درگیری در مریوان چگونه خواهد شد؟ انعکاس آن در میان دهقانان چگونه خواهد بود؟ آیا آنان را ترسانده یا اینکه باعث میشود به اتحادیه ملحق نشوند. راستش تصورم این بود که باعث می شود برای مدتی پیشمرگان تازه ما ملحق نشوند. دلیلم این بود که از حضور درمیان ما میترسند. اگر در گیری پیش آید و کشته شوم چی؟ خوب انسان جان خود را دوست دارد! اما شب دوم بعد از درگیری روشن گردید که تصور

من نادرست بود گرچه فاصله دور بود و ما در کوهستانی مرتفع بودیم و پیدا کردن آن سخت بود متوجه شدیم ۱۶ نفر مسلح نزد ما آمدند. گفتند شنیده‌ایم درگیر شده‌اید برای کمک شما آمده‌ایم. بیشترشان دهقان بودند خیلی صمیمی و گرم برخورد می‌کردند. اولین مورد غلط بودن تصور و فکر من را نشان داد. ما در منطقه ماندگار شدیم و شروع کردیم به گشت سیاسی. در این منطقه در مقایسه با مریوان کمتر کار سیاسی شده بود و علیرغم این ما با دو نظر روبرو شدیم. افراد محافظه کار روستا که خیلی می‌ترسیدند می‌گفتند شما با آمدنتان منطقه ما را ناامن و آتشی برپا کرده‌اید. از این به بعد فتوئالها ما را قتل عام می‌کنند. ولی واقعیت این بود که اکثریت مردم مخالف این نظر بودند و می‌گفتند «دستتان درد نکند» دیگر جرأت ندارند سر بلند کنند اگر این کار را نمی‌کردید بعد از این فتوئالها شرورتر می‌شدند.

ما برای اینکه موضوع را چگونه حل و فصل کنیم بدواً بین خودمان تبادل نظر می‌کردیم. اطلاع داشتیم که فتوئال‌ها به شهر گریخته‌اند و از طرف مردم روستاها خبر به ما می‌رسید که در شهر دست به چه کارهایی می‌زنند. خود همین برای ما دلگرم کننده بود. چندین طرح آماده کردیم که در حقیقت و اساساً جنبه نظامی داشتند. ما در اوایل بیشتر از حل مسئله بطریق نظامی طرفداری می‌کردیم. بعد از مدتی بحث و تبادل نظر در میان خودمان به این نتیجه رسیدیم که مردم روستاها را در جریان بگذاریم. شبانه به روستاها رفته و به گشت‌های سیاسی ادامه می‌دادیم افرادی آگاه هستند بگذار از آنها کمک بگیریم و خود آنها را در این مسئله دخالت دهیم. درست است که در یک روستا این واقعه روی داده است اما بگذار آنرا به مسئله‌ی همه مردم مریوان تبدیل کنیم. چرا آنها بی‌طرف باشند؟ نمایندگان چهار روستا را به نشستی دعوت کردیم و در آن جلسه گفتیم اطلاع دارید چه وضعیتی پیش آمده، چگونه باید به آن برخورد کرد؟ تنها چیزی که ما به شما می‌گوییم این است که ما پیشمرگ دهقانان هستیم مطلقاً از آن دست نمی‌کشیم و نمی‌گذاریم زیانی برای دهقان در بر داشته باشد. تا حال دو نفر از آنها کشته شده است، اگر صد نفر دیگر از آنها کشته شود و از ما نیز کشته شود دست نخواهیم کشید. اما چون از بعضی از دهقانها شنیده‌ایم که می‌گویند شما منطقه را به هم زده‌اید، مصلحت مردم منطقه را در این می‌دانیم با شما چاره‌اندیشی کنیم و بدون

نظر شما کاری نخواهیم کرد.

چنین برخوردی بر روحیه مردم تاثیر فراوانی گذاشته بود. همان موقع یکی از آنها را که میشناختم و خیلی محافظه کار بود گفت منطقه را به آتش کشیده‌اید بعداً برخوردش با ما عوض شد. خود اینکه از وی نظر خواهی می‌کنید و اینکه کسانی نیستید به زور اسلحه بر آنها تسلط پیدا کنید مهم است. بلاخره تصمیم آنها چنین شد که گفتند فتودالها هنوز مراسم سوگواریشان تمام نشده است. اندکی صبر کنید ما خودمان دخالت می‌کنیم و شما را با خبر می‌کنیم. ما نیز پیشنهاد آنها را قبول کردیم. دست آخر اینکه ساکنین روستایی در نزدیکی همان روستای خانگای جوجو همان روزی که من به سفر به اینجا آمدم سفارش کرده بودند که ما دویست نفر به روستای خانگای جوجو رفته و ترتیب کارها را می‌دهیم. تقاضا می‌کنیم که افرادی از نیروی پیشمرگ هم بیایند و از دورنظاره‌گر باشند، ما خودمان ترتیب کارها را می‌دهیم. اولین نتیجه اش این است که کسان دیگری نیز به ماجرا کشیده شده اند و در حقیقت تنها نیروی پیشمرگ دخالت نمی‌کند.

بعلاوه بعد از چند شب که به مریوان برگشتیم برخلاف تصویری که من در اوایل داشتم، مردم اینبار با شور و شوق به سوی پیشمرگان می‌آمدند. چندین بار شنیدیم که می‌گفتند اینها راست می‌گویند کسانی که به خاطر دهقانان خود را سپر گلوله میکنند راست می‌گویند و صادق هستند. بعدها دیگر واقعا به گرمی با ما برخورد میکردند. ما هم برای ارزیابی آن شب و اینکه تاثیرات این رویداد چگونه بوده، و اینکه در مجموع مردم چگونه با آن برخورد میکنند تصمیم گرفتیم از مردم روستاها بطور عمومی دعوت کرده که دور هم جمع شده و تصمیمی برای آینده اتحادیه دهقانان اتخاذ کرده و مسئله‌ی پیشمرگه‌ها را به نوعی روبراه کنیم. عده‌ای از روشنفکران مخالف ما بودند و بر علیه ما تبلیغ می‌کردند و اینکه اینکار ماجراجویی و حتی راهزنی است! ما مردم را دعوت کردیم و نمایندگان ۶۲ روستا آمدند، جمعیتی زیاد و بویژه افراد مسلح زیادی آمده بودند. حداقل دویست نفر گردهم آمده بودند. پیشمرگان هم حضور داشتند. جلسه‌ای بسیار پرشور بود و تا ساعت دو و نیم بعداز نصف شب مردم به گفتگو ادامه دادند که سرانجام تبدیل به یک قطعنامه شد تحت عنوان گردهمایی روستای «وله‌ژیر» و فکر می‌کنم به اینجا هم رسیده باشد [مهاباد].

البته و بخصوص براین نکته تأکید شد که باید نیروی پیشمرگ تقویت گردد.

### تجربه‌ای نو!

همچنانکه گفتم یکی از تجارب نوین در آن گردهمائی به عقیده من دو جریان روشنفکری بود. یکی ما که در میان پیشمرگان بوده و به آن اعتقاد داشتیم. دیگری روشنفکرانی که مخالف این کار بودند و آنرا ماجراجویی می پنداشتند. البته از همان اوایلی که مخالفتها شروع شد، ما در میان مردم این دو نظر را مطرح کردیم. در عمل و هر روزه ثابت شد که کار ما رونق می یافت. در آن اجتماع هر دو نظر و تفکر شرکت داشتند و از نظرات خود دفاع می کردند. مردم بعد از مدتی بحث و تبادل نظر در میان خودشان سرانجام نظرات آنها را رد و نظرات ما را تأیید کردند. این مسئله سبب شد بعضی ها که اصلاً با موضوع آشنایی نداشتند آگاه شوند که روشنفکران همگی یکدست نیستند و نظرات مختلفی دارند و این خودشان هستند که روی این مسئله قضاوت می کنند. در حقیقت هم این مسئله سرانجام با نظر و دخالت مردم حل شد، وگرنه ما دو طرف روشنفکر به تنهایی قادر به حل آن نبودیم.

البته پس از آن که طرف مخالف متوجه اشتباه خود شدند، پیش ما آمدند و گفتند کار ما اشتباه بوده است و می خواهیم به این جریان کمک کنیم. ما هم شرایطی برایشان گذاشتیم. گفتیم باید تک تک پیش مردم و پیشمرگها از خودتان انتقاد کنید. نزد دوستانی که در شهر اتحادیه دهقانان را کمک می کنند و همچنین در روستاهایی که بر علیه این جریان تبلیغ کرده‌اید از خود انتقاد بکنید که اشتباه کرده‌اید.

ما می دانستیم که اکثریت زحمتکشان از دو دستگی در بین روشنفکران ناراحت بودند و می گفتند شما را به پیر، به پیغمبر همدیگر را در آغوش بگیرید و متحد شوید. حرف ما این بود که تعدادی از ما به همراه عده‌ای از آنان با هم به این روستاها برویم، هم در مورد اشتباهاتشان صحبت کنند و هم اعلام کنند که با هم آشتی کرده‌ایم از هر دو جهت بفتح مردم بود. این اولین بار بود که روشنفکران در حضور پیشمرگان از خود انتقاد کردند. بحثهای جالبی در مورد رابطه روشنفکران و مردم پیش آمد. چند تن از دهقانان گفتند دوستان به ما خیانت نکنید. یکی از آنها به من گفت: فردا که حکومت برگشت سرکار و مقام

و شغل مناسبی به تو دادند ما را ترک نکنی! البته یکی از روشنفکران در جوابش گفت اگر فردا دولت برگشت شروع کرد به استخدام جوانمرد و مزدور شما هم نروید سه هزار تومان در ماه بگیرید و ما را ترک کنید!

من گفتم که بسیار مهم است که از هم اکنون ما جریان مبارزه را بنحوی پیش ببریم که خیانت هیچ کس یا کسانی نتواند آنرا با شکست روبرو سازد. سعی کردم با بیانی ساده توضیح دهم که این حرکت وابسته به شخص یا اشخاصی نباشد باید جمع را طوری پرورده کرد که بتواند رهبری جریان را بدست گیرد و برای اینکار لازمست شعور سیاسی ارتقا داده شود. بعد از آن گردهمایی که روز یازدهم ماه بود (امروز نمیدانم بیست یا بیست و یکم ماه است) در مقر اتحادیه دهقانان فعالیت ها شروع شده بود. وقتی من به مهاباد آمدم قرار شد چند نفر به نمایندگی از طرف دهقانان در آنجا حاضر باشند تا کارهای کسانی را که مراجعه می کنند انجام دهند. در این میان و خصوصاً بدنبال آن درگیری واقعیت این است که اتحادیه‌ی دهقانان در مریوان می‌رود تا تبدیل به یک ارگان اجرائی بشود. اگر چه نزد دولت این اتحادیه ها قانونی و رسمی نیست. مردم از مناطق مختلف برای حل اختلافاتشان مرتباً به پیشمرگان و مقر اتحادیه دهقانان مراجعه میکنند. گاهی حجم کارها آنچنان زیاد است که نمیتوانند جوابگو باشند.

عده‌ای از رفقا از صبح زود تا پاسی از شب کار می کنند. وضع طوری شده است که پیشمرگان علاوه بر اینکه مشغول گشت سیاسی هستند، بویژه در شهر کارشان اینست که در فلان روستا فلان کار هست که لازمست چند تن از پیشمرگان برای حل و فصل آن به محل بروند.

ماهم تلاش کرده‌ایم که علیرغم مشکلاتی که وجود دارد مشوق این جریان باشیم. بگذار چنین شود که اساساً خود اتحادیه دهقانان به قدرت اجرائی مبدل گردد. اگر این روند کم‌کم گسترش یابد خود بخود باعث ایجاد حاکمیت مردم میشود. بدین ترتیب ژاندارمری عملاً فلسفه‌ی وجودی خویش را از دست میدهد. اگر این جریان شکل گرفته و گسترش یابد میتوان به معنای واقعی تبلیغ کرد که نیازی به ژاندارمری نیست و ما خودمان امور را در دست می گیریم.

اما بعد از درگیری روستای خانگای جوجو دولت بر علیه آن جریان مشغول توطئه گری است. فتودال ها تحت عنوان اینکه عده‌ای کمونیست آشوب بر

پا کرده‌اند، از دولت اسلحه درخواست کرده‌اند. دولت نیز می‌خواهد آنها را مسلح کند. حتی وعده‌ی کمک به فئودال‌ها داده که آنها را مسلح نماید تا به پیشمرگان اتحادیه‌ی دهقانان حمله کنند. اگر ضرورت داشت خود دولت بعنوان میانجی دخالت کند. ما توانسته‌ایم هم در میان مردم و هم در میان پیشمرگان این بحث را پیش ببریم که در تدارک توطئه‌ای هستند. تا آنجائیکه از منطقه‌ی مریوان شناخت داریم فئودال‌های مریوان جرأت چنین کاری را ندارند مگر اینکه از پشتیبانی ارتش و ژاندارمری خاطر جمع باشند. وگرنه دو برابر ما هم نیروی مسلح داشته باشند جرأت حمله به ما را ندارند. نه تنها بخاطر نیروی مسلحمان بلکه بنظر من وضع سیاسی منطقه بگونه‌ای متحول شده که هیچ فئودالی جرأت حمله به ما را ندارد. اولاً بلافاصله از طرف روستا و ساکنین شهر مورد پشتیبانی قرار خواهیم گرفت. آنها از آینده‌ی این جریان می‌ترسند مخصوصاً مسایل ریزی وجود دارد که انسان در جریان عمل برایش مشخص می‌شود. اگر فئودالها به تنهایی جرأت این کار را هم داشته باشند، طرف مقابل بطور حتم از آنها انتقام خواهند گرفت. برخی از فئودالها از این جهت این همه توطئه چینی میکنند که بهر حال زندگی عادی خویش و روابط ظالمانه را حفظ کنند. ما بر این باور هستیم که تعدادی فئودال به تنهایی جرأت انجام چنین حمله‌ای را ندارند. مگر اینکه با همکاری فئودال‌ها و قیاده موقت و دولت دست به چنین توطئه‌ای بزنند. انتظار ما از جمعیت‌ها این است که از نظر سیاسی تا آنجایی که برایشان ممکن میشود از این جریان پشتیبانی کنند. بدیهی است نقش دولت اینست که این توطئه را هر از گاهی و در یک گوشه از کردستان به اجرا درآورد. بعداز آن درگیری و محاصره‌ی شهر مریوان تبلیغات گسترده‌ای بر علیه قیاده موقت انجام گرفت. مدتی است که نیروهای آنها عقب نشینی کرده‌اند. در این مدت تنها یک بار گشت سیاسی انجام داده‌اند. ما به روستائی رفتیم شب بعدش قیاده موقت به آن روستا رفته و بر علیه ما تبلیغات کرده بودند. اما اکنون مانند قبل که در روستاها گشت سیاسی میکردند مدتی است حضور ندارند و به اورامان بالا رفته‌اند. اما بر اساس اطلاعات ما یکی از آنها آمده و با فئودال‌های منطقه در اورامان چندین جلسه داشته‌اند. اطلاعاتی از چگونگی بحث‌های جلسات آنها نداریم. اما ارتباطات سیاسی‌اشان کماکان بجای خود باقی است. ولی ما اکنون مدتی است در آن منطقه فعالیت

نظامی نداریم. مخصوصاً ما به روستاهائی که زیر نفوذ آنها بوده رفته ایم. این گفته‌های من بود و می بخشید سرتان را درد آوردم!

### بخش سؤال و جواب

**سوال:** شنیده نمی شود ... ؟

**کاک فواد:** مسئله چنین است که در اوایل دهقان و یا زحمتکشی ساده از روی مخالفت با فتودال ها پیش آنها [قیاده موقت] رفته است. ولی شرایط مریوان آنچنان است که قیاده موقت با آن نیروئی که در مناطق اورامان و مریوان در اختیار دارد، اگر با ما وارد جنگ شود حتماً شکست میخورد مگر اینکه دولت مستقیماً برای کمک به آنها وارد جنگ شود. مردم اورامان برای جنگ با قیاده موقت کاملاً آماده هستند. قیاده موقت تنها یک نیروی عشیرتی ساده نبوده و از جهت سیاسی هم دست به تاکتیک های سیاسی میزنند... آنها مگر با کمک نیروهای دولتی بتوانند کاری بکنند وگرنه بدون شک با توجه به تمام کارهایی که قبلاً انجام داده‌اند، مردم با آنها درگیر خواهند شد.

**سوال:** شنیده نمی شود ... ؟

**کاک فواد:** خیر من گفتم بویژه در مریوان این بینش سیاسی بر اساس تجربه‌ی مبارزاتی گذشته وجود داشت. به عقیده من بدین جهت اتحادیه‌ی دهقانان در مریوان تشکیل گردید که در منطقه جنبش دهقانان وجود داشت. ده دوازده روستا بودند که روستای دارسیران برجسته‌ترین و پیشرو ترین آنها است که شهرت فراوانی داشته و طولانی ترین مبارزه را نیز انجام داده است.

**سوال:** شنیده نمیشود..... ؟

**کاک فواد:** بله، بله کاملاً مخالف شاه بودند. یک نفرشان هست که ممکن است این روزها به شهر سقز بیاید. هزار مرتبه در دوران شاه، به شاه توهین کرده‌است. به همین دلیل بارها در ساواک کتک کاری شده و آزارش داده‌اند. مردم دارسیران اولین تظاهرات بر علیه خمینی را راه‌انداختند، و بطور علنی بر علیه خمینی شعار دادند.

**سوال:** اقشار خوش نشین با چه امیدی با شما همراهی میکنند؟

**کاک فواد:** بعضی از آنها کم و بیش آگاهی سیاسی دارند. می گویند برای حقوق ملت کرد پیشمرگ شده‌ایم. این را فراموش کردم خوش نشین در مریوان

مسئله نیست. یعنی در مجموع ما در مریوان فقط نزدیک به ده روستا سراغ داریم که مالک روستا آن اندازه زمین در اختیار دارد که بتوان مصادره‌اش کرد و به خوش نشینها واگذار نمود. چندان چیز مهمی نیست. یعنی بطور کلی نمیتوان این شعار را در مریوان و اورامان مطرح کرد. زیرا اورامان زمین چندانى ندارد بلکه منطقه‌ای کوهستانی و مرتفع میباشد. در مریوان هم نمیتوان آنرا بعنوان یک شعار عمومی مطرح کرد، بدین معنی که زمین‌ها را از فئودال‌ها گرفته و آنرا به خوش نشینان داد. زیرا که در مریوان آنچنان مالکین عمده‌ای وجود ندارند که زمین‌های وسیعی داشته باشند. در مجموع ده مالک بزرگ و کوچک میتوان یافت که بتوان زمین‌هایشان را مصادره کرد. در واقع در اورامان و مریوان با شعار زمین مشکل خوش نشین‌ها حل نمی‌شود. ما در بحث هایمان گفته‌ایم که در این منطقه باید کار برای دهقانان و خوش نشینان فراهم گردد. این مثال را برایشان آورده‌ایم که مردم برای کارهای ساختمانی به بندر عباس و فلان جا و فلان جای دیگر رفته‌اند. باید کارهای ساختمانی را در خود منطقه ایجاد کرد تا آنها در آنجا کارکنند. ما خوش نشین‌ها را دعوت به اتحاد کرده‌ایم. بخصوص که با مسئله بیکاری مواجه هستند و با اتحاد و تظاهرات و از این کارها با پشتیبانی دهقانان بر دولت فشار بیاورند که اولاً در منطقه برایشان کار ایجاد کنند و اگر نشد بعنوان کارگران بیکار به آنها وام بدهند. همچنین در مورد بیمه و این نوع موضوعات برایشان توضیح داده‌ایم.

**سوال:** خوش نشینها که همراه پیشمرگان هستند چگونه زندگی می‌کند؟ معیشت آنها چطور تامین میگردد؟

**کاک فواد:** معیشت همه‌ی ما از روستاها تامین می‌گردد. شب در روستا غذا میخوریم و آنجا استراحت می‌کنیم و صبح هم بهمین ترتیب. صبح هر کدام از پیشمرگان از خانه‌ی روستائی که شب آنجا بوده دو سه قرص نان میگیرند و هنگام نهار در بیرون این نان‌ها را می‌خوریم.

**سوال:** منظورم خانواده‌ی خوش نشین‌ها بود!

**کاک فواد:** مردم روستا کمکی می‌کنند. مخصوصاً ما تلاش کرده‌ایم این امر را گسترش دهیم. یعنی طوری بشود که مردم مایحتاج غذائی پیشمرگان و خانواده‌هایشان را تامین کنند. کلاً بنظر من اینهم به نفع ماست.



## در مورد حزب دمکرات

**سؤال:** آنجا موقعیت حزب دمکرات چطور است؟

**کاک فوآد:** امروز شنیدم که دیروز تعداد زیادی از پیشمرگان حزب دمکرات برای سرکوب این فئودال ها به مریوان رفته‌اند. حزب دمکرات در آنجا ضعیف است.

**سؤال:** حزب دمکرات آنجا مقرر دارند؟

**کاک فوآد:** بله دارند. نمونه‌ای را برایتان تعریف میکنم. در یکی از روستاها که اتحادیه دهقانان نفوذ دارد عده‌ای از پیشمرگان حزب دمکرات به مسجد رفته و مسئولشان شروع میکنند به تبلیغات بنفع حزب دمکرات و از مردم میخواهد به حزب بپیوندند. یکی از ساکنین روستا بلند میشود و بدون رودربایستی با وی حرف میزند و می‌گوید ما همگی در اتحادیه دهقانان هستیم و اگر شما هم صداقت دارید به اتحادیه دهقانان ملحق شوید. مسئول حزب دمکرات در برابر مواضع اهالی روستا مجبور می‌گردد اتحادیه دهقانان را تأیید کند. البته بیان یک واقعیت را لازم می‌دانم اساساً افراد حزب دمکرات در مریوان با رهبریشان فرق دارند. بجز یکی دو نفر همگیشان انسان‌های خوبی هستند. ما قبلاً با آنها بوده‌ایم. قبل از اینکه حزب دمکرات مقرر دایر کند با هم بودیم. در میان آنها افرادی وجود دارند که سیاست رهبریشان را در مورد قیاده موقت قبول ندارند. مطمئن هستم اگر روزی در مریوان درگیری با قیاده موقت ایجاد شود حتی اگر کمیته‌ی مرکزی تصمیم بگیرد با فئودال‌ها سازش کنند آنها اینکار را نخواهند کرد. در جریان تظاهراتی که دیروز یا پریروز در مریوان انجام گرفت من در مریوان بودم دیدم افرادی از حزب دمکرات در مقرر اتحادیه دهقانان نشسته بودند. وقتیکه به مقرر برگشتم چند دقیقه‌ای با مسئول‌هایشان دیدار داشتم. اعلامیه‌ی شاخه‌سندج آنان با اطلاعیه‌ای اینجا [مهآباد] خیلی فرق داشتند. اطلاعیه آنجا خیلی شدیدتر بود. مثلاً در اعلامیه آنجا حمله به دولت وجود داشت و از اتحادیه دهقانان تقاضای کمک شده بود. حزب دمکرات اینجا در هیچ جایی اینکار را نکرده‌اند. مخصوصاً در مهآباد رهبران‌شان هیچوقت نزد کومه‌له و یا جاهای دیگر نمیروند و تقاضای همکاری نمی‌کنند.

این امر از دو چیز نشأت می‌گیرد یکی اینکه بنظر من رهبران حزب دمکرات

در مریوان با رهبری حزب در اینجا خیلی فرق دارند در ضمن آنها در مریوان ضعیف ترند و میدانند که بدون پشتیبانی اتحادیه دهقانان نمی توانند تظاهرات کوچکی را هم سازمان دهند. بگذار چند نمونه را تعریف کنم. چند تن از فئودالها که نزد آنها رفته و تقاضای عضویت کرده اند آشکارا جواب رد گرفته اند. به آنان گفته اند که حزب دمکرات فئودال نمی پذیرد مخصوصاً چند نفر زحمتکش را می شناسم که نزد حزب دموکرات رفته و گفته اند که اگر تنها یک فئودال را بپذیرید ما با حزب میمانیم کناره گیری میکنیم. البته شرایط آنجا [مریوان] متفاوت است.

**سوال:** وضع کومه له در آنجا چطور است؟

**کاک فواد:** رأساً به نام کومه له و بطور علنی در میان مردم فعالیت نمیکند. اما اساساً و بطور کلی در امور اتحادیه دهقانان و مسایل دیگر ابتکار عمل را در دست دارد.

**سوال:** با در نظر گرفتن اینکه ماهیت حزب دمکرات را بخوبی می شناسید چرا افشاگری نمی کنید؟

**کاک فواد:** افشاگری یکی از طریق تبلیغات و یکی هم بطور عملی انجام میگیرد. بنظر من در میان مردم کار عملی مهمتر است.

**سوال:** موافقم که عمل مهم است اما تبلیغ و اعلام مواضع نیز خود نوعی مبارزه است!

**کاک فواد:** در این مورد باید بحث کنیم. مثلاً برای نمونه به عقیده من شرکت نکردن تشکیلاتهای کومه له در مهاباد و بوکان در متینگ و تظاهرات دیروز مهاباد اشتباه و نادرست بود. حال آنکه اکثریت دوستان این تشکیلاتها فکر میکنند کار درستی انجام داده اند. این مربوط به بعضی اختلاف نظرهاست.

**سوال:** ماهیت حزب دمکرات بسته به ماهیت رهبری حزب در مناطق فرق می کند. ماهیت رهبری حزب در مریوان فرق دارد با ماهیت کمیته مرکزی حزب ..... شنیده نمی شود.

**کاک فواد:** بنظر من اولاً حتی جدا کردن صف خود از شرکت نکردن در راهپیمائی بهتر بود. دلیلش هم اینست که مسئله حزب دموکرات نیست. ما باید به یک نکته ی اساسی توجه کنیم و آنهم مردم هستند. ما معتقدیم در هر جا که مردم هستند و جمع می شوند باید آنجا باشیم، بدون توجه به اینکه

آنها به ابتکار چه کسی جمع شده‌اند.

بگذار نمونه‌ای از دوران شاه بیاورم میدیدید که تظاهرات بزرگی راه انداخته و مردم را با زور می آوردند. بنظر من وظیفه‌ی نیروی انقلابی اینست که از نیروی مردمی چشم پوشی نکند به میان آنها برود در آنجا به شیوه‌ی کنونی افشاگری امکان نداشت، اما در میان کوچکترین جمع می توان افشاگری کرد.

یکی از بزرگان می گوید: «همه‌ی تلاش ارتجاع برای آنست که نگذارد نیروی انقلابی به میان توده‌ها برود». برای نمونه به ساواک و چیزهای دیگر متوسل می شود و نمی گذارند روشنفکر بمیان مردم برود. حال اگر وضعی پیش آید و مردم را جمع کند و مانع رفتن شما نباشد، خودت می گوئید میروم. این اشتباه است. من بخاطر اینکه چه کسی دعوت کرده نیست، بلکه به خاطر حضور مردم می روم و آنجا افشاگری می کنم. افشاگری چگونه انجام میگرفت؟

اول اینکه با شعار مشخص خودتان شرکت می کردید. آیا کومه‌له خود تعدادی هوادار دارد یا نه؟ همراه با این هواداران می توانستند شعاری را که مورد پسند توده‌هاست بدهند. برای نمونه قبلاً تظاهراتی در مریوان بوده است. شعار «خمینی، خمینی حق کرد را پایمال نکنی» سر داده‌اند. دیروز آنها اصلاً چنین شعاری نداشته‌اند، مگر نه؟ عکس خمینی را در تظاهرات برداشته بودند کاملاً معلوم است که مردم مهاباد و آنهایی که به تظاهرات آمده بودند واقعاً خمینی را دوست ندارند، اینطور نیست؟ روحیه جمعی طوری است که خمینی را دوست ندارند. بدین ترتیب اگر شما شعاری ملایم علیه خمینی بدهید، مانند همین شعار که خمینی حقوق کرد را پایمال نکنید، اینکه اهانت به خمینی نیست، بنظر من مردم آن شعار را تکرار می کردند. شما با بلندگو این شعار را میگفتید. آنها می گفتند نگو آن موقع شما و مردم در برابر حزب دمکرات قرار می گرفتید. مهم نیست! او مانع شما می شد، شما هم با جمعی کوچک شعار مردم را تکرار می کردید. «بازرگان بازرگان استقلال برای کردها!» مخصوصاً امکان داشت چند شعار ضد فتودال گفته شود مثلاً در مخالفت مسلح کردن فتودالها و غیره. حتی ممکن بود آنها حمله کنند، فحاشی کنند، ولی در انظار مردم آنها بعنوان اخلاک‌گر شناخته می شدند.

من از رفقای اینجا سؤال کرده‌ام، حزب دمکرات خودشان از رفقای ما پرسیده‌اند برای شما وقت بگذاریم که شما پیامتان را قرائت کنید؟ رفقا گفته‌اند نه؟! به

فرض اینکه شعار مخالف نمی دادید، در صف راهپیمای حرکت می کردید. اگر همه هم شرکت نمی کردند، به دعوت آنها جواب مثبت می دادم و چند نفر از رفقا می رفتند و شعار آنچنانی هم نمی دادید بخاطر اینکه بی نظمی نباشد، چکار می کردید؟ پیام خودت را قرائت می کردید. آنها همگی هفت هشت تا پیام دارند که جملگی یک محتوا دارند و با هم فرق چندانی ندارند. مخصوصاً در مقابل دولت موضوع تندی ندارند در حالیکه روحیه مردم ما اینطوری نیست و در برابر دولت تعرضی است. شما در پیامتان این حالت و این روحیه ی مردمی را بیان می کردید.

چنین است، در اجتماعی که در واقع به ابتکار ماموستا شیخ عزالدین حسینی و حزب دمکرات شکل گرفته و ده پانزده هزار نفر جمع شده اند، تو در جمعی که آنها فراهم آورده اند تبلیغ اهداف خودت را می کنی و مطمئن باشید اولاً هنگامیکه نماینده حزب دمکرات نماینده کومه له را برای خواندن پیامش فرا می خواند، این بدان معنی است که شما را به رسمیت شناخته است. ثانیاً در چنین شرایطی متوجه می شوند آنها مرتب بر علیه کومه له تبلیغ کرده اند، در صورتیکه در میان مردم اینطور نیست! ولی موقعی که متوجه می شوند شما در پیامتان حرف حسابی میزنید و مردم آنرا میپسندند. در آینده نیز بیشتر تأیید می شدید. ولی حال درست برعکس، به عقیده من این تشکیلاتهای کومه له اشتباه کرده اند و امکان داده اند که حزب دمکرات عوامفریبانه به آنها حمله کند. یعنی که اینها دروغ می گویند و چرا در این تظاهرات شرکت نکردند.

دیروز شنیدم که حزب دمکرات گفته، کومه له جهان وطن است و اصلاً مسئله خلق کرد برایشان اهمیت ندارد. اگر راست می گویند چرا نیامدند؟ این پشتیبانی کردن از دولت است، در صورتیکه در تظاهراتشان درست عکس این عمل کرد. اصلاً شعاری ضد دولت را نداشتند، ولی برای قانع کردن مردم درست از روحیه ی آنها استفاده می کنند و به ما می گویند آنها طرفداری از دولت کردند، فلان و بهمان کرده اند. آنها بخصوص به این روحیه ی مردم توجه می کنند. البته روحیه مردم خیلی مهم است، مردمی که آگاه نشده اند و برایشان مشخص نیست رهبری حزب دمکرات و احزاب فرصت طلب کدامند؟ خیلی طرفدار اتحاد نیروهای اپوزیسیون هستند، تشخیص نمی دهند. ما باید به مردم نشان دهیم که ما جانبدار اتحاد هستیم و چه کسانی طرفدار وحدت نیستند. و چرا با فلان جریان

متحد نمیشویم. اگر این مسئله مورد قبول واقع نگردد واقعاً تأثیر منفی روی مردم خواهد داشت. باید در عمل نشان دهیم که چه کسانی مخالف اتحاد هستند و چرا ما طرفدار وحدت هستیم.

**سوال:** به نظر من باید به مردم اثبات شود، آن اتحادی که آنها می خواهد اصلاً امکان پذیر نیست. آن اتحادی که آنها میخواهند محال است.

**کاک فواد:** باید در عمل ثابت کرد، به این دلیل آنها عکس خمینی را بر میدارند و بر علیه رادیو و تلویزیون شعار می دهند. شما ضد دولت شعار می دهید. آنوقت به این دلیل به شما حمله می کنند. شما برای مردم توضیح دهید که ما چنین گفته ایم، آیا کار بدی کرده ایم؟ چرا دولت این چنین می کند؟ و چرا آنها مدافع دولت هستند؟ ولی اکنون درست عکس آن است. آنها می گویند اینها مدافع دولت هستند و به همین دلیل در تظاهرات شرکت نکردند.

**سوال:** ..... اما یک موضوع هم هست. اگر نیروها را ارزیابی کنیم وضعیت کومه‌له... اما با وجود این هواداران کومه‌له بیشتر از سابق است.

**کاک فواد:** پیام را که میتوانستید بفرستید.

**سوال:** پیام را بله می توانستیم. حتی در رادیو تهدید هم کردند که غیر از شعارهای تعیین شده هیچکس حق ندارد شعار دیگری مطرح کند، این را از رادیو پخش کردند.

**کاک فواد:** خیلی خوب، آن را نیز مراعات میکردید ولی پیام کومه‌له را می فرستادید. آنوقت ممکن بود مانع از قرائت پیام بشوند، اینکار آنها را افشا میکرد.

**سوال:** خیر، پیام را قرائت می کردیم.

**کاک فواد:** میتوانستید در حضور مردم بزرگ ترین افشاگری را انجام دهید .

**سوال:** اما این مسئله که کومه‌له اشتباهی کرده و یا اشتباهی نکرده بجای خود، اما سوال من این بود که کومه‌له بر حزب دمکرات فشار وارد نمی آورد و اینکار کومه‌له اشتباه است. در اینجا کلمه کومه‌له آمده نه جمعیت در دقیقه ۱ از کاست ۲ .

**کاک فواد:** جواب این سوال نیست، نه، به نظر ما مبارزه بر علیه فرصت طلبان و مبارزه با دولت باید بدوا بر اساس موضعی مردمی انجام گیرد. بدین معنی اگر شما دارای یک پایگاه اجتماعی باشید و مردم در پیشبرد خط مشی‌ای که

داریداز آن پشتیبانی بکنند آنوقت میتوانید جدی و محکم مبارزه کنید. میتوانید اطلاعاتیه بدهید و محکوم کنید. ولی مادامیکه آن شرایط را ندارید، همانند عده‌ای روشنفکر میمانید که در اروپا نشست‌هاند و اعلامیه‌ای صادر میکنند.

**سوال:** کاک فواد! اکنون حزب دمکرات در مهاباد پایگاه اجتماعی دارد. آیا داشتن چنین پایگاهی نتیجه کارکردن آنها در میان مردم میباشد؟ شما اگر بخواهید در مورد حزب دمکرات افشاگری کنید ..... اما کار کردن در میان مردم شهر به چه شکلی میتواند باشد که هم جبران این کمبودها را کرده باشید و هم بعدا با دادن اعلامیه افشاگری هم بکنید؟

**کاک فواد:** اینکه چرا برای افراد کومه‌له کار سیاسی در شهر مقداری مشکل است، به عقیده‌ی من به دلیل ملایم نبودن و کم انعطافی است. قشر باسواد و روشنفکر بیشتر در کومه‌له فعالیت دارند. اینطور نیست؟ فیدانم در مهاباد این چنین است یا نه؟ اما بخشی از آنها به اینطرف روی آورده‌اند. بخش زیادی هم به بازار برمبگردد. خود این جالب توجه است که باید شعاری و خط مشی‌ای را در پیش بگیریم که بتوان بازاریان را حداقل اگر طرفدار ما نباشند با ما مخالفت نکنند. فکر می‌کنم با اشتباهاتی که در تظاهرات‌های گذشته شهرها پیش آمده، از همان اوایل با شعارهای بی معنا سبب شدند که بازاریان از جریان چپ دوری جویند و پشتیبانی نکنند. «داس و چکش سرنیزه را محکوم می‌کند!» سرمایه‌دار بیرون رو! - کارگر به پیش برو! بدون اینکه ضرورت اجتماعی مسئله مطرح باشد. حقیقت اینست که تعدادی جوان از این گونه شعارها خوششان می‌آید و به زمینه‌ی اجتماعی شعار توجهی نمی‌کردند. آخر هر تاجر مهابادی را که نمیتوان سرمایه‌دار بحساب آورد. اما از نظر تبلیغاتی‌اش شنیده‌ام هنگام دستگیرکردن آن چهار نماینده اتحادیه دهقانان شورای شهر و حزب دمکرات اعلام کرده‌اند که روستائیان میریزند و دکان‌هایشان را غارت می‌کنند، اینها کمونیست هستند! متوجه میشوید؟ تبلیغاتی معکوس و شعارهای اینچنین بی اساس که اصلا مناسبتی ندارند داده می‌شود و درواقع باعث شده که از همان ابتدا جریان چپ از بازاریان فاصله بگیرد. این تنها منحصر به مهاباد نبوده و در همه‌ی شهرهای کردستان همین طور بوده است. مدتی طول خواهد کشید جبران شود. اکنون این جریان در مریوان دارد عوض می‌شود. آنهم بدین دلیل که مرتجعین و فئودال‌ها در شهر آشوب زیاد براه انداختند، قیاده موقت خیلی

مشکل آفریدند و مدتی است که این وضع اتحادیه دهقانان به شکل دیگری دوباره زنده شده است.

بعنوان نمونه هم اکنون بازاریان مریوان تا حدودی از ما پشتیبانی می کنند. حتی کمک مادی. چند مرتبه پیش آمده که عده‌ای از بازاریان دور هم جمع شده و هنگامیکه در کوه بودیم، برای دیدار ما آمدند. میگفتند برای دیدار با شما آمده‌ایم، تمنا میکنیم که فلان و فلان کار را بکنید. هم چنین بازاریان کم کم در شهر کارهای تجسسی هم انجام می دهند. بنظر من اگر مطمئن شوند که مخالفشان نیستید، کمک می کنند. حداقل اگر کمکی هم نکنند مخالفت نیستند. از همان اوائل برخی اشتباهات چپروانه باعث شد آنها از جریان چپ دوری جویند. البته از بالا رهبری کردن بطور ویژه‌ای مهم است و رهبری هم این زمینه را فراهم کرد. اما به نظر من این بدان معنا نیست که کار تمام است. در شرایط ویژه مهاباد انسان باید منافع آنها را تشخیص دهد و در آن جهت کار کند. مطلبی را شنیده‌ام که گویا جمعیت در بوکان انجام داده‌اند که بنظر من ابتکار خیلی جالبی است. تاکنون دو بار بازاریان شهر بوکان را دعوت کرده و برایشان صحبت کرده‌اند. بدین ترتیب خودشان را به بازاریان معرفی کرده و تاثیر گذار بوده است. در مریوان یک جمعیت وجود داشت که آنها هم دو سه بار بازاریان را دعوت کردند. بار اول چند نفری آمده بودند بار دوم تعداد بیشتری آمده بودند. البته «جمعیت» مریوان بدلیل وجود اتحادیه دهقانان از هم پاشیده است. یعنی تقریباً کل «جمعیت» در خدمت اتحادیه دهقانان قرار گرفته است. ولی باید اقداماتی در این جهت انجام بگیرد. مخصوصاً بعضی از رفقا بطور واقع برخورد بدی بامردم میکنند.

### سوال : .....

**کاک فواد:** دلیلی که موجب شده حزب دمکرات این نفوذ و پایگاه را پیدا کند به اعتقاد من به گذشته‌ی شهر مهاباد بر میگردد. گذشته‌ی مهاباد از یکطرف و از طرف دیگر این مسئله که کومه‌له از چه زمانی تشکیل شده است؟ کومه‌له خیلی دیرتر تشکیل شد. ولی در شهرهای سقز، مریوان و سنندج و خیلی جاهای دیگر چنین نیست. یعنی متأسفانه بخصوص کومه‌له‌ی مهاباد این مسئله را در نظر نمیگیرند. وقتیکه میبیند که حزب دمکرات در مهاباد گسترش یافته فکر میکند که در سراسر کردستان چنین است. خیلی از آنها واهمه دارند. به عقیده

من پیش از آنچه که هست آنها را به حساب می‌آورد. اما دوستان اینطور نیست. خصوصاً اگر در روستاها آنچنان پایگاهی نداشته باشند بگذار شهر را در دست داشته باشند. اکنون بعنوان نمونه تجربه‌ای که آنرا ثابت کرده، مسئله دستگیری آن چهار نفر و آزاد کردنشان است. این شرایط را خودتان بهتر میدانید و چیزی نیست که حزب دمکرات بتواند بگوید این مردم را افسار میزنم. حداکثر اینست که در مقایسه با نیروی نظامی موجود کومه‌له نیرومندتر است. انسان باید منصفانه قضاوت کند. هر کدام از رفقای کومه‌له را مورد نظر قرار دهید و با قاسملو و هرکدام از کادرهای رهبری حزب دمکرات مقایسه کنید، کدامشان واقعاً دلسوزتر هستند؟ کدامشان بیشتر وقت می‌گذارند؟ بنظر من اصلاً قابل مقایسه نیستند. مسلماً اینها حتماً نتیجه بخش خواهد بود بشرطی که با سیاستی صحیح به پیش برده شود. البته ما هم که تازه راه افتاده‌ایم تجربیاتمان تازه است. آنها که کار چندانی نکرده‌اند ولی چندین سال است بدنبال بند و بست‌های سیاسی بوده‌اند و دارای تجربه هستند. طبیعی است که در موارد زیادی سر ما کلاه بگذارند. ولی اوضاع همینطور که نمی‌ماند.

**سوال:** به عقیده من ..... از این به بعد وقت آن رسیده که افشاگری انجام گیرد.

**کاک فواد:** همینطور است و من قبول دارم. مخصوصاً اگر بر روی مسایل مشخص انجام بگیرد. اساساً افشاگری در مورد حزب دمکرات برای کسانی است که در وضعیت بینابینی هستند. برای کسانی که امکان دارد این افشاگری بر رویشان تأثیرگذار بوده و آنانرا پشیمان کند. درست بهمین دلیل معتقدم که موضعگیری‌ها در آغاز نباید تند و زننده و در عین حال ظاهری انقلابی داشته باشد. برعکس هر چه منطقی‌تر و اصولی‌تر باشد طوریکه مورد پسند مردم باشد و برای مردم روشن شود. این جریان خلع سلاح و نقش آنها در دستگیری آن چهار نماینده اتحادیه دهقانان چگونه بوده‌است. بدون اینکه سخنانی تند از قبیل فرصت طلب و خائن بکار ببریم با زبانی ساده میتوان برخورد کرد و مرتباً زیر پای آنها را خالی کرد. آن هم نه بخاطر سازشکاری با رهبرانشان که مبادا آنها را عصبانی کند. بلکه برعکس خطاب به کسانی که اگر تمایل اندکی به طرف آنها داشته باشد، اگر از همان ابتدا سیلی بزیند مسئله تا اندازه‌ای حساس میشود. اما اگر متوجه شود که صحبت‌های شما منطقی است به آن گوش فرامی‌دهد.



## بحثی پیرامون اتحاد کارگران

**سوال:** درمورد بازاریان صحبت کردید. این درست که طبقه کارگر متشکلی وجود ندارد. اما زحمتکش و کارگر ساختمانی، بنا، صنعتکار، آهنگر، حلبی ساز ها و انواع و اقسام شغل های دیگر وجود دارند. به عقیده من انتقاد بیشتر این است که کومه‌له در میان آنها کار نکرده‌است. علیرغم اینکه در میان بازاریان هم کار نکرده‌است.

**کاک فواد:** من در اینجا تجربه‌ی کوچکی از شهر مریوان را بازگو می‌کنم. معلوم است که آنجا هم کارگران با مسئله‌ی بیکاری روبرو بوده و خیلی ناراحت بودند. به ابتکار خودشان چند بار تظاهرات کردند. ما با چند نفرشان رابطه نزدیکی برقرار کردیم. اولین مشکلی که پیش آمد این بود که هر صحبتی که میکردی وضعیت چنان بود که طرف اصلا برای نان شب محتاج بود. من باچشمان خودم اینرا دیده‌ام طرف می‌گفت به مقدسات با این چاقو میروم جلو نانواخانه، هر کسی که نان بخرد شکمش را پاره می‌کنم. آخه گرسنه هستم چطور او بتواند نان بخرد و من هیچی نداشته باشم. اوضاع از این قرار است خیلی ناراحت بودند. در این مواقع ده هزار تبلیغ سیاسی هم برایش بکنید اینکه نمیدانم خمینی این طور است و از این صحبتها، خیلی گوش نمیکند. مسئله‌ی اساسی برای او این بود که نان شب‌اش را فراهم کند. این اولین قدم بود. فکر کردیم چکار کنیم، چکار نکنیم؟ برایش دنبال کار افتادیم بینیم میتوانیم کاری برایش پیدا کنیم. به سراغ شهرداری و چند شرکت ساختمانی رفتیم. هرطور که بود توانستیم چند کار در شهرداری پیدا کنیم. اما این کافی نبود. سرانجام ناچار شدیم صندوقی برای کارگران راه بیندازیم. در اینصورت دیگر شکل صدقه و ترحم پیدا نمیکند. صندوقی تأسیس کردیم بدین گونه که به صندوق وام داده شود و صندوق هم به کارگران وام بدهد. این اقدام ما قبل از آن بود که مسئله وام دادن دولت پیش بیاید و ما دست به کار شده بودیم. مکتب قرآن همینکه ازاین موضوع خبردار شدند، خوب معلومه که پایگاه اجتماعی آنها ثروتمندان و مالکین هستند، آنها هم دست به کار شدند و پول بهراتب بیشتری را از ما جمع کردند. گروهی از آنها و جمعی از رفقای ما از هر دو طرف در میان کارگران مشغول فعالیت بودیم. پول زیادی جمع کردند، چون پولشان هم

زیاد شده بود مرتباً برایشان قرآن میخواندند توانستند اکثریت کارگران را بطرف خودشان بکشانند. به مکتب قرآن دعوتشان کرده و به آنان پول پرداخت کردند. ما در جوار تاسیس صندوق و اینها مرتباً بدین مسئله مشغول بودیم که باید اتحادیه کارگران را تشکیل دهیم. همه‌ی تلاش مکتب قرآن این بود که نگذارند اتحادیه کارگران را ایجاد کنیم. هنگام دادن وام گفته بودند بشرطی اینرا به شما می دهیم که اتحادیه کارگران وابسته به مکتب قرآن باشد. عده‌ای از بچه‌ها از این مسئله دلسرد شده بودند و حتی به شوخی می گفتند اگر پول نداشته باشید چطور می توانی فعالیت بکنید؟ اما چند نفر که آگاه تر بودند، ماهیت مکتب قرآن را می شناختند که در واقع مکتب فئودال ها بود. ما کار را ادامه داده و پول ها را جمع آوری کردیم. اولین پیشنهادمان این بود که گفتیم ما وام نمی دهیم مگر اینکه پول ها به صندوقی مربوط به خودتان واریز شود و در میان خودتان چهار پنج نماینده کارگران و بنا ها را انتخاب کنید که اداره صندوق را برعهده بگیرند. از آنجائیکه فرصت شغلی کم و تعداد کارگران فراوان است، این اتحادیه کارگران بطور نوبتی کارگران را سر کار بفرستد و به اداراتی که امکان دادن شغل دارند، مانند اداره‌ی راه، شهرداری و اداره‌ی آب فشار بیاورند به آنها کار بسپارند. مکتب قرآن این کار را کردند ولی طولی نکشید که کم کم ما کارها را پیگیری کردیم و علیرغم تمام مخالفت‌هایی که وجود داشت اتحادیه کارگران را تشکیل دادیم.

کارگران به اتحادیه آمده شروع به اسم نویسی کرده و کارت دریافت کردند. برای صدور کارت دو قطعه عکس درخواست میشد یکی برای آرشیو اتحادیه کارگران دیگری برای الصاق به کارت. تبلیغ کرده بودند، اینها کمونیست هستند و یکی از عکس ها را به شوروی میفرستند. در اتحادیه کارگران نشسته بودیم که چند نفر آمدند و با شرم میگفتند والله قربان عکس هایمان را پس می گیریم! ما فوراً گفتیم، یک قطعه عکس می‌خواهیم و دو تا لازم نیست. می گفتیم بیا جلو چشم خودت روی کارت می‌چسبانیم و در جیب بگذار! ما به دنبال پیدا کردن کار افتادیم. اداره‌ی مالاریا برای سم پاشیدن کسانی را بخارج از شهر میفرستاد. متوجه شدیم که مخفیانه ۱۴۰ نفر کارگر می خواهندو حتی در حال رشوه گیری بودند. اتحادیه کارگران از ماجرا مطلع گردید و چند کارگر و بنای ماهر راه افتادند به همراهی چند نفر به آنجا رفته یقه‌شان را گرفته و خلاصه

غوغائی پیا کردند، در نتیجه ناچارشان کردند آنهایی را که انتخاب کرده بودند خط بکشند. اولین بار بود که اداره‌ی مالاریا نامه‌ای رسمی به اتحادیه کارگران نوشت. این اولین باری بود که از طرف اداره‌ای نامه‌ای رسمی برای اتحادیه کارگران مریوان نوشته میشد. بدین ترتیب اتحادیه کارگران مریوان را به رسمیت شناختند. نوشته بودند ۱۴۰ نفر کارگر برای رفتن به دهات لازم داریم، شما لطفاً این ۱۴۰ نفر را به ما معرفی کنید. همینطور هم شد. بهمین دلیل آن کارگرانی که به دلیل مسئله عکس رفته بودند دوباره برگشته و اسم نویسی کردند. در شهرداری کار برای یک صد نفر موجود بود ولی بعلت زیاد بودن شمار بیکاران ما آنها را زیر فشار گذاشتیم. در واقع به زور خود کارگران چهار صد نفرشان به سر کار رفتند. این اتحادیه کارگران نظم و ترتیبی به خود گرفت. برای مدت سه روز ۴۰۰ کارگر را از روی نام و کارت و مشخصات سرکار میفرستادند و سه روز بعد آنها را بیکار میکردند و ۴۰۰ صد نفر دیگر بجایشان میفرستادند. اینها باعث شده است که کارگرها اکنون در اتحادیه کارگران مریوان متشکل شوند. اگر ما به میان آنها برویم واقعاً می‌توانیم آنها را جلب کنیم. تحصنی در فرمانداری راه انداختند، جلسه‌ای بود در آن موقع ما گوشه‌ای نشسته بودیم. چند نفر از کارگران آمدند و گفتند نرسید از اینها که میگویند شما کمونیست هستید. بیاید به میان تحصن ما، باید حتماً بیاید، آنها از ما دعوت می‌کردند، ما هم رفتیم. حالاً اینچنین شده هر اندازه مکتب قرآن فتنه‌گری کردند، کارگران از جریان چپ پشتیبانی می‌کنند. تشکیلات «پیشگام» هم هستند و فعالیت خودشان را می‌کنند.

### در مورد تشکیلات کومه‌له

**سوال:** کاک فواد امکان دارد بفرمائید چرا کومه‌له بطور مخفی فعالیت می‌کند؟

**کاک فواد:** با خنده می‌گوید. خوب کار مخفی لذتبخش است! مسئله‌ی کارکردن مخفی کومه‌له در واقع به ارزیابی کومه‌له از روند رویدادها بر میگردد. ما معتقدیم هر وضعی که پیش بیاید و حتی اگر حکومتی از این لیبرال تر هم سرکار بیاید به اعتقاد ما یک سازمان انقلابی باید حالت مخفی بودن خودش را حفظ کند. چند رویداد تاریخی اینرا نشان داده که علنی کردن همه‌ی کادرها

به نفع نیست. چون سرانجام این وضع و شرایط آرام و دموکراتیک که اکنون در کردستان حاکم است از بین میرود. البته باید انسان به عمق مسئله توجه کند. ما براین باور هستیم که این اوضاع بهم میخورد و بر همین روال نمیماند. نمونه‌ی ساده‌ی آن کاری است که مثلاً چریک‌های فدائی و برخی سازمانهای دیگر در خارج از کردستان انجام دادند و ... علنی شدن بعضی و یا همه‌ی کادرهای تشکیلات حتماً موجب ضربه خوردن میشود. البته علنی نبودن هم ضربه میزند. علنی نبودن باعث می‌شود که انسان بعضی از امکانات علنی را از دست بدهد. در هر صورت هر سازمانی نیاز دارد به اینکه عقیده و افکار خود را تبلیغ کرده و نیرو جمع کند. زمانیکه بشیوه‌ی آشکار فعالیت انجام نگرفت حتماً بخشی از این را از دست میدهد. ولی شیوه‌ی کار علنی هم بخصوص در شرایط سخت آن امکانات را پس می‌گیرد. راستش را بخواهید ما در استفاده کردن از شیوه کار علنی دچار برخی اشتباه شدیم. بدین معنی از خیلی امکانات علنی دیگر می‌توانستیم بیشتر استفاده کنیم ولی حقیقتاً مقداری دگم برخورد کرده‌ایم. اساساً می‌خواهیم در کار مخفی‌مان بازیابی کنیم.

این از یک طرف از طرفی دیگر بخشی از این موضوع به دیدگاه ما برمیگردد، مثلاً نگاه کنید در جنگ شهر سنندج، ما کومه‌له، خودمان و تمامی دوستان و نزدیکانمان تا توان داشتیم شرکت کردیم ولیکن با اسم خود کومه‌له نبود، بلکه همراه با جمعیت بودیم، هیچ اصراری هم در این مورد نبود البته این یک ضرر دارد ولی نفعی هم داشت و آن اینکه هدف این جنبش مردمی است.

یا در مورد اتحادیه دهقانان مریوان تلاش ما این نبوده است که مثلاً آرمی بدان آویزان کنیم که این مخصوص کومه‌له است. به این دلیل که ما فکر میکنیم این حرکت توده‌ای است که اهمیت دارد، مادامیکه این شکل درست شده مردم خود می‌دانند چه جریانی مدافع منافع آنهاست. حتماً آن جریان را انتخاب می‌کنند. ولی اگر این هم زیادی باشد مضر است. می‌گویند این جریان تنها حرف دارد ولی خودش ناپیداست، بطوریکه هرآگاهی اعلامیه‌ای پخش می‌کند و در نتیجه می‌گویند دو سه نفر هم می‌توانند چنین کاری را بکنند و اعلامیه‌ای بدهند، هر کس چهار کتاب خوانده باشد می‌تواند اعلامیه بدهد. به هر حال نظر ما این است اگر وضع چنین هم باشد اساساً بخشی از نیروهای ما می‌تواند علنی باشد بقیه باز هم باید مخفی باشد. ولی ما فکر می‌کنیم

اینکه تا به حال دیرتر از بعضی امکانات علنی استفاده شده ضرر کرده‌ایم.

**سوال:** چرا کومه‌له هنوز در مورد بعضی مسایل مواضع نگرفته است؟ مثلاً یادنامه‌هائی که در مورد رفقا کاک سعید معینی (خانه) و کاک محمد حسین کریمی پخش کرده‌است، حاوی برخی نکات جزئی بود اما بسیاری مسائل دیگر هستند. مثلاً نظر کومه‌له نسبت به احزاب و تشکل‌ها، کشورهای خارج، تحلیل اوضاع ایران و کردستان، رهنمود در مورد آینده‌ی کردستان، از این قبیل، و مسایل زیاد دیگری که هنوز کومه‌له در وقت مناسب موضعی اتخاذ نکرده است.

**کاک فواد:** رفیق ما تحلیل خودمان را ابتدا در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) در جزوه‌ای بنام «چرا پراکنده‌ایم» بیان کرده‌ایم. البته آن زمان در سطح محدودی پخش گردید. در آن زمان ما بخاطر مسایل امنیتی هیچ اسمی انتخاب نکردیم. در واقع آن جزوه ی «چرا پراکنده‌ایم و چگونه متحد شویم؟» را بدون اسم پخش کرده‌ایم. مواضع ما در آن جزوه تقریباً روشن بود. خلاصه‌اش این بود: یکی در مورد اوضاع اقتصادی- اجتماعی ایران بود، صحبت از اصلاحات ارضی شده که فئودالیزم اساساً از بین نرفته و جامعه‌ی ایران در آن زمان از دید ما نیمه مستعمره نیمه فئودال بود. البته اینرا هم بگویم که این موضع با مواضع «سازمان انقلابی حزب توده» تاحدودی فرق دارند. یعنی در مورد برخورد به احزاب و گروه‌های سیاسی از نظر ما حزب توده حزبی خائن و فرصت طلب میباشد. در آن زمان که تقریباً افراد محدودی می دانستند ما مشی چریکی را قبول نداشتیم ما می‌گفتیم اینکار ماجراجویی است. شوروی را در سطح دنیا سوسیال امپریالیزم به حساب می‌آوردیم. در آن زمان هنوز تزه جهان وجود نداشت. من در مورد آن زمان صحبت می‌کنم. در همان زمان ما برای کارکردن در میان مردم رهنمودمان این بود که بهترین راه، شرکت در کار تولیدی است. خلاصه اینکه باید بطرف زحمتکشان گام برداریم. سپس مدتی در این فکر بودیم که جزوه‌ی «چرا پراکنده‌ایم و چگونه متحد شویم؟» را دوباره پخش کنیم. اما واقعیت این است که ما بر محتوای آن جزوه انتقاداتی داریم. البته بعضی اختلافات درونی خود کومه‌له نیز، بویژه قبل از آنهم سبب شد که عقب بیفتد. یعنی علاوه بر کمبودهای درونی مسئله‌ی دیگری مطرح بود اینکه ما قبل از هر چیز به مسئله داشتن پایگاه مردمی اهمیت بدهیم. بهمین دلیل حقیقت این است از زمانی که اعلام موجودیت کرده‌ایم، به این فکر بوده‌ایم که آن مواضع را اعلام

کنیم. چندین اشکال داشت یکی اینکه میخواستیم خیلی مفصل آن کار را انجام دهیم، یعنی مثلاً حتی مسایل را از سده نوزدهم تاکنون تحلیل کنیم. اینکار به تحقیق بیشتر نیاز داشت. مخصوصاً بازبینی و انتقاد از موضوعی که در گذشته داشتیم که بخشی از آن آماده شده است. اما آنهایی که خودشان مسئول این کار شدند به نوعی از زیر کار در رفتند. مثلاً نه اینکه بگویند نمیخواهند اینکار را انجام دهند، بلکه آنها بیشتر خود را درگیر فعالیت های عملی میکردند و بدین ترتیب واقعاً مجالی برای آن کار پیدا نمیکردند. این امر کلاً تا حدودی به ما ضرر رسانده است. با وجود این به نظر من تا جایکه رفقا به فعالیت در میان مردم مشغول بوده‌اند واقعاً ضرر نکرده و در مجموع نفع کرده‌اند. این درست که اینکارها انجام نگرفته و خصوصاً در بخش اعلام مواضع که در حال حاضر بیشتر برای طیف روشنفکر حایز اهمیت است وگرنه در حقیقت در میان مردم چندان مطرح نیست. اعلامیه برای موضوع های مشخص و مسایلی معینی است. در این زمینه کمبودهایی موجود است.

**سوال:** کاک فواد، مگر اینطور نیست که شما مثلاً در مورد وضع کردستان ...

**کاک فواد:** مطلبی را فراموش کردم بگویم. در مورد مسئله‌ی موضع گیرها و دیدگاهها و رهنمودها ما در هر جایی که کار سیاسی کرده‌ایم، علاوه بر اعضا البته با تفاوتی با دوستانی که از نزدیک با آنان کار سیاسی کرده‌ایم این دیدگاهها مطرح شده‌است. در مورد هر مسئله‌ای بطور دقیق بحث شده و رهنمودهایی هم که باید چکار کنیم ارائه شده است. هر دوی آنها هم فکر و اندیشه مطرح شده، یعنی تئوری آن و هم جنبه عملی آن با هم و بطور مشترک بررسی شده‌است. هم بطور مستقیم این کار شده و شیوه‌ی غیر مستقیم هم که هنوز تدوین نشده در دست اقدام است و باین زودی ها اینکار را میکنیم.

**سوال:** اینکه شما اعضای کومه‌له در میان مردم فعالیت میکنید، این بخاطر آن است که در میان مردم پایگاه کسب کنید؟ آیا اعضای کومه‌له مثلاً در برابر سیاستهای حزب دمکرات و حزب توده مبارزه میکنند؟ یعنی در جریان کار خودشان در میان مردم آیا [ماهیت] این احزاب را تحت هر عنوانی شاید بدون نام و یا بنام خودشان افشا میکنند؟

**کاک فواد:** بله اینکار را میکنیم.

**سوال:** خوب هنگامیکه آن کار را انجام می دهید چرا بصورت کتبی منتشر

نمی کنید؟

**کاک فواد:** گفتم که در دست اقدام بوده و مشغول آن هستیم. در اینجا هم کوتاهی کرده ایم.

**سوال:** اساسنامه .....؟ (شنیده نمی شود).

**کاک فواد:** اساسنامه‌ی هر حزب و سازمانی چیست؟ یعنی در واقع اساسنامه [و برنامه] خط فکری و عقیدتی را ترسیم میکند که فرد از آن پیروی می کند و باید بسط و توسعه داده شود. اساسنامه و مرامنامه، استراتژی و تاکتیک را ترسیم میکند که تشکیلات آنرا دنبال می کند. اینکار همینکه وارد جزئیات شد تبدیل به برنامه میشود. مثلاً ما در مرحله‌ی کنونی در کردستان وضعیت عمومی را اینچنین می بینیم و در نتیجه باید این کارها را انجام دهیم. مثلاً من دیده‌ام که حزب دمکرات در اساسنامه اش بخشی جدا برای موارد انضباطی دارد. بخشی از آن به کار تشکیلاتی مربوط میشود. مثلاً شرایط عضو گیری ... منظورتان چنین نیست؟

**سوال:** .....؟ (شنیده نمی شود).

**کاک فواد:** در مورد اساسنامه؟ خوب مثلاً یکی اینست که شرایط عضوگیری چگونه باشد. ما در تشکیلات اینرا در شکل ضوابطی داریم. برای نمونه در عضوگیری علاوه بر اعتقادات یعنی در زمینه ایدئولوژیک، باید در موارد سیاسی و سبک کار هم هماهنگ کار کنیم. در زمینه‌ی طبقاتی هم معیارهایمان متفاوت هستند و بستگی به رفیقی دارد که با او کار میکنیم، اینکه آیا کارگر، دهقان یا روشنفکر است معیارها برای روشنفکران مقداری سنگین و محکمتر است و در مورد سایرین سبک تر است. یکی دیگر از معیارها این است که بطور حرفه‌ای در خدمت تشکیلات باشد، مواضع و افکار تشکیلات را داشته و در یکی از بخشها مسئولیت قبول کند و باید از نظر مادی و معنوی کمک کرده و بویژه به شیوه‌ی حرفه‌ای در خدمت تشکیلات باشد. اینکار شیوه‌های گوناگونی به خود میگیرد، ممکن است لازم باشد بعنوان کارگر در کارخانه‌ای کار کند یا همچون دهقانی در روستا و یا مانند پیشمرگه باشد یا به عنوان کسی که کار سیاسی حرفه‌ای میکند. بدین معنی که تنها سرگرم مبارزه باشد و دیگر به هیچوجه در قید و بند زندگی خصوصی نباشد.

**سوال:** خوب همه‌ی اینها قبول اما .... فرض کنیم مسئولیت تشکیلاتی ....؟

**کاک فواد:** دوست عزیز، در این مورد حق با شماست و درست می گوئید.

خصوصاً که ما میدانیم این مسئله برای تمامی روشنفکران مطرح است و کلاً از طرف ما در این مورد کم کاری شده است. در اینجا نمونه‌ای را برایتان می‌آورم که چرا برخی انحرافات دگم داشته‌ایم ... ( شنیده نمیشود) نشده که این مسئله را باطلا‌عش برسانم. بلکه بیشتر این مسئله برایم مطرح بوده که در جریان کار و مبارزه‌ی مشترک، آنچنان متحد شویم و متعاقباً چنان بهم نزدیک شویم که ... در آن ناپیدا بود....( شنیده نمیشود) مثلاً بعضی از رفقا در این جریان‌ات مراکز تجمع و همکاری باز کرده‌اند و در مریوان و سنندج هم به همین ترتیب رفقای داریم که به صورت علنی فعالیت میکنند.

**سوال:** در مورد تز سه جهان چه نظری دارید؟

**کاک فواد:** دوست عزیز ما تز سه جهان را قبول نداریم و آنرا تزی ارتجاعی ارزیابی میکنیم.

**کاک عبدالله:** کاک فواد علاوه بر مطالبی که گفتمی ..... تا زمانیکه شما به کار مستقیم اهمیت می دهید. با دو سه یا ده رفیق مستقیماً مشغول کارید و مرتباً در کوه و دهات با همدیگر بطور مستقیم کار می کنید، در مورد اینکه اخلاقتان چطور است و رفتارتان با مردم چگونه است ... اینطور نیست؟ اما میدانیم که ظرفیت بشر محدود است در نتیجه نمیتوان مستقیماً با ده هزار نفر تماس داشته و اخلاق همه‌ی آنها را هم بشناسیم. خوب زمانیکه شما به کار غیر مستقیم اهمیت ندادید، من چنین نتیجه میگیرم که اینجا آن سازمان هنوز آمادگی آنرا ندارد حداقل در عمل بخواهد توده‌های مردم را جلب کند. چون اگر در همین مورد شما بخواهید مردم یعنی نه پنج نفر و ده نفر، بلکه اگر بخواهید هزار نفر را جذب کنید نیاز به فعالیت غیر مستقیم دارد. چون با کار مستقیم هزار جذب نمی شوند و تنها پنج نفر جذب می شوند.

**کاک فواد:** در مواردی چنین است و در مواردی اینطور نیست. توضیحی در مورد عضو گیری هم ما قبلاً بی اندازه سخت گیر و دگم بودیم. میتوانم نمونه‌ای را ذکر کنم. رفیقی داریم که شش هفت سال است با ما کار می کند. دو سه سالی اساساً در کار تولیدی بوده اما دگماتیزم عجیبی داریم که این شخص هنوز به عضویت در نیامده است. به نظر من در مورد این افراد کاملاً بی انصافی شده است در این مورد خیلی سختگیری شده و شخص حتماً باید مورد آزمایش فراوان قرار گیرد تا عضو تشکیلات شود. در حالیکه با جرئت میتوانم بگویم مواردی



داشته‌ایم که فعالیت این افراد از اعضای تشکیلات بهتر بوده است. در مورد کار غیر مستقیم که کاک عبدالله اشاره کرد هم انعکاس یافته است یعنی بیشتر و تنها بخاطر آن سخت گیری‌ها است و به نوعی حالتی دگم حکمفرما بوده که می‌باید آن شخص خیلی سنگین و محکم و آبدیده باشد تا به عضویت در آید. **کاک عبدالله:** به عقیده‌ی من نتیجه‌اش همین است و تا زمانیکه چنین باشد نمیتوان کار توده‌ای انجام داد.

**کاک فواد:** بله تا زمانیکه دگم باشید. بخشی به آن حالت دگمی برمیگردد که حاکم بوده است و آن اینست که الزاما باید با وضعیتی روبرو شود که بدان اطمینان داشته باشد. یا اینکه بیشتر و زیاده از حد به کیفیت اهمیت دادن است.

**سوال:** کاک فواد سوآلم اینست کار غیر مستقیم در میان توده‌ها بوسیله‌ی اعضای که دارید، با نشریات و با هزار و یک ابزار دیگر امکان پذیر است. هدف اینست که عقاید و نظرات سازمان را طرح کنند، در مورد هر رویداد کوچک و بزرگ تشکیلات شاید خیلی پیشرو و یا خیلی عقب مانده باشد. بعنوان نمونه میگویم نه تنها کومه‌له بلکه هر گروه سیاسی که بتواند در عمل در میان مردم نفوذ کند و مردم بسویش جلب شوند اما تئوری و مواضعش مشخص نباشد.... هدف پیش میرود یا خیر؟ این خیلی مهم است گفتید که بر روی کار عملی در میان زحمتکش‌ان در کردستان تأکید دارید.... با آنها هم تنها کار عملی نیست که ضرورت دارد، کار غیر مستقیم میتواند موثر واقع شود. کار تبلیغی بسیار مهم است. من نمیدانم آیا کومه‌له بر روی اینکار تأکید کرده‌است...؟

**کاک فواد:** دوست عزیز در اول توضیح دادم تبلیغات غیر مستقیم چگونه است. مثلا فرض کنید . . . .

(سخنان کاک فواد را قطع می‌کنند و سوآل دیگری مطرح میشود که شنیده نمی‌شود)

**کاک فواد:** درست است و در میان ما مطرح بوده و کاملاً ضروری است. مثلا همین مسئله ارگان که هنوز کاری برایش نکرده‌ایم و مهمترین ضعف ما در همین مورد بوده و میتوانم بگویم که برای ما اکنون تقریباً به مسئله‌ای محوری تبدیل شده که باید آنرا حل کنیم. امیدوارم بتوانیم به زودی آنرا حل کنیم. بله مواضعی اعلام میدارد و ضمناً برای هر مسئله‌ای نیز که پیش آید

موضع می گیرد.

**سوال:** .....؟ ( شنیده نمیشود)

**کاک فواد:** قبول کردم، دقیقا گفته‌ی همان رفیق بود. خوب دیگر این از نقایص کار ما بوده است. مهمترین مورد در مسئله‌ی تبلیغ غیر مستقیم همان اعلام نکردن مواضع، فقدان آن ارگانی است که کار غیر مستقیم انجام دهد. برداشت من اینست که کار غیر مستقیم دو نوع است، یکی اینکه مثلا در مریوان مدتی کار کرده‌ام و آن شیوه کار و برنامه را پیش برده‌ام بدون اینکه اصلا بگویم که من کومه‌له هستم. برای مدتی این سبک کار طبعاً لازم بوده است. مادامیکه معتقد به کار مخفی باشم، این یک شیوه از فعالیت است. شیوه‌ی دیگر همان موضوع نشریه است که در عین حال سازمان دهنده نیز است. ما بخش اولش را انجام داده‌ایم. ولی کار نشریه‌ای غیر تبلیغی انجام نشده و این از نقایص کار ما بوده و واقعاً هم به ما ضرر رسانده است.

**سوال:** این را مدتی است قبول کرده‌اید که به شما زیان رسانده، آیا بدین معنی است که کومه‌له در درون تشکیلات آنرا پذیرفته است؟

**کاک فواد:** بله همینطور است.

**سوال:** پس چرا هیچ قدمی برایش در این زمینه برنداشته است؟ یعنی از خودش انتقاد کند و برایش اقدام کند.

**کاک فواد:** مدتهاست که شده...

**سوال:** آیا به تازگی متوجه شده‌اید یا مثلا مدت زیادی است اینرا میدانید که اشتباه شده است؟

**کاک فواد:** تک تک این موارد به این مسئله که ما اساساً اعلام موجودیت نکرده بودیم بر میگردد. در زمان شاه این مسئله اصلا برایمان مطرح نبود. بگذار در اینجا اندکی توضیح بدهم که علت آن چه بود. اولاً هر سازمان و حزب و دسته‌ای محصول جامعه خود بوده و نمی تواند چیزی مافوق آن جامعه باشد. خوب یا بد در همان جامعه پرورده میشود. تشکیلات ما هم بهمین شیوه چیز عجیب و غریبی نیست. حقیقت این است بویژه در دوره‌ی گذشته و دو سه سال قبل تشکیلات ما با اختلافات درونی مواجه بوده است. یعنی اصل موضوع اینست که در واقع تشکیلات در روند مبارزات خویش با یک دوره رکود و از هم پاشیدگی روبرو گردید که عبارت بود از ضربه‌هائی که هم از طرف دشمن و

هم در درون به ما وارد شده بود. همین باعث شد که نوعی از هم گسیختگی در فعالیت هایش پیش آمد. بدین ترتیب در میان روشنفکران فعالیت به حداقل خود رسیده بود. این شعار که باید به سوی کار حرفه‌ای در میان مردم گام برداریم مورد بحث قرار میگرفت اما دوره‌ای طولانی به آن عمل نمیشد. مرتباً به تاخیر می افتاد ولی دیگر ادامه اینکار ممکن نبود و در واقع عملاً و بخصوص انحراف در سطح رهبری بود. انحراف رهبری در آن بود که شعار را میداد، افراد ساده، کار را انجام می دادند، ولی خودشان فعال نبودند. این امر باعث نوعی از هم گسیختگی در درون تشکیلات شد. حتی در زمینه‌ی فعالیت تبلیغی، سیاسی و مبارزه درونی خویش هم دچار از هم گسیختگی شده بود. انفعال به نحوی بود که بعضی از افراد رهبری کلاً عملاً کار سیاسی را کنار گذاشته بودند و حداکثر صحبت‌هایی مطرح میکردند. این از هم گسیختگی بعد از مدتی سرانجام منجر به مبارزه درون تشکیلات گردید و می بایست خط مشی را عوض کرد. اگر چه قبل از آن بویژه در دوران شاه مسئله‌ی زحمتکش‌ها بحث کرده بودیم که باید مصمم بوده و میان آنها برویم. کلاً از نظر طبقاتی تغییر مکان بدهیم. به لحاظ عملی سرانجام کاک محمدحسین کریمی قاطعانه اینکار را کرد و افراد دیگری هم بهمین ترتیب عمل کردند. ما به این تصمیم گرفته بودیم (البته در آن زمان من در زندان بودم) و رفقا به این نتیجه میرسند که قبل از آنکه مسئله‌ی نشریه و نمیدانم فلان کار مهم باشد اساساً به کمک کارکردن در میان زحمتکش‌ها افراد پرورده شوند. بعداً که من از زندان بیرون آمدم ما دقیقاً به همان نتیجه رسیدیم. با توجه به انحرافات که داشته‌ایم اگر ما بدواً با مبارزه در میان توده‌ها خودمان را اصلاح نکنیم کارهای دیگرمان فایده‌ای نخواهد داشت. خود همین مسئله برای ما تبدیل به برنامه‌ای شد که اساساً همه‌ی ما در سطوح مختلف اهمیت زیادی به این کارهای عملی بدهیم. علت اساسی اینکه هر کدام از آن کارها یعنی مسئله ارگان، مسئله اعلام مواضعمان به تاخیر افتاد، اساساً به این موضوع بر میگردد که ما در نظر داریم خود این موضوعات را بطور مفصل مورد بحث قرار دهیم. یعنی اینکه انحرافات چه بوده و در کجا خود را نشان داده‌اند. البته مسئله بطور مختصر در یاد نامه‌های این رفقا [سعید معینی و محمد حسین کریمی] بحث شده بود. این مسئله که انحراف به راست در رابطه با زندگی خصوصی و نمیدانم .... اگر مطالعه کرده باشید، این

مسائل مفصلتر مطرح خواهند شد و جوهر اصلی مسئله به آن مربوط میشود اما تنها این نیست،

رویدادهای کردستان و ایران بطور کلی آنچنان گسترده و بزرگ بود، امکانات و کار به اندازه‌ای وسیع بود، حداقل در مقایسه با تشکیلات ما کمبود عمده‌اش تعداد کم کادر بود بویژه کادرهایی که دارای تجربه باشند. حال یک مثال می‌آورم در میوان ما عده‌ای بودیم که در میان مردم کار میکردیم و شبها به روستاها رفته و در مسجد برای مردم صحبت می کردیم. کسانی را داریم که فداکارند و به شیوه‌ی حرفه‌ای کارشان را دنبال می کردند ولی آنقدر در میان مردم نبوده است که بتواند با زبانی مردمی و ساده مطلب را بیان کند و یا بتواند آنها را متشکل کند. ما با مشکلی بزرگ این چنینی روبرو هستیم.

فقدان کسانی که بتوانند هنگامیکه امکانات کار کردن بسیار گسترده است و با آن سبک کاری که ما داریم و البته با آن دگم برخورد کردنی که بدان اشاره کردم، سختگیری در مورد افراد، موجب این وضع گردید. مجموعه‌ی این کارها، خصوصاً اتخاذ مواضع و پخش نشریه به عقب افتاد. یعنی ریشه اصلی مسئله در واقع از انحرافات درونی سر چشمه می گیرند. که البته به نظر من در مجموع تاکنون در جهت خوبی پیش رفته است. نمونه‌ی مشخص رفقای که با انحراف شدید روبرو شده بودند دچار وقفه و فروپاشی شده بودند، به عقیده من به همت رفتن به میان توده‌ها دوباره زنده شدند. بنظرم آنها کلا شرایطی کاملاً انقلابی پیدا کرده‌اند. بدین ترتیب هنگامیکه دوران از هم گسیختگی سپری شده و دوران پیشرفت ظاهر میشود در اینصورت فعالیتها دوباره روی غلطک می افتد و خود بخود سایرین می توانند نظم بگیرند.

بعنوان نمونه من در مورد شخص خودم می گویم زمانیکه از زندان بیرون آمدم برنامه‌ام این بود (البته بقول عراقی ها هنوز سرعت انفجارات اجتماعی در ایران در این حد نبودند) اما عقیده شخصی و برنامه‌ام چنین بود که بعد از زندان حداکثر چند روزی می مانم و سپس میروم. رفتن به میان توده های مردم و زندگی زحمتکشی را بر می گزینم. یعنی کاری که کاک محمد حسین کریمی و رفقای دیگر کرده‌اند. اما در مقابل، دیدم که شرایط تازه و وضع و امکانات دیگری پیش آمده است. (این تنها در مورد من نبود در مورد بسیاری از رفقا چنین بود) من به دلیل مسائل شخصی خصوصاً در زندان برایم مطرح بود

که باید به قلب زندگی زحمتکشان بروم. میخواهم این کار بکنم اما نیازهای تشکیلاتی چیز دیگری را از من میطلبد. میبینیم که به نظر من کم تا بیش برای اکثریت رفقایمان مسئله این طور مطرح بوده که منظور مبارزه علیه انحرافات که قبلاً بوده باید یکی یکی به سوی مردم رفته و مشغول آن فعالیتهای عملی باشند. این جنبه مثبت مسئله است که از جنبه منفی آن سرچشمه گرفته است. یعنی در واقع کم و کاست های کنونی مان متعلق به دوره ای انفعال بوده و اکنون ضربه ای آن دوره را میخوریم. اما در مجموع به نظر من تشکیلات تا حدودی زنده شده و جمع و جورتر شده، این مسئله اعلام مواضع و این کارها را هم در پیش داریم. باشد که در اسرع وقت بتوانیم این کارها را انجام دهیم.

### بحث وحدت با نیروی های چپ!

**سوال:** تشکیلات شما به منطقه ای کردستان اختصاص دارد یا به مناطق دیگر هم؟ اگر به کردستان اختصاص دارد، کومه له در خارج کردستان باید تشکیلات خودش را بسازد وگرنه با تشکیلات های دیگر باید وحدت کند....؟

**کاک فواد:** دوست عزیز! ما رفقای ما داریم در خارج کردستان کار می کنند. از نظر ایدئولوژی ما معتقدیم که نه تنها در کردستان و مخصوصاً در رابطه با طبقه کارگر باید کار بکنیم و مستقیماً هم اینکار را بکنیم. اما واقعیت اینست که اکثریت نیروی ما در کردستان فعالیت می کنند.

**سوال:** ..... وحدت؟

**کاک فواد:** برای وحدت با سازمان های دیگر من نمونه ای میآورم. میدانیم که دوازده سازمان و گروه تحت عنوان «کنفرانس وحدت» در تهران نشستی برگزار کرده اند. از نظر ما این نوع وحدت کردن نمیتواند وحدتی اصولی باشد. این وحدت از بالا صورت گرفته و بطور مشخص وحدت فکری است و نه بر اساس عمل. البته متأسفانه تا آنجائی که من شنیده ام این کنفرانس وحدت هم بخش زیادی از آن در مورد خارج از ایران است. مثلاً تئوری سه جهان و سوسیال امپریالیسم و فلان و بهمان اینها هر کدام مسئله مهمی میتواند باشد، در حالیکه مسئله وحدت به عقیده ای من کلاً باید در مورد مسایل مشخص انقلاب ایران باشد. تا جائیکه به مسایل ایدئولوژی برمیگردد اگر در مورد مسایل مشخص انقلاب ایران اتفاق نظر موجود باشد بطور حتم توافق در مورد مسایل خارجی

نیز ساده تر است. در یک کلام به عقیده من چنین وحدتی با این مشخصات که از بالا صورت می گیرد نمیتواند پایدار و اصولی باشد. وحدت دیگری هست که از پائین انجام میگردد یعنی هر دو طرف در حیطه‌ی توده‌های مردم فعالیت میکنند و از کانال این فعالیتها بهم میرسند. چنین شرایطی برای ما پیش آمده است. مثلاً رفیق ما در میان توده‌های مردم مشغول فعالیت است در این راه با سازمانی دیگر و افرادی از آن سازمان بهم‌دیگر رسیده‌اند در اینجا هر دو کار هم‌دیگر را می بینند، می توانند با هم‌دیگر همکاری کنند. به عقیده من از این طریق میتوان کم کم زمینه وحدت را فراهم کرد. ما بیشتر به چنین شیوه‌ای از وحدت کردن معتقدیم نه اینکه رهبران دو طرف و یا نمایندگانشان نشست و مذاکراتی انجام دهند و توافق نامه‌ای امضاء کنند و بگویند تئوری سه جهان را قبول نداریم و سوسیال امپریالیسم صحیح نیست و طبقه کارگر در ایران و حزب کمونیست و فلان و بهمان، این بیشتر وحدتی لفظی بوده و به عقیده ما وحدت باید چنان پیش رود که از پایه و از درون مبارزات مردم منجر به وحدت سازمانها و تشکلهای بشود که البته این مسئله‌ای نیست که به سرعت انجام گیرد. یعنی اگر مثلاً سازمان پیکار در کردستان در مورد مسایل کردستان فعالیت کند زمانی ما میتوانیم با آنها وحدت کنیم که در کردستان پایگاه داشته باشد، نه اینکه فقط بعضی تحقیقات ساده انجام داده و اطلاعیه و یا نشریه‌ای در مورد کردستان منتشر کرده باشد....

**سوال:** .....؟ ( شنیده نمی شود)

**کاک فواد:** خیر، نه تنها رابطه‌ای نداریم، بشدت هم روابطمان تیره است.

**سوال:** در گذشته چطور؟

**کاک فواد:** در گذشته هم هیچ رابطه مستقیمی نداشته‌ایم. یعنی بعضی روابط ما و آنها غیر مستقیم در این اواخر به ارتباط ما با کومه‌له رنجدران [کردستان عراق] مربوط میشود. اما درمورد خط مشی و عملکرد بهیچ وجه توافقی نداریم. آنها بخصوص از این نظر از ما ناراحت هستند. بعد از حوادث سنندج و هنگام فراندوم [فروردین ۱۳۵۸] یک نفر از آنها با یکی از رفقای ما ارتباط گرفته در زمینه وحدت و فلان و بهمان و از این قبیل حرفها. رفیق ما نمونه ساده‌ای باوی درمیان گذاشته بود ما در کردستان زندگی می کنیم، دیدید که این دولت و این رژیم در سنندج چه بر سر ما آوردند. از طرفی هم میبینیم که سیاست

شما نسبت به حقوق مردم کردستان چیست! ما چطور می توانیم به جمهوری اسلامی رأی بدهیم در حالیکه شما آیت‌اله شده‌اید! بهمین خاطر ما نمیتوانیم با شما اتفاق داشته باشیم. دیگر راجع به بقیه مسائل بحث نکرده بود. اینکه آنها از دید ما نوکر حلقه به گوش چین هستند. هر چه که در چین گفته شده آنها آنرا تکرار می کنند. انسان اگر نوکری بکند بهتر است نوکر مردم خود باشد.

**سوال:** آیا در سطح ایران سازمانی مانند کومه‌له وجود دارد که به شیوه‌ی شما کار کند؟

**کاک فواد:** نمیدانم، منظورتان از شیوه‌ی ما چیست؟ مثلاً به کارخانه بروند و از این قبیل چیزها.

**سوال:** برای کارگری کردن به میان مردم بروند.

**کاک فواد:** بله هستند من در مورد یکی دو سازمان شنیده‌ام که از این نوع کارها می کنند.

**سوال:** ارتباطی دارید؟

**کاک فواد:** با یکی از آنها ارتباط داریم.

**سوال:** کدام سازمان؟

**کاک فواد:** لازم است بگویم ؟

**سوال:** آری!

**کاک فواد :** چرا باید لازم باشد؟

### در مورد حزب کمونیست!

**سوال:** چه نظری در مورد یک حزب کردستانی دارید؟

**کاک فواد:** در مورد یک حزب کردستانی حقیقت این است که این مسئله در بین خودمان کاملاً حل نشده‌است. متوجه هستید! یعنی در بین خودمان دو نظر وجود دارد. من خودم (در اینجا نظر شخصی خودم را میگویم) معتقدم که اساساً باید حزب کمونیست ایران تشکیل گردد. اما حق مسلم خلق کرد نیز هست که حزب کمونیست کردستان را داشته باشد. این تحولات و شرایط تاریخی هستند که تعیین می کند آیا حزب مستقل کمونیست کردستان را تشکیل دهد و یا ندهد. بدین ترتیب این یکی از موضوعاتی است که در میان ما وجود دارد. باید اینرا در بین خودمان به نحوی حل کنیم.

**سوال:** این دیدگاه خودت بود آیا نظرات دیگری هست؟

**کاک فواد:** نظر دیگری هم وجود دارد که فقط معتقد به حزب کمونیست ایران است.

**سوال:** کاک فواد آیا اعضای کومه‌له باید فقط فعالیت و سازماندهی سیاسی جنگ . . . . غیر از آن پیش می‌آید که سازماندهی سیاسی و نظامی. . . . یا اینکه . . . ؟

**کاک فواد:** یکی مثلاً نمونه اتحادیه دهقانان در مریوان است. یکی از اهدافش این است اگر جنگ پیش آمد مردم آمادگی داشته باشند. در جاهای دیگر نیز اینکار انجام گرفته است.

**سوال:** چنین مقر و پایگاهی بوجود آمده است . . . کومه‌له و اعضایش؟

**کاک فواد:** رفیق! بدو اینرا بگویم که ما بخصوص در زمینه نظامی تجربه‌ای نداریم. انسان وقتی تجربه کسب می‌نماید که در جنگ شرکت کند. این شرایط ایران و ما هیچکدام از اروپا و چین برنگشته‌ایم، تا دوره‌ی مخصوص پارتیزانی دیده باشیم. به بیانی دیگر انسان باید جنگیدن را در جنگ بیاموزد. خودمان اساساً چنین تجربه‌ای نداریم. اما معتقدیم زمانیکه جنگ بکنید آنرا یاد می‌گیرید و تلفاتی هم می‌دهید یاد گرفتن آن پدیده‌عجیبی نیست، مقداری تئوری مبارزه طبقاتی و فن جنگ بدانید و بدان عمل کنید یاد می‌گیرد. اما تلاشمان این است که دانش [جنگ] و مختصر تجربه‌ای بدست آوریم. ما تاکنون و تا آنجائیکه خبر دارم در دو جا درگیر جنگ شده‌ایم یکی در تازه قلعه [تازه قه‌لا] و یکی هم در مریوان و درگیر شدن با مالکین. طبعاً انسان مجدداً تجربه این درگیریها را در میان مردم بکار می‌گیرد. ما اینچنین جنگیدن را فرا می‌گیریم وگرنه در زمینه‌ی نظامی تجربه چندانى نداریم .

**سوال:** به نظر کومه‌له آیا در کردستان اصلاً این دولت . . . به آن سطح میرسد که مثلاً مردم دست به اسلحه ببرند، یا اینکه دولت مجبور می‌شود به شیوه‌ی نظامی کردستان را سرکوب کند؟

**کاک فواد:** به نظر ما جنگ حتمی است. در عین حال نفع ما در اینست تلاش کنیم تا آنجائیکه امکان دارد جنگ را به عقب بیاوریم. بحث در مورد این رژیم است وگرنه در صورتیکه بطور ناگهانی حادثه‌ای پیش بیاید که ما نتوانیم آنرا پیش بینی کنیم، نمی‌دانم چه میشود.



**سوال:** کومه‌له در مورد تاکتیک خودش در این مرحله چه شعاری را قبول دارد؟ چیزی در اعلامیه‌هایش مشاهده نمیشود. اینکه شعار در نشریات نوشته نمی‌شود چه دلیلی دارد؟ در سازمانتان چه شعاری را قبول کرده‌اید؟ مثلاً جمهوری دمکراتیک خلق یا حاکمیت مردم و از این قبیل، کدامشان؟

**کاک فواد:** من حاکمیت مردم را درک نکرده‌ام. ما جمهوری دمکراتیک ملی به رهبری طبقه کارگر را قبول داریم.

**سوال:** کاک فواد در مورد جنگی که حزب دمکرات بر علیه مالکین در منطقه‌ی آمید کرده‌است آیا «جمعیت»‌های دوروبر اینجا و آن منطقه نمیتوانستند با کمک اتحادیه دهقانان منطقه آنرا انجام دهند؟

**کاک فواد:** بنظر من اگر کومه‌له‌ی ما جمعیت‌های دیگر با هم و بطور جمعی جرأت می‌داشتند، میشد اینکار را کرد. متأسفانه در این رابطه کم جرأت بودن نقش داشته‌است. البته حقیقت اینست که در مورد کومه‌له‌ی ما تا حدودی خطر دخالت حزب دمکرات موجود بود. خطر درگیر جنگ شدن با حزب دمکرات. اما حزب دمکرات مطمئن بود که اگر بر علیه مالکین وارد جنگ شود ما با آنها درگیر جنگ نمیشویم در حالیکه ما مطمئن نبودیم که اگر بر علیه مالکین بجنگیم ممکن است مجبور شویم با حزب دمکرات هم بجنگیم. بهمین دلیل تا حدودی جانب احتیاط را گرفته و تأمل میکردند.

**سوال:** من شنیده‌ام گویا سید رسول بابی گه‌وره [سید رسول از مسئولان حزب دمکرات] مالکین منطقه‌ی شکاک را تهدید کرده‌است که اگر کشاورزان را به جا و مکان خودشان باز نگردانند و خسارات وارده به آنها را جبران نکنند وی یعنی سید رسول بجای اینکه با دولت جنگ کند با مالکین وارد جنگ خواهد شد. بدین ترتیب به نظر من اگر امکان داشته باشد مثلاً کومه‌له و جمعیت‌ها و اتحادیه دهقانان بجای سید رسول اینکار را انجام دهند بهتر است.

**کاک فواد:** اگر بتوانند بطور مستقل اینکار را بکنند خیلی خوب است. اما دوباره نظر شخصی‌ام را میگویم به عقیده‌ی من اگر حزب دمکرات بخواهد بر علیه مالکین بجنگد باید با آنان همکاری کرد. بدین معنی که ما نیروی مستقل خود را بفرستیم و آنها هم نیروی خودشان را برای جنگ بفرستند. این در مجموع بنفع مردم بوده و بضرر آنها نخواهد بود. واضح است که حزب دمکرات نیز وجه و اعتباری پیدا می‌کند. اما واقعیت این است که درمقایسه‌ی مالکین با

حزب دمکرات، مالکین نیروی ارتجاعی هستند. تا مادامیکه آنها آمادگی نشان دهند، بنظر من درست است که برای این امر با آنها اتحاد عمل داشته باشیم. اما اگر بتوانیم چنان نیرویی داشته باشیم که بطور مستقل اینکار را انجام دهیم، طبعاً خیلی بهتر است.

**سوال:** اکنون حزب دمکرات با این کارها دوباره برای خودش اعتبار کسب کرده است. یعنی آبروریزی آنها در اینجا و یا جای دیگر اتفاق افتاده است. منظورم این است که مسئولشان بنظرم ... جمعیت های اینجا و اتحادیه دهقانان را که مینگرید، نمیدانم چطور بیان کنم دچار آشفتگی فکری، یا ترسویی شده اند. مثلاً در جریان درگیری روستای آمید دچار اشتباه شدند. یا اینکه دیروز آن تظاهرات انجام شد و دوباره اشتباه کردند. جرأت آنرا نداشتیم که کمی ابتکار از خودمان نشان بدهیم. خوب بگذار از این به بعد ... بیاییم در تظاهرات حزب دمکرات ... ( شنیده نمی شود )

**کاک فواد:** درست است و آن اشتباهات صورت گرفته است. بخصوص در مبارزه با مالکین مواضع حزب دمکرات روشن و معلوم است. البته گویا قبل از درگیری هم با رفقای ما تماس گرفته اند که با هم بر علیه مالکین بجنگند. این رفقا هم به آنها گفته اند که دشمنی و نیت شما با مالکین واقعی نیست. این مسئلهی ویژه ای است اما ما با هر نیروئی که بر علیه مالکین بوده و ضد امپریالیسم باشد آماده همکاری هستیم، اما بطور مستقل نه اینکه در زیر پرچم آنها اینکار را انجام دهیم. بنظرم در جنگ روستای تازه قلعه نیز همینطور بود.

**سوال:** کاک فواد شما در صحبت هایتان گفتید که ما شعار جمهوری دمکراتیک ملی به رهبری طبقه کارگر را قبول داریم . طبقه ی کارگر در کردستان ... شما گفتید که حزب کمونیست کردستان را قبول دارید.

**کاک فواد:** خیر! گفتم این مسئله هنوز در میان خودمان حل نشده است. شخصاً برای خودم گفتم ممکن است این صحیح باشد. به تحولات و مبارزه ی طبقه کارگر در ایران بستگی دارد. اگر تحولات و مبارزات سراسری در ایران اساساً بسوی وحدت گام بردارد ، لازم است حزب کمونیست ایران تشکیل شود. اما من مسایل دیگری را نیز مد نظر دارم. مثلاً کومه لاهی رنجبران در کردستان عراق، تا پارسال همین وقت ها با حزب شیوعی عراق [حزب کمونیست] یا «وحدت القاعده» که هر کدام خودشان را کمونیست میدانند، دو خط مشی جداگانه در

قبال حکومت عراق داشتند. خوب چگونه ممکن است سازمانی که در کردستان خودش را نماینده طبقه کارگر معرفی می کند و آنها نیز خودشان را نماینده طبقه کارگر می دانند و دو خط مشی کاملاً مخالف نسبت به هم دیگر دارند، چطور می توانند این دو یکی شوند؟ اگر حوادثی این چنین در کردستان پیش آید بر اساس اصول مارکسیسم که ملتی حتی حق دارد جدا شود، حق نیز دارد حزب مستقل خود را داشته باشد. اما اگر شرایط بسوی وحدت پیش برود طبعاً مجموعه تغییر و تحولات باید همزمان باشند، یعنی خود آن اصل مارکسیستی بیشتر تابع شرایط موجود است.

**سوال:** . . . . مارکس صحبت از این می کند که حزب طبقه کارگر در دولت باید تنها یک حزب باشد. ما نمیتوانیم . . . آیا چنین چیزی ممکن است که طبقه ی کارگر را از همدیگر جدا کنیم.

**کاک فواد:** وقتی ملتی . . . . اولاً نمونه ی تاریخی آنرا در اتحاد شوروی داشته ایم. حزب کمونیست آذربایجان شوروی نه تنها در دوران خروشچف بلکه در دوره ی پیشین هم وجود داشته است.

**سوال:** قبل از اینکه دولت تزار سقوط کند!

**کاک فواد:** بعد از اینکه دولت تزار سقوط کرد.

**سوال:** بعد از آن دولت متفاوت است!

**کاک فواد:** خیر، تنها دوران شوروی. قبل از آن که برای ما مطرح نیست.

**سوال:** . . . . به منظور سرنوشتی رژیم کنونی ایران برای طبقه کارگر بهتر نیست که همه ی کارگران ایران متحد باشند!

**کاک فواد:** البته خیلی خوب است. یعنی اگر شرایط و اوضاع اینچنین باشد طبعاً باید چنین باشد. یعنی . . . مارکسیست های کرد موظف اند که در آن جهت حرکت کنند. اما اگر تحولات چنان باشد که مثلاً در آذربایجان ایران یا در «فارسستان» سازمان یا حزبی حضور داشته باشد که در آن جهت حرکت نکند یعنی در مورد انقلاب ایران سیاست نادرستی اتخاذ کرده باشد و با آن یکی هم اتحاد نکند، نباید سرنوشت خود را به آن حزب گره بزند. اما اگر بطور کلی همسو و در یک جهت حرکت کنند، باید تلاش خود را بکنند، یعنی سازمانی انقلابی در کردستان موظف است که عملاً در آن جهت حرکت کند. نه اینکه صرفاً شعار بدهد که نمیدانم «مستحکم باد پیوند خلق ها» و فلان و بهمان، بلکه باید به لحاظ عملی

و مستقیماً برای فعالیت در درون خود طبقه کارگر اینکار را انجام دهد. بویژه تلاش کند که امکاناتش به آن سو به حرکت درآورد. مثلاً در مورد تشکیلات ما در میان کارگران ترک که فعالیت کند که در همسایگی آنهاست. هم چنین در میان کارگران فارس و اگر هم بتواند در میان کارگران عرب نیز فعالیت بکند. . . اما در واقع جنبه عملی آن ساده نیست که بتواند کادر کافی برای انجام این کار پیدا کند. برای مثال من نمونه‌ی کوچکی برایتان تعریف می‌کنم. شنیده‌ام که جمعی از کارگران ترک مشتاق کار کردن با ما هستند. خوب اوج تنگ نظری است اگر ما با آنها همکاری نکنیم. ما با رابطه برقرار کردن با این کارگران کم‌کم. . . . نه اینکه رهبری کارگران ترک را در دست بگیریم، بلکه ما با جنبش ارتباط پیدا می‌کنیم و از این طریق با طبقه‌ی کارگر ترک ارتباط برقرار می‌کنیم. زمانیکه تشکیلات و تنظیمات خودش را یافت با سازماندهی کردنش. . . . و حتماً تحقق می‌یابد. این است جانب عملی کار که تشکیلات از آن جهت میتواند پیش برود. اما چنین فرض کنید که نظرات کارگری مثلاً در آذربایجان در کل خود با نظرات این تشکیلات همسو نباشد یعنی بر روی بعضی مسایل اختلاف نظر داشته باشند. اکنون نمی‌دانم چه مسایلی پیش می‌آیند اما در آینده چیز عجیب و غریبی نیست. بخصوص ما تجربه‌ی تاریخی این مسئله را در نظر بگیریم. مگر ویتنام، کامبوج و لائوس جبهه‌ی واحد و محکمی درست نکردند؟ مگر مدت زیادی با هم مبارزه مشترک انجام ندادند؟ طوری بود که در هم ادغام شده و فرماندهی مشترک داشتند. اما بعداً دیدیم که علیه همدیگر وارد جنگ شدند. از این نظر به عقیده من نباید بصورت دگم با مسئله برخورد کرد. به همین ترتیب شوروی و چین مدت زیادی متحد همدیگر بودند، بعدها دیدیم که علیه همدیگر وارد جنگ شدند. آلبانی چطور؟

**سوال :** کاک فواد آیا کومه‌له با «کومه‌له‌ی رنجبران» [در کردستان عراق] رابطه‌ای دارد؟

**کاک فواد :** بله دارد.

**سوال :** آیا کومه‌له با جنبش فلسطین رابطه‌ای دارد؟

**کاک فواد :** با جنبش فلسطین خیر!

**سوال :** با ترکیه چطور؟

کاک فواد: در ترکیه نیز تشکلهایی وجود دارند. اما هنوز ما تماس چندانی با

آنها نداریم. رابطه مختصری داشتیم

**سوال:** کاک فواد آیا میتوان گفت که کومه‌له در صف جریان سوم ایران قرار دارد؟

**کاک فواد:** خوب نمیدانم منظورتان از جریان سوم . . . . البته در ظاهر این گونه است.

**سوال:** منظور اینست که به لحاظ اختلافات سازمانی با گروه‌هایی که جریان سوم هستند یا تحت عنوان جریان سوم شناخته می‌شوند.

**کاک فواد:** دوست عزیز در مورد جریان سوم فکر نمیکنم اینچنین باشد. بنظرم در پاره‌ای مسایل اختلاف نظر داریم، مسائل داخلی ایران و نه در مورد خارج از ایران. مثلاً در مورد چین و یا فلان مسئله دیگر. یا مثلاً در مورد چریک‌ها و حزب توده و دیگران، ولی نه در مورد مسایل انقلاب اجتماعی و غیره که بنظرم با هم اختلاف داریم.

**سوال:** کاک فواد من اینجا نبودم، در مورد نشریات هم صحبت کرده‌اید. در مورد اینکه از همان لحظه‌ای که سازمان انقلابی تشکیل گردید آیا خط مشی تشکیلاتی وجود داشت یا . . . ؟

**کاک فواد:** از همان بدو تشکیل، این خط مشی تشکیلی داشته است. یعنی از سال ۱۳۴۸ که کومه‌له تشکیل گردید، سازماندهی داشته است. ما از همان زمان خط مشی چریکی و اینها را رد کردیم.

**سوال:** آیا از سال ۱۳۴۸ تشکیلات وجود داشت؟

**کاک فواد:** اوایل به غلط خودمان را سازمان مینامیدیم. در حالیکه گروه بودیم اما یک گروه در میان خودمان بود، آنطور نبود که اعلام کرده باشیم. در بین خودمان میگفتیم سازمان.

**سوال:** . . . . علنی بودید؟

**کاک فواد:** در بعضی جاها بله . . . . هنگامیکه بنکه [پایگاه] ایجاد شد، بر همه آشکار شد. در این مورد حزب دمکرات اصلاً وارد مذاکره شده بود طبعاً در همه جا یا مثلاً در مریوان احتمالاً اکنون . . . .

**سوال:** کاک فواد در صحبت‌هایت فرمودید تجربه‌ای که کسب کردیم خیلی خوب بود گفتیم در عمل اگر نیروی مسلح کوچکی در برابر فتودال‌ها وجود داشته باشد در اینصورت خواهیم دید که در عمل مردم از ما پشتیبانی می‌کنند.

اما چرا از آن تجربه استفاده...؟

**کاک فواد:** راستش اینست که من هنوز اطلاعات دقیقی ندارم چون آنجا نبودم من در همین یکی دو روز اخیر در مریوان بودم. اما خود آن تجربه به نظر من در مورد مسئله روستای «آمید» هم صحیح است. مثلاً برای ما در مریوان آن تجربه پیش آمد. اوایل اصلاً به مغزم خطور هم نمیکرد متوجه هستید!؟ فکر میکنم رفقای آنجا عیناً به آن تجربه دست یافته بودند. یعنی هر وقت زمینه‌ی اجتماعی، اقتصادی آماده بود، زمینه سیاسی مهیا بود و مردم در مجموع آمادگی داشتند اگر نیروئی پیشرو دست به اقدامی زد، مشروط بر اینکه آن زمینه‌ها را تشخیص دهد، می‌تواند مطمئن باشد که مردم از وی پشتیبانی خواهند کرد. ولی تنها تشخیص هم کافی نیست، بلکه باید جرأت کند که در آن جهت قدم بر دارد. اما من فکر میکنم رفقای ما مخصوصاً در مورد آن منطقه تا حدی نگران حزب دمکرات بودند، و گرنه از مدتها قبل آن برنامه را در دستور داشتند. نگران آن بودند که با حزب دمکرات درگیر شوند. چنین جنگی در حال حاضر زود است.

**سوال:** ... در جنگ؟

**کاک فواد:** دوست نداریم درگیر جنگ شویم. مگر اینکه آنها جنگ را بر ما تحمیل کنند. البته دوست عزیز یک نکته را باید بگویم. مخصوصاً برای «جمعیت»ها آنچه که تا حدودی در میان مردم دیده‌ام، رفقای ما در میان مردم دیده‌اند و البته این حرفها را همه‌مان خیلی تکرار میکنیم، اینست که افراد ساده حزب دمکرات و پیشمرگانش واقعا خیلی با رهبری حزب فرق دارند. انسان نباید این دو را با هم اشتباه بگیرد. پیشمرگی که در روستای آمید و یا جاهای دیگر جنگ کرده‌است با دل و جان بر علیه فئودال‌ها می‌جنگد. مانند رهبرانشان نیستند که با فئودال‌ها زدوبند می‌کنند. باید برای این وضع راه چاره‌ای اندیشید تا زیر پای [رهبری] خالی شود.

**مسئول جلسه:** اگر سوال دیگری از کاک فواد هست بفرمایید، در غیر اینصورت جلسه پایان مییابد.

### توضیح در مورد این گفتگوی کاک فواد:

این گفت‌و شنود بدنبال پلنوم کمیته مرکزی کومه‌له در روز بیستم یا بیست‌ویکم تیرماه ۱۳۵۸ در محل «جمعیت راه رهایی زحمتکشان» در مهاباد انجام گرفته است. کیفیت صدا بسیار ضعیف است و از کاستی قدیمی تبدیل به دیجیتالی شده و از روی آن نوشته شده است. متن صوتی این گفتگو بر روی سایت کاک فواد موجود است و برای اولین بار در کتاب کاک رشاد مصطفی سلطانی بصورت نوشتاری منتشر شده است. در آن کتاب بخاطر «امانت‌داری و منتقل کردن دقیق کلمه به کلمه‌ی همه جملات» این گفتگو بطور کامل و بدون هیچ تغییری بازنویسی شده است.

ما بعلت اهمیت صحبت‌های کاک فواد و این حقیقت که این تنها مدرک مستقیم و موجود با صدای خود وی می‌باشد و نیز بدین دلیل که در طول اینهمه سال کومه‌له هیچگاه حاضر نشد آنرا منتشر کند، برایمان بسیار حائز اهمیت بود که گفته‌های ویرا به شیوه‌ی جدیدی در معرض دید خوانندگان قرار دهیم. از آنجاییکه می‌بایست این گفتگو از گفتاری به نوشتاری منتقل شود، برای اینکه صحبت‌های کاک فواد بخشا با لهجه مریوان بیان شده است، از آنجاییکه این سخنان در شرایط مشخص سی‌وچهار سال قبل بیان شده‌اند، بدلیل اینکه هر سخنرانی لازم میدانند خود پیش از پخش کتبی گفته‌هایش یکبار دیگر آنرا بازبینی و تنظیم کند... به همه‌ی این دلایل ما ترجیح دادیم با عطف توجه به دستور زبان و ترکیب متن، این نوشته را مورد بازبینی قرار دهیم طوری‌که درک آن برای خواننده آسانتر باشد. با وجود همه‌ی اینها مواضع، دیدگاهها و جوهر اصلی بحثها دست نخورده باقی مانده است. معهذا برای کسانی‌که به زبان کردی آشنایی دارند و مایل باشند متن اصلی این گفتگو را گوش کنند، این امکان وجود دارد که سری به سایت کاک فواد بزنند.

آدرس سایت: [www.kakfoad.com](http://www.kakfoad.com)

## متن سخنرانی کاک فواد

### در اردوگاه «کانی میران» در نزدیکی شهر مریوان

در مورد دستاوردهای کوچ مردم شهر مریوان - ۱۳ مردادماه ۱۳۵۸

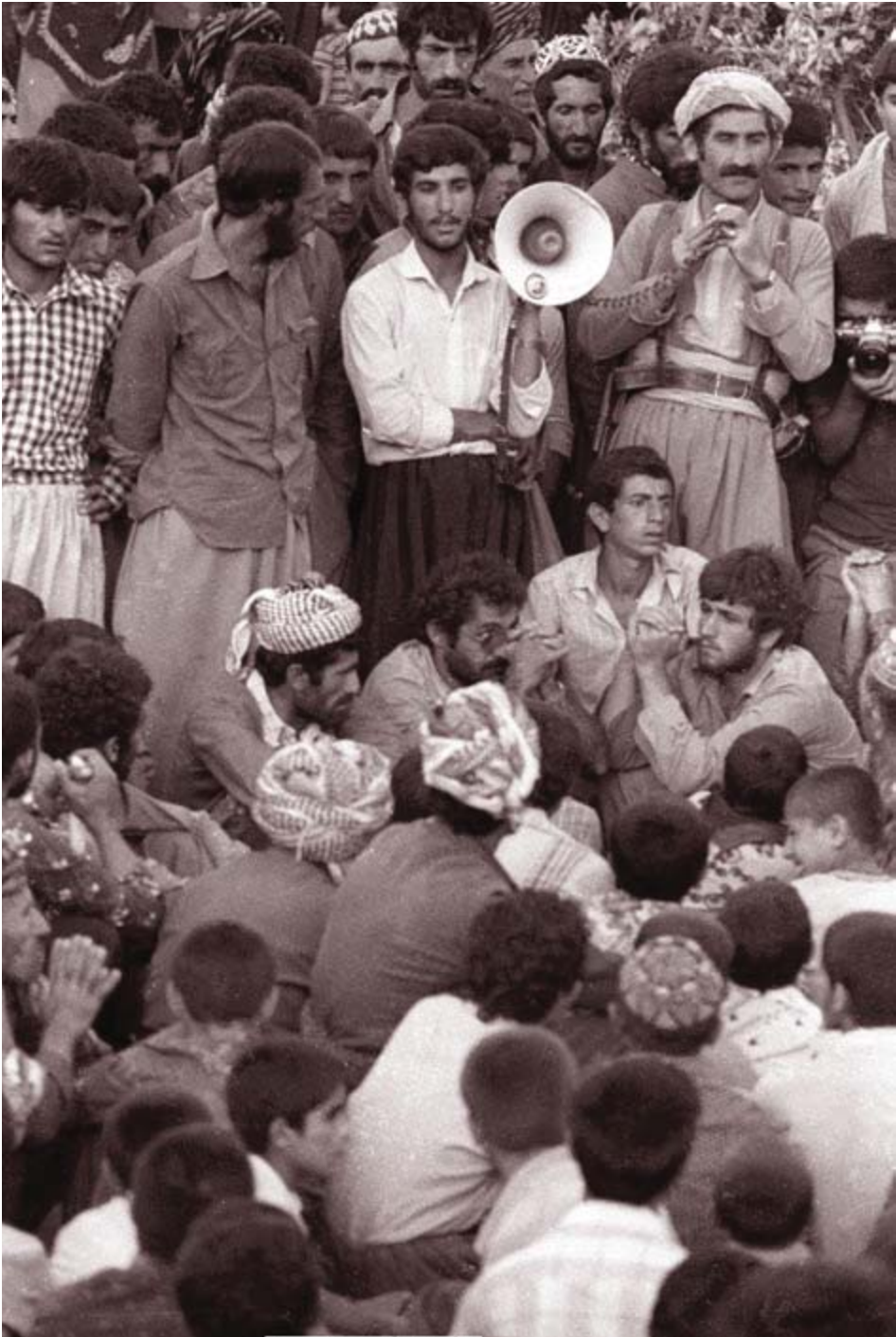
اگر اجازه بدهید، من هم در مورد این رویداد صحبت میکنم، تابدانیم آیا این رویداد تاکنون به نفعمان بوده است یا به ضرر؟ از برخی از دوستان شنیده‌ام که می‌گویند «ایکاش از اولش هم کوچ نمی‌کردیم، مگر نه اینست که سرانجام قرار است ارتش وارد شهر بشود.» چنین فرض کنید کسی خانه‌ای می‌سازد، در این میان ممکن است مقداری هم بدهکار باشد و یا ضرر کند. اما از طرف دیگر خیالش از کرایه نشینی آسوده گشته و این وضع به نفع اوست. من اکنون در صحبت‌هایم توضیح خواهم داد در این کاری که انجام داده‌ایم، تا حال حاضر یعنی تا بازگشت ما به شهر موفق بوده‌ایم. چرا؟ چه دستاوردهای نصیبمان شده است؟ که می‌توان به قرار زیر بر شمرد:

اولین دستاوردمان سرکوب کردن مزدوران بومی بود، ما آنها را سرکوب کردیم. آیا کسی هست که فکر میکند این چنین نیست؟

دومین دستاوردمان این است که پاسدارها به هر جایی که رفته‌اند، به شهرهای نرده، گنبدکاوس و خرمشهر و... به این شهرها ریخته و کشتار براه انداخته‌اند. اما در اینجا بخاطر قهرمانی‌های مردم و پیشمرگ‌هایشان، نگذاشتیم پاسدارها وارد شهر شوند. آنها میخواستند با جنگیدن وارد شهر شوند اما متحمل تلفات شدند و موفق نشدند. بنابراین در این مورد نیز موفق بودیم.

سومین دستاوردمان یگانگی و اتحاد است، که هم اکنون در میان مردم بوجود آمده است. اتحادی که تاکنون نظیر نداشته است. ما در آینده برای پیشبرد همه‌ی کارهای دیگرمان به چنین اتحادی نیاز داریم. امروز در اینبار با چند نفر از پدران و دوستان صحبت می‌کردیم، و اینکه به هر طریقی که شده این اتحاد را حفظ کنیم، حتی پیشنهاد بعضی از آنها این بود که قبل از بازگشت به شهر برای همدیگر قسم بخوریم. این احساس مسئولیت درقبال وحدتان فوق العاده با ارزش است و سبب می‌شود که ظلم و زور به هر کسی شد، به جای خانواده و اقوامش همه مردم شهر برخاسته و از وی دفاع کنند. از این اتحاد





سال ۱۳۵۸، کاک فوآد هنگام توضیح دادن نتیجه مذاکرات برای مردم

باید با جان و دل حفاظت کرد. اما در این مورد شهر مریوان تنها نبوده است. یکی دیگر از دستاوردهایمان، که خودتان شاهد آن بودید، پشتیبانی برادران و زحمتکشان روستاها بود، که از همه جا و به اشکال گوناگون به کمکمان آمدند. تامین نان و غذا و هرگونه کمکی که از دستشان بر آمد و برایشان ممکن بود نسبت به ما دریغ نکردند. (ما آذوقه‌ای را که باقی مانده است، بتدریج در بین مردم تقسیم خواهیم کرد).

در اینجا معلوم است که اتحاد مردم شهر و روستاهای مریوان محکمتر شده است و این خود دستاورد دیگری است برای آینده. اما این وحدت و یکپارچگی تنها در ناحیه مریوان نبوده است. کدام یکی از شماها خواهران و برادران سنندجی را از یاد می برید که اسلحه بر دوش مدت شش شبانه روز بمنظور پشتیبانی و حمایت شما پیاده راه پیمودند و به اینجا آمدند. همین الان نزدیک به هشت صد نفر از دوستان اهل سقز، بانه، بوکان، مهاباد و سردشت در حال راهپیمائی بسوی مریوان هستند. این اتحاد و یگانگی در پهنه‌ی کردستان تاکنون بی نظیر بوده است و برای آینده مبارزات ملت کرد هم بمنظور رسیدن به اهدافش از هر چیزی لازم تر است.

همه‌ی ما واقفیم که مهمترین اسلحه‌ی خلق‌های ایران برای سرنگون کردن رژیم شاه نیز اتحاد بود. اگر ما هم اتحادمان را حفظ کنیم، نیروی ارتش اگر دو برابر هم بشود، یارای مقابله با ما را نخواهد داشت. این دستاورد دیگری در مبارزاتمان بود.

همان روزی که دوستان سنندجی به اینجا رسیدند، شما با چشم خودتان در همین اردوگاه مشاهده کردید که علاوه بر مردم کردستان، تعدادی نماینده از شهرهای دیگر ایران نیز آمده بودند. از شهرهای خرمشهر، شیراز و تهران نماینده آمده بود. بیاد دارید که شعار میدادند «ایران را سراسر کردستان می کنیم!» این عین صحبت آنها بود. آنان پشتیبان ما بودند. همچنانکه مطلع هستید در حال حاضر چند پزشک میهمان ما هستند. این‌ها از کجا آمده‌اند؟ اینهمه نشان میدهند که ما مردم مریوان با این اقدامان توانسته‌ایم پشتیبانی خلق‌های ایران را بسوی خود جلب کنیم. این کمکها از این به بعد نیز ادامه خواهد داشت. در روزنامه‌ها خوانده‌اید که مردم سیستان و بلوچستان یعنی از آنسو و از جنوب شرقی ایران در راه همبستگی با ما فداکاری کرده‌اند. ما نباید هرگز این

را فراموش کنیم. باید به موقع و در حد توانمان ما نیز برای آنها فداکاری کنیم. یکی دیگر از مهمترین دستاوردهایمان این بود که خواست های ملت کرد در مقابل دولت مطرح گردید. درعین حال جوهر و ماهیت دولت که خواهان ظلم و ستم بوده و با ما می‌جنگد، با تانک و توپ به ما حمله می‌کند، در برابر افکار عمومی خلق کرد و بسیاری از مردم ایران آشکار شده‌است. در تبلیغات رادیو و تلویزیون ما را وحشی، کافر و یاغی خطاب میکنند. برای نمونه چند شب قبل سرآغاز سخنان چمران جانشین نخست وزیر این بود، می‌گفت: «وقتی که می‌بینم شماها نماز می‌خوانید و روزه می‌گیرید تعجب می‌کنم.» دوستانی که در جلسه حضور داشتند شنیدند که چمران چنین گفت. همین حرفها را هم در رادیو و تلویزیون هایشان تکرار می‌کنند. مردم عادی تهران، قم و شیراز چنین تبلیغاتی را باور می‌کنند. ما باید تلاش کنیم ذهن این مردم را روشن کنیم تا در آینده تبدیل به مجاهد و داوطلب برای جنگیدن باما نشوند. ما باید تحمل داشته کاری کنیم که آنها آگاه شوند.

آیت الله لاهوتی می‌گفت: مجاهدان هنگامیکه از خانه خارج میشوند، با خواهر و مادرشان خداحافظی شهیدشدن می‌کنند. یعنی با چنین غرض و هدفی آنها را می‌فرستند. اکثریت آنان اگر آگاه شوند نمی‌آیند. خوب البته اگر برای جنگیدن باما آمدند، با آنها خواهیم جنگید و همانگونه که مزدوران بومی را تار و مار کردیم آنها را نیز تار و مار خواهیم کرد.

یکی دیگر از دستاوردها این بود که دولت، شورای ما را برسمیت نمی‌شناخت و میگفتند شورا آشوبگر بوده است. (در حالیکه همه میدانند که این ادعا دروغ محض است و مردم همه باهم در این مبارزات شرکت دارند و بویژه اینکه جنگ روز ۲۳ تیر بوقوع پیوست در حالیکه شورا روز ۲۶ تیر تشکیل گردید). باوجود همه اینها، آنان مجبور شدند اعتراف کنند که شورا موجودیت دارد و قبول کردند که سرانجام شورا را برسمیت شناختند، ناچار بودند با شورا مذاکره نموده و با آنها پیمان امضا کنند.

از هنگام سقوط رژیم شاه تاکنون کدام مأمور و نماینده کوچک و بزرگ دولت، قبول کرده که با نمایندگان مردم مریوان گفتگو کنند؟ هرگز نمی‌آمدند! اما آنچنان کاری کردیم که ابتدا رئیس سپاه پاسداران و سپس آقای لاهوتی و نمایندگان وزارت کشور مجبور شوند که بیایند. یعنی کسانی از بلند پایه‌ترین

مسئولان حکومت قبول کرده‌اند که بیایند و با ما گفتگو کنند و به نظرات ما گوش فرا دهند. بعد از همه اینها جانشین نخست وزیر را ناچار کردیم که به اینجا بیاید آن هم نه اینکه ما پیش آنها برویم بلکه آنها ناچار شدند نزد ما بیایند و با ما گفتگو کنند. اینهم یکی دیگر از دستاوردهایمان بود.

علاوه بر اینها، اگر در این مدت به رادیوهای خارجی گوش داده باشید شنیده‌اید که اخبار مریوان و کردستان در سطح جهان منعکس شده است و همین امر سبب شده است که افکار عمومی مردم دنیا نسبت به مسائل ما روشن تر شده است.

اینها همگی دستاورد هستند و نباید آنرا فراموش کنیم. فکر نکنید که کار کوچکی کرده‌ایم. آن راهپیمایانی که پیاده از سنندج آمده بودند شعار را میدادند: «مریوان، مریوان! سنگر آزادگان!»

ما باید قهرمانانه و دوشادوش آنهایی که از همه‌ی مناطق کردستان و ایران از ما پشتیبانی میکنند، از دستاوردهایمان محافظت نمائیم. «مریوان باید همچنان سنگر آزادگان باشد!»

اما همچنانکه در اول صحبت‌هایم گفتم کسی که خانه‌ای میسازد ممکن است در اینکار دچار ضرر هم شده و بدهکار گردد. طبعاً کار ما نیز بهمان شیوه بوده است. ضرر کار ما این بوده است که ارتش وارد شهر میشود و نمیگذارد هیچ کس در داخل شهر اسلحه حمل کند. البته در بیرون شهر چنین نیست. در مورد حمل اسلحه هم هر کس از وجدان خودش سوال کند، اگر بطور واقعی اعتماد و آرامش می بود، اگر مزدوران بسوی مردم شلیک نمی کردند و در خیابان‌ها مردم را به گلوله نمی بستند، دیگر چه لزومی داشت کسی در شهر اسلحه حمل کند؟ اگر مسئولان دولتی دروغ نگویند و به واقع نگذارند که مزدوران مزاحمت ایجاد کنند ما چه نیازی به نگهبان داریم! اگر هم آنها پیمان شکستند هیچ کسی نباید آنقدر ترسو باشد که اسلحه‌ی خودش را در جایی بگذارد که آنها بیایند و آنرا مصادره کنند. بلکه باید در جایی مطمئن آنرا نگهداری کند. واضح است که اگر بجای ارتش ما خودمان آن وظایف را انجام میدادیم بهتر بود. اما همانطوریکه بعضی از دوستان نیز پیشتر گفتند ما نتوانستیم این خواست را به آنها تحمیل کنیم. چندین روز است که ما بدون وقفه با آنها مشغول مذاکره هستیم. آنها چند بار میز مذاکره را ترک کردند و تاکنون چندین هیئت

مختلف آمده‌اند و رفته‌اند. اگر ما در مورد آن درخواست بیشتر پافشاری میکردیم می‌بایستی خودمان را برای جنگ آماده میکردیم. ما هم بعنوان شورا هر اندازه موضوع را سبک و سنگین کردیم به این نتیجه رسیدیم که این جنگ در حال حاضر بنفع ما نیست و فعلاً نباید خودمان را در گیر کنیم.

این را نیز در نظر داشته باشید اگر ما به آن توافق نمیرسیدیم، جمعی تحمل نمی‌آوردند و از ما جدا می‌شدند. بخاطر اینکه اتحادمان از بین نرود لازم دانستیم شیوهی کارمان را عوض کنیم. علاوه براین رژیم از طریق رادیو و تلویزیون در میان مردم مناطق دیگر ایران تبلیغات وسیعی را بر علیه ما راه انداخته است. ما بعد از این توافق برای خنثی کردن این دروغ پردازیها مبارزه خواهیم کرد. آنها قول شرف داده‌اند (اگر شرف داشته باشند!) که ارتش تا یک ماه دیگر در شهر خواهد ماند و در آن مدت نیز افراد ارتشی بدون اسلحه در شهر خواهند بود. بعد از این ماه هم شورا، شهربانی را مستقر میکند و ارتش به درون پادگان بر میگردد.

واضح است که همگی ما از اینکه ارتش وارد شهر خواهد شد، ناراحت هستیم اما حقیقتاً بنظر من اگر در مجموع ارزیابی کنیم صدی هشتاد پیروز بوده‌ایم. تصور نکنیم که شکست خورده‌ایم. آنها ناچار شدند بیشتر خواست های ما را قبول کنند. اما یک مسئله را فراموش نکنیم و آن اینکه دولت قدرت دارد. ما برای رسیدن به اهدافمان یک راه اساسی در پیش داریم که آنهم اتحاد خودمان است. اتحاد با روستاهای اطراف، اتحاد با سایر مناطق کردستان، اتحاد با خلق های ایران و با نیرو های مترقی ایران.

مبارزات ما تا کنون و تاحدودی به این هدف رسیده است و باید بعد از این نیز بر همین روال ادامه دهیم.

این بود آن مطالبی که در مورد دستاوردهای خوب و تجارب تلخ این مبارزه‌مان بنظرم میرسید. اکنون مسئلهی دیگری در مورد دوستان اهل سقز و بانه مطرح است که در راه هستند و مصمم‌اند راهپیمایشان را تا رسیدن به شهر مریوان ادامه دهند. باید تصمیم بگیریم، آیا اینجا ماندگار شویم و از آنها استقبال کنیم؟ یا اینکه به شهر بر گردیم و در آنجا از آنها استقبال کنیم؟ بنظر من در شهر بهتر است. نظر شما چیست؟ خواهش دیگری هم دارم، تقاضا می‌کنم اگر این پیمان و این صلح را قبول دارید باید به آن متعهد باشیم. بگذار مشخص شود

چه کسی توطئه گر است، چه کسی مزدور است و آشوبگری می کند.  
زنده باد برادریمان!



راهپیمایی مردم کردستان جهت پشتیبانی از کوچ تاریخی مردم مریوان

## نتیجه‌گیری

این کتاب را با پرسشی شروع کردیم؛ آیا جانباختن کاک فواد تصادفی بود یا اینکه توطئه برنامه‌ریزی شده‌ای از سوی دست‌اندرکاران جمهوری اسلامی درکار بود؟ اظهار نظر همه آنهایی که در این کتاب سخن گفته و به سئوالات ما پاسخ داده‌اند، همچنین مطالعه چگونگی رویداد از زبان دو نفر که خود شاهد این فاجعه دلخراش بوده‌اند، برای ما گشایشی بود در راستای بررسی و پژوهش در این زمینه. پس از ارزیابی و دقت در همه جزئیاتی که در گفتگوها و روایت‌های مختلف مورد بحث قرار گرفته‌اند، اینک تا حدود زیادی با اطمینان میتوانیم بگوییم که جواب به سئوال خود را یافته‌ایم. در طی سی و چهار سال گذشته این پرسش مرتباً و هر روزه فکر ما را به خود مشغول کرده بود و به دنبال یافتن پاسخی بودیم. اینک میتوان گفت که کارمان را به پایان رسانده و آسوده خاطر شده‌ایم که این پروژه را با موفقیت به سرانجامی رسانده‌ایم.

اگر بخواهیم در چند عرصه شخصیت کاک فواد، واکنشها و رویدادهای دوروبر وی را ارزیابی کنیم، ممکن است آسانتر بتوان نتایج بدست آمده را در معرض دید خوانندگان این کتاب قرار داد.

- در زندان رژیم شاه کاک فواد درمیان زندانیان سیاسی شخصیتی برجسته بود. رفتار، رهبری و عکس‌العمل فعالیت‌های وی در زندان بدون شک در خاطره زندانیان ثبت شده است.

- در میان مبارزین چپ و کمونیست و جنبش سوسیالیستی ایران بعنوان شخصیتی برجسته و دارای افکار مستقل و فردی اندیشمند شناخته شده و مورد احترام بود.

- در کنگره اول کومه‌له کاملاً مشخص بود این فواد است که حرف آخر را میزند و همه منتظرند بدانند چه موضعی میگیرد و در مقابل کدام دیدگاه ایستادگی میکند؛ آیا وی حاضر است به این روند ادامه دهد و یا خواهان ایجاد تشکیلات دیگری است.

- در آستانه قیام و انقلاب خلق‌های ایران جایگاه ویژه‌اش عیان میشود و جای پای وی در رویدادها کاملاً مشهود است. تقریباً یک هفته پس از قیام در نشست

بزرگی در مهاباد و در میان نخبگان سیاسی کردستان وی نقش برجسته و یاری دهنده‌ای در تدوین «قطعنامه هشت ماده‌ای مهاباد» ایفا میکند. این قطعنامه تسلیم نخستین هیأت نمایندگی رسمی دولت جدید ایران به کردستان گردید.

• کاک فواد در جلسات و اجتماعات فعالانه، با قاطعیت و با کارایی گفتگوها را به سرانجام میرساند.

• به هنگام روی دادن وقایع مهم در کردستان، برای مثال نوروز خونین و جنگ سنندج [۱۳۵۸]، جنگ نقده و همچنین در مناطق دیگر کردستان نقش برجسته‌ای ایفا میکند و رد پای وی را میتوان یافت.

• کاک فواد بعنوان نماینده مردم در همه تحولات و رویدادهای منطقه مریوان و بویژه کوچ مردم شهر و همچنین مذاکرات شورای شهر با دست‌اندرکاران منطقه و دولت ایران طرف اصلی به حساب می‌آید.

• شخص مقابل کاک فواد در مذاکرات مریوان رهبران شناخته شده و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی همانند مصطفی چمران، آیت‌اله لاهوتی، سرهنگ دستغیب، گلستانی و چندین نفر دیگر بودند که هم تجربه درگیر بودن در جنبش مسلحانه داشتند (در فلسطین و لبنان)، و هم در جلسات و گفتگوها کاملاً متوجه شده بودند فواد شخصی است که با ویژگیهایش، افکار و نظراتش در موقعیتی قرار دارد که در رأس جنبش قرار گیرد و اینرا هم برای آینده جمهوری اسلامی مخاطره‌آمیز میدانستند طوری که میتوانست اوضاع را پیچیده‌تر کند.

• این درست است که قبل از فرمان جهاد و حمله به کردستان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ مدتی طول کشید تا کومه‌له مستقیماً و درمیان مردم بعنوان یک تشکیلات خود را شناساند، اما دست‌اندرکاران و ارگانهای اطلاعاتی و امنیتی ایران قبل از نوروز آن سال تحرکات و فعالیتهای کومه‌له را زیر نظر گرفته بودند.

• جزوه «خلق کرد در بوت‌ه آزمایش» که بدنبال فرمان جهاد در شهر بوکان نوشته شد، ایده کاک فواد بود. این موضعگیری جمهوری اسلامی را متقاعد کرد که تشکیلات کومه‌له نه فقط مصمم به مقاومت در برابر یورش رژیم به کردستان است، بلکه فراخوانی برای پشتیبانی و کمک گسترده مردم کردستان، کارگران، جنبش چپ و همه خلقهای ایران بود علیه رژیم اسلامی.

• هنگامیکه کاک فواد و بخشی از رهبران کومه‌له و نیروهای دیگر در شهر بانه بودند، با اتحادیه میهنی و چند حزب و سازمان دیگر جلسه‌ای به‌منظور آماده



سازی برای جنگ تشکیل می‌دهند. همزمان جنگ شدیدی در شهر سقز در جریان بود که اتحادیه میهنی شرکت مؤثری در آن داشت و طی درگیری‌هایی تعداد زیادی از نیروهای جمهوری اسلامی کشته شدند.

• این درست است که در آنزمان ارگانهای خبررسانی نسبت به زمان حاضر بسیار ابتدایی و ساده بودند، ولی درعین حال جمع‌آوری اخبار، کار جاسوسی و دوباره به‌راه‌انداختن دستگاه ترسناک و گسترده ساواک بویژه در کردستان برای کسانی که دارای تجربه از چند کشور خاورمیانه بودند (چمران و دیگران) کاری نبود که بدان اهمیت داده نشود. خیلی زود دستگاه‌های جاسوسی سازماندهی شدند، ساواک و رکن دو ارتش فعال شدند و بویژه علیه مردم کردستان مورد استفاده قرار گرفتند.

• این حقیقت را نباید نادیده انگاشت که بویژه در سال و ماههای پایانی رژیم شاه که اپوزیسیون چپ بویژه و همچنین جریان‌های ملی‌گرا و متمایل به سوسیال دموکراسی در ایران، تحت فشار، سرکوب، زندان و شکنجه بودند. دستگاه عظیمی از سلسله مراتب اسلام شیعه برای به‌دست گرفتن قدرت در حال مجهز شدن کردن خود بود.

در چنین زمینه‌ای است که کاک فواد از بانه به میوان برمی‌گردد. با عطف توجه و درک مطالب فوق، دلایل فراوانی موجود بود تا نقشه‌ای برای ازبین بردن شخصیتی همچون کاک فواد طرح‌ریزی شود. ما براین باور هستیم که موارد زیر نه بطور اتفاقی بوده و نه اینکه جمهوری اسلامی به گونه‌ای ناگهانی به فکر ضربه‌زدن به کاک فواد افتاده است:

۱- احتمالاً جمهوری اسلامی به نوعی از طریق عوامل خود از فکر برنامه تسخیر پادگان میوان مطلع شده باشد و بنابراین بطور جدی به مسئله نگریسته و بدنبال دستیابی به منبع این تصمیم‌گیری بوده‌است.

۲- از دید دشمنان مردم کردستان وارد کردن ضربه‌ای سنگین به میوان می‌توانست به‌مثابه وارد کردن آسیب شدیدی بر جنبش رادیکال و انقلابی کردستان باشد. کسانی که اینچنین فکر می‌کنند، البته بدنبال شخص اصلی و گرداننده این جنبش می‌گردند. قابل توجه اینکه رژیم قبلا هم برای ضربه زدن به جنبش و ازبین بردن انقلابیون و آزادیخواهان اقدام به انجام توطئه کرده بود؛ در این راستا نخست در تیرماه سال ۱۳۵۸ علنا مقر سپاه پاسداران در میوان را دایر

کردند که در رویداد روز ۲۳ تیرماه کارت شناسایی تروریستها در آنجا کشف شد. ۳- از جانب عوامل جمهوری اسلامی اطلاعات کافی در مورد رفت و آمدهای چند هفته پایانی زندگی کاک فواد جمع‌آوری شده‌بود. سفرکردن وی نزد اتحادیه میهنی، دایرکردن مرکز آموزش پیشمرگان در منطقه سردشت که کاک فواد هم در آنجا بود و چندبار برای دیدار با اتحادیه میهنی کردستان از آنجا گذرکرده بود. در جریان اعتصاب و تحصن قوری قلعه منطقه پاره کاک فواد حضور دارد، از آنجا و در آخرین لحظات به همراهی تعدادی پیشمرگه به منطقه دیواندره و میدان درگیری روستای کرفتو میرود. در جلسه‌ای باشکرت تعداد زیادی از افراد جمعیت‌های کردستان و رهبران کومه‌له و همچنین نیرویی از اتحادیه میهنی کردستان، در محل جمعیت طرفدار زحمتکش‌شان و دفاع از حقوق ملی خلق کرد، در سقز حضور فعال دارد. متعاقبا به بوکان سفر میکند و سپس برای طرح ریزی مقاومت در برابر نیروهای رژیم به بانه میرود.

۴- این تصادفی نیست که دو تن از برادران ما در میان آن نه نفر مبارزینی بودند که در پادگان مریوان اعدام شدند. رژیم اینکار را هم به مثابه زدن ضربه‌ای به حساب آورد و هم میشد آنرا بعنوان پهن کردن دامی در نظر گرفت. به عبارت دیگر احتمالا دست‌اندرکاران اینچنین فکر کرده‌اند که فواد پس از اعدام دو برادرش به مریوان برگشته و به دیدار مادر، پدر و بستگان و رفقاییش خواهد شتافت! به هنگام اعدامها چمران و آیت‌اله خلخالی در پادگان مریوان بودند.

۵- ما روز دوم شهریور در زندان پادگان مریوان به دیدار برادرانمان حسین و امین رفتیم. یعنی یک روز قبل از اعدامشان. امین گفت «در مورد کاک فواد خیلی زیاد سئوال میکنند، خواهش میکنم به وی خبر بدهید!»

۶- رفتن کاک فواد به منطقه مریوان کاملا علنی بود؛ هم هنگام رفتن از بانه و هم هنگامیکه با مبارزان و پیشمرگان در نزدیکی شهر دیدار میکند. ما شکی نداریم که در آنروزها تمام خانواده ما و مخصوصا همه رفت و آمدهایی که به روستای آلمان مریوان انجام میگرفت بدقت زیر نظر جاسوسان بود.

۷- زمانی که کاک فواد نیروی پیشمرگان مریوان را ترک میکند، رژیم تصور میکند که قبل از بازگشت به بانه به دیدار خانواده خودمان در روستای آلمان خواهد رفت. پرواز مرتب هلیکوپتر بر فراز روستای آلمانه بویژه روز درگیری و جانباختن کاک فواد سند انکارناپذیری است مبنی بر اینکه توطئه‌ای دقیق و

همه‌جانبه برای به‌دام انداختن فواد درکار بوده‌است.

۸- تا همین امروز هم برما معلوم نیست ابراهیم جلال که از سوی اتحادیه میهنی کردستان و با تعدادی پیشمرگه برای محافظت از کاک فواد از بانه تا منطقه مریوان ویرا همراهی کرده‌بود، به چه دلیلی هنگام بازگشت به‌طرف بانه، پیشمرگانش با وی همسفر نمیشوند؟!

۹- روز قبل از درگیری هم از همین مسیر در محل پاسگاه گردنه قمچیان (در مسیر جاده مریوان - سقز - بانه) توسط هلیکوپتر نیرو پیاده کرده‌اند. این درحالی انجام میگیرد که پس از آن رویداد دیگر به‌هیچ وجه اهمیت چندانی به بازگشایی این پاسگاهها ندادند.

۱۰- شب قبل از درگیری به گفته آقای شیخ عثمان خالدی که با کاک فواد همسفر بود، در روستای آگجه شخصی بنام کدخدا شریف فردی را برای گرفتن خبرهای تازه به شهر فرستاده است. این شخص تا هنگام حضور کاک فواد و همراهانش به آگجه برنگشته است. آیا خود این فرد نمیتواند مستقیم یا غیر مستقیم از محل بودن کاک فواد خبرچینی کرده‌باشد؟ شکی نیست که افرادی برای تعقیب و تحقیق درمورد مسیر حرکت و مقصد و محل توقف آنان فرستاده شده‌اند. اگر غیر از این باشد، آیا این ساده‌اندیشی حاکمانی نخواهد بود که مدت زیادی بود از دست شورای شهر و مبارزین مریوان و بویژه خود کاک فواد دچار مشکلات زیادی شده بودند؟!

۱۱- باز هم بنا به روایت شیخ عثمان خالدی پیش از ظهر روز درگیری شخصی را در مسیر میبینند، «فرد مسلحی که اسمش صالح بود، خود را پیشمرگه حزب دموکرات معرفی کرد و گفت تمامی جاده تا بانه در دست دموکراتهاست و مرتباً ماشینهای پیشمرگان در رفت‌وآمد هستند.» این در حالی است که نه جاده در دست حزب دموکرات بود و نه هیچ ماشین، یا پیشمرگه و یا افراد دیگری نه آنروز و نه روز قبل در مسیر جاده دیده نشده بودند!

۱۲- ابراهیم جلال در کتاب خود در مورد شخصی صحبت میکند که اندکی قبل از شروع درگیری از آنجا عبور کرده‌است؛ «مردی از طرف رودخانه به سوی ما آمد. به من که رسید گفت فلانی شما چند نفر هستید، گفتم زیاد هستیم. گفت همین تعدادید؟ گفتم خیر نیروی ما پشت سرمان هستند.»

باتوجه به نکات فوق بنظر ما پرسش مهمی پیش میآید بخصوص روبه کسانی‌که

این رویداد را اتفاقی میدانند: آیا منطقی است رژیم‌های جمهوری اسلامی ایران و اشخاصی مانند چمران و دیگر فرماندهان نیروهای مسلح در منطقه مریوان، اقدام به تعقیب پنج نفر بکنند که میدانند چه کسانی هستند، سه چهار اسلحه کوچک با خود حمل میکنند و از آن دره کم اهمیت گذر میکنند؟ آیا اینکار آنقدر میارزد که جاده بین سه شهر کردستان یعنی مریوان، سقز و بانه را بطور کامل ببندند، نیرو بفرستند و با هلیکوپتر به آنها حمله کنند و پس از پایان جنایتشان جنازه کاک فواد و طهمورث اکبری را به نزدیکی جاده منتقل کنند و پس از اطمینان از هویت آنها منطقه را بطور کامل تخلیه کنند؟ مشخص است که هیچ تحلیلگر جدی امور جنگی و نبردهای مسلحانه و نیز کسی که در مورد رویدادی تحقیق میکند که طی آن شخصیتی مهم و برجسته همچون کاک فواد در آن جان میبازد، این نوع ارزیابی و این شیوه ساده‌انگاشتن چنین رویدادی را جدی تلقی نمیکنند.

تجربه در مورد توطئه کشتن در کشورهای دیگر نشان میدهد که در باره ترور شخصیت‌های سیاسی شناخته‌شده و یا کسانی از این قبیل انواع تئوریه‌ها و روایت‌های گوناگون مطرح میشود. حتی پس از آنکه تحقیقات به نتیجه رسیده‌است بازهم فرد یا افرادی که این نتیجه‌گیری را نادرست میدانند مجدداً شروع به تحقیق کرده و به نتایج متفاوتی میرسند.

شگفت این‌که کمیته مرکزی کومه‌له از همان نخستین روز دریافت خبر جانباختن کاک فواد قبول میکند که این رویداد اتفاقی بوده و هیچ شک و تردیدی به‌خود راه نمیدهند و این احتمال را که ممکنست طور دیگری باشد در نظر نمیگیرند. حتی به منظور داشتن درک بهتری از رویداد جانباختن کسی که تشکیلات را بازسازی کرده و نقش بسیار برجسته‌ای در حیات سیاسی کومه‌له و جنبش آزادیبخش کردستان ایفا کرده‌است، کمیسیون، نماینده و یا افرادی تعیین نمیکنند تا با آن سه نفری که همسفر کاک فواد بوده و جان سالم بدر برده‌اند، دیدار و گفتگویی داشته باشند. در اینصورت میتوانستند از آنها بخواهند سفرشان را با جزئیات بازگویی کرده، چگونگی عبور از مسیر و اتفاقاتی که در راه برایشان افتاده‌بود مستقیماً از آنها پرسیده و بعنوان یک سند تاریخی در آرشیو کومه‌له نگهداری کنند. اگر آنها این کار را میکردند و همان زمان هنگامیکه حادثه رویداده بود و چگونگی پیش‌آمدن آن وضعیت را که تازگی داشت و گردوغبار

گذر زمان بر خاطره هیچکدام از این همسفران ننشسته بود جویا میشدند، این امکان وجود داشت که هم سریعتر و هم به گونه‌ای مشخص‌تر بتوانند در مورد چگونگی جانباختن کاک فواد نتیجه‌گیری کنند.

و سرانجام اینکه ما بر این باوریم که این رویداد برنامه‌ریزی شده بود، اطلاعات دقیق در مورد آن جمع‌آوری شده و تمهیدات آن فراهم کرده بودند. شکی نیست که اعدام کردن آن نه نفر مبارز در شهر مریوان و از آن جمله دو برادرمان حسین و امین بخشی از این توطئه بوده است. مرتجعین در منطقه و آن نیروهایی که بقای خود را در استحکام حاکمیت جمهوری اسلامی ایران میدیدند تمام تلاششان این بود که راه را برای انجام این توطئه که نتیجه آن از میان برداشتن کاک فواد و محروم کردن جنبش انقلابی کردستان از رهبری اندیشمند، توانا و کارآمد بود، مهیا کنند.

در پایان لازم میدانیم حقیقتی را نیز توضیح دهیم:

اولاً، این کار ما و نتیجه‌گیری مکتوب در این کتاب برای محکوم کردن و یا گناهکار دانستن هیچ شخص و یا کمیته تشکیلاتی نیست؛ هدف تحقیق و نقد کردن بی‌توجهی، اهمیت ندادن، سبک کار و دیدگاهی است که متأسفانه نه فقط هیچ اهمیتی به محافظت از کاک فواد نداد، بلکه در طول حیات کومه‌له دامنگیر آن بوده و ضربات سنگین و مهلکی بر آن وارد کرده است. واضح است که ما با هیچ کس و هیچ کمیته‌ای مشکل شخصی نداریم و در این رویداد شک و گمانی نسبت به هیچ شخص و طرفی نداشته و یا کسی را گناهکار نمیدانیم. ثانیاً، اینکه رهبران کومه‌له و افرادی دیگر نیز با کمال تأسف فکر میکنند جانباختن کاک فواد بطور اتفاقی بوده و یا اینکه ما اینک با اطمینان بر این باور هستیم که توطئه‌ای نقشه‌مند بوده است، در اصل مسئله و عظیم بودن فاجعه تغییری ایجاد نمیکند. و آن از دست دادن فواد، کاک فواد برادر، فواد رزمنده با اراده آهنین، فواد اندیشمند و رهبر، فواد فداکار و همواره آماده برای مبارزه کردن میباشد. آنکه همواره آرمان‌والایش پیشرفت انقلاب، تغییر و تحولات اجتماعی، بهبودی شرایط زندگی محرومان و پیروزی جنبش انقلابی کردستان بود، برای همیشه ما را ترك کرد.



به سان گل نرگس سالی  
یکبار  
برای دیداری  
بازمیگردد  
از دریاچه زریبار میآید  
رؤیایی است که  
ناگهان پدیدار میشود  
سر میرسد و چشمانش  
با دقت مارا میپاید  
.....

سال بدنبال سال  
در سرتاسر این جغرافیا  
دو گروه از مارا میپاید  
دو گروه از ما را  
میشناسد  
یک به یک دستهایشان  
را میفشارد  
با آنان به سخن  
مینشینند، میخورد، میخندد و  
میروود و میآید . .

آنانی که آنزمان ندیده بودشان و اینک اینجایند  
و نیز آنهایی که همچون خود وی  
پابرجای اند و همچنان صاعقه‌ی شتابان راه هستند!

«شیرکو بیکس»

(بخشی از شعری در باره کاک فواد)

## برخورد به خانواده ما: تراژدی، بی مهری و بی اعتنائی!

برادر بزرگ و عزیز ما، کاک فواد از همان ایام کودکی تا روز نهم شهریور سال ۱۳۵۸ [که در سن ۳۱ سالگی، برای همیشه ما را تنها گذاشت، در ابعاد مختلف زندگی اش انسانی استثنائی، توانا و کارآمد بود. او در زمینه درس و تحصیل و آشنائی با ادبیات فارسی، شعر و ادبیات کردی، زبان انگلیسی از هوش بالائی برخوردار بود. او در استدلال کردن به زبانی ساده و روان، حتی در مسائل پیچیده ریاضی، فیزیک، شیمی و البته مسائل اجتماعی توانائی قابلیت خاصی از خود نشان میداد. وی در برخورد و مصاحبت با مردم بیسواد، کم سواد و همچنین تحصیلکرده، شیوه ای منطقی و معقول خود را داشت. هنگام گوش کردن به طرف صحبت خود، نهایت متانت و آرامش را بکار می بست. او با مخالفین و موافقان خود، همواره با احترام روبرو میشد.

آرامی، متانت، مهربانی و توانائی های سیاسی او که پیشتر بدانها اشاره شد، علاوه بر اینکه از او انسانی محبوب ساخته بود، او را نزد اطرافیان و کسانی که از نزدیک با او آشنا بودند، صاحب اعتبار و اتوریته خاصی کرده بود.

ما خواهران و برادران کاک فواد چه در دوران مدرسه و زمانی که در دانشگاههای تهران، تبریز، شیراز، کرمانشاه، رضائیه و سنج تحصیل میکردیم، همچنین زمانی که او همدت چهار سال در زندان بود و سرانجام طی یازده ماه حیاتش بعد از آزادی از زندان، هموار با اندیشه و تفکر وی و در مجموع سایر خصلت های خوب و توانائی های او آشنا بودیم.

روز سوم شهریور ۱۳۵۸ برادرهایمان حسین و امین همراه هفت نفر دیگر از عزیزان اهل مریوان در پادگان شهر تیرباران شدند. ۶ روز بعد از آن یعنی در روز نهم شهریور کاک فواد نیز در جنگی غافلگیرانه و مشکوک در بین روستاهای «کانعمت و بسطام» در مسیر جاده مریوان - سقز - بانه جانباخت.

از دست دادن کاک فواد علاوه بر احساسات و عواطف برادرانه خلا معنوی عمیقی بر روح و روان ما بجای گذاشت. اما علیرغم اینها با احساس مسئولیت در قبال مبارزه مردم کردستان و البته جنبش انقلابی زحمتکشان و محرومان با بکارگیری همه انرژی و توانمان به خیل ادامه دهندگان راه او پیوستیم. در تمام

طول مبارزه نگرانی های ما در مورد اینکه چه کسی و یا کسانی جای کاک فواد را پر میکنند، به حاشیه رفت اما هرگز از ذهنمان خارج نشد. در همه مقاطع حساس و سرنوشت ساز از خود می پرسیدیم اگر کاک فواد زنده بود چه موضعی داشت و چه تصمیمی می گرفت؟

سنگینی بار از دست دادن سه برادرمان آنهم در چنان سطحی از توانائی و فداکاری برایمان طاقت فرسا بود. به دنبال اشغال شهرها و روستاهای کردستان توسط رژیم اسلامی فضای آزاد و دمکراتیک کردستان به میدان اعدام و وحشت مبدل گردید. علیرغم آنهمه رعب و خفقان مردم حق شناس کردستان به منظور اعلام همدردی با خانواده ما به هر طریق ممکن خود را به روستای آلمانه میرساندند تا از ما دلجوئی کرده و پشتیبان ما باشند.

از رفقای قدیمی کاک فواد عزیزانی چون دکتر سعید یزدیان، طیب عباسی روح الهی، عبدالله هوشیاریان، حمید فرشچی، ادیب وطندوست و چند نفر دیگر که متأسفانه اسامیشان را بخاطر نمی آوریم، به دیدار پدر و مادر داغ دیده ما آمدند. ایرج فرزاد نیز نه تنها زحمت دیدار با ما را تقبل کرد بلکه بعدها در ساختن سنگ قبر این عزیزان در گورستان «تاله سوار» ما را یاری نمود.

اوضاع به گونه ای نبود که از شخصی بخاطر نیامدن گله مند باشیم. در چهلمین روز جانباختن کاک فواد اکثر پیشمرگان مریوان، تعداد قابل توجهی از پیشمرگان اتحادیه میهنی و کومه له رنجبران تحت فرماندهی ماموستا پشکو نجم الدین، دکتر قادر و نماینده اکثر احزاب و سازمانها ایرانی به روستای آلمانه آمدند این حرکت تأثیر به سزائی بر روحیه ما داشت.

به تدریج و بعد از مراسم سوگواری ما نیز فعالیت هایمان را در صفوف کومه له از سر گرفتیم. خواهرمان ملکه و برادرانمان رشاد، عبدالله و حشمت در بخشهای علنی سازمان داده شدند. همزمان برادران دیگرمان، ماجد به تبریز، امجد به رضائیه و رضا به اهواز فرستاده شدند تا در آن شهرها در تشکیلات مخفی کومه له فعالیت کنند.

حدود سه ماه بعد از فرمان جهاد خمینی مبنی بر حمله به کردستان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ تمامی شهرهای کردستان دوباره آزاد شدند. در آن زمان پیشمرگان که در خارج شهرها حضور داشتند همزمان با آزادی شهرها آنها نیز به شهر بازگشتند. فضای باز سیاسی در شهر و روستا باعث شد که نیروی بیشتری جذب



کومه‌له و سایر جریانات سیاسی دیگر بشوند. در چنین شرایطی جای خالی کاک فواد و دیگر جانب‌باختگان چه به لحاظ عاطفی و چه به جهت نقش و جایگاه سیاسی آنان به شدت و وضوح هر چه بیشتر احساس میشد.

در فاصله پائیز ۱۳۵۸ و بهار ۱۳۵۹ تقریباً تمامی کردستان در اختیار مردم و نیروهای سیاسی بود. بیشتر رهبران کومه‌له به واسطه مأموریت‌های سیاسی و تشکیلاتی به مریوان می آمدند. در مواردی هم به مدت چند هفته در آنجا می ماندند اما هیچگاه در آن دوران تنها چند دقیقه ای را به دیدار با خانواده ما اختصاص ندادند.

جناب ماموستا شیخ عزالدین حسینی از شخصیت‌های سیاسی و مبارز کردستان و ایران به منظور دیدار با مردم به شهرهای مختلف کردستان سفر کرد. سال ۱۳۵۹ در سفری که به مریوان داشت قبل از ورود به شهر طبق تصمیم و برنامه ریزی سفرشان ابتدا به دیدار پدر و مادر ما رفت و سپس برای بزرگداشت عزیزان ما بر مزار آنها در «تاله سوار» حضور یافت.

نزدیک به سالروز جانباختن کاک فواد بود که رضا از اهواز و امجد از ارومیه خود را به ماجد میرسانند که در تبریز فعالیت میکرد. هر سه برادر ابتدا به مهاباد میروند و از آنجا هم از طریق جاده های فرعی (ربط - سردشت - بانه) به طرف مریوان رفته و در آنجا به رفقای پیشمرگ ناحیه‌ی مریوان ملحق شده و نهایتاً در آلمان موفق به دیدار پدر و مادرمان میشوند. در سالروز جانباختن کاک فواد انتظار داشتیم که رفقای رهبری کومه‌له نیز که یاران دیرین کاک فواد به حساب می آمدند کنار پدر و مادرمان باشند. اما هرگز اتفاق نیفتاد و این نیز بیش از پیش ما را متحیر نمود.

با گذشت زمان بطور قابل ملاحظه ای شاهد تغییراتی در زمینه های سیاسی و تشکیلاتی در کومه‌له بودیم. همانگونه که یکی از شرکت کنندگان در کنگره دوم کومه‌له که مصاحبه‌اش در کتاب حاضر هم انتشار یافته است، اظهار میکند کنگره دوم کومه‌له در واقع کنگره ای بود برای محاکمه کاک فواد در حالیکه او جانباخته بود و در آن محاکمه حضور نداشت.

تلاش در جهت به فراموشی سپردن روش، منش و اندیشه کاک فواد در کومه‌له آشکارا آغاز شده بود. این تلاشها بطور ویژه از جانب چند نفر از سیاست گذاران کومه‌له ی بعد از او، به شیوه های گوناگون پیش برده میشد. یکی از

تبعات کوچک آن دودی بود که به چشم برادران و خواهر کاک فواد میرفت. ماجد در بهمن ۱۳۵۹ و چند ماه بعد از آن امجد در خرداد ماه ۱۳۶۰ در شهر تبریز دستگیر و در زندانهای جمهوری اسلامی بودند. با دستگیری ماجد قاعدتا منطق حکم میکرد که کومه‌له در فکر امنیت امجد باشد و او را به کردستان باز گردانند. این مسئله آنقدر بدیهی بود که هیچ استدلالی را نمی طلبید زیرا که هیچ سرنوشتی بجز اعدام در انتظار آنان نبود. اگر چنانچه مسئولین کومه‌له ذره‌ای بر روی چگونگی جانباختن کاک فواد و اعدام دو برادر دیگرمان حسین و امین مکث میکردند، میتوانستند عمق فاجعه را و اوضاع را به راحتی تحلیل کنند. طبیعتاً وضعیتی که در آن قرار گرفته بودیم ما را بشدت نگران و مضطرب کرده بود. نگرانیهایمان را هم چه مستقیم و چه غیر مستقیم با مسئولین تصمیم گیرنده کومه‌له در آنزمان در میان گذاشتیم.

در همین زمان کومه‌له و جمهوری اسلامی اقدام به مبادله زندانی های خود میکردند. اتفاقاً طی این پروسه خوشبختانه تعدادی از مبارزین سیاسی که در چنگال رژیم بودند رهائی یافتند. بدور از دخالت و یادآوری هیچ شخصی بدیهی ترین و معقول ترین انتظار از مسئولین و تصمیم گیرندگان کومه‌له در این رابطه این بود که اسامی ماجد و امجد را در یکی از این لیستهای مبادله بگنجانند تا از بند رها شوند. برادرمان رضا آنزمان در تشکیلات مخفی اهواز فعالیت میکرد. او چند بار این موضوع را با اعضای کمیته مرکزی کومه‌له که به منظور بررسی فعالیتهای آن تشکیلات به اهواز میرفتند در میان گذاشته و لزوم تعجیل در مبادله ماجد و امجد را یاد آور شده بود و آنها نیز قول داده بودند که مسئله را پیگیری کنند.

در این فاصله، رضا یکبار در سفری که به بوکان داشته، برای اولین بار عبدالله مهتدی و ادیب وطندوست را در دفتر کومه‌له در این شهر ملاقات میکند. ادیب از احوال خانواده ما میپرسد و رضا دستگیری ماجد را برای او تعریف میکند (هنوز امجد دستگیر نشده بوده). ادیب ابراز نگرانی میکند و رضا نیز به تصور اینکه فرصت مناسبی به دست آورده، با تأکید بیشتری مسئله شتاب در مبادله ماجد را با عبدالله مهتدی در میان میگذارد. متأسفانه ایشان بدون هیچگونه اعتنائی و یا اظهار نظری رضا را ترک میکند و میرود.

یکبار مسئولین کومه‌له در روستای «قرلی» در اطراف بوکان، جلسه ای برگزار

میکنند که مسئله مبادله زندانیان را بررسی کنند. دکتر جعفر شفیعی و همسرش ملکه (خواهر ما) در آن روستا بسر میبردند. جلسه در همان اتاقی برگزار گردیده که محل سکونت دکتر جعفر و ملکه بود. قبل از شروع جلسه ملکه با احساس قابل درک خواهرانه از شرکت کنندگان در جلسه [اعضای کمیته مرکزی کومه‌له] خواهش میکند که اسم ماجد و امجد را در لیست مبادله بگنجانند که خانواده ما برای چهارمین و پنجمین بار داغدار نشود. یکی از شرکت کنندگان در جلسه در جواب میگوید: شما سوسیالیسم را فقط در خانواده خودتان و روستای آلمان خلاصه میکنید!!

دکتر جعفر نیز نگران این مسئله بود و چند بار هم موضوع را یادآور گردیده بوده اما به دلیل اینکه همسر ملکه بود، بیشتر از حد معینی امکان دخالت در این موضوع را نداشت.

شگفت‌آور اینکه برادرمان عبدالله مصطفی سلطانی همراه دکتر جعفر در منزل یکی از دوستان کومه‌له در شهر بوکان بود و شخص رابط جمهوری اسلامی و کومه‌له را در امر مبادله اسرا ملاقات کرده بودند. شخص رابط، به وضوح و با تأکید اظهار میکند که: هویت اصلی آقای صادق خداپرست (اسم مخفی برادرمان ماجد بود) برای رژیم آشکار شده است. بنابراین شما باید در مورد آزادی او هرچه سریعتر اقدام کنید. حال عکس العمل را ببینیم که چه شد: چهار لیست به منظور مبادله آماده شده بود. در سه تا از لیستها آن اسم ماجد آورده شده بود اما مسئولین کومه‌له در رابطه با این قضیه لیستی را انتخاب میکنند که نام ماجد در آن نبود! قابل ذکر اینکه سه تن از افرادی که در لیست مبادله شوندگان کومه‌له بودند، بعد از آزاد شدن از دست جمهوری اسلامی به افراد مسلح رژیم می پیوندند و یکنفر دیگر هم (خ. ر) از اعضای چریکهای فدائی بود. این شخص از دوستان قدیمی و یا همکلاسی یکی از مسئولین تصمیم گیرنده کومه‌له بود. این فرد بعد از آزادی و مبادله اش توسط کومه‌له ضمن یک سخنرانی برای مردم در دبیرستان کمال در شهر بوکان اظهار داشت: «من بابت رهایی‌ام از اعدام به کسی (کومه‌له) بدهکار نیستم. این رهایی را مدیون طبقه کارگر هستم!»

زمان زیادی از آن تلاشهای بی ثمر و مایوس کننده ما نگذشته بود که در روز هشتم تیرماه ۱۳۶۰ عزیزان ما ماجد و امجد به همراه چند عضو دیگر کومه‌له

در تبریز تیرباران شدند. در این هنگام بود که رضا از اهواز فراخوانده میشود و به بوکان انتقال مییابد. در آن هنگام، ما در بوکان همدیگر را باز یافتیم. حال و روز بسیار سختی داشتیم. اندوه از دست رفتن دو برادر دیگر داشت ما را از پای در می آورد. در منزل رفیق گرمی هاشم رضائی و یا مقرر کومه‌له در روستای «قرلی» بسر میبردیم. در آن اوضاع طاقت فرسائی که ما با آن دست و پنجه نرم میکردیم و به معنای اخص کلمه خون میگریستیم، هیچگاه رهبران کومه‌له به دیدار ما نیامدند. از آنها تسلیتی دریافت نکردیم حتی بصورت چند کلمه کتبی! بهر حال بعدها همگی ما در تشکیلات علنی کومه‌له مشغول فعالیت شدیم. اگرچه در کار و فعالیت تشکیلاتی مان تا آنجائی که می توانستیم از خود کارائی، دلسوزی و قابلیت نشان میدادیم اما زمان زیادی طول کشید تا هر کدام از ما را به عضویت کومه‌له پذیرفتند. بطور غیرمستقیم از انتخاب ما برای شرکت در کنفرانسها و کنگره های پی در پی مخالفت میشد. نتیجه چنین شد که هیچیک از خواهر و برادران کاک فواد و چهار رزمنده سخت کوش جانباخته دیگر که در برپائی این تشکیلات و پیشبرد اهدافش نقش غیر قابل انکاری داشتند و در حالی که هر کدام از ما نیز به سهم خود در نهایت فداکاری و دلسوزی در جنبش زحمتکشان و محرومان فعال بودیم، علیرغم تقاضاهای کتبی و رسمی مان و علیرغم اشتیاق فراوانمان هرگز در هیچ سمینار، کنگره، کنفرانس، مدرسه حزبی و کمیته تصمیم گیرنده کومه‌له شرکت داده نشدیم.

از کاک فواد و خیلی از جانباختگان و نیز رفقای دیگر تشکیلات آموخته بودیم که همه توانمان را در جهت پیشبرد اهدافمان بکار بگیریم. آن آموخته ها از ما انسائاتی ساخته بود که جز به انجام وظائف مان به چیز دیگری فکر نکنیم. این طرز تلقی چنان در ما اثر کرده بود که در حدی افراطی از حقوق خود بگذریم و چشم انتظار احقاق حقوقمان از طرف کسان دیگری باشیم. بالاخره اگرچه با تأخیری نسبتاً طولانی نهایتاً به این نتیجه رسیدیم که در تشکیلات هم با وجود خیل انسانهای دلسوز و فداکار دقیقاً مانند جامعه ضرورتاً باید برای بدست آوردن حقوق خود جنگید. در غیر اینصورت بالاخره کسانی یافت خواهند شد که حق تو را پایمال کنند، هرچند هم این کسان در اقلیت باشند.

در فضای باز سیاسی بعد از سرنگونی رژیم پهلوی کومه‌له علی العموم و کاک فواد بعنوان یکی از ستون ها و یا رهبران اصلی این جریان توانست در زمینه کار

تشکیلاتی و جذب افشار مختلف مردم به مبارزه بخوبی استفاده کند. این فضا ضرورت بازبینی بنیادهای فکری از طرفی و از طرف دیگر پایه‌ریزی برنامه‌ای برای کومه‌له را طلب میکرد. روز ۲۱ تیر ۱۳۵۸ در یک گردهمایی در جمعیت دمکراتیک مهاباد کاک فواد بعنوان نفر اول تشکیلات ضمن بحث و تحلیل خود از اوضاع ایران و کردستان بصورت علنی از کومه‌له نام میبرد. وی در آن سخنرانی و در پاسخ به سؤالات حاضران مفصلاً راجع به وظایفی سخن میگوید که پیش روی کومه‌له قرار داشت.

متأسفانه صاحب نظران اصلی کنگره دوم، پس از گذشت بیش از دو دهه به این نتیجه رسیدند که از نطقه نظرات خود انتقاد کنند. اما انتقادهای به گونه‌ای نبود که هیچ فردی بطور مشخص کمترین مسئولیتی را در این باره بعهده بگیرد. چه در آن زمان و چه بعد از آن همه آن مواضع سیاسی و تمام تلاشهای کاک فواد بعنوان رهبر کومه‌له در فاصله یازده ماه بعد از آزادیش از زندان تا هنگام از دست رفتن او همواره مایه افتخار و سربلندی بیشتر رفقای نزدیکش بوده است. طبعا در میان رهبران کومه‌له‌ی بعد از فواد بودند کسانی که به ماندگاری نام فواد و تداعی این نام با کومه‌له‌ای که نیروی اصلی جناح چپ بود و جنبش آزادی خواهانه در کردستان را رهبری میکرد علاقه ای نداشتند. به عبارت دیگر اینان همواره در تلاش بوده‌اند که هر گونه نشانی از فعالیت‌های مهمی که کومه‌له در مقطعی از تاریخ جنبش کردستان به انجام رسانده بود را از صفحه تاریخ بزدایند و یا بر وزن و سنگینی نام فواد پرده ساتری بکشند. نه تنها این بلکه تا جایی که توانسته و یا میتوانند نقش خویش در این تاریخ را هم به فراموشی بسپارند. این قبیل تلاشهای ناموفق از جانب این دسته از افراد کم نبوده است. ما سعی میکنیم که چند نمونه از این تلاشها را در زیر بیاوریم:

۱- از نظر جمهوری اسلامی از بین بردن کاک فواد پیروزی بزرگی بود. در عین حال ضربه جبران ناپذیری بود به مبارزه کارگران و زحمتکشان ایران و البته مردم کردستان. یکی از مشخصه‌های برجسته کاک فواد به عنوان یک رهبر این بود که برای حفظ امنیت رفقاییش اعم از کادر و یا پیشمرگ اهمیت خاصی قائل می شد. اینرا نیز در آن دوره کوتاه زندگی سیاسی بعد از آزادیش از زندان بطور چشمگیری نشان داد و نمونه هایش را در مصاحبه‌های چند نفر از دوستان مصاحبه شونده در این کتاب می بینیم. این قبیل نمونه فراوانند که ما ذیلا چند

مورد آنها را یادآور میشویم:

پافشاری سرسختانه برای نجات رفقای اسیر پادگانهای سنندج و مریوان رهائی رفقای نرده از محاصره و دور کردن آنان از هر گونه خطری، تلاش بی وقفه و فداکارانه او در جلوگیری از بروز خونریزیهایی که توسط سپاه پاسداران و عوامل آنها در شهر مریوان طرح ریزی شده بود و ...

کاک فواد روز چهارم شهریور ۱۳۵۸ در بانه بود که خبر تیرباران کردن ۹ نفر از مبارزان مریوان و از جمله برادران خود، حسین و امین را می شنود. او پیشتر نقشه تسخیر پادگان مریوان با همکاری اتحادیه میهنی و نیروهای سیاسی دیگر را در دستور کار خود داشت. اعدام این ۹ نفر رزمنده و سر و سامان دادن به تشکیلات پیشمرگان مریوان در آن اوضاع نامطلوب و فراهم کردن تدارکات تسخیر پادگان مریوان به تصمیم او برای بازگشت به مریوان شتاب بیشتری میبخشد. در آن مقطع رفقای رهبری کومه‌له در بانه حضور داشتند. اگر چه کاک فواد مصمم بوده که مأموریت خود را پی بگیرد و به مریوان برود اما رفقای مرکزیت کومه‌له اهمیتی به حفاظت او در آن مسیر نمیدهند. بگذریم از اینکه او دقیقاً در همان روزها خبر اعدام رفقای نزدیک و برادرهایش را شنیده بوده و همین مسئله حکم میکرد که بخاطر دلنوازی هم بوده، او را بدانگونه در سفرش تنها نگذارند.

۲- در مورد چگونگی جانباختن کاک فواد کمترین تحقیق و پیگیری بعمل نیامد. علیرغم تمامی فعالیتهای او و دست و پنجه نرم کردنهای او با مشکلات جنبش آزادیخواهانه در کردستان و مخصوصاً رویدادهای مریوان و شناخته بودن او از جانب بخشی از سردمداران رده بالای رژیم اسلامی چگونگی جانباختن او از جانب رفقای نزدیک اش یک رویداد اتفاقی و یا تصادفی تلقی گردید. حتی برای یکبار هم شده بطور متمرکز در این زمینه کاری نکردند و هیچگاه این سؤال به ذهن این رفقا خطور نکرد که نقشه از پیش طرح ریزی شده‌ای از طرف سران رژیم پشت این ماجرا بوده باشد.

۳- از گفتارهای رایج که هر ساله در روز نهم شهریور ماه بمناسبت سالروز جانباختن کاک فواد که بگذریم، آنچه را که تاکنون شاهد بوده ایم چیرگی سکوت در این باره بیشتر خودنمایی کرده است. حتی مقاله ایرج فرزند در این زمینه زیر عنوان «به یاد فواد» بنا به تصمیم رهبری کومه‌له اجازه پخش نیافت. در

دوران رهبری منصور حکمت دوری کردن و به فراموشی سپردن بنیادهای فکری کومه‌له در زمان حیات فواد معیار و سنجشی بود برای گرفتن تأییدیه از «رهبر»! ۴- ایرج آذرین هرگز کاک فواد را ندیده بود اما احساس کرده بود که علاقه ویژه‌ای در میان عده زیادی از کادرها و پیشمرگان کومه‌له نسبت به فواد وجود دارد. به منظور برگرداندن نگاههای ایندسته از رفقا به طرف منصور حکمت و به صف کردن این نیرو پشت سر او نظیر آنچه که رهبری کومه‌له در پیش گرفته بود وی در نشریه پیشرو کومه‌له مطلبی در باره کاک فواد انتشار داد. محتوای آن این بود که: چنانچه فواد زنده بود، همین خط و مشی و همین رهبری را می پذیرفت. در آن نوشته جمله‌ای آورده بود با این مضمون: انقلاب بدون فواد پیروز خواهد شد اما بدون آرمانها و روحیه او نه. این جمله، جمله‌ای شناخته شده در کومه‌له بود. جالب اینجاست که قلم بدستان آنزمان کومه‌له هیچگاه در باره فواد چیزی ننوشتند. جالبتر آنکه رسانه‌های «حزب کومه‌له» همان جمله مورد اشاره را از آن خود کرده‌اند.

۵- کاک فواد چندین نوشته درون تشکیلاتی در میان رفقای خود انتشار داده است که هیچیک از آنها در هیچ جا یافت نمیشود. سخنرانی او در «جمعیت دفاع از آزادی مهاباد» در تشکیلات کومه‌له در اختیار توده تشکیلاتی قرار نگرفت. ما بعدها در سال ۲۰۰۹ اقدام به نشر نوشتاری و صوتی همین سخنرانی در سایتهای اینترنتی مختلف کردیم. بسیاری از رفقای کومه‌له با خواندن و شنیدن آن از سکوت تشکیلات در این باره طی این همه سال اظهار ناخشنودی کردند. اما ما این موضع راز آمیز و عامدانه را هم بخاطر مصلحت مبارزه و اعتبار کومه‌له به آنها بخشیدیم.

۶- دایه بهیه، مادر گرامی مان به دنبال از دست دادن پنج فرزند دلبندهش با تمام رنج و مصائب غیر قابل تصویری که دامنگیر او بود در روستای آلمانه باقی ماند و به زندگی سرشار از درد و مشقت اش ادامه داد. طبیعتاً دوری سایر فرزندان و حضور آنها در صفوف پیشمرگان کومه‌له، رنج مضاعفی را به او تحمیل کرده بود. اضافه بر همه اینها زیر فشار دستگاہهای امنیتی و ... رژیم قرار داشت. با وجود این او هر سال برای دیدن ما از مرزها می گذشت و تمام خطرات آن سفرها را بجان میخرد تا بلکه برای چند روزی هم که شده در کنار بچه هایش نفس راحتی بکشد. برای او فرقی نمیکرد که فرزندان او در کدام

کوه و کمر بیابد باز هم قبول خطر میکرد و سفر را در پیش میگرفت. در جنگ هشت ساله ایران و عراق مقرهای کومه‌له در مناطقی قرار داشت که دو سوی آنها را ارتشهای ایران و عراق محاصره کرده بودند. او میبایست به نوعی از زیر آتش این دو ارتش بگذرد طی چند باری که اردوگاههای کومه‌له مورد توپ باران و بمباران شیمیایی قرار گرفت و تعدادی از رفقای ما جانباختند، مادر را ترس برمیداشت که مبادا برای بار ششم، هفتم و ... داغ از دست دادن دیگر فرزندان را ببیند. این بزرگوار هرگز چه مستقیم و یا غیرمستقیم از ما فرزندانش نخواست که از مبارزه کناره بگیریم. اما دایه بهیه یکبار بدون اینکه ما هیچ گونه اطلاعی داشته باشیم مسئله اعزام فرزندانش به تشکیلات خارج کشور را با کمیته مرکزی کومه‌له در میان گذاشته بود. بار دوم که به دیدار ما آمد از رفقای کمیته مرکزی سؤال میکند که چرا اقدامی نکرده اید؟ آنها در جواب میگویند هیچکدام از بچه‌ها چنین درخواستی از ما نکرده اند. این پاسخ کمیته مرکزی یک پاسخ توجیه کننده نادیده گرفتن درخواست مادرمان بود. از طرفی هم صحت داشت و ما از آنها نخواستیم که به اروپا برویم. نه اینکه آنها در آن باره از ما سؤال کرده و پاسخ را دریافت کرده باشند. دلیل آن این بود که در آن زمان عده زیادی زخمی و بیمار در اولویت اعزام به اروپا بودند بنابراین ضمن به رسمیت شناختن احساس مادرمان شخصا چنان درخواستی را در آن شرایط جایز نمیدانستیم. حال بحث ما بر سر تعجیل و یا تأخیر در اعزام مان به اروپا نیست. سؤال اینست: چرا در قبال قولی که به دایه بهیه داده میشود طور دیگری عمل میشود. مگر نه این است این رفقا چشم در چشمان انسانی دوخته بودند که بزرگترین سرمایه های زندگی اش را از دست داده بود؟

۷- پدرمان محمد رشید مصطفی سلطانی از همان شرایط روحی ای رنج می‌برد که مادرمان با این تفاوت که پدر به دلائل امنیتی امکان ماندن در محل زندگی خود را نداشت. او علیرغم سن و سال نسبتاً بالا مجبور بود زندگی سخت پیشمرگانه را بجان بخرد اما در برابر درندگان جمهوری اسلامی سر فرود نیاورد. ما به هیچوجه خود را از دیگران و خانواده هائی که فرزندان عزیزشان را از دست داده اند مهمتر ندانسته و نمیدانیم اما ما شاهد بودیم و کم نبودند خانواده های پیشمرگانی که به دلایل مختلف در کنار مقرهای کومه‌له اسکان داده می شدند. ولی پدر پیر ما با تمام مصیبتی که لحظه به لحظه او را آزار میداد مجبور



بود در مقرهای کومه‌له همراه جوانانی بسر ببرد که دنیایشان در اساس با هم متفاوت بود و تازه او انسانی متدین هم بود. درآمیختگی و رودروئی پدرمان با چنان شرایطی هم برای او مشکل ساز بود و هم برای آندسته از پیشمرگان جوانی که در کنار خود صرفاً یک پیرمرد را می دیدند. آن جوانها نمیتوانستند از اعماق درون مصیبت زده و ویران آن پیرمرد درک و تصویر درستی داشته باشند.

۸- ما فکر می کردیم آنطور که شایسته است کاک فواد و نقش و جایگاه او در کومه‌له و جنبش انقلابی معرفی نشده است. بر این اساس ما بمناسبت سی‌امین سالگرد جانباختن او در سال ۲۰۰۹ اقدام به برگزاری مراسمی به منظور بزرگداشت او و همه مبارزات درخشان اش نمودیم. حدود پنج ماه در تدارک چنین مراسمی بودیم. در این رابطه از تشکیلاتهای چهارگانه کومه‌له و همچنین از یاران قدیمی کاک فواد بطور مشخص دعوت کردیم تا آنگونه که خود مناسب میدانند در آن مراسم حضور پیدا کنند و نقطه نظرات و شناخت خود از کاک فواد را بیان نمایند. طبعاً از رسانه های مختلف هم دعوت کرده بودیم تا جریان مراسم را منعکس کنند.

آنگونه که انتظار میرفت، مراسم به طرز بسیار با شکوهی برگزار گردید و جمعیت زیادی در آن شرکت داشتند. تمامی رفقای دیرین کاک فواد بجز ابراهیم علیزاده و عبدالله مهتدی در مراسم حضور داشتند. این دو نه تنها در مراسم شرکت نکردند بلکه پاسخ هرچند کوتاهی هم به دعوت ما و نامه های بعدی مان در این رابطه ندادند.

مراسم از طریق کانال تلویزیونی «آسو سات» پخش گردید و از طرف مردم، استقبال گرمی از آن شد. در این رابطه پیامهای خوشحال کننده ای در اشکال گوناگون بصورت نامه، ایمیل و یا تلفن از دوستداران کاک فواد در خارج و داخل ایران دریافت نمودیم. این پیامها حاوی مراتب قدردانی از سخت کوشیهای فواد و دیگر جانباختگان راه آزادی بود.

قابل توجه است این قسمت از نوشته انتقادات ماست از کمبودها، بی اعتنای رهبری آن مقطع کومه‌له در مقابل مصایبی که برای ما پیش آمد. اگر نه ما هم از والدین خود و هم از رفقای جانباخته‌مان درس مقاومت و ایستادگی را آموخته بودیم. بدون غرور ما شاگردان باورمند استادان آن آموزه‌ها هستیم. غیراز این سنگینی آن مصایب کوه را از بن می کند.

در پایان ضروری است بر یک نکته اساسی تأکید کنیم که خانواده ما در تمامی این سالها اگر با این موج از حمایت‌های بی دریغ و اعلام همبستگی‌ها از طرف اقشار مختلف مردم چه در داخل ایران و کردستان و چه از جانب دوستان و رفقایمان در خارج کشور روبرو نمی بودیم، به جرأت میتوانیم بگوئیم که یارای به دوش کشیدن این همه مصیبت را نداشتیم. نشان دادن آن درجه از عشق و بزرگواری نسبت به ما صد چندان به توان و انرژی ما افزوده است. ما به داشتن چنین مردمی و چنین دوستانی افتخار میکنیم و آنرا بسیار ارج می نهیم.

## تشکر و قدردانی

کارهای مربوط به تنظیم و چاپ این کتاب بدون کمک و همکاری صمیمانه تعدادی از رفقا و دوستان نمیتوانست به پیش برود. لذا ضروری است مراتب سپاسگزاری و امتنان خودمان را به این عزیزان ابراز داشته و از اینکه زحمت کشیده و وقت خود را برای انجام اینکار اختصاص داده‌اند از آنان قدردانی نماییم. رفقا و دوستان گرامی،

احمد بهرامی برای پیاده کردن قسمتهایی از مصاحبه‌های ضبط شده،

طاهر بوکانی برای ادیت و کنترل مطالب،

سیوان سعیدیان برای طراحی جلد کتاب،

جعفر امین زاده، سیامند شهبواری و عطا ناصر سقزی برای کارهای چاپخانه و صفحه بندی کتاب.

و در مورد چاپ فارسی کتاب،

لازم میدانیم از کلیه دوستانی که با مهر و یگانگی درخواست ما را قبول نموده و متون مختلف کتاب را به فارسی ترجمه کرده‌اند صمیمانه سپاسگزاری کنیم. این عزیزان عبارتند از: منصور رهسپار، صابر شیخ الاسلامی، طاهر بوکانی، احمد اسکندری و رشاد مصطفی سلطانی.

## گزارشی از برگزاری مراسم سی‌امین سالگرد جانباختن کاک فواد

<p>به‌خبرین بزرگترین نه 30همین سالگی گیتیه‌ختردنی کاک فواد مستغلا سولتانی</p>  <p>نام مارتسدا به جنگ و مرگرتن نه هموو به‌ختردنی و به‌دور دی بوستان و هورین و قاصتی بنامده مستغلا سولتانی. هم‌نصرت ویتجه‌ش به‌آلاتون و هم‌نایه نه کاصیختی کاک فواد نه بواره جور او جور دقتی لیبدا بنامختن‌نرت. به‌چمشه هم کاصیختی نقتنه کاک فواد به‌چمشه دقرینه‌نود. هم روونتی دقرینه‌ن سار لاپ‌جیختی کورنگی مژوون کاش کوره نام به‌ختر کورستان و هم در فرقتیش دعتت بؤ بوستان و دشتان و هورین و کاصوقاری کاک فواد بؤ نواد ی‌نقاده نام ویتجه‌ش ختم بکن.</p>	<p>29 نوامبر 2009 به‌در سی‌سالگی گیتیه‌ختردنی کاک فواد مستغلا سولتانی Stockholm University, Aula Magna 11.30-17.00</p>  <p>کومیتته‌ی ناماده‌کردنی بزرگترین نه یادی سی‌سالگی شه‌هیدبوونی کاک فواد</p> <p>جولدت مستغلا کاک سعدیه نسیمی فرام زبردست جلال حسینی احمد اسکندری</p>	 <p>نو چپای دشتگ‌نمودی دشتگی کبی چاوس‌نمودی بووم‌نمودی راه‌رینی سار دسی بوول‌نمودی نو چرب‌نمودی نام پام‌نمودی بؤ همتون خوری سوور زایمات باس‌نمودی رووخند دؤ به‌نقش‌نمودی سلوور نو فوتبختی فوتابی بوری تازدی سمنگ‌نمودی و دت هم‌ن بؤ شورش نون ماشختی، داهنتی نو ندرت هم‌دت نوانده‌ی بنگوم‌نمودی نهرن چونته‌ی کوانوی و نه‌فخت چوگیتی ناکرن (حماضه‌نیز)</p>
---	---	--

روز ۲۹/۸/۲۰۰۹ به مناسبت گذشت سی سال از جانباختن کاک فواد، مراسم باشکوهی در یکی از سالنهای دانشگاه استکهلم برگزار گردید. در این مراسم شکوهمند صدها نفر از شهرهای سوئد و همچنین از کشورهای دیگر با شورشوق و غالباً با در دست داشتن دسته‌های گل شرکت داشتند.

قریب به شش ماه قبل از آن کمیته‌ای به منظور برگزاری این مراسم تشکیل گردید که بتدریج کارهای اولیه را شروع و از طریق اعلامیه‌هایی زمان و مکان مراسم را با اطلاع افکار عمومی رساند. اعضای این کمیته عبارت بودند از حشمت مصطفی سلطانی، سعدیه نسیمی، جلال حسینی، غلام زبردست و احمد اسکندری. این کمیته در ماه مارس ۲۰۰۹ [فروردین ۱۳۸۸] اولین اطلاعیه خود را منتشر کرد و به گونه‌ای متمرکز شروع به برنامه‌ریزی و جمع‌آوری اسناد و همچنین برقراری تماس با همه دوستان، رفقا و شخصیت‌هایی کرد که از نزدیک و در زمینه‌ها و زمانهای مختلف زندگی کاک فواد با وی آشنا بوده و یا با وی همکاری کرده‌بودند.

پروگرام		
1- بیتاق فربورز فخراری	13- ناسر رهزازی	22- لهچماین غولامی
2- کردنهوهی بهرنامه، بهخیز هیلان	14- بهکر حاجی سطر	23- رمشید لهمحمدی
لهلایین شهین شههلابی	15- بهامیاس بنهملانو رولی کاک	24- ووتاری یوسف لهمردهلان
3- سرودی کاک فوند لهچماین غولامی	فوند لهسهر ناموان - مالهکه مستطفا	25- ناسر رهزازی
4- بهامیاس کردنهوه و راگهاتندی	سولتانی	26- ووتاری عبدالرضا کریمی
چوانیشتی کاری کومیتهی نامدهکار - حیثیمت مستطفا سولتانی	16- فیلیم بلی ماوهی نژیکیه 26 دقیقه	27- عوسمان روشهن توده
5- ناساندنی کاک فوند، کورتیمک له ژبانی به فیلیم و وینه - بهدنگی	ووچان بلی ماوهی 45 دقیقه	ووچانیکی 10 دقیقه
رشداد مستطفا سولتانی	17- ریزگرتن له طهورث انگری و 9 شههیدمکی پانگتی ماریوان	28- ووتاری تاخیر خالیدی
6- شههین تلیمتی	عمیدوللا مستطفا سولتانی	29- رضا نقتی
7- ووتاری ساعد و هاندووست	18- کاشن لاتهشین	30- ناسر حیسانس
8- ماموستا شیخ عزالدین حوسینی	19- ووتاری شو عابید زهکرایی	31- شههین تلیمتی
9- فربورز فخراری پارچیمک موسیقا	20- لهمحمد بزرگ	32- ووتاری رهزازی کهعبی
10- ناسرین زهکرایی	21- ووتاری عوسمان نیلهتیزاده	33- داریوش ناوبدی
11- شیزکو بیکس		34- لهمحمد تورجان
12- شیخ عوسمان خالیدی		35- بهامیاس کۆنایی بنهملانی
		مستطفا سولتانی و سیاسی
		بهشداریووان و کۆتایی بهرنامه - رهزازی
		مستطفا سولتانی

هدف این بود که تصویر هرچه کامل‌تری از کاک فواد بدست داده شود و کمیته برگزارکننده مراسم علاوه بر رفقای صفوف کومه‌له، با اشخاص دیگری نیز تماس گرفت که یا در تشکیلاتهای دیگر فعال بودند و یا اینکه در هیچگونه تعلق سازمانی نداشتند.

ما بدین منظور و بدون هیچ ملاحظه‌ای و یا امتیازی به این یا آن شاخه کومه‌له از طریق نامه برای همه‌ی مسئولان کومه‌له دعوتنامه فرستادیم. با کمال تعجب مشاهده کردیم که علیرغم ارسال چندین نامه و ارسال آن از کانال افراد تشکیلاتی و نوشتن مجدد ایمیل که در آن درخواست مشارکت مستقیم در مراسم را کرده بودیم، از طرف ابراهیم علیزاده و عبدالله مهتدی هیچ پاسخی دریافت نکردیم و هیچکدام از آنها در مراسم شرکت نکردند.

برنامه مراسم گرامیداشت سی‌امین سال جانباختن کاک فواد دارای چهار بخش بود؛ بخش خواندن گفتار و پیامها، بخش صحبت‌های تعدادی از شخصیتها و دوستان و هم‌زمان کاک فواد از طریق ویدو و فایل تصویری و همچنین پخش اسنادی از جمله با صدای خود کاک فواد و بخش هنری شامل شعر موسیقی و آواز.

در بخش فیلم و اسناد و گفتار خانواده مصطفی سلطانی، پیام افتتاحیه و اطلاعیه چگونگی کار کمیته برگزارکننده از طرف حشمت مصطفی سلطانی ارائه

گردید. سپس فیلمی کوتاه پخش گردید شامل عکسهایی به منظور شناساندن کاک فواد با صدای برادرمان کاک رشاد. پیام خانواده و نقش کاک فواد و تأثیرات وی بر اعضای خانواده از طرف ملکه قرائت شد. بدنبال آن فیلمی نشان داده شد که بخشی از آن تصویربرداری از مکانی بود که کاک فواد در آنجا جانباخت و همچنین فیلم سفر جناب ماموستا شیخ عزالدین حسینی به روستای آلمانه [روستای محل سکونت خانواده‌ی ما در منطقه مریوان] در فروردین ماه ۱۳۵۹ و حضور در گورستان تاله‌سوار برای ادای احترام بر آرامگاه کاک فواد و دیگر برادرانمان و درعین حال برای دیدار با پدر و مادرمان. قرائت پیامی برای ادای احترام و تجلیل از طهمورث اکبری [که به‌همراه کاک فواد جانباخت] و نیز آن ۹ مبارز عزیزی که در پادگان مریوان اعدام شدند (احمد و حسین پیرخضری، بهمن اخضری، جلال نسیمی، علی دستانی، احمد قادرزاده، حسین و امین مصطفی‌سلطانی)، که برادرمان عبدالله مصطفی‌سلطانی آنرا خواند. بعلاوه پیام پایانی خانواده مصطفی‌سلطانی و سپاسگزاری از شرکت کنندگان در مراسم که توسط رضا مصطفی‌سلطانی قرائت شد. در بخشی از مراسم سرود - آواز چه گوارا به زبان اسپانیولی به‌همراه نشان دادن محل جانباختن کاک فواد و گورستان تاله‌سوار در روستای آلمانه مریوان پخش گردید.

(تمامی پیامها و فیلمها بر روی سایت کاک فواد قابل دسترسی هستند.)

بخشی از برنامه مراسم اختصاص داشت به پخش پیامهای ضبط شده شخصیهایی که گفتارشان را به صورت فیدو ارسال کرده بودند. این عزیزان عبارت بودند از جناب ماموستا شیخ عزالدین حسینی و شیخ عثمان خالدی، بکر حاجی صفر [از کادرها و مسئولان اتحادیه میهنی کردستان]، رشید احمدی، رضا دقتی، عثمان روشن‌توده، دکتر داریوش نویدی و احمد بهرامی و نسرین زکریایی. قسمتی از برنامه مراسم به گفتار دوستانی اختصاص داشت که درباره زندگی و مبارزات کاک فواد و خاطراتشان از وی صحبت کردند؛ ساعد وطن‌دوست، شعیب زکریایی، عمر ایلخانیزاده، یوسف اردلان، عبدالرضا کریمی، طاهر خالدی و رضا کعبی.

در بخش هنری شاعر بزرگ کردستان شیرکو بیکس که تنها به منظور شرکت در این مراسم از کردستان به سوئد سفر کرده بود. متنی را که عبارت بود از شعری بلند قرائت کرد. در این شعر گوشه‌های مختلف زندگی و مبارزات و اندیشه‌ی کاک

فواد بطور برجسته‌ای بیان شده بود. شاعران گرامی احمد بازگر و ناصر حسامی نیز با خواندن اشعار خود در این بخش شرکت کردند. هنرمندان گرامی و نامدار شهین طالبانی، ناصر رزازی، نجم‌الدین غلامی، فریبرز فخاری، کاله آتشین، چیا مدنی، مکریان و فریبرز کرماشان با خواندن سرود، آواز و نواختن سازهای موسیقی گوناگون آذین بخش مراسم ما بودند. مجری برنامه خانم شهین شهلایی بودند. در چند بخش مراسم و بویژه هنگام خواندن پیام افتتاحیه از جانب برادرمان حشمت و پس از اینکه ملکه گفته‌هایش را تحت عنوان «پیام خانواده مصطفی‌سلطانی و نقش کاک فواد در میان آنها» خواند و همچنین پس از خواندن پیام سپاسگزاری و پایانی مراسم از جانب برادرمان رضا، شرکت کنندگان در مراسم بپا خاسته و به مدتی طولانی با کف زندهای پرشور، احساساتی گرم و دوستانه، قدرشناسی خود را ابراز داشتند.

تعداد زیادی از دوستان و آشنایان و رفقای دور و نزدیک کومه‌له و کاک فواد در طول مدتی که ما مشغول برنامه‌ریزی و کارهای اجرایی مراسم بودیم، از راههای گوناگون از ما حمایت و پشتیبانی کردند و افراد بیشتری هم در روز اجرای مراسم با یگانگی قابل توجهی با ما کارکردند، زحمت کشیدند و مایه سرفرازی ما شدند. پس از پایان مراسم عده‌ای از میهمانان و بویژه آنهایی که از راه دور آمده بودند، برای صرف شام به رستورانی در شهر استکهلم دعوت شدند. در آنجا نیز چند نفر و از جمله احمد اسکندری که در کارهای کمیته نقش مهمی ایفا کرده بود، به نمایندگی از جانب کمیته برگزارکننده سخنانی ایراد کرد. در اینجا بعنوان قدردانی از کارهای کمیته برگزارکننده، خواهر گرامی‌مان فائزه مصطفی‌سلطانی از جانب خانواده کاک فواد به هرکدام از اعضای کمیته کریستال زیبایی هدیه کرد. در درون این کریستالها که با سفارش دادن ویژه آماده شده بودند، تصویر شایسته‌ای از کاک فواد حک شده بود.

افراد زیادی هم در روز اجرای مراسم و هم بعد از آن از طریق دیدار، تماس تلفنی، ارسال ایمیل و یا از شبکه‌های اجتماعی با ما و با کمیته برگزارکننده تماس گرفته و قدردانی و سپاس خود را از برگزاری این مراسم بسیار باشکوه ابراز داشتند. تعدادی هم اظهار میداشتند که تا آنزمان مراسمی اینچنین منظم، شایسته و پرمحتوا را در خارج کشور تجربه نکرده بودند.

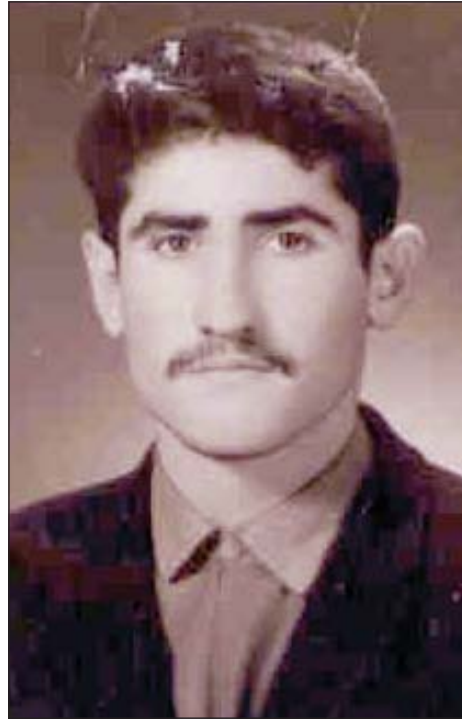
کانال تلویزیون آسوسات [که متأسفانه دیگر برنامه پخش نمیکند] مراسم را

بطور کامل پخش کرد. همچنین از طریق همین کانال چه قبل از مراسم و چه بعد از آن چندین برنامه گفتوگو و مصاحبه برای بحث درباره‌ی برنامه‌ریزی، چگونگی انجام مراسم و پس از آنهم در باره جزئیات بخشهای مختلف مراسم و ارزیابی آن انجام گرفت. و سرانجام اینکه تعداد بسیار زیادی از طرق مختلف و با استفاده از شبکه‌های اجتماعی رضایت خاطر و امتنان خود را از اجرای شکوهمند و بسیار شایسته این مراسم را ابراز داشتند که اینهم مایه افتخار بیشتری برای خانواده ما گردید. امری که یکبار دیگر این حقیقت را نشان داد که مبارزین و مردم باوفای کردستان با دیده‌ی وفا و قدردانی به فرزندان جانباخته و خانواده‌های سرافرازشان مینگرند.





کاک فوآد سال ۱۳۳۹ سنه



کاک فوآد سال ۱۳۴۵



کاک فوآد سال ۱۳۴۶



کاک فوآد سال ۱۳۵۲ - بروجرد



کاک فواد سال ۱۳۴۵ آخرین سال دبیرستان



سال ۱۳۴۸ از راست:  
کاک فواد، ن-ب، سعید، محمد حسین کریمی، رشاد، شعیب زکریایی، اولفت



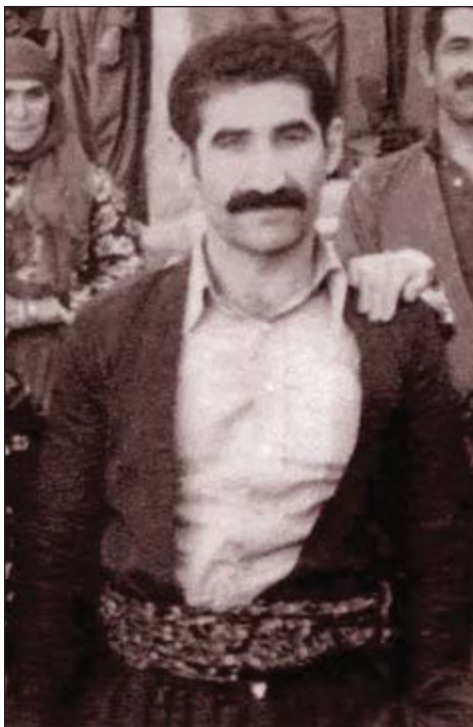
سال ۱۳۵۸ اردوگاه کانی میران



سال ۱۳۵۸ گفتگو در باره وضع کردستان



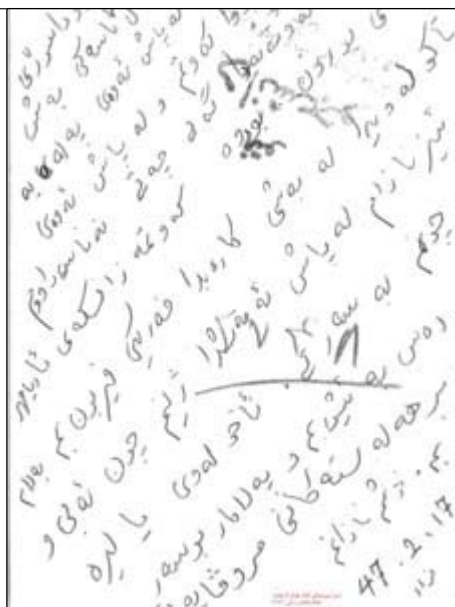
کاک فوآد سال ۱۳۵۸



سال ۱۳۵۷ روز آزادی از زندان



سال ۱۳۵۸ سنه، نوروز خونین



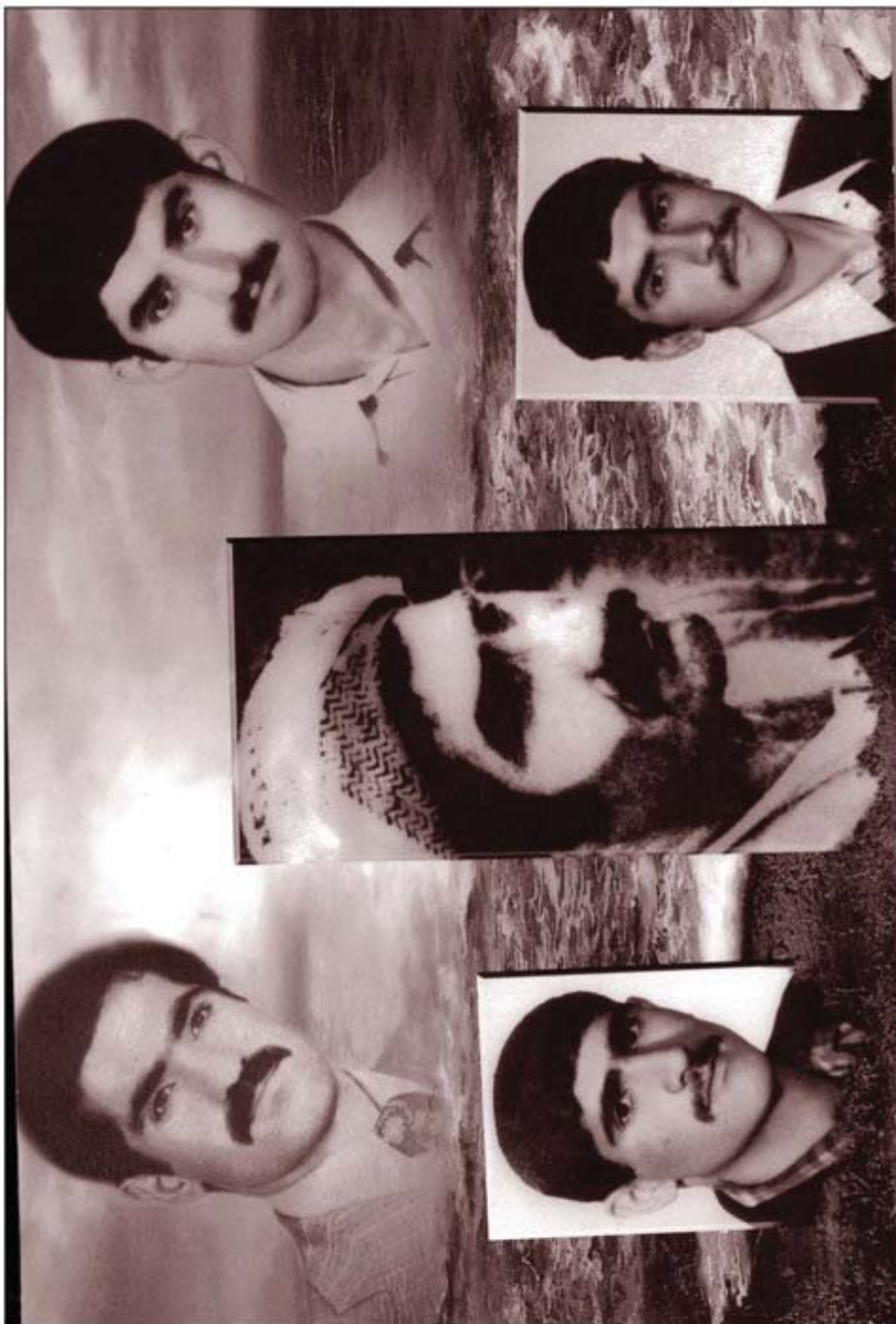
سال ۱۳۴۷ نوشته‌ای از کاک فواد بر پشت عکسی از خود



سال ۱۳۵۸ کاک فوآد در میان توده مردم در اردوگاه کانی میران



سال ۱۳۵۸ هنگام استراحت در میان مذاکرات با چمران



سال ۲۰۱۲ تابلوی هنرمندی از کردستان برای پنج برادر جانباخته